





شناخت حدیث  
(دفتر سوم)

بارقه‌هایی از تاریخ  
ومعارف نهج البلاغه

مؤلف:

دکتر مجید معارف

به کوشش:

دکتر محمد نعمتی

تابستان ۱۴۰۱

سرشناسه: معارف، مجید، ۱۳۳۲-  
عنوان و نام پدیدآور: شناخت حدیث (دفتر سوم) / تألیف: مجید معارف؛ به کوشش: محمد نعمتی.  
مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی نیا، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۴۷۵ ص.  
شابک: ۱۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ سوم: ۷-۵۹-۸۳۲۳-۹۶۴-۹۷۸-۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، ۶-۵۳-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸-۱-۱۶۰-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸-۳.  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: ج. ۳، چاپ اول: (۱۴۰۱) (فیبا).  
مندرجات: ج. ۱. مبانی فهم متن - اصول نقد سند. - ج. ۲. فهم و نقد حدیث - از مبانی تا مصادیق. - ج. ۳. بارقه‌هایی از تاریخ و معارف نهج البلاغه  
موضوع: حدیث -- نقد و تفسیر  
موضوع: حدیث -- علم الرجال  
شناسه افزوده: نعمتی، محمد  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۷۹ ۱۵۷/۵۷/۹/۱۰۹ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۶۷/۲۹۷  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۴۲۷۰۵  
اطلاعات رگورد کتاب‌شناسی: فیبا

- عنوان کتاب: شناخت حدیث (دفتر سوم)
- تألیف: مجید معارف
- به کوشش: محمد نعمتی
- ناشر: انتشارات نیا
- چاپ: تقویم صفحه آرا: نادر برقی
- نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۱ شمارگان: ۱۰۰۰ بها: ۱/۵۰۰/۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از خیابان بهار شیراز،  
کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶  
صندوق پستی: ۳۷۷/۱۵۶۵۵  
تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است



انتشارات نیا

## فهرست اجمالی مطالب

### بخش ۱: تاریخ و ویژگی‌های نهج البلاغه / ۱۱

- فصل ۱: سید رضی و نهج البلاغه ..... ۱۲
- فصل ۲: اقدامات سید رضی در نهج البلاغه ..... ۳۳
- فصل ۳: رابطه نهج البلاغه با قرآن ..... ۶۱
- فصل ۴: روش‌های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه ..... ۸۷
- فصل ۵: جلوه‌های بلاغت علوی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ..... ۱۱۳
- فصل ۶: اصول و روش‌های تفسیر قرآن در نهج البلاغه ..... ۱۳۷
- فصل ۷: شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید ..... ۱۷۱

### بخش ۲: درس‌ها و معارفی از نهج البلاغه / ۱۹۳

- فصل ۸: کارکردهای عقل در نهج البلاغه ..... ۱۹۴
- فصل ۹: آثار به‌کارگیری عقل در نهج البلاغه ..... ۲۲۳
- فصل ۱۰: امتناع معرفت‌کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه ..... ۲۵۳
- فصل ۱۱: درآمدی بر مفهوم صدق، مراتب و آثار آن از منظر نهج البلاغه ..... ۲۸۱
- فصل ۱۲: صدق و راستی در کلام و سیره امیر مؤمنان با تأکید بر نهج البلاغه ..... ۳۰۱

فصل ۱۳: اصول مدیریت زمان و آسیب شناسی آن از منظر امام علی علیه السلام ..... ۳۲۵

فصل ۱۴: نقش اصلاح ساختارهای مدیریت در عملکرد مطلوب کارگزاران از منظر نهج البلاغه ..... ۳۵۷

فصل ۱۵: بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی علیه السلام ..... ۳۸۹

**نمایه‌ها: ۴۰۹**

**فهرس مطالب: ۴۴۱**

**منابع: ۴۵۳**

## پیشگفتار

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوفُهُ وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ»؛ ما امیران گفتاریم؛ سخن (به تعلیم ما) ریشه دوانیده و شاخه‌های خود را بر سر ما تنیده. (سید رضی، خطبه ۲۳۳، با ترجمه دکتر شهیدی)

خدای را شاکرم که توفیق خود را رفیق اینجانب ساخت تا مجموعه‌ای از مقالات علمی و فصول پراکنده برخی از کتاب‌های سابق را در قالب اثری منسجم با موضوعات نهج‌البلاغه از جهت تاریخ تدوین و نیز برخی مباحث محتوایی آماده ساخته، و تقدیم علاقه‌مندان مباحث نهج‌البلاغه و ارادتمندان ساحت علوی کنم. نهج‌البلاغه مجموعه‌ای منتخب از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های بلیغ امیرمؤمنان علی علیه السلام است که به همت ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی معروف به سید رضی (م ۴۰۶) فراهم آمده و از زمان تألیف تا به امروز دل‌های فراوانی را در گوشه و کنار عالم مستخر خود ساخته است؛ و مبالغه نیست که ادیب سخن‌شناسی چون ابن ابی الحدید معتزلی که خود صاحب یکی از بهترین شرح‌های نهج‌البلاغه است، درباره آن نوشته است: «و فی کلامه قیل دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین» (همو، ۲۴/۱).

کتابی با چنین ویژگی بعد از قرآن کریم در محور تحقیقات فراوانی قرار گرفته که فصول کتاب کنونی تنها قطره‌ای از دریای عظیم این تحقیقات و پژوهش‌ها است؛ و اما سخنی درباره کتاب حاضر:

اثر حاضر در ۱۵ فصل متشکل از دو بخش در زمینه تاریخ و معارف نهج‌البلاغه سامان یافته است. این فصول قبلاً به شکل پراکنده در قالب مقالات علمی در مجلات گوناگون منتشر شده و یا فصولی از برخی از کتاب‌ها را به خود اختصاص داده است؛ و اینک به

صورت اثری یکپارچه عرضه می‌شود؛ باشد که علاقه‌مندان به مباحث نهج البلاغه خصوصاً دانشجویان گرامی را در زمینه آشنایی با نهج البلاغه مفید واقع شود. اما گزارش اجمالی بخش‌ها و فصول این کتاب و سابقه قبلی انتشار آنها به قرار زیر است:

### بخش اول:

این بخش با عنوان «تاریخ و ویژگی‌های نهج البلاغه» خود از هفت فصل به شرح زیر تشکیل شده است:

فصل اول: با عنوان «سید رضی و نهج البلاغه» تنظیم شده که در سال ۱۳۸۸ به عنوان فصل هشتم کتاب مباحثی در تاریخ حدیث از نگارنده منتشر شده و هم‌اینک مجدداً مَطَّلَع کتاب حاضر قرار می‌گیرد.

فصل دوم: با عنوان «اقدامات سید رضی در نهج البلاغه» سامان یافته، مقاله‌ای است که با همکاری آقای حامد نصرالهی تألیف شده، و در سال ۱۳۹۷ در مجله علمی پژوهشی پژوهشنامه علوی به شماره ۱۷ به چاپ رسیده است.

فصل سوم: مقاله‌ای با عنوان «رابطه نهج البلاغه با قرآن» است که توسط اینجانب نگارش یافته، و در سال ۱۳۹۲ در مجله علمی پژوهشی «النهج» به شماره ۳۸ منتشر شده است.

فصل چهارم: با عنوان «روش‌های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه» تألیف شده است. این مقاله نخستین بار در سال ۱۳۸۳ در مجله علمی پژوهشی مقالات و بررسی‌ها به شماره ۷۶ به طبع رسید و پس از آن به عنوان فصل نهم کتاب «مباحثی در تاریخ حدیث» در دسترس علاقه‌مندان به مباحث حدیث و نهج البلاغه قرار گرفت.

فصل پنجم: با عنوان «جلوه‌های بلاغت علوی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» تألیف شده و در واقع تکمله‌ای بر مباحث فصل قبل است. این فصل نیز در سال ۱۳۸۸ در مجله سفینه به شماره ۵ منتشر شده، و پس از آن به عنوان فصل دهم کتاب «مباحثی در تاریخ حدیث» به زیور طبع آراسته شد.

فصل ششم: با عنوان «اصول و روش‌های تفسیر قرآن در نهج البلاغه» سامان یافته که در اصل مقاله‌ای حاصل تألیف مشترک اینجانب و دوست گرامی آقای حامد شریعتی نیاسر



است. مقاله یاد شده نخستین بار در مجله علمی پژوهشی فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه به شماره ۱۳ در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسید.

فصل هفتم: این فصل با عنوان «شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید» با همکاری دکتر سید محمد مهدی جعفری و خانم دکتر فاطمه سعیدی تألیف شده، و در سال ۱۳۹۹ و در مجله پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن به شماره ۲ به چاپ رسیده است.

### بخش دوم:

این بخش که با عنوان «درس‌ها و معارفی از نهج البلاغه» سامان یافته خود از ۸ فصل به شرح زیر تشکیل شده است:

فصل هشتم: با عنوان «کارکردهای عقل در نهج البلاغه» تألیف شده که در نگارش آن آقای مرتضی قاسمی حامد با اینجانب همراهی داشته است. این مقاله نخستین بار در مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث به شماره ۲ و در سال ۱۳۹۶ منتشر شده است.

فصل نهم: مقاله دیگری با همکاری آقای قاسمی حامد و با عنوان «آثار به‌کارگیری عقل در نهج البلاغه» است که در بهار و تابستان ۱۳۹۸ در مجله پژوهش‌نامه علوی به شماره ۱ به زیور طبع آراسته شد.

فصل دهم: مقاله‌ای با عنوان «امتناع معرفت‌کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه» است که با همکاری خانم‌ها نصرت نیل‌ساز و زهره بابا احمدی میلانی تألیف شده، و در سال ۱۳۹۲ در مجله مطالعات اسلامی (علوم قرآن و حدیث) شماره ۹۱ منتشر شد.

فصل یازدهم: مقاله «درآمدی بر مفهوم صدق، مراتب و آثار آن از منظر نهج البلاغه» عنوان فصل بعدی است که در سال ۱۳۹۲ در مجله بصیرت و تربیت اسلامی به شماره ۳۱ به طبع رسید.

فصل دوازدهم: مقاله دیگری که باز هم در موضوع صدق و راستی با عنوان «صدق و راستی در کلام و سیره امیر مؤمنان با تأکید بر نهج البلاغه» بوده که در واقع تکمله‌ای بر مباحث فصل پیشین است. این مقاله به سفارش خانه کتاب و ادبیات ایران تابع وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی تألیف شده، و در کتاب اخلاق اجتماعی در نهج‌البلاغه در سال ۱۴۰۰ منتشر شده است.

فصل سیزدهم: مقاله‌ای با عنوان «اصول مدیریت زمان و آسیب‌شناسی آن از منظر امام علی (علیه السلام)» است که حاصل تألیف اینجانب و خانم رقیه خلیلی است. این مقاله نخستین بار در سال ۱۳۹۲ در مجله بصیرت و تربیت اسلامی به شماره ۲۶ به چاپ رسید.

فصل چهاردهم: مقاله‌ای با عنوان «نقش اصلاح ساختارهای مدیریت در عملکرد مطلوب کارگزاران از منظر نهج‌البلاغه» است. این مقاله با همکاری آقای میثم کهن‌ترابی تألیف شده، و در سال ۱۳۹۴ در مجله پژوهش‌های نهج‌البلاغه به شماره ۴۷ انتشار یافته است.

فصل پانزدهم: آخرین مقاله این مجموعه با عنوان «بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی (علیه السلام)» است که با همکاری آقای علیرضا کمالی تألیف شده، و در سال ۱۳۹۵ در مجله پژوهش‌های نهج‌البلاغه به شماره ۵۰ چاپ و منتشر شد.

چنانچه گذشت فصول این کتاب طی سال‌های مختلف تألیف شده و از این جهت چه بسا همگونی لازم در عبارت‌پردازی‌های ادبی وجود نداشته باشد؛ اما به جهت حفظ اصالت اولیه مقالات، به جز یکسان‌سازی آنها از جهت الگوی تألیفی کتاب و اعمال برخی ویرایش‌های ادبی، تصرف دیگری در محتوای مقالات به عمل نیامده است. لازم است در مسیر چاپ و انتشار کتاب حاضر از مساعی دوست گرامی جناب آقای دکتر محمد نعمتی قدردانی کنم که در امر جمع‌آوری مقالات، یکسان‌سازی فصول و تصحیح ارجاعات و استنادات کتاب تلاش فراوانی مبذول داشتند، همچنین از مسؤولان محترم مؤسسه فرهنگی انتشاراتی نبأ که با دلسوزی تمام زمینه انتشار کتاب حاضر را فراهم ساخته‌اند، تشکر کرده و مزید توفیقات آنان را در انجام خدمات علمی و نشر معارف اهل بیت (علیهم السلام) از خداوند منان آرزو مندم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

دانشگاه تهران

مجید معارف

تابستان ۱۴۰۱

## بخش ۱: تاریخ و ویژگی‌های نهج البلاغه

فصل ۱: سید رضی و نهج البلاغه

فصل ۲: اقدامات سید رضی در نهج البلاغه

فصل ۳: رابطه نهج البلاغه با قرآن

فصل ۴: روش‌های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه

فصل ۵: جلوه‌های بلاغت علوی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

فصل ۶: اصول و روش‌های تفسیر قرآن در نهج البلاغه

فصل ۷: شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید

## فصل ۱: سید رضی و نهج البلاغه

- ۱-۱- معرفی اجمالی سید رضی
- ۲-۱- مشایخ و شاگردان سید رضی
- ۳-۱- آثار و تألیفات سید رضی
- ۴-۱- شخصیت اجتماعی و سیاسی سید رضی
- ۵-۱- نهج البلاغه و مستدرکات آن
- ۶-۱- بررسی مسأله اسناد نهج البلاغه به علی ع
- ۷-۱- مأخذیابی مطالب نهج البلاغه

### ۱-۱- معرفی اجمالی سید رضی

«ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی» معروف به شریف رضی یا سید رضی<sup>۱</sup> از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است. وی در سال ۳۵۹ هجری در خانواده‌ای بزرگ و روحانی در بغداد دیده به جهان گشود. پدر و مادر سید رضی از سادات جلیل‌القدر و فضیلتی سرشناس شیعه بودند؛ لذا سید رضی به «ذوالحسین» مشهور شده است. پدر او ابواحمد حسین بن موسی ملقب به «طاهر اوحد ذوالمنقب» بود که در عصر خود نقیب علویان، عهده‌دار سرپرستی سادات دودمان ابوطالب شد. او همچنین مناصب نظارت دیوان مظالم و سرپرستی حجّاج و زائران خانه خدا را به عهده داشت. سپس در سال ۳۸۰ هجری این مناصب به را به فرزندش محوّل کرد. مادر سید رضی نیز به نام فاطمه، فرزند حسین بن احمد معروف به داعی صغیر نقیب طالبیان و شخصاً بانویی دانشمند و با فضیلت بود، به طوری که سید رضی در رثای مادر خود چنین سرود که:

لو كان مثلك كلّ أم برة غنی البنوبها عن الابهاء

اگر همه مادران مانند تو نیکوکار بودند، فرزندان از داشتن و بالیدن به پدران بی‌نیاز

می‌شدند.

۱. برای آگاهی از زندگی، شخصیت و آثار سید رضی، ن.ک: امینی، الغدیر، (ترجمه فارسی) ۲۸۹/۷-

۳۴۷؛ مقدمه تفسیر حقایق التأویل، ۲۰-۱۱۲ به قلم شیخ عبدالحسین حلّی؛ نجاشی، به رقم ۱۰۶۵؛

ابن ابی الحدید، ۳۱/۱-۴۱.

سید رضی برادر سید مرتضی - دانشمند بزرگ شیعه - بوده و از نظر سنّی چهار سال از او کوچک‌تر بود. به طوری که مشهور است، مادر سید رضی، دست پسران خود را - در خردسالی آنان - گرفت و نزد شیخ مفید جهت آموزش علوم دینی برد و شیخ مفید بنا به رؤیایی که دیده بود، عهده‌دار پرورش علمی و مذهبی آنان شد. سید رضی در شرایطی که به عنوان شخصیتی مقتدر از نظر علمی، سیاسی و اجتماعی در بین شیعیان بوده و پایگاه مهمی به خود اختصاص داده بوده، به شکل غیرمنتظره در سن ۴۷ سالگی و در سال ۴۰۶ هجری چشم از جهان فرو بست و شیعیان را در غم از دست دادن خود فرو برد.

### ۱-۲- مشایخ و شاگردان سید رضی

سید رضی در عمر نسبتاً کوتاه خود مشایخ متعددی را ملاقات کرده، و علوم اسلامی را از آنان فرا گرفت. معروف‌ترین این اساتید به ترتیب زیر است:

۱- ابوسعید، حسن بن عبدالله بن مرزبان نحوی، معروف به «صیرافی» در گذشته به سال ۳۶۸، که سید رضی در سن کودکی و قبل از ده سالگی نحورا از او فرا گرفت.

۲- ابوعلی، حسن بن احمد فارسی نحوی، در گذشته به سال ۳۷۷ ق.

۳- ابو عبدالله محمد بن عمران مرزبانی، در گذشته به سال ۳۸۴ ق.

۴- ابو محمد هارون بن موسی تلکبری، متوفی به ۳۸۵ ق.

۵- ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی، در گذشته به سال ۳۹۲ ق.

۶- ابویحیی عبدالرحیم بن محمد، معروف به «ابن نباته» صاحب خطبه‌های مشهور، در گذشته به سال ۳۹۴ ق.

۷- ابو عبدالله محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید، متوفی ۴۱۳ که سید رضی و برادرش سید مرتضی فقه و حدیث را محضراو فرا گرفتند.

۸- ابوالحسن علی بن عیسی ربعی، نحوی بغدادی، در گذشته به سال ۴۲۰ ق.

۹- قاضی عبدالجبار، ابوالحسن بن احمد شافعی معتزلی، که سید رضی بنا به تصریح خودش در مجازات النبویه، اخبار و روایات را نزد او قرائت کرده است.

- ۱۰- ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی، که سید رضی فقه را از او فرا گرفته است.  
 ۱۱- ابوحفص عمر بن ابراهیم بن احمد کتانی، که سید از او نقل روایت دارد.  
 ۱۲- ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی، که از اساتید حدیث او بوده است.  
 ۱۳- ابومحمد، عبدالله بن محمد اسدی اکفانی.

۱۴- ابواسحاق، ابراهیم بن احمد بن محمد طبری، فقیه مالکی که سید رضی در اوایل جوانی از او بهره گرفته است.

به طوری که ملاحظه می شود شماری از اساتید سید رضی از متخصصان بنام علوم نحو، ادب و عربیت روزگار خود بوده اند و این در شکل گیری شخصیت علمی سید رضی و تخصص والای او در ادبیات عرب و بلاغت بی تأثیر نبوده است. همچنین در بین اساتید وی چند تن از دانشمندان بنام اهل تسنن مشاهده می شود که این خود حکایت از روحیه آزادگی سید رضی و توجه او به علم و دانش دارد، گرچه مجرای آن غیر شیعه باشد. او به همین سبب، با ابواسحاق صابی که از فضیلتی بزرگ عصر خود در کتابت و انشاء و شخصی شاعر و عالم به هندسه بود، دوستی فراوان داشت، به طوری که در وفات او قصیده ای عالی سرود و مختار اشعار او را در کتابی به نام مختار شعرابی اسحاق الصابی فراهم ساخت.

به همین ترتیب جمعی از نام آوردن شیعه از شاگردان و راویان سید رضی هستند که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، در گذشته به سال ۴۶۰ ق.
- ۲- شیخ جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوریستی (طرشتی).
- ۳- شیخ ابو عبدالله، محمد بن علی حلوانی.
- ۴- قاضی ابوالمعالی احمد بن علی بن قدامه، در گذشته به سال ۴۸۶ ق.
- ۵- ابوزید سید عبدالله بن علی کیابکی.
- ۶- ابوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی بغدادی.
- ۷- قاضی سید ابوالحسن علی بن بندار بن محمد هاشمی.



- ۸- شیخ مفید، عبدالرحمان بن احمد بن یحیی نیشابوری، که راوی همه آثار سید رضی و سید مرتضی بوده است.
- ۹- ابو منصور محمد بن ابی نصر محمد بن احمد بن حسین بن عبدالعزیز عکبری.
- ۱۰- ابو الاعزم محمد بن همام البغدادی.

### ۱-۳- آثار و تألیفات سید رضی

گفته شد که تعدادی از اساتید بنام سید رضی از نام‌آوران عرصه ادب در عصر خود بوده‌اند که این موضوع تأثیر خود را در شکل‌گیری شخصیت ادبی و مقام بلاغی سید رضی برجای گذاشت. به گفته ثعالبی در یتیمه‌الدهر از همان سن کودکی اندکی بعد از ده سالگی آغاز به سرودن شعر کرد. سید رضی را به این دلیل اشعر شعرای طالبین گفته‌اند و با آنکه برادر او سید مرتضی نیز از شعرای قابل و مبرز شیعه است، با این حال از نظر شعرو شاعری به پای سید رضی نمی‌رسد. سید رضی با آنکه شاعری بزرگ و توانا بود، هرگز این هنروالای خود را در خدمت مدح بزرگان و خلفای جور قرار نداده و از کسی حتی پدر خود صله و پاداشی قبول نکرد. سید رضی دارای آثار مهم و با ارزشی است که در بسیاری از آنها رنگ ادبیات بلاغت ممتاز است. عمده آثار او به قرار زیر است:

- ۱- نهج البلاغه که به طور ویژه معرفی می‌شود.
- ۲- خصائص الأئمة که تألیفی در زندگانی دوازده امام بوده و سید در عنفوان جوانی آن را تألیف کرده؛ لذا در مقدمه نهج البلاغه به داشتن آن اشاره کرده است.
- ۳- مجازات آثار النبویه، که به طبع رسیده است.
- ۴- تلخیص البیان فی مجازات القرآن، که در آن نمونه‌های بلاغی آیات قرآن را به ترتیب سوره‌ها مورد بررسی قرار داده است.
- ۵- حقایق التأویل فی متشابه التنزیل، که تفسیر ناقصی از قرآن بوده و تنها جزء پنجم آن شامل آیه ۷ سوره آل عمران تا آیه ۴۸ سوره نساء است. این کتاب با نام‌های حقائق التأویل و المتشابه فی القرآن نیز به چاپ رسیده است.



- ۶- معانی القرآن، که به عقیده برخی مانند ابن شهر آشوب، اثری جدا از حقایق التأویل و کتابی بی نظیر بوده است.
- ۷- حاشیه پیرامون اختلاف فقها.
- ۸- الحسن من شعرالحسین (منتخب اشعار ابن الحجاج).
- ۹- الزیادات فی شعرابن الحجاج.
- ۱۰- الزیادات فی شعرابی تمام.
- ۱۱- تعلیقه علی ایضاح ابی علی الفارسی.
- ۱۲- مختار شعرابی اسحاق الصابی.
- ۱۳- ما داریننه و بین ابی اسحاق من الرسائل الشعراء.
- ۱۴- اخبار قضاة بغداد.
- ۱۵- سیره والده الطاهر، که شرح حال پدر بزرگوارش است.
- ۱۶- دیوان شعر سید رضی که مکرر به چاپ رسیده است.<sup>۱</sup>

#### ۱-۴- شخصیت اجتماعی و سیاسی سید رضی

علاوه بر شخصیت والای علمی، سید رضی از مکانت ویژه‌ای در میان شیعیان برخوردار بوده، و از ناحیه خلفای عباسی و نیز امرای آل بویه به مناصب و مقام مهمی منصوب شد. معروف‌ترین این مناصب سمت نقابت علویان بود که قبل از او پدرش نیز به این مقام رسیده بود. نقابت در آن دوران منصبی سیاسی و اجتماعی بود که به موجب آن نقیب عهده‌دار سرپرستی و اداره امور شیعیان منطقه خود می‌شد. سید رضی در سال ۳۸۰ ق رسماً به این مقام منصوب شد؛ اما چیزی که در مورد او تازگی دارد آنکه وی در سال ۴۰۳ رسماً به مقام «نقیب النقبایی» رسید که تا عصر او هیچ کس از شیعیان به این سمت نرسیده بود، و بعد از وی نیز این مقام برای کسی اعاده نشد. علاوه بر مقام نقابت، او عهده‌دار سرپرستی مظالم (دادستانی)، سرپرستی امور حج و نماینده خلیفه

۱. اطلاع بیشتر از مشایخ، شاگردان و آثار سید رضی را ن. ک. منابع پیش‌گفته همان صفحات.

بر حرمین شریفین و منشأ خدمات گوناگونی به جامعه اسلامی خصوصاً شیعه شد. سید رضی سرانجام در محرم سال ۴۰۶ چشم از جهان فرو بست و در مرگ او همه مردم، اعیان و اشراف و وزیر وقت فخرالملک حاضر شدند. او در سرای خود در بغداد به خاک سپرده شد و گویند برادر او سید مرتضی که طاقت مرگ برادر و کفن و دفن او را نداشت، از بغداد به مشهد موسی بن جعفر پناه آورد.<sup>۱</sup>

### ۱-۵- نهج البلاغه و مستدرکات آن

دانستیم که یکی از آثار جاودانه سید رضی نهج البلاغه، از مصادیق بارز حدیث شیعه است. به عبارت دیگر، اگر کسی در صدد تحقیق و پژوهش درباره حدیث شیعه باشد و سیر تحول آن را از آغاز تا انجام مورد بررسی قرار دهد، ممکن نیست در مورد سخنان علی علیه السلام و به ویژه نهج البلاغه، سخن و کلامی بر زبان نیاورد؛ زیرا وقتی سکوت و تقریر معصوم علیه السلام بخشی از حدیث تلقی می‌شود،<sup>۲</sup> چگونه ممکن است کتابی که حاکی از کلام و سیره علی علیه السلام است، در شمار حدیث واقع نشود؟ اما از طرف دیگر، داوری در مورد نهج البلاغه دشوار بوده و خود به تنهایی پژوهش مستقلی را می‌طلبد که در این تحقیق مجالی برای آن در دست نیست؛ اما آنچه در این فصل ملاحظه می‌شود، در واقع تعریفی از نهج البلاغه است که با استفاده از مقدمه این کتاب و برخی منابع دیگر - که درباره نهج البلاغه نوشته شده است - به دست داده می‌شود.

کتاب شریف نهج البلاغه مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار علی علیه السلام است که در طول زندگانی و خصوصاً ایام خلافت و زمامداری آن حضرت در مجامع گوناگون اجتماعی، سیاسی و نظامی خطاب به افراد و گروه‌های مختلف ایراد شده است. این مجموعه از همان آغاز صدور از ناحیه امام علیه السلام مورد توجه یاران آن حضرت واقع شد، و گذشته از علاقه‌ای که اصحاب و شیعیان به آن سرور داشتند، عنایت عرب‌ها به حفظ کلام بلیغ نیز موجب شد تا به تدریج گام‌هایی در زمینه ضبط سخنان

۱. امینی، ۳۳۰/۷.

۲. صالح، ۱۱۳.

علی علیه السلام برداشته شود، به گونه ای که در همان قرن اول عده ای به عنوان جامعین خطب علی علیه السلام شناخته شدند؛ مثلاً شیخ طوسی در شرح حال زید بن وهب (درگذشته به سال ۹۶) می نویسد: «زید بن وهب له کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام علی المنابر و الاعیاد و غیرها اخبرنا احمد بن محمد بن موسی ... عن زید بن وهب.»<sup>۱</sup>

نظیر چنین عبارتی رانجاشی در ترجمه مسعدة بن صدقه از اصحاب امام صادق علیه السلام آورده، آنجا که می نویسد: «له کتب منها کتاب خطب امیرالمؤمنین اخبرنا ابن شاذان قال...»<sup>۲</sup>

اما از آثاری در فاصله قرن اول تا قبل از تألیف نهج البلاغه توسط سید رضی، به جمع بخش هایی از خطبه ها، نامه ها و سخنان علی علیه السلام اختصاص یافته می توان از موارد زیر یاد کرد:

- ۱- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته زید بن وهب، متوفی ۹۶ ق.
- ۲- کتاب خطبة الزهراء لامیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف ابومخنف ابن سلیم ازدی، متوفی ۱۵۷ ق.
- ۳- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته مسعدة بن صدقه (از شاگردان امام صادق علیه السلام).
- ۴- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته ابراهیم حکم ظهیرفرازی (از اصحاب امام صادق علیه السلام).
- ۵- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته نصر بن مزاحم، متوفی ۲۰۲ ق.
- ۶- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته اسماعیل بن مهران ابی نصر، متوفی ۲۰۰ ق.
- ۷- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته هشام بن صائب کلبی، متوفی ۲۰۶ ق.
- ۸- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته ابومنذر ابن کلبی، متوفی ۲۰۵ ق.
- ۹- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد المدنی، متوفی ۲۰۷ ق.
- ۱۰- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام، نوشته ابوروح فرج بن فروة، متوفی پس از ۲۰۰ ق.

۱. طوسی، فهرست، رقم ۲۹۱.

۲. نجاشی، به رقم ۱۱۰۸.

- ۱۱- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام و کتبه الی عماله، نوشته المدائنی، متوفی ۲۲۵ ق.
- ۱۲- کتاب مائة کلمة من کلمات علی علیه السلام، نوشته ابو عثمان جاحظ، متوفی ۲۲۵ ق.
- ۱۳- کتاب خطب علی علیه السلام، نوشته صالح بن ابی حماد ابی الخیر، متوفی ۲۸۰ ق.
- ۱۴- رسائل امیرالمؤمنین و اخباره و حروبه، تألیف ابراهیم بن هلال الثقفی، متوفی ۲۸۳ ق.
- ۱۵- خطب علی علیه السلام، نوشته عبدالعظیم حسنی، متوفی قرن سوم، به نقل از نجاشی.
- ۱۶- کتاب خطب علی علیه السلام، نوشته عبدالعزیز یحیی جلودی، متوفی قرن سوم به نقل از نجاشی.
- ۱۷- کتاب رسائل علی علیه السلام، نوشته عبدالعزیز یحیی جلودی، متوفی قرن سوم به نقل از نجاشی.
- ۱۸- کتاب مواظ علی علیه السلام، نوشته عبدالعزیز یحیی جلودی، متوفی قرن سوم به نقل از نجاشی.
- ۱۹- کتاب خطب علی علیه السلام، نوشته ابراهیم بن سلیمان نهمی معروف به خزاز کوفی متوفی قرن سوم.
- ۲۰- کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام مع شرحها، تألیف قاضی نعمان مصری، متوفی ۲۶۲ ق.<sup>۱</sup>

اضافه می شود علاوه بر کتب فوق که مشخصاً با عنوان «کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام» یا «کتاب خطب علی علیه السلام» پرداخته شده است، در همین قرون تألیفات زیادی از سوی دانشمندان شیعه و اهل تسنن - اخلاق، تاریخ، سیره، فقه، حدیث، کلام و عقاید و به طور کلی فرهنگ اسلامی - پدید آمد که حاوی بخش‌هایی از سخنان و فرموده‌های علی علیه السلام بود. شمار این کتب بسیار زیاد است و طبق پاره‌ای از تحقیقات افزون بر یکصد مأخذ از مصادر معتبر شیعه و اهل تسنن است که از جمله آنها می توان از این کتب یاد کرد:

۱. ن. ک: تهرانی، الذریعه، ۱۴/۱۱۱-۱۶۱؛ حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ۱/۵۱-۶۵؛ جعفری، آشنایی با نهج البلاغه، ۶۲، ۶۳؛ دشتی، شناخت نهج البلاغه، ۷۰-۷۵.

الکافی کلینی، تحف العقول ابن شعبه حرانی؛ آثار شیخ صدوق در حدیث؛ مروج الذهب و اثبات الوصیه هردو از مسعودی؛ کتب جاحظ از جمله: البلخاء، البیان و التبیان، الحیوان و الرسائل، کتاب الجمل نوشته واقدی، کتاب الجمل نوشته المدائنی، کتاب الصفین از ابراهیم بن حسین بن دیزیل، کتاب صفین نوشته نصر بن مزاحم، کتاب الغارات نوشته ابراهیم بن هلال ثقفی، کتاب تاریخ یعقوبی، کتاب تاریخ طبری، تفسیر عیاشی، کتاب اخبار الطوال دینوری، انساب الاشراف و نیز فتوح البلدان هردو از بلاذری، کتاب الطبقات الکبری نوشته محمد بن سعد، المحاسن برقی، الارشاد شیخ مفید، کتاب الخصائص نوشته نسائی، دلائل الامامة نوشته طبری، کتاب الامامة و السياسة و نیز المعارف هردو تألیف ابن قتیبۀ دینوری.<sup>۱</sup> این آثار همگی در فاصله قرن دوم تا چهارم هجری و به عبارتی قبل از تولد و نشو و نما سید رضی به رشته تألیف کشیده شده است.

در قرن چهارم هجری شخصیت بزرگ و ممتاز جهان تشیع یعنی سید رضی تصمیم گرفت با استفاده از سخنان علی علیه السلام مجموعه ای گردآوری کند. سید از آنجا که خود از شعرای بزرگ آن عصر به شمار می آمد و شیفته کلام بلیغ و نثر فصیح بود، در صدد احصاء و استقصای همه سخنان علی علیه السلام برنیامد؛ بلکه گلچینی از سخنان آن سرور را که از حیث فصاحت و بلاغت ممتازتر از سایر سخنان وی تشخیص می داد در مجموعه ای گردآوری کرد و به نهج البلاغه نام بردار ساخت. او این مجموعه را به سه بخش کلی خطبه ها، نامه ها یا رسائل و کلمات قصار تقسیم کرد. ضمناً چنانکه سید رضی خود در مقدمه این اثر جاودانی توضیح می دهد او در پی خواهش و تقاضای علاقمندان به کلام بلیغ مولای متقیان به این کار دست زد؛<sup>۲</sup> لذا با این توضیحات روشن می شود که نهج البلاغه شامل کلیه سخنان امیرمؤمنان - که در عصر سید رضی در مصادر شیعه

۱. جهت اطلاع دقیق از نام و نشان این مصادر ن. ک: الحسینی الخطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده ۲۱/۱-۴۱؛ دشتی، شناخت نهج البلاغه، ۷۱-۷۵.

۲. فیض الاسلام، نهج البلاغه، ۱۳.

و اهل تسنن مندرج بوده - نیست؛ بلکه چنانکه گذشت این مجموعه، مختارات و منتخباتی از بلیغ‌ترین سخنان علی علیه السلام، آن هم به تشخیص سید رضی است. شاهد این مطلب علاوه بر تصریح سید رضی مقایسه متن خطب و رسائل نهج البلاغه با خطب و رسائلی است که هم‌اکنون در مصادر دیگر وجود دارد،<sup>۱</sup> و در بسیاری از موارد شارحین نهج البلاغه، از جمله ابن ابی الحدید در شرح یک قسمت از نهج البلاغه توضیح داده‌اند که این قسمتی از یک خطبه مفصل است اصل خطبه به این صورت در فلان کتاب تاریخی وجود دارد.

به همین جهت پس از سید رضی عده‌ای از دانشمندان در مقام تکمیل کار او کتبی به نام متمم یا مستدرک نهج البلاغه پرداختند که مهم‌ترین آثار آنها به قرار زیر است:

- ۱- التذییل، تألیف عبدالله بن اسماعیل بن احمد حلبی (به نقل از ابن ابی الحدید).
- ۲- ملحق نهج البلاغه، نوشته احمد بن احمد ناقة، متوفی ۷۲۹.
- ۳- النهج القویم، تألیف سید خلف بن عبدالمطلب موسوی، متوفی ۱۰۷۴ (نقل از الذریعة)
- ۴- مصباح البلاغه، نوشته سید حسن میرجهانی طباطبایی.
- ۵- غررالحکم و درر الکلم، تألیف عبدالواحد بن محمد آمدی.
- ۶- الحکم المنثورة، واقع در جلد آخر شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نوشته ابن ابی الحدید.
- ۷- مستدرک نهج البلاغه، نوشته هادی کاشف الغطاء.

۱. این جمله در ۲۷۵/۱ در شرح نخستین خطبه علی علیه السلام در مدینه پس از پذیرش امر خلافت می‌نویسد: «این خطبه از مشهورترین خطبه‌های آن حضرت است که همه مردم (راویان) آن را روایت کرده‌اند.» این خطبه قسمت‌های مختلفی داشته که سید رضی یا از باب اختصار یا ملاحظه شنوندگان آن را حذف کرده است؛ اما ابوعثمان جاحظ متن کامل خطبه را آنطور که بوده از طریق ابوعبیده معمر بن المثنی در کتاب «البيان والتبيين» درج کرده است؛ و نیز در ۱۶/۱۶۱ پس از آوردن نامه علی علیه السلام به عمرو بن عاص می‌نویسد: «و ذکر نصر بن مزاحم فی کتاب الصغیرین هذا الكتاب زیادة و لم یذکرها الرضی و أنا اذکرها...».



## ۸- نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه، تألیف شیخ محمد باقر محمودی در هشت مجلد<sup>۱</sup>.

اما نهج البلاغه به عنوان کتابی که سید رضی آن را جمع‌آوری کرده، شامل ۲۳۹ خطبه، ۷۹ نامه، و ۴۷۲ کلام از کلمات قصار علی علیه السلام است. این خطب، رسائل، و کلمات قصار در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اخلاق، کلام و عقاید و مواعظ و احتجاجات صادر شده و چنانکه قبلاً گذشت اکثر این خطب و رسائل متعلق به دوران خلافت علی علیه السلام بوده و بیانی از حوادث و اتفاقات صدر اسلام است.

مطلب دیگر در مورد نهج البلاغه آنکه کار سید رضی از همان دوران تألیف مورد توجه و استقبال علماء و محققان به ویژه ادب‌دوستان و شیفتگان کلام بلیغ قرار گرفت. به طوری که عده‌ای به حفظ خطب نهج البلاغه همت گماشتند.<sup>۲</sup> اشخاصی به شرح و تفسیر نهج البلاغه روی آوردند و بسیاری هم، محتوای آن را به زبان‌های دیگر دنیا ترجمه کردند. خصوصاً در مورد ترجمه و شرح نهج البلاغه قدم‌های مؤثری از ناحیه دانشمندان برداشته شد. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی در تتبع خود نزدیک به یکصد و پنجاه کتاب به عنوان شرح نهج البلاغه یا ترجمه آن به زبان‌های فارسی، اردو، گجراتی، ترکی و عربی و غیره نام می‌برد.<sup>۳</sup> سید عبدالزهراء حسینی خطیب نیز در کتاب مصادر نهج البلاغه و اسانیده صد و یک شرح نهج البلاغه را معرفی کرده است.<sup>۴</sup> به همین ترتیب علامه امینی در کتاب الغدیر پس از ذکر هشتاد و یک نفر از شارحان نهج البلاغه، از بیست تن از علمای شیعه نام برده است که آنها در اجازات خود از نهج البلاغه یاد کرده‌اند.<sup>۵</sup> و بالاخره شیخ حسین جمعه اسامی حدود دویست و ده شرح از شروح نهج البلاغه را با

۱. حسینی، خطیب، ۲۶۷/۱: المستدرکات علی نهج البلاغه؛ آشنایی با نهج البلاغه، ۷۲؛ دشتی، شناخت نهج البلاغه، ۷۲.

۲. امینی، ۱۸۶/۴.

۳. تهرانی، الذریعة، ۱۱۱/۱۴-۱۱۶.

۴. حسینی خطیب، ۲۰۲/۱-۲۵۴.

۵. امینی، ۱۸۴/۴.

تلاش فراوان و بهره‌برداری از کتابخانه‌های ایران، عراق، لبنان و... گردآوری کرده است.<sup>۱</sup> از این رو پس از قرآن کریم، کمتر کتابی را می‌توان سراغ گرفت که پس از تألیف به اندازه نهج البلاغه توجه علماء و محققان را به خود جلب کرده باشد. البته ناگفته نماند که در بین شروح نهج البلاغه دو شرح ابن ابی الحدید معتزلی از علمای اهل تسنن و ابن میثم بحرانی از فضلاء شیعه از موقعیت بالاتری برخوردار است و کمتر شرحی به پای این دو شرح می‌رسد.

### ۱-۶- بررسی مسأله اسناد نهج البلاغه به علی علیه السلام

بزرگ‌ترین مسأله‌ای که پس از تألیف تاکنون ذهن پژوهشگران را به خود مشغول ساخته مسأله صحت اسناد و انتساب محتوای این کتاب به علی علیه السلام است. به عبارتی شبهه و تردید از آنجا حاصل می‌شود که در نظر گیریم خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصاری که در نهج البلاغه فراهم آمده است برخلاف اکثر تصنیفات حدیثی دانشمندان، از سند متصل - از مؤلف کتاب تا معصوم علیه السلام برخوردار نیست و سید رضی در کار بزرگ خویش جز در مواردی محدود - که جمعاً شانزده مورد می‌شود - دیگر از مأخذی یاد نکرده و همین موضوع موجب تشکیک در صحت انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام شده است؛ اما در پاسخ به شبهه فوق باید گفت: از نظر علمای شیعه تردیدی در صحت انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام آن‌هم به صورت کلی و فی الجمله وجود ندارد، گرچه مرسل بودن روایات این کتاب را نمی‌توان انکار کرد و بالطبع اثبات این امر که الفاظ نهج البلاغه خصوصاً خطبه‌های آن بدون استثناء از زبان علی علیه السلام صادر شده، کاری دشوار است؛<sup>۲</sup>

۱. همو، ۵۴۵/۱.

۲. سید جواد مصطفوی در مقاله ارزنده خود که با عنوان «معرفی نهج البلاغه و بررسی اسناد آن» نوشته‌اند ذیل این سؤال که: «آیا به الفاظ نهج البلاغه می‌توان استناد کرد؟» معتقدند که علاوه بر نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه که عین الفاظ آن از نظر انتساب به علی علیه السلام معتبر و قابل استناد است، در زمینه خطبه‌ها نیز شواهد متعددی وجود دارد که صحت انتساب آنها را به علی علیه السلام اثبات می‌کند. جهت توضیح بیشتر ن.ک: همو، دو مقاله در مورد نهج البلاغه، ۳۳.



اما در عین حال قرائن صحت انتساب کلی این کتاب به علی علیه السلام بسیار بوده که برخی عبارتند از:

(الف) محتوای اکثر خطب، رسائل و کلمات قصار نهج البلاغه با تصویری که از علی علیه السلام در ذهن دارند و نیز با دیدگاه‌های قطعی کلامی شیعه از جمله مسأله امامت، برگزیدگی و عصمت اهل بیت علیهم السلام و جز آنها مطابقت می‌کند.

(ب) به شهادت علمای رجال نسبت به تقوا و وثاقت شخص سید رضی کمال اطمینان وجود دارد.

(ج) بسیاری از خطب و رسائل نهج البلاغه در منابع قبل از سید رضی با سند متصل تا علی علیه السلام قابل شناسایی است و این موضوع، چنانکه خواهد آمد در تحقیقات متأخران و معاصران نمایان است.

(د) تاریخ صحیح و حوادث نیمه نخست قرن اول هجری گواه دیگری بر بسیاری از مطالب نهج البلاغه است.

(ه) بلاغت نهج البلاغه و فصاحت بی نظیر آن عامل دیگری در صدور آن از شخص علی علیه السلام است.

داشمندان اهل تسنن نیز کمابیش اصل صحت انتساب نهج البلاغه را به علی علیه السلام پذیرفته و حتی بعضی از آنان در زمینه شرح نهج البلاغه، تصحیح متن و طبع آن، کارها و خدماتی انجام داده‌اند؛ همانند ابن ابی الحدید معتزلی<sup>۱</sup> در شرح معروف خود و صبحی صالح و شیخ محمد عبده در طبع این کتاب که با تصحیح علمی، مقدمه و یا تعلیقات سودمندی همراه است. ضمناً ابن ابی الحدید در چندین موضع از شرح خود به ردّ بعضی از تشکیکات مربوط به انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام پرداخته و از اصالت و صحت انتساب این کتاب به مولای متقیان دفاع کرده است.<sup>۲</sup>

۱. جهت اطلاع از کوشش‌های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه ن.ک: همین کتاب.

۲. از جمله ن.ک: ابن ابی الحدید، ۱/۸، ۹، ۳/۵، ۷/۱۸۴، ۷/۲۱۱، ۸/۲۱۸، ۹/۲۷۰، ۱۰/۱۲۸.

لکن در این میان عده‌ای از بزرگان اهل تسنن صحت انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام را - کلاً یا بعضاً - مورد تردید قرار داده و در این باره اظهاراتی بیان کرده‌اند که خود بیشتر از حدس و گمان مایه دارد. به عنوان مثال اولین کسی که در این باره به تشکیک پرداخت ابن خلکان (متوفی ۶۸۱) در کتاب وفیات الاعیان بود. او در شرح حال سید مرتضی برادر سید رضی می‌نویسد: «مردم درباره کتاب نهج البلاغه گردآوری شده از کلمات امام علی بن ابی طالب علیه السلام اختلاف پیدا کرده‌اند که آیا او مؤلف آن کتاب است یا برادرش سید رضی، و نیز گفته‌اند این کتاب از کلمات علی علیه السلام نیست؛ بلکه آن شخص که آن را گردآوری کرده و به وی نسبت داده است، سازنده آن کلمات هم هست و الله اعلم.»<sup>۱</sup>

اما قهراً کسی که در مورد نهج البلاغه مسأله سند برای او، امر مهمی به شمار می‌رود، لا اقل نباید در بیان تشکیک خود، چنین غیرمستند سخن بگوید و اظهار بدارد مردم درباره مؤلف نهج البلاغه تردید کرده‌اند که مؤلف آن سید رضی است یا سید مرتضی، چون حداقل در صحت انتساب نهج البلاغه به سید رضی از نقطه نظر جمع‌آوری و تألیف، تردیدی وجود ندارد و در این مورد قرائن روشنی وجود دارد که علامه امینی در کتاب الغدیر و سید عبدالزهراء حسینی در کتاب مصادر نهج البلاغه، به بخشی از آن اشاره کرده‌اند.<sup>۲</sup>

پس از ابن خلکان عده دیگری نیز به اظهار تردید در صحت انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام پرداخته و به عبارتی تشکیک ابن خلکان را تکرار کرده‌اند که از جمله آنان می‌توان از افراد زیر نام برد:

- ۱- ابن اثیر جزری متوفی ۷۳۹ در مختصر الوفیات.
- ۲- شمس الدین ذهبی متوفی ۷۴۷ در میزان الاعتدال.
- ۳- صلاح الدین صفدی متوفی ۷۶۴ در الوافی بالوفیات.
- ۴- یافعی متوفی ۷۶۸ در مرآت الجنان.

۱. جهت اطلاع دقیق ن. ک: حسینی خطیب، ۱۰۰ با عنوان «اوهام ابن خلکان و مقلدیه».

۲. امینی، ۴/ ۱۹۵؛ خطیب، ۱/ ۱۰۳-۱۰۵.

۵- ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در لسان المیزان.

۶- ابن عماد حنبلی متوفی ۱۰۸۹ در شذرات الذهب.

اما به عقیده نگارنده ریشه تردیدهای فوق در دو مطلب خلاصه می شود:

الف) نبودن سند متصل در صدر خطب، رسائل و کلمات قصار نهج البلاغه و یا لاقبل عدم ذکر مآخذ.

ب) وجود مسائلی که به زعم شک کنندگان با سیره علی علیه السلام یا شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر وی در تناقض است؛ اما با بررسی زیر روشن می شود هیچ کدام از موارد فوق نمی تواند گواه قاطع بر عدم انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام باشد.

#### ۱-۶-۱- بررسی اشکال الف

در این باره باید گفت: به طور قطع اگر سید رضی در صدر منتخبات خود، روایات را به صورت مستند درج و یا به ذکر مآخذ اشاره می کرد (چنانکه در شانزده مورد این کار را کرده است) کار وی از نظر استنادی ارزش دیگری پیدا می کرد و کتاب او در ردیف سایر کتب حدیث مورد بحث واقع می شد؛ لکن به دلایلی سید رضی - بدون توجه به تبعات ناشی از شیوه خود - سیره معمول محدثان را در پیش نگرفته است و این دلایل عبارتند از:

الف) نهج البلاغه مجموعه ای از روایات فقهی در حوزه احکام شرعیات نیست و مطالب آن مستقیماً دخیلی در حلال و حرام الهی ندارد و چنانکه می دانیم در طول تاریخ حدیث، فقها و محدثان در درجه اول اهتمام خود را بر یافتن روایات مستند و صحیح در حوزه احکام و تکالیف متمرکز کرده و برعکس در رشته های فضائل و اخلاق و آداب، حساسیت کمتری از خود نشان داده اند.<sup>۱</sup> در این میان نهج البلاغه نیز که از نظر محتوا، مجموعه ای اخلاقی، سیاسی و اجتماعی است، با تأثیر از این رویه به گونه غیرمستند جمع آوری گردید.

۱. در این مورد ن. ک: ابوریه، ۱۱۱ با عنوان «تساهلهم...».

ب) مطلب دیگر در این خصوص، به شخصیت سید رضی ارتباط پیدا می‌کند؛ به این معنی که شخصیت این دانشمند شخصیتی فقهی، حدیثی و رجالی نیست و به عبارتی این ابعاد در شخصیت او تحت الشعاع ادبی او قرار دارند. سید را اشعر شعرای قریش دانسته‌اند.<sup>۱</sup> و با اینکه برادر او یعنی سید مرتضی نیز از شعرای بزرگ است، با این حال در عرصه شعر و ادب، عقیده همگان بر امتیاز و افضلیت سید رضی است. در جمع‌آوری و تألیف نهج البلاغه نیز، وجود همین بعد است که او را وادار می‌کند تنها به انتخاب مواضع بلیغ سخن امام علیه السلام پردازد و در پایان، آن را نهج البلاغه نام‌گذاری کند.<sup>۲</sup> منطقی سید رضی در عدم اشاره به مأخذ و سند احتمالاً آن بوده که نهج البلاغه از نظر ویژگی‌های ممتازی که دارد خود حجت و شاهد خویش است و هیچ سندی گویاتر از الفاظ و معانی نهج البلاغه، نمی‌تواند بهتر بر صحت انتساب آن به علی علیه السلام دلالت کند و از این نظر نهج البلاغه سیمایی قرآنی دارد؛ چرا که قرآن کریم نیز قبل از آن که بخواهد از سند روایت مایه بگذارد، از اعجاز بی‌مانند خود در عرصه لفظ و معنی مایه می‌گذارد.<sup>۳</sup> سید رضی به هنگام تألیف نهج البلاغه دقیقاً به این نکته توجه داشته و در مقدمه‌ای که بر نهج البلاغه نوشته، این مطلب را به این صورت تذکر داده است: «پس از نگارش کتاب خصائص الائمه و آنگاه که در شرح حال علی علیه السلام فقط تعدادی از مواعظ، حکم، امثال و آداب نقل شده از آن حضرت را آوردم، گروهی از دوستان این مطلب را پسندیدند و از نکات بی‌ظنیر آن در شگفت افتادند و از قطعات درخشانده‌اش چشمان‌شان خیره ماند. از من خواستند شروع به تألیف کتابی از برگزیده‌های سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام کنم که همه رشته‌ها و شاخه‌های گفتارش از خطبه‌های آن حضرت گرفته تا نامه‌ها و مواعظ و ادبش را در برداشته باشد. چه می‌دانستند که آن سخنان

۱. در مورد موقعیت شعر و شاعری سید رضی ن. ک: امینی، ۴/ ۲۰۰-۲۰۴.

۲. برخی از دانشمندان در این خصوص به سید رضی اعتراض کرده و معتقدند که کار سید در ترجیح قسمت‌هایی از سخنان علی علیه السلام به قسمت‌های دیگر مقرون به صواب نبوده است. در این مورد ن. ک: خوبی، میرزا حبیب‌الله، ۹/ ۱.

۳. البته با این تفاوت که قرآن کریم از تواتر نسل اندر نسل نیز برخوردار است.

در بردارنده شگفتی های بلاغت و نکات غریب و بی نظیر فصاحت و گوهر ادبیات عربی و مطالب دلنشین دینی و دنیوی است و همه این امتیازات یکجا و به طور همه جانبه در هیچ سخن و کتابی دیده نمی شود؛ زیرا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است که سرچشمه و آبشخور فصاحت و منشأ و آفریدگار بلاغت است. گوهرهای نهفته اش به وسیله او آشکار گردید و آیین و آدابش از وجود او گرفته شده، هر کس خواست خطبه ای بخواند و خطیب شود، باید از او پیروی کند؛ و آن کسی که خواستار عنوان واعظ بلیغ باشد، ناچار است از کلام آن حضرت یاری بجوید. با وجود این، در میدان پهناور سخنوری او پیشی جست و آنان به گردش هم نرسیدند، و وی به مقصد رسید، و آن کسان در ابتدای میدان ماندند؛ زیرا، سخنان آن حضرت رنگین از علم الهی و عطراگین از کلمات نبوی است.<sup>۱</sup>

#### ۱-۶-۲- بررسی اشکال دوم

اما در مورد مطلب دوم، یعنی وجود مسائلی که به عقیده مخالفان با سیره علی علیه السلام یا شرایط سیاسی و اجتماعی عصر آن حضرت در تناقض است باید گفت، اگر با استفاده از تاریخ صحیح وجود چنین مسائلی در نهج البلاغه به اثبات رسد، قهراً آن بخش از نهج البلاغه که حاوی آن مسائل است، زیر سؤال خواهد رفت، نه الزاماً همه آن؛ منتها هدف اشکال کنندگان در این قسمت به احتمال زیاد وجود خطب و رسائلی است که در آن سیره خلفای قبل از علی علیه السلام مورد نقد و اعتراض واقع شده که بالطبع مهم ترین خطبه در این قسمت خطبه شقشقیه است. در این مورد سید محسن امین می نویسد: «اگر با تأمل و انصاف در سخنان مخالفان نهج البلاغه بنگریم، در می یابیم انگیزه آنان در انکار همه یا قسمتی از نهج البلاغه، اشتغال این کتاب بر خطب و رسائلی است که در آن بعضی از صحابه مورد طعن قرار گرفته اند که از جمله این خطب می توان از خطبه شقشقیه نام برد.»<sup>۲</sup> اما در پاسخ این اشکال باید گفت: اگر کسی از شخصیت علی علیه السلام تصویر روشنی در ذهن داشته باشد، تردید نخواهد کرد که سیره علی علیه السلام با سیره شیخین

۱. سید رضی، ۶-۷.

۲. امین، ۵۴/۱.

و سیره بسیاری از صحابه دیگر، در تضاد بوده است؛ و چنانکه می‌دانیم علی علیه السلام به دلیل عدم التزام به تبعیت از سیره شیخین - در شورای خلافتی که عمر تعیین کرده بود - مقام خلافت را از دست داد.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، حضرت در دوران خلافت خود مجبور به جنگ با تعدادی دیگر از صحابه شد، که در رأس آن طلحه و زبیر بودند. بنابراین طبیعی است که آن حضرت پس از کشته شدن عثمان و رسیدن به منصب خلافت مسلمین، به ارزیابی و نقد سیره گذشتگان پردازد و نظر خود را در انتقاد از عملکردهای آنان ابراز دارد. از این رو صدور خطبه‌هایی چون خطبه شقشقیه از علی علیه السلام امری طبیعی و با سیره وی کاملاً سازگار است، و برعکس اگر کسی تصوّر کند سیره علی با سیره خلفای قبل از او یا اصحاب جمل و صفین مطابقت دارد، بر خلاف واقعیت‌های تاریخی به اظهار نظر پرداخته است.

اما به عنوان مثال در مورد صحّت انتساب همین خطبه به علی علیه السلام ابن ابی الحدید خاطره‌ای را نقل می‌کند که بسیار قابل توجه است. وی می‌نویسد: «استادم ابوالخیر مصدق بن شیبب واسطی در ۶۳۰ هجری به من گفت که خطبه شقشقیه را بر شیخ ابومحمد عبدالله بن احمد معروف به ابن خشاب (متوفی ۵۶۸) خواندم و وقتی به این قسمت رسیدم که ابن عباس گفت: «به خدا از هیچ چیز متأسف نشدم مگر قطع کلام علی...» به من گفت: «اما من اگر این را ابن عباس شنیده به او می‌گفتم: «آیا در نفس ابن عم تو مطلبی باقی ماند که در این خطبه نگفته باشد که تو اینک از عدم بیان آن متأسف باشی؟ به خدا قسم که غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی را باقی نگذاشت مگر آنکه مطلبی را درباره او بیان کرد.» مصدق گوید: ابن خشاب فرد شوخی بود. در اینجا به او گفتم: «آیا به عقیده تو این خطبه ساختگی است؟» او گفت: نه به خدا این خطبه را از کلام علی علیه السلام می‌دانم، همان‌گونه که تو را به عنوان مصدق می‌شناسم.» من گفتم: «بسیاری از مردم معتقدند این خطبه از ساخته‌های سید رضی است.» ابن خشاب گفت: «رضی و غیر رضی کجا، این نفس کلام و اسلوب سخن کجا؟ ما رسائل رضی را

۱. ابن ابی الحدید، ۶۳/۱؛ عسکری، معالم المدرسین، ۱/۱۴۱.



در کلام نثراو دیده ایم و شیوه و سبک وی را آزموده ایم؛ اما این کلام از هرگونه ضعف و اختلال عاری است. به خدا قسم من این خطبه را در مأخذی دیده ام که دویست سال قبل از سید رضی تألیف شده بود، این خطبه را قبل از تولد نقیب ابواحمد پدر سید رضی مکتوب به خطوطی دیده ام که صاحب آنها را می شناسم و می دانم که آیا اهل ادب بوده اند یا از دانشمندان.»

ابن ابی الحدید پس از نقل این ماجرا اضافه می کند: «من خود قسمت های زیادی از این خطبه را در نوشته های قاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد دیدم و او در خلافت مقتدر عباسی و به فاصله زیاد قبل از سید رضی زندگی می کرد. علاوه بر آن قسمت های زیادی از این خطبه را در کتاب ابوجعفر بن قبه - از متکلمان امامیه - یافتم و آن کتاب مشهور و معروف به کتاب انصاف بود و نویسنده آن یعنی ابوجعفر از شاگردان ابوالقاسم بلخی بود که به فاصله زیاد از تولد سید رضی از دنیا رفته بود.»<sup>۱</sup>

## ۱-۷- مأخذیابی مطالب نهج البلاغه

آخرین نکته در قسمت بررسی انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام ذکر این مطلب است که تشکیک در این زمینه با هرئیتی که صورت گیرد، خود امری برکت زا بوده و موجب شده است تا در زمینه شناسایی اسناد و مدارک نهج البلاغه تحقیقات ارزشمندی صورت بگیرد و در سایه این تحقیق ها، محققان توانسته اند قسمت معتنا بهی از مصادر کلام علی علیه السلام را - که به قبل از ولادت سید رضی مربوط می شود - معرفی کنند؛ از جمله آنکه در نتیجه این پژوهش ها تاکنون برای ۱۴۰ خطبه از ۲۴۰ خطبه، ۶۲ نامه و فرمان از ۷۹ نامه و فرمان و ۳۴۰ حکمت و سخن کوتاه از ۴۸۹ مورد سند و مأخذی از مصادر شیعه و اهل تسنن - پیش و هم زمان و یا بعد از تألیف نهج البلاغه - به دست آمده است؛<sup>۲</sup> و قهراً این پژوهش ها در ادامه خود می تواند به استخراج کامل منابع نهج البلاغه بیانجامد؛ اما

۱. ابن ابی الحدید، ۶۹/۱.

۲. جعفری، آشنایی با نهج البلاغه، ۹۳.

جهت آشنایی با بخشی از تلاش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته است کلام خود را با معرفی آثاری که در زمینه اسناد و مدارک نهج البلاغه تألیف یافته‌اند به پایان می‌بریم:

- ۱- مصادر نهج البلاغه و اسانیده، نوشته عبدالزهراء حسینی در ۴ مجلد.
- ۲- استناد نهج البلاغه، نوشته امتیاز علیخان عرشی.
- ۳- مدارک نهج البلاغه، نوشته هادی کاشف الغطاء.
- ۴- مصادر نهج البلاغه، نوشته سید هبة الدین شهرستانی.
- ۵- نهج البلاغه چیست؟ نوشته سید هبة الدین شهرستانی.
- ۶- مصادر نهج البلاغه، نوشته عبدالله نعمة.
- ۷- بررسی اسناد و مدارک نهج البلاغه، نوشته دکتر سید جواد مصطفوی.
- ۸- پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، نوشته سید محمد مهدی جعفری.
- ۹- آشنایی با نهج البلاغه، نوشته سید محمد مهدی جعفری.
- ۱۰- نهج البلاغه توثیقه و نسبه الی الامام علی علیه السلام، نوشته حامد حفنی داود استاد دانشگاه عین الشمس قاهره.
- ۱۱- مصادر و مراجع نهج البلاغه از کتاب المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، نوشته محمد دشتی.
- ۱۲- اسناد و مدارک نهج البلاغه، نوشته محمد دشتی.
- ۱۳- بهج الصباغة، نوشته شیخ محمد تقی شوشتری.
- ۱۴- کتابنامه نهج البلاغه، نوشته رضا استادی<sup>۱</sup>.



## فصل ۲: اقدامات سید رضی در نهج البلاغه<sup>۱</sup>

- ۱-۲- طرح مسأله
- ۲-۲- نگارش خطبه جامع (مقدمه)
- ۳-۲- ذکر مصادر روایات در برخی مواقع
- ۴-۲- ارجاع به برخی آثار خود
- ۵-۲- ذکر محاسن ادبی کلام امیرمؤمنان علیه السلام
- ۶-۲- ذکر سبب صدور برای روایات
- ۷-۲- اشاره به مخاطب نامه‌ها یا حکمت‌ها یا خطبه‌ها
- ۸-۲- اشاره به منشاء دیگری از روایت
- ۹-۲- ذکر شواهد قرآنی و روایی و ادبی جهت اعتبار کلام امام
- ۱۰-۲- تفسیر غرائب کلام امام علیه السلام
- ۱۱-۲- توضیحات فقه الحدیثی
- ۱۲-۲- ذکر موضوع برخی روایات
- ۱۳-۲- معرفی برخی اعلام
- ۱۴-۲- ذکر اختتامیه کتاب و تاریخ تألیف آن
- ۱۵-۲- نتیجه



کتاب نهج البلاغه یکی از کتاب‌های مهم حدیثی است و نویسنده آن محمد بن حسین ملقب به رضی می‌باشد. نهج البلاغه در بردارنده احادیث منقول امیرمؤمنان علیه السلام در موضوعات گوناگون در سه محور خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها است. تفکر رایج پیرامون اقدام مؤلف آن در مورد این کتاب، صرفاً جمع‌آوری احادیث و تبویب آن بوده، اما با رجوع به خود کتاب نهج البلاغه در می‌یابیم که سید رضی علاوه بر جمع‌آوری احادیث در این اثر، اقدامات دیگری نیز انجام داده که این اقدامات عبارت‌اند از: نگارش خطبه جامع (مقدمه)، ذکر مصادر روایات در برخی مواقع، ارجاع به برخی آثار خود، ذکر محاسن ادبی کلام امیرمؤمنان علیه السلام، ذکر سبب صدور برای روایات، اشاره به مخاطب نامه‌ها، حکمت‌ها و خطبه‌ها، اشاره به منشأ دیگری از روایت، ذکر شواهد قرآنی و روایی و ادبی جهت اعتبار کلام امام علیه السلام، تفسیر غرائب کلام امام علیه السلام، توضیحات فقه الحدیثی، ذکر موضوع برخی روایات، معرفی برخی اعلام و اشاره به مخاطب کلام امام علیه السلام، ذکر اختتامیه کتاب و تاریخ تألیف آن.

## ۲-۱- طرح مسأله

احادیث و آثار حدیثی اهمیت فراوانی در دین اسلام داشته و پس از قرآن کریم مهم‌ترین منبع معرفتی این دین به حساب می‌آیند.<sup>۱</sup> در میان آثار حدیثی یکی از کتبی که هم

۱. حدیث را مفسر و مبین ثقل اکبر و مادر علوم اسلامی خوانده‌اند. (مسعودی، آسیب‌شناسی حدیث، ۴)

به جهت حدیثی و هم به جهت ادبی محل توجه خاص و عام از فریقین بوده کتاب نهج البلاغه است.

نهج البلاغه کتابی حاوی سخنان گران سنگ امیرمؤمنان علی علیه السلام است که در سه بخش خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها (کلمات قصار) تنظیم شده است.

سید رضی، نویسنده کتاب ارزشمند نهج البلاغه متوفی ۴۰۶ ق است که در راستای فهم و اعتبار احادیث مندرج در این اثر و حتی فهم بهتر خود کتاب اقداماتی علاوه بر جمع‌آوری احادیث و تبویب کتاب انجام داده است. این اقدامات در چه محورهایی بوده؟ و چه تأثیری در اصالت و اعتبار نهج البلاغه خواهد داشت؟

شناسایی اقدامات سید رضی و تحلیل آن، گامی در جهت پاسخ به پرسش‌های یاد شده است.

## ۲-۲- نگارش خطبه جامع (مقدمه)

سید رضی در ابتدای کتاب نهج البلاغه در ضمن مقدمه‌ای به شرح انگیزه تألیف کتاب و بیان ساختار آن و روش کار خود در درج گفتارهای امیرمؤمنان علیه السلام و کیفیت و کمیت احادیث در نهج البلاغه پرداخته است. همچنین او در پایان گفتار خویش سبب نام‌گذاری کتاب به نام نهج البلاغه را اشاره کرده است.

توجه به این مقدمه، دید بهتر و مناسب‌تری نسبت به احادیث کتاب و فواید آن نسبت به خود کتاب به مخاطبین می‌دهد.

## ۲-۲-۱- انگیزه تألیف

شناخت هدف و انگیزه نگارش یک کتاب از سوی مؤلف کمکی شایان به مطالعه‌کنندگان آن کتاب کرده و تحلیل‌های محققین پیرامون آن کتاب را جهت‌دهی می‌کند.

همچنین این علم شریف دینی را بستر شناخت معارف اهل بیت علیهم السلام و راهی جهت تصحیح جهت‌گیری‌های اعتقادی و اخلاقی و عبادی انسان معرفی کرده‌اند. (معارف، شناخت حدیث مبانی فهم متن و اصول نقد سند، ۱۳).

سید رضی انگیزه نگارش را پاسخ به درخواست یک عده از دوستان معرفی کرده که از آنان با تعبیر «جماعة من الأصدقاء» یاد می‌کند و وی می‌نویسد: «من در ابتدای جوانی و شادابی زندگی، تألیف کتابی را در مورد ویژگی های امامان علیهم السلام شروع کردم که حاوی خبرهای نیکو و گوهرهای کلام آنان بود. در این کار غرضی داشتم که در آغاز همان کتاب ذکر کرده‌ام. وقتی از ویژگی های مخصوص امیرمؤمنان علیه السلام فارغ شدم، موانع زمان و حوادث بازدارنده ایام، من را از تمام کردن بقیه کتاب باز داشت، آن مقدار را که آماده بود در ابواب و فصولی نظام داده بودم و در پایانش بخشی اختصاص داشت به سخنان نیکوی امیرمؤمنان علیه السلام مشتمل بر سخنان کوتاه در پندها و حکمت‌ها و امثال و آداب، اما خطبه‌های طولانی و نامه‌های مفصل را نیاوردم. عده‌ای از دوستان و برادران آنچه را در آن بخش مذکور بود نیکو داشتند و از آن سخنان بدیع و معانی جالب شگفت زده و متعجب شدند و از من درخواست تألیفی کردند مشتمل بر سخنان گزیده امیرمؤمنان علیه السلام در جمیع فنونش و مجموعه‌ای از همه نوعش، از خطبه‌ها، نامه‌ها و مواعظ و آداب، زیرا می‌دانستند این تألیف متضمن عجائب بلاغت و غرائب فصاحت و گوهرهای زبان عربی و نکات با ارزش از سخنان دینی و دنیایی است، که در کلامی فراهم نیامده و در کتابی کامل به این صورت جمع نشده است.»<sup>۱</sup>

۱. ابتدأت بتألیف کتاب فی خصائص الأئمة یشتمل علی محاسن أخبارهم و جواهر کلامهم حدانی علیه غرض ذکرته فی صدر کتاب و جعلته أمام الکلام و فرغت من الخصائص التي تخص أمير المؤمنين علیاً علیه السلام و عاقت عن إتمام بقية الكتاب محاجرات الأيام و مماطلات الزمان و كنت قد بويت ما خرج من ذلك أبوابا و فصلته فصولا فجاء في آخرها فصل يتضمن محاسن ما نقل عنه علیه السلام من الکلام القصير في المواعظ و الحكم و الأمثال و الآداب دون الخطب الطويلة و الكتب المبسوطة فاستحسن جماعة من الأصدقاء ما اشتمل عليه الفصل المقدم ذكره معجبين ببدائعه و متعجبين من نواصحه و سألوني عند ذلك أن أبتدئ بتألیف کتاب يحتوي علی مختار کلام مولانا أمير المؤمنين علیه السلام في جميع فنونه و متشعبات غصونه من خطب و كتب و مواعظ و أدب علما أن ذلك يتضمن من عجائب البلاغة و غرائب الفصاحة و جواهر العربية و ثواقب الكلم الدينية و الدنيوية ما لا يوجد مجتمعا في کلام و لا مجموع الأطراف في کتاب.

بنابراین طبق بیان خود سید رضی، انگیزه نگارش کتاب پاسخ به درخواست یک عده از دوستان دینی بوده است. ایشان پس از نقل این موضوع، هدف خود را نیز که در راستای همان خواسته آنان بوده اینچنین بیان می‌کند: «هدف من در این کار آن بود که نشان دهم امیرمؤمنان افزون بر خصال نیکوی فراوان و فضایل بسیار در این میدان نیز برجستگی بسیاری دارد و روشن سازم که آن امام در میان همه گذشتگان که سخنانی از آنان برجای مانده که نشان از اندکی فصاحت و قدری ناچیز از بلاغت دارد تنها کسی است که سخنانش به اوج فصاحت و بلاغت رسیده است.»<sup>۱</sup>

بدین سان روشن می‌شود سید رضی هدف خود را از نگارش کتاب، علاوه بر درخواست دوستان، نمایان کردن جایگاه امیرمؤمنان علیه السلام در علم فصاحت و بلاغت در میان همه فصیحان و بلیغان ذکر کرده است و به بیانی دیگر کتاب جنبه ادبی و بلاغی داشته و دارد.

## ۲-۲-۲- کیفیت و ساختار و روش

گردآورنده نهج البلاغه گفتار امام را در سه محور جمع‌آوری کرده است که در مقدمه کتاب بدان نیز اشاره می‌کند: «کلام امام را مشاهده کردم که بر سه محور می‌چرخد: اول خطبه‌ها و اوامر، دوم نامه‌ها و رساله‌ها، سوم حکمت‌ها و پندها. عزمم بر این شد که به توفیق الهی ابتدا خطبه‌های نیکو، آن گاه نامه‌های جالب، سپس حکمت‌ها و آداب زیبا را انتخاب کنم.»<sup>۲</sup>

سپس خاطر نشان می‌کند که هدف اصلی او تبویب احادیث نبوده، بنابراین اگر ناهماهنگی در این موضوع رخ داده به علت توجه اندک به این موضوع توسط خود مؤلف است: «چه بسا در میان آنچه انتخاب کرده‌ام فصولی ناهماهنگ و سخنان زیبایی

۱. و ربما جاء فيما أختاره من ذلك فصول غير متسقة و محاسن كلم غير منتظمة لأني أورد النكت و اللمع و لا أقصد التتالي و النسق.

۲. ممکن است ترجمه این عبارت «کلامه تختلف اختلافا شديداً» اشاره به تفاوت و تعدد نقل‌های متعدد از کلام امیرمؤمنان علیه السلام باشد که مترجم چیز دیگری ترجمه کرده است.

نامنظم آمده، علت این مسأله آن است که من نکات و سخنان درخشنده را گردآوری می‌کنم و قصدم نظم و پیوستگی میان آنها نیست.»<sup>۱</sup>

سید رضی پس از ذکر عجائب و شگفتی های کلام امیرمؤمنان علیه السلام به سبب تکرار روایات در فصول سه‌گانه نهج البلاغه اشاره کرده و می‌نویسد: «و بسا که در این کتاب لفظی که به دو صورت یا بیشتر روایت شده دیده می‌شود، عذرم در این زمینه این است که در روایات مربوط به فرمایشات حضرت، اختلاف شدیدی وجود دارد، بسا اتفاق افتاده که کلامی از حضرت در روایتی آمده و به همان صورت در اینجا نقل شده، پس از آن در روایتی به شکل دیگر دیده شده، یا به علت اینکه در روایت دوم لفظ یا جمله مفصل‌تریان شده، یا به سبب آنکه عبارت آن از عبارتی که در روایت اول آمده نیکوتر و زیباتر است، بنابراین اقتضاء داشت که آن سخن دوباره بیان شود تا هم تأییدی بر سخن انتخاب شده گذشته باشد و هم بر حفظ بهترین سخنان آن جناب غیرت ورزیده، نگذارم چیزی از آن ناگفته بماند؛ و گاهی در دو جای مختلف سخنی از امام انتخاب شده آن هم نه از باب عمد، بلکه به خاطر طولانی شدن زمان از روی سهو و نسیان بوده است.»

در نتیجه سید رضی دو عامل تکرار برخی از روایات نهج البلاغه را، تشابه آن روایات با یکدیگر و فراموشی ذکر کرده که شاهد مثال برای تکرار به علت تشابه روایات: خطبه ۷۲ و ۱۰۶، حکمت ۲۶۰ و ۱۱۶، حکمت ۳۷۹ و ۲۶۷، حکمت ۴۶۹ و ۱۱۷ و شاهد مثال برای تکرار به جهت فراموشی: حکمت ۴۴۴ و ۲۷۷، حکمت ۴۷۵ و ۵۷ است.

### ۲-۳- کمیت احادیث

افزون بر مطالب مذکور سید رضی در مقدمه خود پیرامون کمیت و تعداد روایاتی که

۱. و رأیت کلامه علیه السلام یدور علی أقطاب ثلاثة أولها الخطب و الأوامر و ثانيها الكتب و الرسائل و ثالثها الحكم و المواعظ فأجمعت بتوفيق الله تعالى على الابتداء باختيار محاسن الخطب ثم محاسن الكتب ثم محاسن الحكم و الأدب.

سرشار از بلاغت و فصاحت است اشاره واضح و روشن دارد؛ آنجا که می‌نویسد: «با این همه ادعای احاطه به تمام سخنان امام را به نحوی که هیچ سخنی از دست نرفته باشد ندارم، بلکه بعید نمی‌دانم که آنچه را به دست نیاورده‌ام بیش از آن باشد که به دست آورده‌ام و سخنانی که من آگاهی به آن دارم کمتر از آن باشد که در اختیارم نیست.»<sup>۱</sup>

گردآورنده نهج البلاغه طبق سخن فوق کتاب خود را نه تنها جامع همه سخنان امام نمی‌داند، بلکه جامع سخنان اعجاب‌آور و شگفت‌انگیز از لحاظ بلاغت و فصاحت هم نمی‌داند. این سخن می‌تواند اعتبار کتبی که سایر سخنان امام را جمع‌آوری کرده‌اند را افزایش دهد.

#### ۲-۲-۴- وجه تسمیه کتاب

سید رضی در پایان مقدمه مفید و ارزشمند خود اشاره به وجه تسمیه کتاب کرده و می‌فرماید: «پس از آن نظرم بر این شد که نامش را «نهج البلاغه» بگذارم، زیرا این گنجینه نفیس درهای بلاغت را به روی بیننده باز می‌کند و راه طلب آن را به او نزدیک می‌نماید.»<sup>۲</sup>

چنانچه ملاحظه می‌شود علت نام‌گذاری کتاب به نهج البلاغه طبق سخن فوق نیز هم جهت و هم راستا با هدف تألیف کتاب است که در ابتدای سخن به آن اشاره شد.

#### ۲-۲-۵- اشاره به ذو ابعاد بودن کلام و شخصیت امام علیه السلام

سید رضی در ضمن مطالبی که در مقدمه کتاب خود آورده اشاره‌ای به جا و دقیق به ذو ابعاد بودن شخصیت و در پی آن ذو وجوه بودن کلام و سخن امام دارد آنجا که می‌نویسد: «و از شگفتی‌های آن حضرت علیه السلام که در آن منحصر به فرد است و همتایی ندارد اینکه اگر شخص ژرف‌نگر و اندیشمندی در گفتار ایشان که در زهد و مواعظ و توجه به آخرت و بازداشتن از موجبات عذاب است تأمل کند و در نظر نداشته باشد که این سخن از

۱. ولا أدعي مع ذلك أني أحيط بأقطار جميع كلامه عليه السلام حتى لا يشذ عني منه شاذ ولا يند ناد بل لا أبعد أن يكون القاصر عني فوق الواقع إلي والحاصل في ربقتي دون الخارج من يدي.

۲. و رأيت من بعد تسمية هذا الكتاب بنهج البلاغة إذ كان يفتح للنظر فيه أبوابها و يقرب عليه طلابها.



شخصیتی چون اوست که دارای منزلتی عظیم، فرمانی نافذ و حکومتی فراگیر است، یقین خواهد کرد که این سخن زاهدی است که جز زهد برنامه‌ای ندارد و جز به عبادت به چیز دیگری نمی‌پردازد و کلام کسی است که در کنج خانه‌ای تنها و دور از مردم یا در غاری پناه گرفته که جز مهمه خود چیز دیگری را نمی‌شنود و غیر خود را نمی‌بیند و باورش نمی‌شود که این سخن از انسانی است که در میدان‌های جنگ غوطه‌ور بوده، با شمشیر کشیده، گردن گردن‌کشان را از بدن جدا می‌کرد و پهلوانان را به خاک می‌افکند و با شمشیر خون‌چکان از کارزار بازمی‌گشت و با این وصف، او زاهدترین زاهدان و برگزیده ابدال و اولیای خداست. این از فضائل شگفت‌انگیز و خصائص ظریف آن حضرت است که با آن اضداد را در وجودش جمع کرده و صفات پراکنده را الفت و پیوند داده است؛ بسیار شده است که پیرامون این واقعیت با برادران سخن گفتم و تعجب آنان را برانگیختم، که در حقیقت این جای عبرت و اندیشه است.<sup>۱</sup>

چنانچه ملاحظه می‌شود، سید رضی سخن امام علیه السلام را که برآمده از شخصیت اوست، جامع اضداد دانسته که صفات ناهماهنگ را با هم در وجود پربارش هماهنگ کرده و این خود دلیلی بس بزرگ و کافی جهت گردآوری سخنان ایشان از سوی نگارنده بوده است.

## ۲-۳- ذکر مصادر روایات در برخی مواقع

هر حدیث مشتمل بر دو بخش است: یکی سند حدیث و دیگری متن حدیث است و

۱. و من عجائبه علیه السلام التي انفرد به او من المشاركة فيها أن كلامه الوارد في الزهد و المواعظ و التذكير و الزواجر إذا تأمله المتأمل و فكر فيه المتفكر و خلع من قلبه أنه كلام مثله ممن عظم قدره و نفذ أمره و أحاط بالرقاب ملكه لم يعترضه الشك في أنه كلام من لا حظ له في غير الزهادة و لا شغل له بغير العبادة قد قبع في كسربيت أو انقطع إلى سفح جبل لا يسمع إلا حسه و لا يرى إلا نفسه و لا يكاد يوقن بأنه كلام من ينغمس في الحرب مصلتا سيفه فيقط الرقاب و يجدل الأبطال و يعود به ينطف دما و يقطر مهجا و هو مع تلك الحال زاهد الزهاد و بدل الأبدال و هذه من فضائله العجيبة و خصائصه اللطيفة التي جمع به ا بين الأضداد و ألف بين الأشتات و كثيرا ما أذاكر الإخوان به ا و أستخرج عجبهم منها و هي موضع للعبرة بها و الفكرة فيها.

از سوی دیگر مؤلفان کتب حدیثی یا احادیث را خود از راوی شنیده‌اند (مانند کتاب کافی<sup>۱</sup> و سایر کتب دیگر) یا از کتاب‌های دیگر اخذ کرده‌اند که در این صورت باید منبع حدیث ذکر شود.

سید رضی به علت انگیزه‌اش از تألیف نهج البلاغه که همانا نشان دادن برتری امیرمؤمنان علیه السلام در میدان فصاحت و بلاغت در میان فصیحان و بلیغان است<sup>۲</sup> از ذکر منابع و مصادر روایات نهج البلاغه خودداری کرده و سند آنان را همان بلاغت و فصاحت فوق العاده آنان ذکر می‌کند، اما با این وجود در پاره‌ای از موارد به مصادر برخی از روایات اشاره می‌کند از جمله در خطبه<sup>۳۲</sup> ضمن آنکه منبع خطبه را البیان والتبیین جاحظ بیان می‌کند در نقد کسانی که این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند می‌گوید: «بی‌بهرگان از دانش، این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند، در صورتی که بدون تردید از سخنان امیرمؤمنان علیه السلام است، طلای ناب کجا و خاک؟! آب شیرین کجا و آب تلخ؟!»<sup>۳</sup> برای مدعا دلالت کرده رهنمای ماهر و نقد کرده آن را ناقد بصیر: عمرو بن بحر جاحظ که این خطبه را در اول کتاب «البیان والتبیین» آورده و کسی را که آن را به معاویه نسبت داده ذکر کرده و آن گاه گفته: این سخن به فرمایشات علی شبیه‌تر و به روش آن حضرت در تقسیم مردم، وصف آنان به مغلوبیت و ذلت و تقیه و ترس، سزاوارتر است؛ و گفته: کجا دیدیم معاویه را در حالی از احوال که در گفتارش روش زاهدان و رفتار عابدان را پیش گیرد و مانند آنان سخن گوید؟<sup>۴</sup>

۱. البته این موضوع که شیخ کلینی روایات را از راویان دریافت کرده در همه روایات کافی قابل صدق نیست، چرا که او از کتب محدثان پیش از خود نیز استفاده کرده است.

۲. رک: همین مقاله، فصل پیشین.

۳. قال الشریف (رضی الله عنه) أقول وهذه الخطبة ربما نسبها من لا علم له إلى معاوية وهي من كلام أمير المؤمنين علیه السلام الذي لا يشك فيه وأين الذهب من الرغام وأين العذب من الأجاج وقد دل على ذلك الدليل الحزيت و نقده الناقد البصير عمرو بن بحر الجاحظ فإنه ذكر هذه الخطبة في كتاب البیان والتبیین و ذکر من نسبها إلى معاوية ثم تكلم من بعدها بكلام في معناها جملة أنه قال وهذا الكلام بكلام علي علیه السلام أشبهه بمذهبه في تصنيف الناس و في الإخبار عما هم عليه من القهرو الإذلال و من التقية و الخوف أليق قال و متى وجدنا معاوية في حال من الأحوال يسلك في كلامه مسلك الزهاد و مذاهب العباد.

اشاره به مصادر در نامه ها و حکمت ها نیز وجود دارد به عنوان نمونه از منبع دهی سید رضی پیرامون نامه ها می توان به نامه ۵۴ اشاره کرد که وی می نویسد: «ابوجعفر اسکافی آن را در کتاب مقامات در مناقب امیرمؤمنان علیه السلام ذکر کرده است.»<sup>۱</sup> کتب بسیاری توسط محققان در طول تاریخ تاکنون، پیرامون مصادر نهج البلاغه تهیه و تنظیم شده که نشان دهنده مستند بودن احادیث نهج البلاغه است.<sup>۲</sup>

مهم ترین اثر این اقدام سلب انتساب احادیث نهج البلاغه به هر شخص دیگری از جمله خود سید رضی جز امیرمؤمنان علیه السلام است، چنانچه توسط برخی از ناآگاهان و متعمدان آگاه اتهاماتی نادرست در این زمینه، برای کتاب وارد شده است.

#### ۲-۴- ارجاع به برخی آثار خود

نگارنده نهج البلاغه علاوه بر تألیف این کتاب تألیفات متعدد دیگری داشته است که مهم ترین آنها عبارتند از: تلخیص البیان عن مجازات القرآن، حقائق التأویل فی متشابه التنزیل، خصائص الأئمة و المجازات النبویة.

تألیفات سید رضی گویای مهارت وافر او در فن ادبیات و بلاغت است که کتاب نهج البلاغه نیز در همین راستا بوده و ارزش اقدام او را به جهت مهارتش دوچندان می کند.

سید رضی در کتاب نهج البلاغه علاوه بر ارجاع به مصادر کتاب که در اقدام پیشین ذکر شد در سه مورد نیز مخاطبین را به آثار دیگر خود ارجاع داده که آن سه مورد عبارتند از: ۱- در مقدمه ابتدایی نهج البلاغه که ما در ذیل عنوان انگیزه نگارش به آن اشاره کردیم. ۲- اشاره به کتاب خصائص الائمه در ذیل خطبه ۲۱-۳- اشاره به کتاب المجازات الآثار النبویة در ذیل حکمت ۴۶۶.

۱. و من کتاب له علیه السلام إلى طلحة و الزبیر (مع عمران بن الحصین الخزاعی) ذکره أبو جعفر الإسکافی فی کتاب المقامات فی مناقب أمير المؤمنين علیه السلام.

۲. از جمله: خطبه ها: خطبه ۱۸۲، خطبه ۲۳۱؛ نامه ها: نامه ۷۴، نامه ۷۵، نامه ۷۸؛ حکمت ها: حکمت ۴ از فصل فی غرائب نذکر فیہ شیئاً، حکمت، ۷۸؛ حکمت، ۳۷۳؛ حکمت، ۴۳۴؛ حکمت، ۴۶۶.

## ۲-۵- ذکر محاسن ادبی کلام امیرمؤمنان علیه السلام

جایگاه رفیع امیرمؤمنان علیه السلام در زبان و ادبیات عرب بر احدی پوشیده نبوده و دوست و دشمن به این فضل امام معترف‌اند. بر اساس گفته «الفضل ما شهدت به الأعداء»<sup>۱</sup> می‌توان به معاویه اشاره کرد که در دشمنی با ایشان از هیچ چیزی دریغ نکرد، ولی با این وجود امام را «زبان‌آورترین مردمان» می‌نامند.<sup>۲</sup> فرزند ابوسفیان که در جنگ صفین در مقابل امیرمؤمنان علیه السلام ایستاد در پاسخ به محض بن ابی محضن که منکر شیوایی کلام آن حضرت بود، می‌گوید: «سوگند به خدا، غیر از او فصاحت را برای قریش هیچ کس پی‌ریزی نکرده است».<sup>۳</sup>

اقرار به این فضل امام به جایی رسیده که ادب‌دان مسیحی نیز به پیشوایی امام در ادبیات و بلاغت همچون پیشوایی در حقوق، دانش و هدایت اقرار کرده‌اند.<sup>۴</sup>

سید رضی ذیل برخی از احادیث نهج البلاغه پیرامون محاسن ادبی کلام امام در آن حدیث سخن گفته و تأکید فراوان کرده است.<sup>۵</sup> از جمله خطبه<sup>۶</sup> ۲۱ و پس از نقل جمله «تخففوا تلحقوا: سبک بار باشید تا به مقصد برسید» سید رضی می‌نویسد:<sup>۷</sup> «بعد از کلام خداوند سبحان و کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این کلام با هر کلامی سنجدیده شود رجحان و برتری دارد و از آن پیشی گیرد (هیچ کلامی به پایه آن نخواهد رسید) و اما آنچه آن حضرت فرموده: تَخَفُّوْا تَلْحَقُوْا (سبک گردید تا ملحق شوید) کلامی از این کوتاه‌تر و پر معنی‌تر شنیده نشده و چه ژرف است عمق این کلمه (هر چند بیشتر تأمل و تدبر کنی

۱. فضیلت آن چیزی است که دشمن بدان اعتراف کند.

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ۱/۱۳۴.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ۱/۲۵.

۴. جرج جرداق، روائع نهج البلاغه، ۹، ۱۰.

۵. از جمله: خطبه‌ها: ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۸؛ نامه‌ها: ۲۴، ۲۸؛ حکمت‌ها: ۸۸، ۹۳.

۶. إن هذا الكلام لو وزن بعد كلام الله سبحانه و بعد كلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بكل كلام مال به راجحا و بز عليه سابقا. فأما قوله تخففوا تلحقوا فما سمع كلام أقل منه مسموعا ولا أكثر منه محصولا و ما أبعد غورها من كلمة و أنفع نطقها من حكمة.

به پایان آن نمی‌رسی) و چقدر این جمله سرتا پا حکمت و پند تشنگی (هر تشنه‌ای) را برطرف می‌کند.<sup>۱</sup>

در میان حکمت‌ها نیز شاهد مثال برای این اقدام می‌توان به حکمت ۸۱ نهج البلاغه اشاره کرد که سید رضی به حسن ادبی کلام امام، این‌گونه اشاره می‌کند: «این جمله‌ای است که نمی‌توان قیمتی برایش گذاشت و حکمتی را همسنگ آن و کلامی را در برابر آن نهاد.»<sup>۲</sup> این جملات با در نظر گرفتن اینکه گوینده آن (سید رضی) دانشمندی توانا و ادیبی مشهور است ارزش دو چندانی به والایی متن و محتوای احادیث کتاب می‌بخشد.

## ۲-۶- ذکر سبب صدور برای روایات

احادیث نیز همانند آیات قرآن کریم که سبب نزول دارند، دارای علت صدور هستند که در بسیاری از مواقع رجوع به احادیث بدون در نظر گرفتن سبب صدور آنها موجب بدفهمی نسبت به آن روایت و مفهوم آن می‌شود همانطور که عدم توجه به شأن و سبب نزول برخی آیات موجب فهم نادرست پیرامون آیه مورد نظر خواهد شد.

مثال ملموس این موضوع حدیثی است که شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) در کتاب معانی الاخبار نقل می‌کند که در آن راوی پس از پرسش از اینکه چه مقدار از مال فرزند برای پدر است؟ و پس از پاسخ امام صادق علیه السلام راوی از حدیثی که منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد می‌پرسد و امام صادق علیه السلام راوی را متوجه سبب صدور می‌کند: حسن بن علاء گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چه اندازه از ثروت فرزند برای شخص حلال است؟ فرمود: غذایش بدون زیاده روی، آن هم وقتی ناگزیر از آن باشد. راوی گوید: عرض کردم: پس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی که همراه با پدر خویش به خدمتش رسیده و ایشان فرموده بودند که: تو هر چه داری از آن پدرت است، یعنی چه؟ فرمود:

۱. فیض الاسلام، ۸۱/۱.

۲. قال الرضي (رحمه الله) و [هذه] هي الكلمة التي لا تصاب لها قيمة ولا توزن بها حكمة ولا تقرن إليها كلمة.

پدرش را خدمت آن حضرت آورده بود، و گفت: ای پیامبر خدا این مرد پدر من است و به من ستم کرده و مالی را که ارثیه مادرم بود، از بین برده و به من نداده است. پدرم نیز گفت: هر چه که بوده، خرج همین فرزندم و خودم کرده‌ام. پس پیامبر ﷺ فرمود: تو و ثروت مال پدرت هستی و چیزی نزد این مرد نمانده است، آیا (به خاطر این چنین شکایت) رسول خدا ﷺ پدر پیرا برای پسرش باز داشت می‌کند؟<sup>۱</sup>

سید رضی ذیل برخی روایات نهج البلاغه به ذکر سبب صدور آنان پرداخته است؛<sup>۲</sup> از جمله: قبل از بیان خطبه ۱۹ پیرامون مخاطب و سبب صدور روایت، چنین بیان می‌کند: «سخنی از اوست در خطاب به اشعث بن قیس وقتی که امام علیؑ بر منبر کوفه سخنرانی می‌کرد، مطلبی بیان فرمود که مورد اعتراض اشعث قرار گرفت. او گفت: ای امیرمؤمنان علیؑ این سخن به زیان توست، نه به نفع. امام نگاهش را به او انداخت و فرمود...»<sup>۳</sup>

شاهد مثال دیگر در ذیل نامه سوم است که سید رضی به سبب صدور روایت که خریدن خانه توسط شریح قاضی بوده اشاره کرده و می‌نویسد: «گفته شده شریح بن حارث، قاضی امیرمؤمنان علیؑ بود. در زمان حکومت آن حضرت خانه‌ای به مبلغ هشتاد دینار خرید، خبر این اتفاق به آن جناب رسید، وی را خواست.»<sup>۴</sup>

۱. شیخ صدوق، ص ۱۵۵؛ اَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَجِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالٍ وَلَدِهِ قَالَ قَوْلُهُ بَعِيرٍ سَرَفٍ إِذَا اضْطَرَّ إِلَيْهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِلرَّجُلِ الَّذِي أَتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ فَقَالَ إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَقَدْ ظَلَمَنِي مِيرَاثِي مِنْ أَبِي فَأَخْبَرَهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَفَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَحْبِسُ الْأَبَ لِابْنِ.

۲. از جمله خطبه‌ها: ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۳؛ حکمت‌ها: ۷۷، ۹۴، ۱۰۳؛ نامه‌ها: ۳، ۱۵، ۱۷.

۳. و من کلام له علیؑ قاله للأشعث بن قیس و هو علی منبر الکوفة یخطب، ففی فی بعض کلامه شیء اعترضه الأشعث فیہ، فقال: یا أمیر المؤمنین، هذه علیک لا لک، فخفض علیؑ الیه بصره ثم قال....

۴. رُوِيَ أَنَّ شُرَيْحَ بْنَ الْحَارِثِ قَاضِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اشْتَرَى عَلَى عَهْدِهِ دَارًا بِبِغْدَادٍ فَابْتَلَعَهُ ذَلِكَ فَاسْتَدْعَى شُرَيْحًا وَقَالَ لَهُ بَلِّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِبِغْدَادٍ دِينَارًا وَ كَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا وَ أَشْهَدْتَ فِيهِ شُهَدَاءً.



## ۷-۲- اشاره به مخاطب نامه‌ها یا حکمت‌ها یا خطبه‌ها

فهم حدیث یکی از موضوعات بسیار مهم در حوزه حدیث پژوهی است که از راه و روش‌های مختلفی به دست می‌آید یکی از این روش‌ها دستیابی به مخاطب حدیث است، زیرا گاه معصومین علیهم‌السلام کلامی را به زبان می‌آوردند که این کلام براساس دیدگاه و نظر خودشان نبوده، بلکه بر مبنای احتجاج بر عقاید مخاطب بیان شده است. گاهی اساس کلام‌شان، میزان فهم و درک مخاطب بوده، زیرا اختلاف سطح درک و بینش افراد را در نظر داشتند و همین موضوع یکی از علل اختلاف پاسخ‌های آنان به پرسش‌های مختلف است.<sup>۱</sup>

گاه به جهت ترس از جان دوستان و اصحاب خود سخنی برخلاف واقع صادر می‌کردند که اصطلاحاً به این نوع سخنان تقیه گفته می‌شود.<sup>۲</sup>

مؤلف کتاب گران سنگ نهج البلاغه در بسیاری از خطبه‌ها، حکمت‌ها و همه نامه‌های نهج البلاغه به مخاطب آنها اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

برای مثال سید رضی در خطبه ۲۰۹ می‌نویسد: «هنگامی که در بصره به عیادت علاء بن زیاد حارثی که از یاران امام بود آمد وقتی خانه او را وسیع و بزرگ دید فرمود...»<sup>۴</sup>.

از میان حکمت‌ها و کلمات قصار امام علیه‌السلام می‌توان به حکمت ۸۳ اشاره کرد که

۱. به عنوان نمونه عبدالله بن سنان از شاگردان امام صادق علیه‌السلام هنگامی که دو تفسیر از یک آیه از امام صادق علیه‌السلام به گوشش می‌خورد آن هنگام که علت را از امام جویا می‌شود امام علیه‌السلام یکی را بیان ظاهر قرآن و دیگری را بیان باطن قرآن معرفی کرده و علت صدور باطن را پرسش کننده آن که ذریع المَحَارِبِ از اصحابی بوده که تحمل این سخن را به جهت فهم بالا داشته است، معرفی می‌کند. (صدوق، ۳۴۰).

۲. شیخ مفید تقیه را این چنین تعریف می‌کند: تقیه، پنهان کردن حق، پوشاندن اعتقاد به حق، پنهانکاری با مخالفان حق و پشتیبانی کردن از آنان در آنچه ضرر دین و دنیا را در پی دارد. (مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیه، ۱۳۷).

۳. رجوع کنید به همه نامه‌ها، خطبه‌های: ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰؛ حکمت‌های: ۴۲، ۴۳، ۱۱۱.

۴. بالبصرة وقد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی و هو من أصحابه - یعوده، فلما رأى سعة داره.



سید رضی نقل می‌کند: «به مردی که متهم به دشمنی با امام عَلَيْهِ السَّلَام بود، اما در ستودن او زیاده‌روی می‌کرد امام فرمود...»<sup>۱</sup>

از میان نامه‌ها، نامه ششم دارای اهمیت خاصی است، زیرا اگر به مخاطب نامه که معاویه است توجه نشود، گمان می‌شود که فرمایشات امام همان نظرات ایشان پیرامون امامت و نحوه انتخاب خلیفه برای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، در حالی که این‌گونه نبوده و امام در نامه ششم به معاویه براساس اعتقاداتش با او احتجاج کرده و در نتیجه معاویه را در مورد عدم سرپیچی از فرمان خود مغلوب ساخته است.

قابل توجه آنکه با توجه به نقل مخاطب نامه‌ها آنچه که به دست می‌آید این است که بیشترین مقصد نامه‌های امام عَلَيْهِ السَّلَام که در نهج البلاغه ثبت شده به سوی معاویه بوده است.

این اقدام سید رضی از جهت عدم اشتباه‌زدایی در فهم و مقصود حدیث بسیار کارآمد و مفید است، چنانچه شاهد مثال‌ها ذکر شده گویای درستی این مدعا است.

## ۲-۸- اشاره به منشاء دیگری از روایت

در میان روایات، گاه روایاتی وجود دارند که از چند معصوم نقل شده‌اند که آن روایت به جهت سبب و فضای صدور نسبت به هریک از معصومین دارای بار معنایی خاصی هستند.

سید رضی در بعضی موارد به منشأ روایات مندرج در نهج البلاغه اشاره کرده که در بسیاری از این موارد، منشأ دیگر را که غالباً رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است معرفی می‌کند.<sup>۲</sup>

از جمله در حکمت ۵۷ که می‌آورد: «این سخن از پیامبر نیز روایت شده است»<sup>۳</sup> در

۱. رَجُلٌ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ مَثَمًا.

۲. رجوع کنید به حکمت‌های: ۱۲۳، ۲۴۰، ۴۳۴، ۴۶۶.

۳. قد روی هذا الكلام عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

میان خطبه‌ها نیز می‌توان به خطبه ۴۶ اشاره کرد که می‌نویسد: «آغاز این سخن از رسول خدا نقل شده و امیرمؤمنان علیه السلام دنباله آن را با رساترین سخن و نیکوترین وجه از جمله «لا یجمعهما غیرک» تا آخر به اتمام رساند.»<sup>۱</sup>

اثر مهم این اقدام نیز موجب سلب انتساب احادیث کتاب به دیگران و نیز صحت انتساب به بزرگ‌مرد بشریت امیرمؤمنان است.

## ۲-۹- ذکر شواهد قرآنی و روایی و ادبی جهت اعتبار کلام امام

معیارهایی مختلفی جهت پذیرش یا عدم پذیرش محتوای احادیث وجود دارد که مهم‌ترین آنها عرضه به قرآن کریم است.<sup>۲</sup>

البته معیارهای دیگری همچون عرضه به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام، بررسی سندی و ادبی و... نیز وجود دارد.

سید رضی در ذیل اندکی از روایات نهج البلاغه جهت اعتبار کلام امام، شواهدی از قرآن و احادیث آورده تا همسو و هم جهت بودن کلام امیرمؤمنان علیه السلام و محتوای کلام ایشان را با کتاب خدا و احادیث دیگر اثبات کرده باشد.

شاهد مثال قرآنی جهت اعتبار کلام امام حکمت ۱۳۵ نهج البلاغه است که سید رضی می‌نویسد: «شاهد این مدعا در کتاب خدای متعال است که در مورد دعا فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم و در مورد استغفار فرمود: و هر کس بدی انجام دهد یا به خودش ظلم کند، آن گاه از خداوند استغفار بخواهد خدا را بخشنده و مهرورز می‌یابد و در مورد شکر فرمود: اگر شاکر باشید به درستی برای شما می‌افزایم و در مورد توبه فرمود:

۱. ابتداء هذا الكلام مروی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقد قفاه أمير المؤمنين علیه السلام بأبلغ كلام و تمه بأحسن تمام من قوله ولا یجمعهما غیرک إلى آخر الفصل.

۲. رجوع کنید به حکمت‌های: ۱۲۳، ۲۴۰، ۴۳۴، ۴۶۶. فرآیند عرضه حدیث به قرآن مورد تأیید معصومان نیز بوده و در احادیث نیز وارد شده است؛ برای نمونه: مَا أَتَاكُمْ عَنَّا مِنْ حَدِيثٍ لَا يُصَدِّقُهُ كِتَابُ اللَّهِ فَهُوَ بَاطِلٌ. (برقی، المحاسن، ۱/۲۲۱).

قطع توبه فقط بر خداوند است برای کسانی که کار بدی را از روی جهالت از انجام دادند و سپس به زودی توبه کردند پس خداوند توبه آنان را می‌پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.»<sup>۱</sup>

اما شاهد مثال جهت اعتبار کلام امام از طریق روایت ذیل حکمت ۹ از بخش «فصل فی غرائب تذکره شیئا من غریب کلامه المحتاج الی التفسیر» که سید رضی اشاره می‌کند: «جمله اذا احمرا بالبأس در کلام امام کنایه از سختی جنگ است. در تفسیر این سخن امام چند قول وجود دارد که بهترین شان آن است که امام حرارت جنگ را به گرمای آتش تشبیه کرده که سوزندگی و سرخی را با عمل و رنگش توأمان دارد. مؤید این تفسیر سخن پیامبر ﷺ است که در روز حنین که مسلمانان با مردان قبیله هوازن می‌جنگیدند پیامبر ﷺ وقتی درگیری شدید دو سپاه را دید فرمود: «الآن حمي الوطيس؛ اینک تنور جنگ گرم شد.»<sup>۲</sup>

سید رضی علاوه بر قرآن و حدیث این دو ثقل ارزشمند از ادبیات عرب نیز جهت ارائه شاهد برای اینکه تعبیر امام در کلام عرب کاربرد داشته به شعرا عشی استناد کرده؛ ایشان ذیل حکمت ۶ از باب «فصل فی غرائب تذکره شیئا من غریب کلامه المحتاج الی التفسیر» برای اثبات معمول بودن کاربرد این لفظ در سخن امام استناد به شعرا عشی می‌کند و می‌نویسد: «و این از رساترین سخنان است و نیز هر چیزی که تو خواهان آن هستی و نمی‌دانی به آن می‌رسی یا نه ظنون است و از همین معناست سخن اعشی که گفت: چاهی را که شاید در آن آب باشد یا نباشد و دور از محل ریزش باران است.

۱. و تصدیق ذلك كتاب الله [تعالی] قال الله في الدعاء [ادعوني أستجب لكم] و قال في الاستغفار [وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا] و قال في الشكر [لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ] و قال في التوبة - [إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ جِهَالًا ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانِ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا].

۲. و قوله ﷺ «إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ» كناية عن اشتداد الأمر و قد قيل في ذلك أقوال أحسنها أنه شبه حمي الحرب بالنار التي تجمع الحرارة والحمة بفعلها ولونها و مما يقوي ذلك قول النبي ﷺ و قد رأى مجتهد الناس يوم حنين و هي حرب هوازن «الآن حمي الوطيس».

همانند فرات به حساب نمی آید آن رودخانه ای که هرگاه طغیان کند کشتی و شناگر ماهر را از این سوبه آن می افکند.»<sup>۱</sup>

چنانچه ملاحظه می شود سید رضی جهت کاربرد لفظ ظنون در معنی مورد نظر امام به سخن اعشی اشاره کرده که این مطلب چنانچه اشاره شده بود علاوه بر تأیید محتوای کلام امام بر احاطه سید رضی به علم بلاغت و آشنایی او با علم ادبیات عرب اشاره دارد. همچنین مؤلف نهج البلاغه در مورد کاربرد اصطلاح «اشنق الناقة» و معنای آن توسط امام در خطبه شقشقیه، استناد به کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت می کند که این نیز دلیلی دیگر بر صحت مدعای فوق است.<sup>۲</sup>

سید رضی با این اقدام احادیثی را که خود جمع آوری کرده از دیدگاه حدیث پژوهان نیز معتبر کرده تا بیش از پیش متن محور بودن خود را نسبت به سندگرایی (حداقل در این کتاب) نشان دهد.

## ۲-۱۰- تفسیر غرائب کلام امام علیه السلام

برخی از واژگان قرآن و احادیث به جهت بار معنایی فراوان یا به جهت دور شدن از فضای صدور یا دلایل متعدد دیگر دارای معنای مبهمی شده که این امر سبب تألیف کتبی توسط برخی از دانشمندان جهت رفع ابهام این واژگان شده که در اصطلاح غریب الحدیث نام دارند.

۱. هذا من أفصح الكلام و كذلك كل أمر تطلبه و لا تدري على أي شيء أنت منه فهو ظنون و على ذلك قول الأعشى:

و ما يجعل المجد الظنون الذى جنب الصوب اللجب الماطر  
مثل الفراقى اذا ما طما يقذف بالبوصى و الماهر.

۲. قال الشريف (رضي الله عنه) قوله عليه السلام كَرَائِبِ الصَّعْبَةِ إِنَّ أَشْنَقَ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَشْلَسَ لَهَا تَقْحَمَ يَرِيدُ أَنَّهُ إِذَا شَدَّ عَلَيْهَا فِي جَذْبِ الزَّمَامِ وَهِيَ تَنَازَعَهُ رَأْسُهَا خَرَمَ أَنْفَهَا وَإِنْ أَرَخَى لَهَا شَيْئًا مَعَ صَعُوبَتِهَا تَقْحَمَتْ بِهِ فَلَمْ يَمْلِكْهَا يُقَالُ أَشْنَقَ النَّاقَةَ إِذَا جَذَبَ رَأْسُهَا بِالزَّمَامِ فَرَفَعَهُ وَشَنَقَهَا أَيْضًا ذَكَرَ ذَلِكَ ابْنُ السَّكَيْتِ فِي إِصْلَاحِ الْمَنْطِقِ وَإِنَّمَا قَالَ عليه السلام أَشْنَقَ لَهَا وَ لَمْ يَقُلْ أَشْنَقَهَا لِأَنَّهُ جَعَلَهُ فِي مَقَابِلَةِ قَوْلِهِ أَشْلَسَ لَهَا فَكَأَنَّهُ عليه السلام قَالَ إِنَّ رَفْعَ لَهَا رَأْسُهَا بِمَعْنَى أَمْسَكْهَا عَلَيْهَا بِالزَّمَامِ وَهِيَ مِنْ أَفْصَحِ كَلَامِهِ عليه السلام وَ فِيهَا يَعِظُ النَّاسَ وَيَهْدِيهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ وَ يُقَالُ: إِنَّهُ خَطَبَهَا بَعْدَ قَتْلِ طَلْحَةَ وَ الزَّبِيرِ!.

فهم صحیح حدیث در گرو شناخت الفاظ و معانی آن است. حدیث که خود نیز تشکیل یافته از واژگان مرکب است و ترکیب واژگانی آن خود نیز مجموعه‌ای از مفردات هستند موجب شده تا برای فهم آن واژگان مرکب نیاز به فهم مفردات به وجود آید. این مهم مورد اشاره ابن اثیر دانشمند قرن هفتم (م ۶۰۶ ق) بوده که در کتاب النهایة فی غریب الحدیث و الاثر اینچنین می‌نویسد: «برای شناخت ترکیب واژگان، نخست باید معنای مفردات آنها را دانست. الفاظ در یک تقسیم‌بندی به دو دسته عام و خاص تقسیم می‌شوند؛ الفاظ عام واژگانی‌اند که عموم اهل زبان با آنها آشنایی داشته و به معانی آن شناخت دارند و از آنها در نقل‌های شفاهی و کتبی خود نیز استفاده می‌کنند؛ اما الفاظ خاص واژگانی‌اند که تداول و رواج کمتری دارند و بیشتر، اهل ادب آنها را به کار می‌برند. این دسته الفاظ خاص همان واژگان غریب هستند.»<sup>۱</sup>

سید رضی در برخی از موارد در نهج البلاغه به شرح و توضیح مفردات و واژگانی که نیاز به توضیح داشته پرداخته است تا جایی که فصل ویژه‌ای را در میان حکمت‌های نهج البلاغه به نام «فصل فی غرائب تذکر فیہ شیئاً من غریب کلامه المحتاج إلی التفسیر»<sup>۲</sup> اختصاص داده است که این بخش حاوی ۹ روایت همراه با توضیحات سید رضی است.

از میان فصل مذکور به همان روایت اول جهت شاهد مثال اشاره می‌کنیم که سید رضی پیرامون دو واژه یعسوب و قزع می‌نویسد: «یعسوب، سرور و بزرگ قوم است که در آن هنگام زمام امور مردم را به دست دارد و قزع یعنی پاره‌های ابر که در آن باران نباشد.»<sup>۳</sup> از میان خطبه‌ها می‌توان به خطبه ۲۵ اشاره کرد که سید رضی دو واژه ارمیه و حمیم

۱. ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ۷/۱، ۸.

۲. نویسنده کتاب فرهنگ واژگان نهج البلاغه پیرامون شرح لفظ غریب در این جمله می‌نویسد: مقصود سید رضی از واژه کلام غریب، عام‌تر از لفظ غریب است و لفظ و کلام، هردو، را در بر می‌گیرد. (پهلوان، تحقیق در معنای کنایی رکوب بر اعجاز ابل در حکمت، ۲۲ مقدمه، ۶).

۳. الیعسوب السید العظیم المالك لأمر الناس یومئذ و القزع قطع الغیم التي لا ماء فیها.

را به ترتیب به ابرها و تابستان تفسیر کرده و در ذیل نامه ۲۴ واژه «ودیه» را به نهال خرما معنی کرده است.

## ۱۱-۲- توضیحات فقه الحدیثی

حدیث پژوهی شاخه‌ها و رشته‌های مختلفی دارد؛ یکی از شاخه‌های این علم، فقه الحدیث است. فقه الحدیث اصطلاحی است که متشکل از معنای لغوی فقه که همان فهم بوده و معنای اصطلاحی حدیث که گزارش از قول و فعل و تقریر معصوم است، می‌باشد.<sup>۱</sup>

سید رضی در توضیحات خود که ذیل برخی احادیث نهج البلاغه آورده در پاره‌ای از موارد که اندک هم نیستند به توضیحات فقه الحدیثی پرداخته است که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم.<sup>۲</sup>

به عنوان مثال وی ذیل حکمت ۲۲ پیرامون حق ولایت و خلافت امامان و تبیین آن در حدیث مورد نظر اینچنین می‌نویسد: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح است که اگر حق ما را ندهند ما را خوار کرده‌اند، زیرا کسی که پشت سر شترسوار است در کفل شتر می‌نشیند مانند بنده اسیر و امثال ایشان است.»<sup>۳</sup>

قابل توجه آنکه این توضیحات در اغلب موارد موجب جلوگیری از بد فهمی و راهنمایی

۱. مسعودی، ۵. البته عده نیز فقه الحدیث را مترادف با شرح حدیث دانسته‌اند مثل آقابزرگ تهرانی که کتب فقه الحدیثی را در فصل شین تحت عنوان شرح الحدیث آورده است. (تهرانی، الذریعة)، (الذریعة)، (الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ۵۴/۸)

۲. رجوع کنید به حکمت: ۴۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۳۲، ۲۳۵؛ خطبه‌های: ۱۹، ۲۸، ۴۸، ۵۹، ۶۱.

۳. وهذا [القول] من لطیف الکلام و فصیحه و معناه أنا إن لم نعط حقنا کنا أذلاء و ذلك أن الرديف یرکب عجز البعیر کالعبد و الأسیر و من یمیري مجراها. قابل توجه آنکه برخی از محققان بادی‌های برنجی دلایلی این سخن فقه الحدیثی سید رضی را نادرست دانسته و این کلام امام را دارای معنای کنایی دیگری دانسته‌اند از جمله: مشقت و سختی در انجام وظیفه، حتمیت برخورداری از حقوق قطعی، مجاهده و مبارزه در جهت تحصیل حقوق، صبر بر مشکلات. (پهلوان، تحقیق در معنای کنایی رکوب بر اعجاز ابل در حکمت، ۲۲ نهج البلاغه: شماره ۱۸، ۱۳ تا ۲۵).



نسبت به فهم صحیح حدیث شده و نشان از دارا بودن معنای دیگری غیر از معنای ظاهری آن بوده و از اهمیت خاصی برخوردار است.

از خطبه‌ها به عنوان شاهد مثال خطبه ۲۳۶ را می‌توان نام برد، سید رضی پیرامون استعمال معنای کنایی «فأطأ ذكره» در کلام امام، می‌نویسد: «این سخن امام که فرمود: فأطأ ذكره گفتاری در نهایت ایجاز و فصاحت است. مقصود امام آن است که من از آغاز خارج شدن از مکه تا زمان رسیدن، از پیامبر خبر می‌گرفتم، امام این معنا را با آن کنایه زیبا و شگفتی بیان کرد.»<sup>۱</sup>

چنانچه مشاهده می‌شود سید رضی در این سخن خود از دیدگاه ادبی که هدف کتاب و تخصص خود ایشان هم بوده به تبیین مقصود کلام امیرمؤمنان علیه السلام اقدام کرده است.

سید رضی ذیل هیچ یک از نامه‌های نهج البلاغه به نگارش توضیحات فقه الحدیثی اقدام نکرده است.

ایشان در مواردی شرح جالبی بر کلام امام زده و ابهام آن را برطرف کرده از جمله در حکمت ۲۳۲ پس از ذکر کلام امام که فرموده: «کسی که با دست کوتاه ببخشد، با دست بلند بخشیده می‌شود.»<sup>۲</sup>

سید رضی ذیل این کلام امام آورده: «توضیح این کلام این است که انسان آنچه را از مال خود در راه خیر و نیکوکاری انفاق می‌کند اگرچه اندک باشد خداوند جزایش را بر آن، بزرگ و بسیار قرار می‌دهد. دو دست در این جا عبارت از دو نعمت است، ولی بین نعمت عبد و نعمت حق فرق گذاشته، نعمت عبد را کوتاه و نعمت حق را بلند مطرح کرده، چرا که نعمت حق همیشه چند برابر نعمت خلق است؛ و نعمت‌های الهی زمان

۱. فأطأ ذكره من الكلام الذي رمى به إلى غايته الإيجاز والفصاحة أراد أني كنت أعطى خيره من بدء خروجي إلى أن انتهيت إلى هذا الموضع فكنى عن ذلك به ذه الكناية العجيبة.

۲. وَقَالَ عليه السلام: مَنْ يُعْطِ بِالْيَدِ الْقَصِيرَةِ يُعْطِ بِالْيَدِ الطَّوِيلَةِ. (حکمت، ۲۳۲)



ریشه نعمت ها است، بنابراین همه نعمت ها به نعمت های خداوند باز می گردد و از آنها پدید می آید.<sup>۱</sup>

## ۲-۱۲- ذکر موضوع برخی روایات

سید رضی برای روشن شدن و تبیین فضای بحث، اقدام به ذکر موضوع برخی از روایات یا همان تیترنزی کرده است. چه بسا این اقدام سید رضی نشان از اهمیت این روایات نزد او یا اهل علم داشته است. غالب این روایات نیز شامل خطبه ها می شود.<sup>۲</sup> برای مثال می توان به خطبه های اول که سید رضی پیرامون این خطبه می نویسد: «در باره آفرینش آسمان و زمین و آفرینش آدم است»<sup>۳</sup>.

خطبه ۱۳ که می نویسد: «سخنی از او است که درود بر او باد در نکوهش مردم بصره بعد از جنگ جمل»<sup>۴</sup> خطبه ۱۵ که هم موضوع سخن امام علیه السلام را آورده هم اشاره به سبب صدور آن کرده است: «سخنی از او است که درود خدا بر او باد درباره بازگرداندن زمین هایی که عثمان از بیت المال به دیگران بخشیده بود»<sup>۵</sup>.

پیرامون این مسأله در مورد نامه ها می توان به نامه ۷۰ نهج البلاغه اشاره کرد. سید رضی پس از ذکر مخاطب نامه که سهل بن حنیف انصاری است و اطلاعاتی پیرامون شخصیت او، در مورد موضوع نامه می نویسد: «در مورد افرادی از اهالی شهر مدینه که به معاویه پیوستند»<sup>۶</sup>.

۱. قال الرضي (رحمه الله) ومعنى ذلك أن ما ينفقه المرء من ماله في سبيل الخير والبر وإن كان يسيرا فإن الله تعالى يجعل الجزاء عليه عظيمًا كثيرًا والبدان هاهنا عبارة عن النعمتين ففرق عليه السلام بين نعمة العبد ونعمة الرب تعالى ذكره بالقصيرة والطويلة فجعل تلك قصيرة وهذه طويلة لأن نعم الله أبدا تضعف على نعم [المخلوقين] المخلوق أضعافا كثيرة إذ كانت نعم الله أصل النعم كلها فكل نعمة إليها ترجع ومنها تنزع.

۲. خطبه های: ۱۷، ۱۸، ۳۰، ۳۴، ۴۰؛ نامه های: ۲۴، ۵۲، ۵۸؛ حکمت های: ۴۳، ۱۹۹.

۳. بذکر فیها ابتداء خلق السماء والأرض خلق آدم عليه السلام.

۴. ومن كلام له عليه السلام في ذم اهل البصرة بعد وقعة الجمل.

۵. ومن كلام له عليه السلام فيما رده على المسلمين من قطائع عثمان.

۶. في معنى قوم من أهلها لحقوا بمعاوية.

این اقدام مثل اقدامات دیگر سبب جلوگیری از بدفهمی پیرامون مقصود امام علیه السلام خواهد شد.

## ۲-۱۲-۱- اشاره به عناوین برخی خطب مشهور

سید رضی به آن خطبه‌هایی که نام مشهوری داشته‌اند اشاره کرده که این اقدام به جهت تبیین شهرت روایات نزد محققان دارای اهمیت خاصی است.

برای مثال ایشان ذیل خطبه ۳ نهج البلاغه اشاره به نام شمشقیه کرده و خطبه ۸۳ را مشهور به «الغراء» بوده معرفی کرده است. همچنین خطبه ۹۱ را که به خطبه «اشباح» شهرت دارد، ذکر می‌کند و در پایان خطبه ۱۹۲ که مشهور به نام «القاصعه» شهرت این خطبه در میان محققین بوده، اشاره کرده است.

این اقدام مؤلف، اشاره به شهرت آن خطبه‌ها میان محققین اسلامی و حدیث پژوهان و محققان این عرصه اشاره دارد که اعتبار صدوری آنان را دو چندان می‌کند.

## ۲-۱۳- معرفی برخی اعلام

کتاب نهج البلاغه با وجود اینکه یک کتاب ادبی حدیثی است، اما دارای وجوه دیگری نیز می‌باشد. یکی از این وجوه که به واسطه نوشته‌های نویسنده آن، پیرامون احادیث آن پدید آمده، اطلاعات مفید در مورد شخصیت‌ها و مکان‌ها است.

سید رضی در موارد بسیار مهم به درج مخاطب نامه‌ها، خطبه‌ها و حکمت‌ها اقدام کرده است؛ این موضوع در نامه‌ها به صورت صد درصد قابل صدق و مورد تأیید است چنانچه در ذیل اقدام ششم (اشاره به مخاطب نامه‌ها یا حکمت‌ها یا خطبه‌ها) به آن اشاره شد.

اما آنچه در اینجا مهم است اطلاعات سید رضی نسبت به آن اشخاص است؛ به عنوان مثال ایشان در مورد نامه ۵۹ نهج البلاغه می‌نویسند: «از نامه‌های اوست که درود خدا براو باد به اسود بن قطبه فرمانده سپاه حلوان»<sup>۱</sup>

۱. و من کتاب له علیه السلام إلى الأسود بن قطبة صاحب جند حلوان.

چنانچه مشاهده می شود سید رضی علاوه بر اشاره به مخاطب نامه، در مورد مخاطب آن اطلاع دهی کرده و رابطه مخاطب و امام را تبیین کرده است.

همچنین گاهی سید رضی این اطلاعات را در مورد اشخاصی می دهد که راوی کلام امام هستند، نه مخاطب کلام ایشان. به عنوان مثال حکمت ۳۷۳ که پس از ذکر منبع روایت می نویسد: «ابن جریر طبری در کتاب تاریخش از عبدالرحمن بن ابی لیلی فقیه همان کسی که برای جنگ با حجاج همراه ابن اشعث بیرون رفت، در گفتاری که برای ترغیب مردم به جنگ ایراد کرد»<sup>۱</sup>

سید رضی در سخن فوق اطلاعاتی پیرامون عبدالرحمن بن ابی لیلی می دهد. قابل توجه آنکه این نوع اطلاعات در زمینه علم رجال برای تشخیص هویت افراد بسیار مهم و کاربردی است.

شریف رضی در سراسر نامه ها اشاره به مخاطب آنها کرده و در برخی موارد اطلاعاتی نیز پیرامون آنها داده است؛ از جمله نامه ۷۰ که می نویسد: «از نامه های اوست که درود خدا بر او باد به سهل بن حنیف انصاری که او کارگزار امام در شهر مدینه بود پیرامون افرادی از اهالی شهر مدینه که به معاویه پیوستند»<sup>۲</sup>

قرار دادن این کلام سید رضی کنار کلام دیگرش در مورد سهل بن حنیف انصاری ذیل حکمت ۱۱۱ و روشن شدن چهره این شخص و همراه او در سراسر زندگی اش با امیرمؤمنان را می رساند آنجا که می نویسد: «و هنگامی که سهل پسر حنیف انصاری در کوفه بعد از بازگشت همراه امام از صفین از دنیا رفت و از محبوب ترین افراد نزد امام علیه السلام بود، امام فرمود: اگر کوهی مرا دوست داشته باشد در هم فرو ریزد»<sup>۳</sup>

۱. رَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ: عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ يَمُنُّ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحُجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُضُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ.

۲. و من کتاب له علیه السلام إلى سهل بن حنیف الأنصاري و هو عامله على المدينة في معنى قوم من أهلها لحقوا بمعاوية.

۳. وَقَدْ تُوِّفِي سَهْلُ بْنُ حَنِيْفِ الْأَنْصَارِيِّ بِالْكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفِّينَ وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ لَوْ أَحَبَّنِي

به وسیله این اطلاعاتی که سید رضی پیرامون شخصیت سهل بن حنیف داده است، می‌توان نتیجه گرفت که سهل از یاران با وفای امام علیه السلام بوده و آن حضرت به او اعتماد داشته و ولایت شهر مدینه را به او سپرده و هنگام جنگ صفین در کنار امام بوده است. همچنین سهل تا پایان عمر خود بر عهد خود با امام وفادار بوده و در نتیجه امام نیز در پاسخ به محبت سهل، دوستدار او بوده است.

همچنین سید رضی گاهی به اماکن مختلف در نهج البلاغه اشاره کرده است؛ مانند نامه ۱۳۰ که به سوی ابوذر در ریزه محل سکونت او بوده اشاره شده، یا در خطبه ۴۸ مکانی به نام نخیله اشاره می‌کند که نزدیک کوفه است.

شاید بهترین مثال در این زمینه خطبه ۱۹ باشد که مؤلف نهج البلاغه علاوه بر ذکر سبب صدور و توضیحات فقه الحدیثی به مخاطب کلام امام که اشعث بن قیس بوده و قبیلۀ او اشاره می‌کند و در صدر خطبه می‌آورد: «سخنی از اوست خطاب به اشعث بن قیس است. وقتی امام بر منبر کوفه سخنرانی می‌کرد. مطلبی بیان فرمود که مورد اعتراض اشعث قرار گرفت و او گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام این سخن به زبان توست، نه به نفعت. امام نگاهش را به او دوخت و فرمود: «...»<sup>۱</sup> او در انتهای خطبه در شرح کلام امام به معرفی اشعث بن قیس به صورت اجمالی اشاره کرده و می‌آورد: «مقصود امام این است که اشعث يك بار در کفر و بار دیگر در اسلام به اسارت رفت؛ و اینکه فرمود: «عشیره خود را به دم شمشیر سپرد» منظورش برنامه‌ای است که اشعث در یمامه با خالد بن ولید داشته، اشعث قوم خود را فریب داد تا خالد بر آنان هجوم آورد. از آن پس قوم اشعث او را «عُرف النار» نامیدند و این سخن در نزد عرب اصطلاحی است برای آدم حلیه‌گر.»<sup>۲</sup>

### جَبَلٌ لَتَهَاتَتْ.

۱. و من کلام له علیه السلام قاله للأشعث بن قیس و هو علی منبر الکوفة یخطب، ففضی فی بعض کلامه شیء اعترضه الأشعث فیه، فقال: یا امیر المؤمنین، هذه علیک لالک، فخفض علیه السلام إلیه بصره و قال.
۲. قال السید الشریف یرید علیه السلام أنه أسرف فی الکفر مرة و فی الإسلام مرة؛ و أما قوله علیه السلام دل علی قومه السیف فأراد به حدیثا کان للأشعث مع خالد بن الولید بالیمامة عرفیه قومه و مکرهم حتی أوقع بهم خالد و کان قومه بعد ذلك یسمونه عرف النار و هو اسم للغادر عندهم.

گرچه سخن سید رضی را می توان در ذیل سخنان فقه الحدیثی آورد، ولی به سبب اطلاعاتی که پیرامون اشعث بن قیس داده و اشاره ای که به یمامه قبیلۀ او کرده ما در ذیل این عنوان آوردیم.

## ۲-۱۴- ذکر اختتامیه کتاب و تاریخ تألیف آن

آخرین اقدامی که به عقیده نگارنده این سطور سید رضی پیرامون این کتاب گران سنگ انجام داده، ذکر اختتامیه و سال تألیف برای کتاب است. ایشان در انتهای کتاب می نویسد: «در این هنگام که کار ما پایان می یابد با دست کشیدن از آنچه برگزیدیم از سخن امیرمؤمنان علیه السلام خداوند سبحان را سپاس می گزاریم به آنچه به آن منت نهاد از توفیق و جور شدن اسباب کار ما برای گردآوردن آنچه پراکنده بود و نزدیک گردانیدن آنچه دور بود از سخنان آن حضرت، و قصد داریم همان طور که در اول کتاب قرار گذاریم ورقه ای سفیدی در آخر هر باب زیاده کنیم تا آنچه از دست رفته برگردانیم و آنچه به دست آمده ملحق سازیم؛ و شاید سخنی که پنهان بوده برای ما آشکار شود و پس از دوری به ما برسد و اسباب کار ما جور نشده است مگر به کمک و یاری خدا، به او توکل و اعتماد می کنیم و او ما را بس است، و نیکو و کیل و یآوری است؛ و این کتاب در ماه رجب سال چهارصد از هجرت به پایان رسید و خدا درود فرستد بر سید و آقای ما محمد، آخرین پیامبران و راهنمای بهترین راه ها و برآل او که (از هر عیب و نقص) پاک و پاکیزه اند و بر اصحاب و یارانش که ستارگان علم و دانش اند.»<sup>۱</sup>

تاریخ گذاری ایشان برای کتاب جهت رفع هر گونه ظن پیرامون اضافه شدن مطالبی بعد از وفات ایشان به کتاب اهمیت زیادی دارد.

۱. و هذا حين انتهاء الغاية بنا إلى قطع المختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام، حامدين لله سبحانه على ما منّ به من توفيقنا لضم ما انتشر من أطرافه و تقريب ما بعد من أقطاره؛ و تقرر العزم كما شرطنا أولاً على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل باب من الأبواب، ليكون لاقتناص الشارد و استلحاق الوارد و ما عسى أن يظهر لنا بعد الغموض و يقع إلينا بعد الشدود و ما توفيقنا إلا بالله؛ عليه توكلنا و هو حسبنا و نَعْمَ الْوَكِيلُ. و ذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل و الهادي إلى خير السبل و آله الطاهرين و أصحابه نجوم اليقين.

در پایان قابل ذکر است که در این فصل به هیچ وجه ادعای ذکر همگی اقدامات سید رضی نشده و چه بسا اقدامات دیگری نیز با تلاش بیشتر به توان از سخنان او در کتاب نهج البلاغه دریافت کرد.

## ۲-۱۵- نتیجه

سید رضی مؤلف کتاب ارزشمند نهج البلاغه صرفاً اقدام به جمع‌آوری سخنان امیرمؤمنان علیه السلام نکرده، بلکه علاوه بر این عمل، اقدامات دیگر نیز در این کتاب انجام داده است که این اقدامات عبارتند از: ۱- نگارش خطبه جامع (مقدمه) ۲- ذکر مصادر روایات در برخی مواقع ۳- ارجاع به برخی آثار خود ۴- ذکر محاسن ادبی کلام امیرمؤمنان ۵- ذکر سبب صدور برای روایات ۶- اشاره به مخاطب نامه‌ها، حکمت‌ها و خطبه‌ها ۷- اشاره به منشأ دیگری از روایت ۸- ذکر شواهد قرآنی و روایی و ادبی جهت اعتبار کلام امام ۹- تفسیر غرائب کلام امام ۱۰- توضیحات فقه الحدیثی ۱۱- ذکر موضوع برخی روایات ۱۲- معرفی برخی اعلام و اشاره به مخاطب کلام امام ۱۳- ذکر اختتامیه کتاب و تاریخ تألیف آن.

این اقدامات آثاری نیز به همراه داشته است؛ از جمله: ۱- تبیین علت عدم ذکر اسناد و مصادر همه روایات با نگارش خطبه جامع ۲- اثبات انتساب این روایات به امیرمؤمنان علیه السلام با ذکر مصادر برخی روایات و اشاره به شهرت برخی از سخنان و اشاره به منشأ دیگر روایت ۳- جلوگیری از عدم بد فهمی از کلام امام با ذکر مخاطب و سبب صدور و توضیح غرائب کلام ۴- ذکر اعتبار کلام امام نزد خود نویسنده با ذکر شواهد قرآنی و روایی و ادبی ۵- برطرف کردن هرگونه شک و تردیدی پیرامون اضافه شدن مطلب به این کتاب با ذکر اختتامیه کتاب و تاریخ تألیف آن ۶- ذکر و معرفی برخی اعلام که در زمینه علم رجال بسیار مؤثر و کارآمد است.

## فصل ٣: رابطة نهج البلاغه با قرآن

٣-١- طرح مسأله

٣-٢- مبانی رابطه نهج البلاغه و قرآن

٣-٣- ساختار رابطه نهج البلاغه و قرآن

٣-٤- نتیجه





### ۳-۱- طرح مسأله

نهج البلاغه به عنوان کتابی جامع گزیده‌های بلاغی شامل خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های علی علیه السلام در دو زمینه سبک و اسلوب و نیز معنا و محتوا اشتراکات فراوانی با قرآن دارد. این اشتراکات خود از مبانی چندی ناشی می‌شود که دریافت معارف قرآنی علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علم الهی علی علیه السلام به ظاهر و باطن قرآن، از جمله آن مبانی است. از جهت سبک و اسلوب عناصر بیانی مانند سبر و تقسیم، سجع و فاصله و نیز عناصر بدیع مانند انواع تشبیه و استعاره، جناس، التفات و... و از جهت معنوی اشتراکات دو کتاب در موارد بسیاری از جمله معارف اعتقادی و اخلاقی قابل ملاحظه است. همچنین همسویی مباحث معنوی نهج البلاغه با قرآن به گونه‌ای است که نهج البلاغه به مثابه تفسیری برای قرآن به شمار می‌رود.

نهج البلاغه اثر ابوالحسن محمد بن الحسین معروف به سید رضی<sup>۱</sup> شامل برگزیده‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های صادره از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است که در سال ۴۰۰ هجری تألیف شد. این کتاب از جهت سبک و اسلوب ظاهری و نیز مباحث محتوایی در زمینه معارف دینی به گونه‌ای است که اثرپذیری آن از قرآن کریم بر هر ناظری مشهود است. بررسی رابطه نهج البلاغه با قرآن و پی‌جویی از اشتراکات و اختلافات دو کتاب فوائد مهمی به دنبال دارد که در صدر آن می‌توان از اصالت و اعتبار مباحث

۱. نجاشی، ش ۱۰۶۵.

نهج البلاغه و انتساب قطعی آن به علی علیه السلام سخن به میان آورد، چه وجود اشتراکات نهج البلاغه با قرآن و برجسته‌سازی آن، چیزی جز نتیجه عرضه حدیث بر قرآن نخواهد بود که جهت احراز اصالت حدیث، مورد تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان شیعه بوده است.<sup>۱</sup> این فصل تلاشی است جهت پی‌جویی از میزان و چگونگی ارتباط دو کتاب نهج البلاغه و قرآن کریم و شناسایی مشترکات دو کتاب که هر کدام در جای خود الگوی شاخصی در بلاغت به شمار می‌رود،<sup>۲</sup> مشروط بر اینکه مبانی ارتباط نهج البلاغه با قرآن که درک ماهیت علم علی علیه السلام و شناخت منابع آن است، شناخته شود.

### ۳-۲- مبانی رابطه نهج البلاغه و قرآن

در بررسی رابطه نهج البلاغه و قرآن، اصل بر وجود رابطه مستقیم و هماهنگی کامل بین دو کتاب است. این امر از مبانی چندی سرچشمه می‌گیرد که اهم آن به شرح زیر است:

- شناخت کامل امام علی علیه السلام از قرآن در سایه دریافت معارف آن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.
- دانش الهی امام علی علیه السلام خصوصاً در دوران امامت آن حضرت.
- انس مداوم امیر مؤمنان با قرآن و ممارست نسبت به ظاهر و باطن آن.

### ۳-۲-۱- شناخت کامل امام علی علیه السلام از قرآن در سایه دریافت معارف آن از پیامبر صلی الله علیه و آله

گزارش‌های تاریخی حکایت از ارتباط وسیع امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هم از دوران کودکی دارد. بنا بر نقل ابن اسحاق، علی علیه السلام از خردسالی در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت شد و این خود از نعمت‌های الهی برای او بود.<sup>۳</sup> علی به همین دلیل شاهد بعثت و

۱. در این جهت رک: کلینی، ۵۱/۱-۵۲.

۲. البته باید توجه داشت که بلاغت قرآن و نیز نهج البلاغه نسبت به بلاغت به معنای اصطلاحی امروز (یعنی علم بلاغت و معانی و بیان و بدیع که در کتاب‌هایی از قبیل مطول تفتازانی یا جواهر البلاغه و مانند آن یافت می‌شود) اصالت دارد، زیرا اصطلاحات علم بلاغت قبل از امیر مؤمنان نبوده و بعدها پدید آمده است و بسیاری از دانشمندان علم بلاغت نیز در کتاب‌های خود به سخنان امام علی علیه السلام استناد کرده‌اند و هر آنچه هم که امام علی علیه السلام در این زمینه دارد همه از قرآن است. (رک: نقوی خراسانی، فصل‌نامه نهج البلاغه، بهار ۸۴، ش ۱۳ و ۱۴، ص ۱۴۸).

۳. رک: ابن هشام، السیره النبویه، ۲۶۲/۱.

رسالت پیامبر ﷺ بود.<sup>۱</sup> و لذا نخستین ایمان آورنده به رسول خدا ﷺ شد.<sup>۲</sup> روایات وارده در ذیل آیه: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسَتْ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»<sup>۳</sup> علی عليه السلام را مصداق آگاه به دانش کتاب (قرآن) و شاهد حقانیت پیامبر ﷺ اسلام معرفی می‌کند.<sup>۴</sup> به موجب ارتباط پیش‌گفته، علی عليه السلام شاگرد خاص رسول خدا ﷺ گردید و به مجرد نزول آیاتی از قرآن، پیامبر ﷺ او را فرا خوانده، تنزیل و تأویل قرآن را به علی عليه السلام می‌آموخت.<sup>۵</sup> رسول خدا ﷺ علاوه بر آن به صورت روزانه فرصتی در اختیار علی عليه السلام قرار می‌داد که سؤالات خود را با آن حضرت در میان‌گذارد و یا در انتظار آموزش مستقیم پیامبر ﷺ قرار گیرد و سخن امام علی عليه السلام که: «كنت اذا سألته فاجابني و اذا سكت ابتدائي»<sup>۶</sup> شاهد این مطلب است. نیز این سخن که: «ان ربي و هب لي قلباً عقولاً و لساناً سؤللاً»<sup>۷</sup> حکایت از اشتیاق مداوم علی عليه السلام در پرسش از پیامبر ﷺ و حافظه قوی در به خاطر سپاری شنیده‌ها دارد و روایات وارده در ذیل آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ»<sup>۸</sup> حکایت از آن دارد که در پی دعای پیامبر ﷺ علی عليه السلام از چنان حافظه‌ای برخوردار شد که هرگز شنیده‌های خود را از رسول خدا ﷺ از یاد نبرد.<sup>۹</sup> به این ترتیب وجود علی عليه السلام ظرف دانش قرآنی رسول خدا ﷺ قرار گرفت و پشتوانه اصلی آن بزرگوار در ایراد خطابه‌ها، صدور نامه‌ها و ارائه حکمت‌ها شد.

۱. خطبه قاصعه، به شماره ۱۹۲. (با توجه به تعدد استفاده از نهج البلاغه در اجاعات، در پاورقی‌های بعدی، صرفاً به شماره خطبه، نامه و کلمات قصار بسنده می‌شود، و نام سیدرضی تکرار نمی‌گردد.)

۲. رک: ابن‌هشام، ۱/۲۶۲.

۳. الرعد، ۴۳.

۴. در این خصوص رک: حاکم حسکانی، ۱/۳۰۷-۳۱۰؛ طبرسی، ۶/۴۶۶؛ حویزی، ۲/۵۲۴.

۵. اسکافی، ۳۰۱؛ کلینی، ۱/۶۴؛ و نیز رک: سیوطی، الاتقان، ۴/۴۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴/۱۴۸.

۶. ترمذی، ۵/۳۰۱؛ اسکافی، ۳۰۰.

۷. سیوطی، ۴/۴۹۳.

۸. الحاقه، ۱۲.

۹. در این خصوص رک: سیوطی، الدر المنثور، ۶/۲۵۹؛ طبری، ۲۹/۶۵؛ ابن‌کثیر، ۴/۴۰۳؛ طبرسی، ۱۰/۱۰۷؛

حاکم حسکانی، ۲/۲۷۱-۲۸۴؛ حویزی، ۵/۴۰۲.

۳-۲-۲- دانش امام علی علیه السلام و منبع‌شناسی آن

از دیگر مبانی هماهنگی محتوایی نهج البلاغه با قرآن، تحلیل دانش امام علی علیه السلام و منابع آن است. آن بزرگوار علاوه بر بهره‌مندی از دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله، خود نیز مُلهم به الهامات الهی بود. این موضوع یکی از مبانی اعتقادی شیعه است که علم امام - خصوصاً در زمانی که مسؤولیت امامت به او واگذار می‌شود - علمی الهی و فرا بشری است. در کتاب الکافی و جزآن ابواب متعددی در خصوص ماهیت علم امام و منابع آن وارد شده که همگی بر الهی بودن دانش ائمه دلالت دارد.<sup>۱</sup> به موجب روایات این منابع، هراممی وارث و دایعی از امام قبل از خویش است.<sup>۲</sup> برخی از این ودائع در شمار مواریث علمی بوده است که دو کتاب «الجامعه» و «مصحف علی» از موارد شاخص آن است که اولی محتوایی فقهی و دیگری محتوایی قرآنی داشته است.<sup>۳</sup> این مواریث با املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام به وجود آمد و در طول دوران امامت، از امامی به امام بعد منتقل می‌شد.<sup>۴</sup> جدا از این وراثت علمی، امامان شیعه از محدثان بوده‌اند و محدث کسی است که قادر به دریافت سروش غیبی از ملائکه است، بدون آنکه در مورد او ادعای مقام نبوت باشد. ویژگی تحدیث درباره ائمه علیهم السلام، ناظر به یکی از منابع دانش آنان و نیز افزایش دائمی مراتب علمی آنهاست.<sup>۵</sup> علاوه بر موارد یاد شده می‌توان یکی دیگر از منابع علم امام را «وراثت ذهنی» دانست، به این معنی که در لحظه وفات هرامم، دانش او به جانشینش به وراثت می‌رسد.<sup>۶</sup> در خصوص علی علیه السلام نیز در روایات

۱. تفصیل را رک: کلینی، ۱/۲۲۸، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۳۵، ۲۴۲ و ۲۷؛ و نیز مجلسی،

بحارالانوار، ۱۸/۲۶-۲۰۰ با عنوان: باب علومهم علیهم السلام.

۲. کلینی، ۱/۲۳۲ و ۲۳۸؛ مجلسی ۲۶/۲۰۱-۲۲۲.

۳. برای تفصیل شناخت این دو کتاب رک: صفار، ۱۸۰؛ کلینی، ۱/۲۳۸-۲۴۲؛ مفید، ۲/۱۸۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ۲۶/۲۲-۶۵ در روایات مختلف.

۴. رک: معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ۳۵-۴۴.

۵. اخبار وارد درباره محدث بودن امامان را رک: کلینی ۱/۲۷۰؛ مجلسی ۲۶/۶۶-۸۵ به نقل از منابع مختلف.

۶. کلینی، ۱/۲۲۱ و ۲۲۳؛ صدوق، خصال، ۲/۵۲۸.

متعدد آمده است که رسول خدا ﷺ به هنگام وفات هزار باب از علم خود را به علی علیه السلام آموخت که از هر بابی از آن هزار باب دیگر، گشوده شد.<sup>۱</sup>

### ۳-۲-۳- انس و همراهی دائمی علی علیه السلام با قرآن

به موجب روایات متعدد علی علیه السلام همواره با قرآن و قرآن نیز با علی علیه السلام بود. پیامبر اسلام ﷺ در حدیثی این معیت را چنین اعلام فرمود که: «علی و قرآن از هم جدا ناشدنی هستند تا آنکه سر حوض کوثر بر من داخل شوند.»<sup>۲</sup> معیت علی علیه السلام با قرآن مصداقی از با هم بودن اهل بیت علیهم السلام و قرآن است که در حدیث ثقلین به تواتر پیوسته است،<sup>۳</sup> و به موجب آن هیچ افتراقی بین قرآن و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قابل تصور نیست.<sup>۴</sup>

همچنین در برخی دیگر از روایات این موضوع مورد توجه قرار گرفته که علی با حق و حق با علی علیه السلام است.<sup>۵</sup> واضح است که این روایات تعبیر دیگری از معیت علی علیه السلام با قرآن است، چرا که قرآن معیار اصلی حق است. در برخی از روایات بر «حق بودن سخنان و نیت قلبی علی علیه السلام» تأکید شده و بر معیت دائمی علی علیه السلام و حق اشارت رفته است؛ مثل این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که: «یا علی، ان الحق علی لسانك و فی قلبك و معك و بین یدك

۱. روایات گوناگون این موضوع را رک: مجلسی، بحار الانوار، ۲۲/۴۶۲، ۲۶/۲۹-۳۱ و ۴۰/۱۵۳.

۲. رک: طبرانی، المعجم الاوسط، ۵/۱۳۵؛ اربلی، ۱/۴۸۱؛ حاکم نیشابوری، ۳/۱۴۳.

۳. حدیث ثقلین یکی از مصادیق احادیث متواتر است و با تعبیرهای متعدد در کتب معتبر اهل تسنن وارد شده است. آنگونه که برخی شماره کرده اند طرق روایت ثقلین در اهل تسنن به دهها طریق می رسد و کتابها و منابع متعددی از اهل سنت از جمله صحیح مسلم، سنن الدارمی، خصائص النسائی، سنن ابی داود، و سنن ابن ماجه، مسند احمد و مستدرک حاکم آن را نقل کرده اند. (تفصیل این منابع را رک: کهنوی، عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج: ۱؛ و نیز میلانی، سید علی، نفحات الأزهار، ج: ۲) این روایت از طرق شیعه، با ۸۲ طریق وارد شده است (رک: مدرسی سید محمد رضا، ۱۱۷).

۴. طرق گوناگون حدیث ثقلین را رک: مجلسی، بحار الانوار، ۲۳/۱۰۴-۱۶۷ به نقل از منابع شیعه و سنی؛ کلینی، ۱/۲۸۷؛ شرف الدین، ۱۵/مفید، ۱/۲۳۳؛ خوبی، ۴۹۹.

۵. ترمذی، ۵/۶۳۳؛ حاکم نیشابوری، ۳/۱۳۵؛ ابن ابی الحدید، ۲/۲۹۷ و ۱۸/۷۲؛ مفید، فصول المختاره، ۹۷ و ۱۳۵ و ۲۱۱ و ۲۲۴ و ۳۳۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱/۳۱۶، ۳۳۱.

و نصب عینیک<sup>۱</sup>، با توجه به این روایات، عینیت محتوایی سخنان علی علیه السلام با قرآن به دست می‌آید که خود از مبانی مهم در هماهنگی صوری و معنایی نهج البلاغه با قرآن خواهد بود.

### ۳-۳- ساختار رابطه نهج البلاغه و قرآن

رابطه نهج البلاغه و قرآن از دو جهت قابل بررسی که عبارتند از: سبک و اسلوب، و دیگری معنا و محتوا. هریک از جهات نامبرده خود شاخه‌های مختلفی دارد که به صورت مجزا قابلیت بررسی و استخراج مثال دارد.

#### ۳-۳-۱- مقایسه نهج البلاغه و قرآن از جهت سبک و اسلوب ادبی

قرآن و نهج البلاغه به عنوان دو کتاب شاخص بلاغی شناخته شده‌اند و این موضوع مورد اعتراف ارباب فن از قدیم تا به امروز قرار دارد. زمانی بعد از آنکه بلاغت کلام را در سه مرتبه پایین، متوسط و اعلی اعلام می‌کند، بلاغت قرآن را در اعلی مرتبه ارزیابی می‌کند.<sup>۲</sup> و عبدالقاهر جرجانی به عنوان واضع علوم بلاغت تصریح می‌کند که: «انّ اعجاز القرآن قائم بجانب فصاحته البالغة و بلاغته الخارقة و باسلوب بیانه البديع...»<sup>۳</sup>، نظیر این سخنان در کلام بسیاری از دانشمندان دیده می‌شود.<sup>۴</sup> اما بدون آنکه هدف این فصل اثبات اعجاز قرآن و بررسی وجوه آن باشد، تنها به این نکته بسنده می‌شود که یکی از علل تأثیر خارق العاده قرآن بر مخاطبان اولیه خود همان سبک و اسلوب قرآن خاصه فصاحت و بلاغت آن بود، به گونه‌ای که امثال ولید بن مغیره را - که خود از کارشناسان بلاغت بودند - مبهوت خود ساخت.<sup>۵</sup>

از سوی دیگر نهج البلاغه نیز - چنانکه از نام آن پیداست، منتخباتی از سخنان بلیغ

۱. ابن المغازلی، ۲۳۸ و ۲۸۵؛ طبرسی، ۳۶۶/۱.

۲. زمانی، ترجمه پهلوان، ۲۱.

۳. به نقل از معرفت، ۴۱/۴.

۴. همو، ۳۰/۴-۱۰۳؛ الاعجاز فی دراسات السابقین و ۱۰۴-۱۳۶: الاعجاز فی دراسات اللاحقین.

۵. در این خصوص رک: زمخشری، ۶۴۹/۴؛ طبرسی، ۵۸۳/۱۰.



امام علی علیه السلام به اختیار سید رضی است، همانگونه که مؤلف آن در بیان انگیزه خود، تألیف نهج البلاغه را اجابت به درخواست دوستانی اعلام می‌کند که از وی خواهان جمع سخنان بلیغ امام علی علیه السلام در مجموعه‌ای بوده‌اند.<sup>۱</sup>

ابن ابی‌الحدید مرتبه بلاغی نهج البلاغه را بالاتر از کلام معمولی و پایین‌تر از کلام الهی دانسته است.<sup>۲</sup> نظیر سخن ابن ابی‌الحدید، اعترافات بسیاری از بزرگان از قدیم تا جدید در برشماری مزایای بلاغی سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه است.<sup>۳</sup>

روشن است که نهج البلاغه و قرآن به عنوان دو مجموعه شاخص بلاغی، مشترکات زیادی دارند و طبعاً در مقام بررسی ارتباط عناصر بلاغی دو کتاب، نهج البلاغه متأثر از قرآن خواهد بود. برای درک این اثرپذیری شناخت ویژگی‌های بلاغی قرآن امری ضروری است و پس از این شناخت مقایسه سبک نهج البلاغه با قرآن تحقق پیدا می‌کند، اما برخی از ویژگی‌های سبک ادبی قرآن که بلاغت آن را هم ظاهر می‌کند عبارتند از:

- اسلوب خاص قرآن که مابین نظم و نثر است.
- وجود سجع و فاصله آیات خصوصاً در قصار سور.
- اقسام ایجاز از حیث ایجاز به قصد و ایجاز به حذف.
- ابتنای قرآن در طرح مباحث بر تقسیمات منطقی و عددی.
- وجود آرایه‌های بیانی شامل تشبیه، استعاره، کنایات و...
- وجود محسنات لفظی از جمله: جناس، ترصیع و جزآن.
- وجود محسنات معنوی از جمله: طباق، مقابله، التفات و جزآن.
- اقسام سبک‌های بیانی مانند: امثال، قصص، اقسام، جدل‌ها و جزآن.

اینها و موارد دیگری که در کتاب‌های اعجاز قرآن توسط عالمان مسلمان مورد

۱. رک: سید رضی، ۶-۷.

۲. ابن ابی‌الحدید، ۱/۲۴.

۳. جهت اطلاع از نمونه‌ها رک: آل یس، نهج البلاغه از منظر دانشمندان بلاغت.

بحث قرار گرفته، بخشی از سبک ادبی قرآن را به نمایش می‌گذارد. با چنین ذهنیتی از بلاغت‌شناسی قرآن، بررسی نهج البلاغه نشان‌دهنده وجود اکثر عناصر ادبی قرآن در نهج البلاغه خواهد بود و این کاری است که بر شارحان نهج البلاغه مخفی نمانده است؛ مثلاً سبک ابن ابی الحدید به این صورت است که در ذیل بسیاری از مباحث ادبی و صنایع بلاغی نهج البلاغه نخست موقعیت آن صنعت را در قرآن نشان داده و سپس به تشریح ابعاد آن در نهج البلاغه اقدام می‌کند. به عنوان مثال در بحث «سبر و تقسیم» در نهج البلاغه و صحّت آن در فنون ادبی می‌نویسد: «صحة التقسیم باب من ابواب البیان و منه قوله تعالى: ...»<sup>۱</sup>. وی پس از آن ابتدا به ذکر آیاتی از قرآن مبادرت می‌کند که حاوی تقسیمات منطقی است،<sup>۲</sup> و سپس به ذکر شواهدی از کاربرد تقسیم در نهج البلاغه می‌پردازد.<sup>۳</sup> نیز در خصوص ویژگی سجع در نهج البلاغه و دفاع از جایگاه آن در سخنان امام علی علیه السلام و نقد شبهاتی که در این خصوص به کلام امام علی علیه السلام وارد شده می‌نویسد: «بدان که عده‌ای از علمای بیان که در رشته معانی و بیان سخن می‌گویند، سجع را عیبی برای سخن دانسته و سخنان امام علی علیه السلام را در زمره کلام معیوب بر شمرده‌اند، زیرا در کلام ایشان سجع فراوان به کار رفته است.»<sup>۴</sup> ابن ابی الحدید سپس می‌افزاید: «بدان که اگر سجع عیبی برای کلام باشد، در این صورت کلام پروردگار یعنی قرآن معیوب خواهد بود، زیرا آیات قرآن مملو از سجع و قرائن است و همین دلیل در رد مخالفان سجع کافی است.»<sup>۵</sup>

### ۳-۱-۱-۳-۱- تحلیل عناصر بلاغی در نهج البلاغه در مقایسه با بلاغت قرآنی

پی‌جویی از عناصر بلاغی نهج البلاغه کار دشواری نیست. در این خصوص پژوهش‌های

۱. ابن ابی الحدید، ۱۸۴/۷.

۲. از جمله آیات فاطر، ۳۲، الواقعة، ۷-۱۱، الرعد، ۱۲.

۳. تفصیل و مثال‌ها را رک: ابن ابی الحدید، ۱۸۴/۷.

۴. همو، ۱۲۶/۱.

۵. همو، ۱۲۸/۱.

مفصلی هم وجود دارد.<sup>۱</sup> لذا در این فصل جلوه های محدودی از عناصر بلاغی نهج البلاغه در سه سطح «معانی»، «بیان» و «بدیع» ارائه می شود.

### ۳-۱-۱-۳- علم معانی

موضوع علم معانی بررسی احوال کلام و کلمه است؛ یعنی دانشی که به کاربرد کلمات در معانی خاص بر طبق اسلوب زبان عرب را نشان می دهد.<sup>۲</sup>

شناخت ارکان جمله، درک مرجع ضمیر، توجه به تقدیرها و تحلیل نحوی عبارات از مسائل علم معانی است. «ایجاز»، «اطناب» و «مساوات» از جمله مسائل علم معانی است که چگونگی رابطه لفظ و معنا را تبیین می کند. با آنکه اصل در هر کلام مساوات است که متضمن برابری کامل لفظ معنی است.<sup>۳</sup> معهذاً به مقتضای حال متکلم و مخاطب گاه ضرورت در کاربرد «ایجاز» و «اطناب» است. در این میان ارائه سخن بر سبیل ایجاز از قدرت بلاغی بیشتر متکلم حکایت می کند، چه کلام موجز از قابلیت بیشتری جهت تفسیر برخوردار می شود. از خصوصیات مهم بلاغی قرآن شاخصه ایجاز آن است. آیاتی چون: «خِذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»<sup>۴</sup>، «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ»<sup>۵</sup> از نمونه های معروف ایجاز به قصد در قرآن و آیاتی چون: «وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ»<sup>۶</sup> و «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»<sup>۷</sup> از نمونه های معروف ایجاز به حذف است.<sup>۸</sup>

۱. از جمله رک: خاقانی، جلوه های بلاغت در نهج البلاغه، فائزو همکاران، علوم بلاغت در نهج البلاغه، معارف، جلوه های بلاغت علوی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲. رک: هاشمی، ۴۵ و ۴۶.

۳. هاشمی، ۲۲۱.

۴. الاعراف، ۱۹۹.

۵. البقره، ۱۷۹.

۶. رک: سیوطی، ۱۸۱/۳-۱۹۰ در نمونه های مختلف.

۷. یوسف، ۸۲.

۸. الحج، ۷۸.

۹. نمونه های دیگر را رک: سیوطی، ۱۹۰-۱۹۴؛ هاشمی، ۲۲۴-۲۲۶.

به همین ترتیب در نهج البلاغه موارد زیادی وجود دارد که معرف سخن بر سبیل ایجاز است؛ مثلاً در خطبه ۲۱ که علی عَلَيْهِ السَّلَام پس از هشدار نسبت به قریب الوقوع بودن قیامت می‌فرماید: «تَحَقَّقُوا تَلْحَقُوا»، هم در چگونگی سبک بار بودن می‌توان داد سخن گفت، و هم در اطراف ملحق شدن به پاکان و صالحان جای سخن فراوان است. لذا به عقیده سید رضی پس از کلام خداوند سبحان و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن با هر کلام دیگر که سنجیده شود، کفه اش سنگینی می‌کند.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر از عبارات بلیغ نهج البلاغه با ویژگی ایجاز حکمت: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»<sup>۲</sup> است که اعجاب سید رضی و جاحظ هر دو را برانگیخته است.<sup>۳</sup>

در مقابل شواهدی که حکایت از ویژگی ایجاز در نهج البلاغه دارد، اطناب نیز جایگاه خاص خود را دارد. مراد از اطناب در نهج البلاغه وجود خطب و نامه‌های بعضاً طولانی است که برخی از مشککان آن را به عنوان عیبی بر نهج البلاغه طرح کرده‌اند.<sup>۴</sup>

جهت اطلاع باید گفت: خطبه‌های ۱، ۲۳۴، ۹۰، ۸۲ از خطبه‌های طولانی، نامه‌های ۲۸، ۳۰، ۳۵ و ۴۰ از نامه‌های بلند و حکمت‌های ۳۰، ۱۲۶، ۱۳۱ و ۱۴۲ نمونه حکمت‌های بزرگ نهج البلاغه است، اما آنچه به عقیده علمای بلاغت اهمیت دارد آن است که اطناب ممل و خسته کننده نباشد،<sup>۵</sup> به عکس اگر ایراد کلام طولانی به اقتضای حال و مقام و رعایت حال مخاطب باشد، نه تنها عیب نبوده، بلکه خود حسنی به شمار می‌رود؛ مثلاً به تناسب تعیین مالک به عنوان استاندار مصر عهدنامه مفصلی خطاب به او صادر شده که متضمن وظایف حکومتی او در ابعاد مختلف است،<sup>۶</sup> و نیز به عنوان

۱. همو، ذیل خطبه ۲۱.

۲. حکمت ۸۱.

۳. رک: سید رضی همان و جاحظ، ۴۷؛ ضمناً موارد دیگر از کاربرد ایجاز در نهج البلاغه را رک: فائز و همکاران، ۹۸-۹۹.

۴. از جمله رک: زکی صفوت احمد، به نقل از حاجی خانی، ۱۵۴-۱۵۶.

۵. نصیریان، ۱۱۹.

۶. رک: دلشاد تهرانی، دلالت دولت.

وصیت یک پدر مسؤول در مقابل فرزندش نامه شماره ۳۰ صادر شده که در بردارنده وصایای گوناگونی است که همه در رشد و سازندگی انسان تأثیر دارد. الگوی اطناب به معنایی که گذشت بدون شباهت به اطناب در قرآن نیست، و چنانکه روشن است دو مصداق از مصادیق اطناب قرآنی عبارت از تکرار برخی از آیات در یک سوره (از جمله سوره‌های الرحمن والمرسلات) و دیگر ورود برخی از قصص و سرگذشت‌های پشتیبان به صورت معضل و مکرر از جمله سرگذشت موسی و بنی اسرائیل و مجادلات آنها با فرعون که در مواضع متعددی از قرآن وارد شده است.<sup>۱</sup>

### ۳-۱-۱-۲-۳-۲-۱-۱-۳-۳ علم بیان

علم بیان دانشی است که به متکلم امکان می‌دهد تا از طریق کاربرد الفاظ در معانی مجازی مقصود خود را در ساخت‌های گوناگون و عبارات مختلف بیان کرده تا از این طریق به رونق کلام افزوده شود.<sup>۲</sup> مسائل مرتبط با این علم عبارتند از: تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه<sup>۳</sup> در قرآن کریم که به عنوان معجزه شناخته شده است، انواع فنون بیانی به کار رفته است.<sup>۴</sup> در نهج البلاغه نیز انواع صنایع ادبی و فنون بیانی وارد شده است. به عنوان مثال ابن ابی الحدید ذیل فراز نخست خطبه شمشقیه یعنی از «وَاللّٰهُ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ» تا «أَرَىٰ تُرَاثِي مَهْبَأً» می‌نویسد: «و فی هذا الفصل من باب البديع فی علم بیان عشرة الفاظ»<sup>۵</sup>، اما برخی از شواهد بیانی در نهج البلاغه عبارتند از: «كُنْ فِي الْفِئْتَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرِكَبٍ وَلَا صَنْعَ فَيْحَلَبٍ»<sup>۶</sup> که از تشبیهات معروف نهج البلاغه بوده و ارکان کامل تشبیه را دارد و هدف آن احتراز از داخل شدن در فتنه‌هاست.

۱. از جمله رک: سوره‌های الاعراف، طه، القصص، الشعراء و النمل.

۲. رک: نصریان، ۱۲۵ با اندکی تلخیص.

۳. همان‌ها.

۴. رک: سید رضی، مجازات القرآن، معرفت، التمهید جلد پنجم.

۵. ابن ابی الحدید، ۱۵۲/۱.

۶. حکمت ۱.

آنگاه که حضرت در وصف پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «أُرْسِلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعاً»<sup>۱</sup>، این از استعاره‌های مهم نهج البلاغه است که خود ملهم از این آیه قرآن است که: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»<sup>۲</sup>، از نمونه‌های دیگر استعاره در نهج البلاغه می‌توان به تعبیر امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در انتقاد از افراد سست ایمان اشاره کرد که: «زَرَعُوا الْفُجُورَ وَسَقَوْهُ الْغُرُورَ وَحَصَدُوا الثُّبُونَ»<sup>۳</sup>، و مهم‌تر از این دو، سخن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خواباندن فتنه خوارج است که می‌فرماید: «أَبْهَأَ النَّاسِ فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ»<sup>۴</sup>، و ابن ابی الحدید در شرح آن می‌نویسد: «هذا من باب الاستعارة»<sup>۵</sup>.

اما از شواهد کنایه در نهج البلاغه می‌توان از سخن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره خوارج یاد کرد که می‌فرماید: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ التُّظْفَةِ»<sup>۶</sup> در این جمله، نطفه کنایه از نهری است که قرار بود محل جنگ علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با خوارج باشد.<sup>۷</sup> نیز آن حضرت پس از سرکوب کردن خوارج جهت نشان دادن بقایای تفکر آنها در تاریخ فرمود: «كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَطْفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ»<sup>۸</sup> که در این جمله «قَرَارَاتِ النِّسَاءِ» کنایه از ارحام مادران است که محل نشو و نمای نطفه و شکل‌گیری انسان است.<sup>۹</sup> ضمناً نمونه‌های دیگر از فنون بیانی را راجع کنید به:

الف) تشبیه: خطبه‌های ۱۳، ۱۷، ۳۴، ۷۱، ۱۱۹، ۱۸۳، ۲۲۹؛ نامه ۳۱؛ حکمت ۲۱، ۲۶۳.

ب) استعاره: خطبه‌های ۵، ۵۹ و ۶۵؛ حکمت ۴۷۲.

ج) کنایه: نامه ۴۵، خطبه‌های ۱۰۱ و ۱۰۶.

د) مجاز: خطبه‌های ۱۱، ۲۸ و ۱۹۷.

۱. خطبه ۱۰۰.

۲. الحجر، ۹۴.

۳. خطبه ۲.

۴. خطبه ۹۲.

۵. ابن ابی الحدید، ۴۵/۷.

۶. خطبه ۵۸.

۷. رک: ابن ابی الحدید، ۳/۵.

۸. خطبه ۵۹.

۹. ابن ابی الحدید، ۹۵/۵.



## ۳-۱-۱-۳-۳- علم بدیع

علم بدیع دانشی است که به وسیله آن وجوه تحسین کلام بعد از رعایت مقتضای حال و دلالت واضح آن، شناخته می شود.<sup>۱</sup> و این از طریق آراستن کلام با انواع آرایه های ادبی است. این آرائه ها از نظر اهل فن بر دو نوع است: محسنات لفظ و محسنات معنوی<sup>۲</sup> در محسنات لفظی از صنایعی چون جناس، ترصیع، سجع، موازنه، ردّ العجز الی الصدر و جزآن بحث می شود،<sup>۳</sup> و در محسنات معنوی متکلم از طریق کاربرد صنایعی چون: طباق، التفات، مقابله، تشخیص استخدام، توریه و جزآن به کلام خود زیبایی می بخشد.<sup>۴</sup>

پس از این مقدمه باید گفت که قرآن کریم سرشار از محسنات لفظی و معنوی است که در کتاب های تفسیر و بلاغت و بعضی از آثار تخصصی مصادیق آن شناسایی و معرفی شده است.<sup>۵</sup> و تنها جهت خودداری از اطاله کلام از بیان مثال ها صرف نظر می شود، اما نهج البلاغه نیز به عنوان کتابی ملهم از قرآن حاوی صنایع بدیعی متنوعی است که در این قسمت به بیان مثال های محدودی اکتفا می شود.

آنجا که علی علیه السلام در وصف دنیا می فرماید: «إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى...»، تا این عبارت که: «فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَالْبَصِيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ»<sup>۶</sup>. به گفته ابن ابی الحدید عبارت اخیر از زیباترین مصادیق جناس تام است، زیرا در انتهای کلام، «شاخص» در دو معنای متفاوت (کوچ کننده و نظاره گر) به کار رفته

۱. رک: خرقانی، ۴۶ به نقل از خطیب قزوینی هاشمی، ۳۷۵.

۲. نصیریان، ۱۵۳ و ۱۵۷.

۳. تفصیل را رک: نصیریان، ۱۵۳-۱۵۶، هاشمی، ذیل عناوین یاد شده.

۴. هاشمی، ذیل عناوین یاد شده.

۵. علاوه بر تفاسیر بلاغی مانند کشف رک: خرقانی، زیبایی شناسی قرآن از نگاه بدیع، ابن قیم الجوزیه، الفوائد المشوق الی علوم القرآن و علم البیان، به ویژه الفن الثانی.

۶. خطبه ۱۳۳.



است.<sup>۱</sup> در ارتباط با صنعت جناس عبارت: «التَّوْحِيدُ أَلَا تَتَوَهَّمُهُ وَالْعَدْلُ أَلَا تَتَهَمَّهُ»<sup>۲</sup> نیز قابل توجه است، زیرا بین دو کلمه «تَتَوَهَّمُهُ» و «تَتَهَمَّهُ» جناس غیر تام وجود دارد و آنجا که علی علیه السلام در وصف قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ»<sup>۳</sup>، از آنجا که کلام دارای دو قسمت متوازن «ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ» و «بَاطِنُهُ عَمِيقٌ» بوده و با پایان موافق همراه بوده، صنعتی به نام ترصیع به وجود می‌آید که نمونه دیگری از محسنات لفظی است و به طوری که مشخص است در نهج البلاغه انواع گوناگون سجع از نوع متوازی، متوازن و مطرف وارد شده است.

اما در زمینه محسنات معنوی در نهج البلاغه باید گفت: کاربرد این محسنات در نهج البلاغه متداول تر است و صنایعی چون طباق، مقابله التفات و تشخیص بیشتر به کار رفته است؛ از جمله آنجا که امام علی علیه السلام در خطبه یکم می‌فرماید: «تَمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِيهَا وَ عَذْبِهَا وَ سَبَخَهَا تَرْبَةً سَمَّهَا بِالْمَاءِ»، کاربرد صنعت طباق واضح است، چون دو کلمه «حزن» و «سهل» به معانی ناهموار و هموار و «عذب» و «سبخ» به معنای شیرین و شور در تقابل و تضاد معنایی قرار دارند. و در خطبه ۱۲۹ که می‌فرماید: «لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ التَّارِكِينَ لَهُ وَ النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ»، صنعت مقابله وجود دارد، زیرا در این کلام «الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ» در مقابل «النَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و «التَّارِكِينَ لَهُ» در مقابل «الْعَامِلِينَ بِهِ» قرار گرفته است.

اما در این سخن علی علیه السلام که: «فَإِنْ أَقْلُ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ» و نیز دنباله آن که: «وَ اللَّهُ لَأَجْبُنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدْيِ أُمِّهِ بَلِ انْدَجَبْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ جُحْتُ بِهِ لِأَضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرَشِيِّ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ...»<sup>۴</sup>، صنعت التفات قابل مشاهده است، زیرا در شرایطی که در آغاز کلام هیأت متکلم وحده

۱. ابن ابی الحدید، ۲۷۶/۸.

۲. حکمت ۴۷۰.

۳. خطبه ۱۸.

۴. خطبه ۵.

وجود دارد، در ادامه از وجود خودش با عنوان سوم شخص یاد می‌کند و سپس این هیأت مجدداً به متکلم و به ترتیب مخاطب انتقال پیدا کرده است.<sup>۱</sup>

و نیز آنجا که علی علیه السلام خطاب به شهر کوفه می‌فرماید: «... إِنَّ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهْتَبُ أَعَاصِيرِكَ فَقَبَّحَكَ اللَّهُ»<sup>۲</sup>، و یا خطاب به بصره می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ وَ سَيُبْتَلَى أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ»<sup>۳</sup>، صنعت تشخیص نمایان است، چون در این مثال‌ها اشیای بی‌جان (کوفه، بصره) به مثابه جاندار تلقی شده‌اند، همانگونه که در قرآن کریم خداوند تنفس را به صبح نسبت داده و می‌فرماید: «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»<sup>۴-۵</sup>.

### ۳-۲-۳- مقایسه نهج البلاغه و قرآن از جهت مباحث محتوایی

وجه دیگر از رابطه نهج البلاغه و قرآن، اشتراک هر دو کتاب در مباحث محتوایی در حوزه معارف دینی و به عبارت بهتر اثرپذیری محتوایی نهج البلاغه از قرآن در این مباحث است. قرآن راهنمای هدایت انسان به مقاصد قرب و کمال است.<sup>۶</sup> و لذا جامع معارف اعتقادی، اخلاقی و نیز اصولی مورد نیاز انسان جهت سامان بخشی به حیات فردی و اجتماعی اوست. نهج البلاغه نیز حاوی رهنمودهای اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و... امام علی علیه السلام خطاب به جامعه انسانی و نوع بشریت است. مباحث وارده در نهج البلاغه بنا بر نوع انتخاب خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها به اختصار و تفصیل بیان شده و در نسبت سنجی آن با قرآن، می‌توان آن را به مثابه تفسیر و تبیینی برای مباحث قرآن دانست. البته نه تفسیر به شکل معمولی و متعارف آن، هر چند که در نهج البلاغه

۱. فائز و همکاران، ۱۲۵.

۲. خطبه ۲۵.

۳. خطبه ۱۰۲.

۴. التکویر، ۱۸.

۵. ضمناً نمونه‌های متعدد محسنات معنوی رازک: خاقانی، جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه.

۶. رک: البقره، ۲، الاسراء، ۷.

شواهد محدودی از تفسیر آیات قرآن به معنای متعارف آن نیز وجود دارد.<sup>۱</sup> جهت مقایسه بهتر دو کتاب نهج البلاغه و قرآن از جهت مباحث محتوایی، پی بردن به جایگاه قرآن در نهج البلاغه امری ضروری است. در این خصوص باید گفت که قرآن به دو شکل مستقیم و غیر مستقیم در نهج البلاغه کاربرد یافته است و هر کدام از این دو قسم، خود به محورهایی قابل تقسیم است که عبارتند از کاربرد مستقیم و غیر مستقیم آیات قرآن در نهج البلاغه به شرح زیر:

### ۳-۲-۱- کاربرد مستقیم آیات قرآن در نهج البلاغه

آیات قرآن به چند شکل در نهج البلاغه به کار رفته است که عبارتند از: استشهاد یا استناد، تضمین، اقتباس یا تلمیح.

### ۳-۲-۱-۱- استشادات قرآنی در نهج البلاغه

در مواردی امیرمؤمنان علیه السلام با ذکر عباراتی از قبیل: «قَالَ سُبْحَانَهُ»، «كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ»، «يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ» و تعابیری از این دست به ذکر آیه یا آیاتی از قرآن مبادرت کرده و سپس ادامه سخن می‌دهد. به عقیده برخی از محققان در سراسر نهج البلاغه به ۱۴۲ آیه با جمله‌ای از آن آیات استشهاد شده است،<sup>۲</sup> از این تعداد در بسیاری از موارد استناد به آیه قرآنی مورد صراحت علی علیه السلام واقع شده است؛ مثلاً در خطبه یکم ضمن بیان ماجرای خلقت آدم و امر الهی به فرشتگان برای سجده به آدم آمده است: «فَقَالَ سُبْحَانَهُ [لَهُمْ] «اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ»»، و در ادامه سخن آمده: «فَقَالَ [فَأَنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ]»، و نیز از این دست است استشهاد قرآنی امیرمؤمنان در خطبه شششنبه که: «كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ [حَيْثُ] يَقُولُ: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۳</sup>»<sup>۴</sup>.

۱. از جمله رک: خطبه ۲۱۰، تفسیر سوره تکوین، حکمت ۹۹.

۲. اشتهاردی، ۳۳.

۳. القصص، ۸۳.

۴. خطبه ۳.

## ۳-۳-۲-۱-۲- تضمین های قرآنی در نهج البلاغه

تضمین یکی از انواع استناد است و مراد از تضمین در این فصل استناد به آیه یا قطعه ای از آیه قرآنی است بدون اشاره به گوینده آن، یعنی خدای تبارک و تعالی. در نهج البلاغه موارد متعددی وجود دارد که علی علیه السلام قطعه ای از آیه قرآن را با سخنان خود ترکیب کرده است. به عنوان نمونه در وصف قرآن می فرماید: «وَفِيهِ تَبْيَانٌ لِّكُلِّ شَيْءٍ» که تعبیر «تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ» قطعه ای از آیه ۸۹ سوره نحل است.<sup>۱</sup>

## ۳-۳-۲-۳- تلمیح در نهج البلاغه

مورد دیگر از کاربرد آیات قرآن در نهج البلاغه، تلمیحات قرآنی علی علیه السلام است. مراد از تلمیحات قرآنی اشاره های علی علیه السلام به آیات قرآنی در ضمن سخنان اوست. به عنوان مثال در خطبه ۱۴۳ نهج البلاغه که در طلب باران ایراد شده است به خداوند عرض می کند: «اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا عَيْتِكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ». در این قطعه از نهج البلاغه آیات ۲۸ سوره شوری یعنی: «وَهُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْعُيُتَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» و ۱۳۰ سوره اعراف یعنی: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ» به صورت تلمیح و آیه ۱۵۵ سوره اعراف با فراز «أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا...» با اندکی تغییر به صورت تضمین به کار رفته است.

برخی از محققان از «تلمیح» با تعبیر «اقتباس» یاد کرده اند.<sup>۲</sup> تلمیح و اقتباس به دو شکل لفظی و معنایی در نهج البلاغه وارد شده است. برخی از مثال های این صنعت از نظر گذشت، اما به عنوان نمونه ای از اقتباس مفهومی عبارت علی علیه السلام در خطبه ۱۸۲ قابل تأمل است که در وصف آسمان ها می فرماید: «جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَاماً يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَبِيرَانُ فِي مُخْتَلِفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ...» و بدون تردید فراز یاد شده اقتباس مفهومی از آیه: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ...»<sup>۳</sup> است.<sup>۴</sup>

۱. نمونه های دیگر را رک: رضانی، ۱۴-۲۱: فصل اول، تضمین.

۲. رضانی، ۱۳.

۳. الانعام، ۹۷.

۴. نمونه های دیگر را رک: رضانی، ۶۰-۷۹ با عنوان: اقتباس مفهومی با تحلیل معنایی.

### ۳-۲-۲-۲- کاربرد غیر مستقیم آیات قرآن در نهج البلاغه

اما کاربرد غیر مستقیم قرآن در نهج البلاغه در مواردی است که علی علیه السلام با الهام از قرآن به ارائه مطالب اخلاقی، اعتقادی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و... پرداخته است. در این موارد می‌توان قرآن را به مثابه روحی در نظر گرفت که در سخنان امیرمؤمنان دیده شده است. این شکل از تأثیر محتوایی قرآن بر نهج البلاغه، گاه در قالب تفسیرهای امام علی علیه السلام از آیات قرآن و گاه به ظاهر غیر صریح و مبهم است. دسته‌بندی‌های ذیل از مصادیق حضور غیر مستقیم قرآن در نهج البلاغه است.

### ۳-۲-۲-۱- تفسیر قرآن در نهج البلاغه

در پاره‌ای از موارد علی علیه السلام با ذکر آیه‌ای از قرآن به تفسیر آن پرداخته است. چنانکه گاه پس از ذکر واژه یا عبارتی از قرآن - مانند «فتنه»، «زهد»، «حیات طیبه» و «امان» - تفسیری از جانب علی علیه السلام ارائه شده است.

برخی از محققان به استخراج مباحث تفسیری امام علی علیه السلام در نهج البلاغه پرداخته و نکته‌های تفسیری در سخنان امیرمؤمنان را بالغ بر حدوداً ۳۰۰ مورد دانسته‌اند،<sup>۱</sup> و برخی دیگر با تحلیل گزارش‌های تفسیری نهج البلاغه از قرآن به استخراج مبانی فهم و تفسیر قرآن پرداخته‌اند.<sup>۲</sup> این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که جایگاه تفسیر قرآن در نهج البلاغه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تأمل در تفاسیر علی علیه السلام از قرآن در نهج البلاغه نشان می‌دهد که آن حضرت آیات و مفاهیم قرآنی را بعضاً با استناد به آیه‌های دیگر، استناد به حدیث و سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، بهره‌گیری از شرایط تاریخی نزول آیه و نیز درک و فهم الهی خود از قرآن مورد تفسیر قرار داده است. به عنوان مثال آن حضرت مفهوم «ظلم» و «زهد» را با استناد به آیات قرآن، مفهوم «فتنه»<sup>۳</sup> در آیه: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»<sup>۴</sup>

۱. رک: رمضان پور، تفسیر قرآن ناطق یا دیدگاه‌های تفسیری امام علی علیه السلام در نهج البلاغه.

۲. از جمله رک: پور رستمی، مبانی فهم و تفسیر قرآن با تکیه بر آموزه‌های نهج البلاغه.

۳. رک: خطبه ۱۷۶ و حکمت ۴۳۹.

۴. العنکبوت، ۲.

را براساس حدیث نبوی تفسیر کرده اند.<sup>۱</sup> همانگونه که سوره مبارکه تکوین در پرتو شرایط تاریخی و سبب نزول سوره<sup>۲</sup> و مفاهیم «فقر» و «ترس» موسی علیه السلام در آیات: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»<sup>۳</sup> و «فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى»<sup>۴</sup> را با دانش خود مورد تفسیر قرار دادند، به این صورت که «به خدا سوگند، جز قرص نانی که گرسنگی او را برطرف سازد چیز دیگری درخواست نکرد.»<sup>۵</sup> و در تحلیل ترس موسی در مقابل ساحران کلام علی علیه السلام چنین است که: «حضرت موسی علیه السلام در مقابل ساحران برخویش بیمناک نبود، بلکه ترس او برای این بود که مبادا جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد.»<sup>۶</sup>

### ۳-۲-۲-۳- تحلیل مفاهیم و معارف قرآن در نهج البلاغه

در بسیاری از موارد سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه تحلیل و تبیین مفاهیم و معارفی از قرآن است، بدون آنکه به ظاهر استناد به آیه ای در کار باشد یا حضرت در مقام تفسیر فرازی از قرآن سخن گفته باشد. به طوری که قبلاً هم اشاره شد محتوای نهج البلاغه از این جهت، همگی رنگ و بوی قرآنی دارد، همچنین خطبه ها، نامه ها و حکمت های علمی هر کدام به گونه ای تحلیلی از موضوعی در قرآن است و یا به عبارتی پشتوانه و مستندات از قرآن دارد که با تدبیر و مقایسه آنها با آیات قرآن، آن مستندات قابل شناسایی است، به عنوان نمونه چنانکه می دانیم قرآن کریم در آیاتی چند عصر بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را عصر «جاهلیت» عنوان می کند.<sup>۷</sup> نیز طبق آیاتی از قرآن رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین جماعتی «امی» برانگیخته شد.<sup>۸</sup>

۱. رک: خطبه ۱۲۸.

۲. رک: همان، خطبه ۲۰۷.

۳. القصص، ۲۴.

۴. طه، ۶۷.

۵. رک: خطبه ۱۹۲.

۶. رک: خطبه ۴.

۷. رک: الفتح، ۲۶، الاحزاب، ۳۳.

۸. رک: الجمعة، ۲.



علی علیه السلام به عنوان شخصی که سال‌هایی از دوران جاهلیت را درک کرده است، در وصف ویژگی‌های جاهلیت و امیت قوم عرب سخنان متعددی دارد که اهم آنها در خطبه‌های ۳۳، ۱۰۴، ۲۶، ۱۹۲ و ۹۵ وارد شده است. از مجموع این سخنان به اختصار ویژگی‌های قوم عرب در شرایط جاهلیت به دست می‌آید که آنان در انواع آلودگی‌های اعتقادی و اخلاقی دست و پا زده، قومی بت پرست بودند که خبر خونریزی و قتل و غارت و قطع رحم کاری نمی‌شناختند، جزاز آب‌های آلوده و غذاهاى ناگوار ارتزاق نمی‌کردند، و با کتاب و نبوت وحی پیامبرانه نیز رابطه و آشنایی نداشتند.

به عنوان نمونه‌ای از مقایسه معارف قرآن و نهج البلاغه می‌توان به مباحث «خداشناسی» و «پیامبرشناسی» در دو کتاب یاد کرد که برخی از محققان این دو موضوع را عرضه پژوهش قرار داده‌اند؛<sup>۱</sup> مثلاً در مقایسه روش قرآن و نهج البلاغه در خداشناسی می‌توان گفت: قرآن در بحث خداشناسی از «نظام آیه‌ای» استفاده فراوان کرده و شگفتی‌های موجود در عالم طبیعت و حتی وجود انسان را پایه‌ای جهت شناخت خدای ناظم و حکیم می‌داند.<sup>۲</sup> قرآن در این جهت افراد بی تفاوت نسبت به وجود آیات الهی را مورد مذمت قرار داده است.<sup>۳</sup> در نهج البلاغه نیز علی علیه السلام با بهره‌گیری از همین روش ذهن انسان را متوجه آیه‌های مهم خلقت از لیل و نهار، باد و باران، کوه و دشت و آسمان، زمین و انسان و گیاه و حیوانات مختلف کرده و وجود هر کدام را دلیلی بر وجود آفریدگار حکیم می‌داند. حضرت در این مسیر شگفتی‌های موجود در وجود ملخ، خفاش، طاووس و مورچه را تشریح فرموده و رازهای خلقت آنها را برملا می‌کند و نتیجه می‌گیرد که آفریننده مورچه همان آفریننده درخت بزرگ خرماست آن هم به جهت دقتی که جدا جدا در آفرینش هر چیزی به کار رفته و اختلافات و تفاوت‌های پیچیده‌ای که در خلقت هر پدیده حیاتی

۱. از جمله رک: صافی گلپایگانی در کتاب الهیات در نهج البلاغه و شیخ شوشتری در کتاب نبوت خاصه در نهج البلاغه.

۲. رک: الذاریات، ۲۰ و ۲۱؛ فصلت، ۵۳.

۳. یوسف، ۱۰۵.



نهفته است. چه همه موجودات سنگین و سبک، بزرگ و کوچک، نیرومند و ضعیف در اصول حیات و هستی یکسانند.<sup>۱</sup>

نیز در خصوص مباحث الهیات عقلی در نهج البلاغه مشابهت کاملی بین روش قرآن و نهج البلاغه دیده می شود و برخی از خطبه های نهج البلاغه مانند خطبه های ۱، ۹۱، ۱۸۲ و ۱۸۶ حاوی معارف بدیهی است که چیزی جز تبیین و تحلیل مفاهیم توحیدی قرآن نیست.<sup>۲</sup> به عنوان یک نمونه، از مقایسه الهیات عقلی در هر دو کتاب می توان به وجود برهان تمانع در اثبات یگانگی خداوند در قرآن اشاره کرد که در سوره های انبیاء و مؤمنون طی آیات: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»<sup>۳</sup> و «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَالَ ذَهَبَ كُلِّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۴</sup> اشاره کرد که عین مفاهیم این دو آیه در نامه ۳۱ نهج البلاغه خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام وارد شده است. آنجا که علی علیه السلام می فرماید: «وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَمَ يَزُلْ أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِأَلَا أُولِيَّةٍ وَآخِرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِأَلَا نِهَائِيَّةٍ». ضمناً فراز نهایی کلام علی علیه السلام خود تفسیری بر مفهوم اول و آخر است که در سوره حدید وارد شده است.<sup>۵</sup>

غیر از موارد یاد شده موضوعات متعدد دیگر از جمله امامت، جایگاه اهل بیت در قرآن، ابعاد شخصیت پیامبر اسلام، سیمای برخی از پیامبران، معاد و روز بازپسین، شخصیت انسان، فضائل و رذائل اخلاقی، دنیا و ارزش آن تقوا و خودسازی، زهد و بی اعتنایی به دنیا، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و جز آنها در نهج البلاغه وارد شده

۱. تفصیل را رک: خطبه ۱۶۵.

۲. تفصیل را رک: صافی گلپایگانی، الهیات در نهج البلاغه، فصل سوم: توحید و جنبه های مختلف آن.

۳. الانبیاء، ۲۲.

۴. المؤمنون، ۹۱.

۵. رک: الحديد، ۱.

که مقایسه این مباحث را آموزه‌های قرآن در همین موضوعات نشان دهنده همسویی کامل دو کتاب است.

### ۳-۲-۲-۳-۳- جایگاه قرآن و علوم قرآنی در نهج البلاغه

آخرین مطلب در مقایسه محتوایی نهج البلاغه و قرآن شناخت جایگاه قرآن و علوم آن در هر دو کتاب است. در این جهت به اختصار می‌توان گفت که قرآن در آیات مختلف بر نزول خود به عنوان کتابی آسمانی و ضامن هدایت انسان تأکید می‌کند.<sup>۱</sup> قرآن خود را آیه الهی و معجزه پیامبر اسلام ﷺ دانسته،<sup>۲</sup> و از طریق آیات معروف به «آیات تحدی»<sup>۳</sup> اعجاز خود را به رخ همگان می‌کشد.<sup>۴</sup> برخی از وجوه اعجاز قرآن مورد تصریح آیات قرآن است؛ از جمله اخبار قرآن از غیب،<sup>۵</sup> اختلاف ناپذیری قرآن،<sup>۶</sup> هدایتگری احسن،<sup>۷</sup> جامعیت آن به حقایق هستی<sup>۸</sup> و شخصیت آورنده آن به عنوان کسی که در طول عمرش نظیر آیات قرآن از وی شنیده نشد.<sup>۹</sup>

قرآن پایه‌گذار علوم قرآنی در اندیشه دانشمندان اسلامی است. علاوه بر بحث اعجاز قرآن که ذکر آن گذشت، مباحث دیگری از علوم قرآنی مانند تحریف ناپذیری قرآن،<sup>۱۰</sup> تقسیمات آیات به ناسخ و منسوخ،<sup>۱۱</sup> و محکم و متشابه<sup>۱۲</sup> بحث از نزول دفعی و

۱. از جمله رک: البقره، ۲ و ۱۸۵؛ سوره القدر؛ الانسان، ۲۳ و الإسراء، ۷.

۲. العنکبوت، ۵۱.

۳. معرفت، ۲۱/۴-۲۳.

۴. رک: هود، ۴-۱۳؛ یونس، ۳۸؛ البقره، ۲۳ و ۲۴؛ الإسراء، ۸۸؛ طور، ۳۳-۳۴.

۵. یوسف، ۳؛ هود، ۴۹؛ آل عمران، ۴۴.

۶. النساء، ۸۲.

۷. الاسراء، ۷؛ القصص، ۶۷.

۸. الانعام، ۳۴؛ النحل، ۸۹.

۹. هود، ۱۳-۱۴.

۱۰. الحجر، ۹؛ فصلت، ۴۲.

۱۱. البقره، ۱۰۱.

۱۲. آل عمران، ۷.

تدریجی<sup>۱</sup> از تصریحات کتاب الهی است. ضمن آنکه سایر مباحث علوم قرآنی با تحلیل متن و محتوای قرآن قابل استخراج است.

از سوی دیگر در نهج البلاغه نیز قرآن شناسی جایگاه بلند و ارجمندی دارد و علی علیه السلام در خطب بسیاری درباره اوصاف قرآن و نقش آن در هدایت انسان و جامعه سخن رانده است. سراسر نهج البلاغه شاهدی بر شناخت جایگاه قرآن در بیانات علی علیه السلام است، اما در خطبه های ۱، ۸۳، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۹۸ و حکمت ۳۱۳، شناسایی اوصاف و خواص هدایتی قرآن بیشتر قابل ملاحظه است. در این خطبه ها گاه حضرت با استناد به آیات قرآن و گاه بدون اشاره به قرآن و تنها از زبان خود به ذکر ویژگی های قرآن پرداخته است. قلم قاصراست که در عباراتی محدود به بررسی جایگاه قرآن در نهج البلاغه بپردازد و در این خصوص پژوهش های خاص سامان یافته است.<sup>۲</sup>

اما به طور خلاصه علی علیه السلام در بیانات خود هم بر اعجاز قرآن به عنوان حجّت بالغة الهی نظر داشته<sup>۳</sup> و جوهری از اعجاز قرآن از جمله اختلاف ناپذیری قرآن،<sup>۴</sup> جامعیت قرآن و حقایق تمام شدنی آن،<sup>۵</sup> اخبار قرآن از غیب و حوادث آینده<sup>۶</sup> و شافی و هدایتگر بودن آن<sup>۷</sup> را مورد بحث قرار داده و هم در زمینه نقش قرآن در هدایت انسان و جامعه به تفصیل سخن رانده و قرآن را نوری وصف می کند که خاموش شدنی نیست و دریایی از حقایق که قعر آن قابل درک نخواهد بود.<sup>۸</sup> علی علیه السلام ضمناً آیات قرآن را دارای صنوف مختلفی از

۱. القدر، ۱؛ الفرقان، ۳۲.

۲. از جمله رک: نفیسی، کتاب قرآن و علوم و معارف آن در نهج البلاغه.

۳. خطبه ۱۸۳.

۴. خطبه ۱۸.

۵. همو، و خطبه ۱۹۸.

۶. خطبه ۱۵۸ و حکمت ۳۱۳.

۷. خطبه ۱۱۰.

۸. خطبه ۱۹۸.

جمله ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، پندها و مثل‌ها، مجمل و مفسر،<sup>۱</sup> می‌داند که البته هر صنفی از آیات قرآن در جای خود اهمیتی در هدایتگری دارد و به وسیله کسی متناسب با آگاهی‌های او قابل درک است و در این میان هیچ کس به جز خاندان اهل بیت واقف بر همه اسرار قرآن نخواهد بود.<sup>۲</sup>

### ۴-۳- نتیجه

۱- نهج البلاغه از دو منظر سبک و اسلوب و نیز معنا و محتوا اشتراکات زیادی با قرآن دارد. این رابطه مستقیم ریشه در مبانی ویژه‌ای در خصوص علم الهی علی علیه السلام و معرفت کامل آن حضرت نسبت به ظاهر و باطن قرآن دارد.

۲- نهج البلاغه از جهت کاربرد صنایع بیانی مانند اقسام تشبیهات و استعارات و کنایات و عناصر بدیعی مانند جناس، ترصیع، سجع، طباق، مقابله و... شباهت تام و تمام با آیات قرآن دارد.

۳- آیات قرآن از طریق کاربرد استشهادی، تضمینی و اشاره‌ای در نهج البلاغه به کار رفته و در نتیجه معارف اعتقادی، اخلاقی، سیاسی و... نهج البلاغه، وحدت موضوعی تام و تمامی با مباحث محتوایی قرآن دارد. با این همسویی، اصالت نهج البلاغه مبرهن شده و نهج البلاغه را در حد تفسیری برای قرآن قرار می‌دهد.

۱. خطبه ۱ و ۲۱۰.

۲. خطبه ۲.

## فصل ۴: روش های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه

- ۴-۱- طرح مسأله
- ۴-۲- استدلال های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه
- ۴-۳- منبع شناسی سخنان علی علیه السلام
- ۴-۴- ذکر زمینه ها و سبب صدور خطبه ها، نامه ها
- ۴-۵- استدراکات کلام علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه
- ۴-۶- ذکر اثرپذیری ها از کلام علی علیه السلام
- ۴-۷- استدلال های ویژه ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه
- ۴-۸- طرح شبهه های وارده بر نهج البلاغه و نقد آنها توسط ابن ابی الحدید
- ۴-۹- نتیجه



#### ۴-۱- طرح مسأله

یکی از شرح‌های مشهور نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید معتزلی است. شرح ابن ابی الحدید به لحاظ ادبی و تاریخی ممتاز است و بایستی بدین ویژگی‌ها معرفی شود. ابن ابی الحدید در شرح خود افزون بر انجام تفسیرهای معمول در حوزه مفردات و جملات نهج البلاغه - که غالباً رنگ بلاغی و کلامی هم دارد - از راه‌های مختلف اصالت نهج البلاغه را اثبات کرده است. برخورد ایجابی با اصیل بودن نهج البلاغه و در نتیجه نشان دادن برتری‌های کلام علی علیه السلام بر سخنان سخنوران مهم عرب، تحلیل کلام علی علیه السلام با استفاده از قاعده‌های ادبی و به عبارتی استناد به وحدت سبک و اسلوب در نهج البلاغه - در عین قائل بودن به تواتر بخش‌هایی از این کتاب - و طرح شبهه‌های وارد شده بر نهج البلاغه و پاسخ‌گویی به آنها، از جمله راه‌هایی است که ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه پیموده است. در این فصل مهم‌ترین کوشش‌های ابن ابی الحدید در زمینه‌های یاد شده بررسی می‌شود.

کتاب نهج البلاغه گردآورده ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی معروف به سید رضی متوفی ۴۰۶ از متون روایی شیعه با صبغه ادبی - بلاغی است که از زمان تألیف تا کنون مورد توجه دانشمندان شیعه و سنی قرار گرفته و درباره آن پژوهش‌هایی صورت گرفته است. از جمله این کارها، نوشتن شرح‌هایی است که از سوی دانشمندان بر این کتاب



نوشته شده است و درباره فراوانی این شرح‌ها باید گفت که پس از قرآن کریم هیچ کتاب به مانند نهج البلاغه مورد توجه ادیبان و شارحان حدیث واقع نشده است،<sup>۱</sup> بنابراین بررسی صورت گرفته، در حدود ۱۰۱ شرح کامل در زمینه نهج البلاغه تألیف شده است.<sup>۲</sup>

از مهم‌ترین این شروح، شرح عزالدین ابو حامد عبدالحمید بن هبة الله مدائنی متوفی ۶۵۶ ق معروف به ابن ابی الحدید است که در سال ۶۴۴ ق به درخواست ابن علقمی - وزیر معتصم عباسی - آغاز شده<sup>۳</sup> و به طوری که خود تصریح کرده است، پس از گذشت ۴ سال و ۸ ماه به پایان رسیده است.<sup>۴</sup> شرح ابن ابی الحدید از نقطه نظر کلامی، ادبی و مباحث تاریخی از شرح‌های بسیار ممتاز است که کمتر شرحی به پای آن می‌رسد.

از نکته‌های قابل توجه این شرح، استفاده از منابع و مصادری است که بیشتر آنها در گذر زمان از بین رفته و ابن ابی الحدید با نقل مطالب آنها، این کتاب‌ها را به گونه‌ای احیا کرده است.<sup>۵</sup>

نکته مهم در شرح ابن ابی الحدید، توجه این دانشمند به ویژگی‌های کلام علی علیه السلام - از جهت زیبایی‌های گوناگون و اعتبارسنجی آنها و نیز توجه وی به شبهه‌هایی است که در انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام وارد شده است. ابن ابی الحدید افزون بر رد شبهه‌های وارد بر اصالت نهج البلاغه، در مواردی نیز مستقیماً به استدلال در اثبات اصالت نهج البلاغه دست زده و به خصوص با استفاده از وحدت سبک و اسلوب خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه انتساب محتوای نهج البلاغه به علی علیه السلام را

۱. مصطفوی، ۲۶.

۲. حسینی خطیب، ۲۰۲/۱-۲۵۴؛ نویسنده الذریعه از یک صد و پنجاه شرح نهج البلاغه به عربی، فارسی، اردو، گجراتی، ترکی و... نام برده است (آغابزرگ تهرانی، ۱۴/۱۱۱-۱۱۶). علاوه بر آن در بخش‌های مختلف الذریعه سایر فعالیت‌هایی را که درباره نهج البلاغه انجام شده است، ذکر می‌کند. (ن.ک: ۱۴۴/۴؛ ۱۸۷/۷).

۳. فکرت، ۶۴۱/۴، حسینی خطیب، ۲۱۱/۱).

۴. ابن ابی الحدید، ۳۴۹/۲۰.

۵. حسینی خطیب، ۲۱۵/۱.

مسلم اعلام کرده است. احتمالاً به دلیل این خدمت علمی است که برخی دانشمندان مانند ابن خلکان متوفی ۶۸۱ ق و دنباله‌روان او پس از درگذشت ابن ابی الحدید - نغمه تشکیک در اصالت نهج البلاغه ساز کردند و این کتاب را نخست، از جهت تألیف به سید مرتضی نسبت داده و دوم، از جهت صدور محتوای آن از علی علیه السلام اثری مجعول توصیف کرده‌اند. در صورتی که توجه به فعالیت‌های ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و استدلال‌های این دانشمند جای هیچ‌گونه تردید در انتساب نهج البلاغه به سید رضی و اصالت محتوای آن به عنوان سخنان امام علی علیه السلام باقی نمی‌گذارد.<sup>۱</sup>

#### ۴-۲- استدلالات ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه

مطالعه شرح نهج البلاغه حکایت از استدلال‌های مختلف ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه دارد، مهم‌ترین این استدلال‌ها به قرار زیر است:

#### ۴-۲-۱- برخورد ایجابی با اصل نهج البلاغه به شیوه‌های گوناگون

ابن ابی الحدید با آنکه از نظر مذهب، سنی و معتزلی است و قهراً شاهد وجود مسائلی در

۱. ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان در سرگذشت سید مرتضی می‌نویسد: «مردم درباره کتاب نهج البلاغه که فراهم شده از سخنان امام علی علیه السلام است، اختلاف کرده‌اند که آیا سید مرتضی آن را گردآوری کرده یا برادرش سید رضی و نیز گفته شده که نهج البلاغه از سخنان امام علی علیه السلام نیست؛ بلکه کسی که آن را جمع‌آوری کرده و به علی علیه السلام نسبت داده، سازنده آن هم است و خدا آگاه‌تر است». (ابن خلکان، ۱۴۹/۲) چنان‌که ملاحظه می‌شود ابن خلکان بدون ارائه دلیل علمی، صرفاً از قول مردم به بیان دو تشکیک پرداخته و در نهایت با گفتن «الله اعلم» خود را خلاص کرده است. با این وجود، پس از ابن خلکان، عده‌ای از متأخران پس از او تا معاصران، بدون تحقیق کافی در اطراف سخنان وی صرفاً به نقل سخن ابن خلکان پرداخته و به تشکیک‌های او دام زده‌اند (از جمله ن. ک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۵۸۹/۱۷، میزان الاعتدال، ۳/۱۲۴؛ یافعی، ۳/۵۵؛ ابن حجر عسقلانی، ۴/۲۲۳؛ زرکلی، ۵/۸۹؛ فرید وجدی، ۴/۲۶۰)؛ اما در بی‌پایگی تشکیک‌های علمای اهل سنت همین بس که تصور کرده‌اند که نویسندگان نهج البلاغه سید مرتضی است، با وجود آنکه در خصوص تألیف نهج البلاغه به وسیله سید رضی، دلایل قطعی وجود دارد که محققان در آثار خود به آن پرداخته‌اند (ن. ک: حسینی خطیب، ۱/۱۰۳؛ جعفری، ۲/۲۹۹-۳۰۳؛ دوانی، ۱۰۶-۱۰۷؛

نهج البلاغه است که از جهت کلامی مغایر با با اعتقادات اهل سنت است، با این وجود در مواجهه با نهج البلاغه کوشیده است تا بین حفظ عقاید خود و اصالت نهج البلاغه را جمع کند و از این جهت، گاه در مباحث کلامی مورد اختلاف شیعه و سنی دچار تکلف شده است.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در صدور خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه از علی علیه السلام تردیدی به خود راه نداده است. معنای این سخن قطع و یقین به صدور تک تک عبارات نهج البلاغه از علی علیه السلام نیست، چه چنین قطعیتی درباره هیچ کتاب حدیثی وجود ندارد؛ اما او فی الجمله صدور محتوای نهج البلاغه از علی علیه السلام را تصدیق کرده است و شواهد مهمی بر این تصدیق خود اقامه می‌کند.

#### ۴-۲-۱- ذکر محاسن ادبی کلام علی علیه السلام

ابن ابی الحدید معتقد است که در میان اصحاب علی علیه السلام، کسی از جهت فصاحت و بلاغت به پای علی علیه السلام نمی‌رسد و همین موضوع سبب برتری کلام علی علیه السلام بر کلام و سخن هر کس دیگر است. او تصریح می‌کند: «و اما درباره فصاحت او باید گفت که آن

۱. به عنوان مثال از بحث‌های تکلف‌آمیز ابن ابی الحدید سخنان او در تفسیر «و فهم الوصیة و الوراثة الان از رجوع الحق الی اهلہ و نقل الی منتقله» است که تصریح می‌کند علی علیه السلام وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ اما اضافه می‌کند که به نظر ما مراد از وصایت، نص بر خلافت نیست؛ بلکه علی علیه السلام در امور دیگر وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است که شاید اجل و اشرف از خلافت باشد؛ اما درباره وراثت، گرچه امامیه آن را بر میراث مال و خلافت تفسیر می‌کنند؛ اما ما آن را به میراث علمی تفسیر می‌کنیم و در خصوص تعبیر «الآن إذ رجع الحق إلى أهله» می‌نویسد: «ظاهر کلام اشاره دارد که قبل از علی علیه السلام، حق در غیر اهلش مستقر بوده است؛ ولی ما این سخن را به وجهی غیر از امامیه تفسیر می‌کنیم و آن این که به عقیده ما علی علیه السلام احق و اولی به خلافت بود؛ البته نه به جهت ورود نصی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله؛ بلکه به دلیل برتر بودن خود او؛ چه او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از همه مردم بود از همه مسلمانان به خلافت شایسته‌تر؛ اما به جهت مصالحی که خود می‌دانست و نیز به دلیل شرایطی که او و مسلمانان به خلافت شایسته‌تر؛ اما به آن مراجعه کرده جایز است که بگوید: «قد رجع الأمر الی أهله» (۱/۱۴۰۲). رد پای توجیه و تکلف در جمله جمله سخنان ابن ابی الحدید ملاحظه می‌شود؛ او به برتر بودن علی علیه السلام و شایستگی او در تصدی خلافت اعتراف دارد؛ اما به موانعی جهت این تصدی‌گری اشاره می‌کند بدون آنکه از خود پرسش کند که چه کسانی و با چه نیتی این موانع را در راه استقرار خلافت علی علیه السلام به وجود آوردند که علی علیه السلام جهت حفظ وحدت کلمه ناچار به صبر و سکوت شد.

حضرت پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است و درباره کلام او گفته اند که پایین تر کلام خدا و برتر از کلام مردم است و بلکه مردم به واسطه علی علیه السلام آیین خطبه سرایی و کتابت را آموختند.<sup>۱</sup> او به همین ترتیب در شرح خطبه ۲۱۶ سخنی از معاویه را ذکر می کند که: «و الله ما سنّ الفصاحة لقريش غيره»<sup>۲</sup> و پس از ذکر نامه ۳۵ نهج البلاغه می نویسد: «فصاحت را ببین که چگونه افسار خود را به این مرد داده و مهار خود را به او سپرده است. نظم عجیب الفاظ را تماشا کن، یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار می گیرد، مانند چشمه ای که خود به خود و بدون زحمت و تکلف از زمین بجوشد»<sup>۳</sup>

جدا از توضیحات مکرر ابن ابی الحدید در خصوص فصاحت و بلاغت کلام علی علیه السلام، وی در مواضع متعددی از شرح خود به طور مشخص صنایع ادبی موجود در سخنان امام علی علیه السلام را برشمرده و گاه به مناسبت ورود صنعتی در کلام علی علیه السلام از جایگاه آن صنعت در علوم بلاغت به تفصیل سخن رانده است.

مثلاً پس از نقل قسمت نخست خطبه شقشقیه می نویسد: «و فی هذا الفصل من باب البديع فی علم البیان عشرة الفاظ»<sup>۴</sup> و سپس به بیان ده مورد از صنایع بلاغی که عمدتاً تشبیه و استعاره است می پردازد. او به همین ترتیب و به طور مکرر از صنایعی چون استعاره، استطراد، تقسیم، التفات، موازنه، جناس، تخلص، سجع، اعتراض... سخن به میان آورده<sup>۵</sup> و گاه از تفاوت صنایع یاد شده در سخنان علی علیه السلام با سخنان دیگران

۱. ابن ابی الحدید، ۲۴/۱.

۲. همو، ۱۵۳/۱۱.

۳. همو، ۱۴۵/۱۶. این نامه که ابن ابی الحدید سخت تحت تأثیر آن قرار گرفته چنین شروع می شود: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَصْرَفِدَ افْتِتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتَشْهَدَ فَعِنْدَ اللَّهِ حَسْبُهُ وَ لَدَا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ سَيِّفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا...»

۴. ابن ابی الحدید، ۱۵۲/۱.

۵. برای نمونه صنایع یاد شده، به ترتیب ن.ک: ابن ابی الحدید، استعاره (۲۱۵/۱)، استطراد (۱۰۳/۲)، تقسیم (۱۷۰/۲، ۲۴۱/۷، ۱۸۴/۷، ۱۸۶/۷)، التفات (۱۹۶/۷، ۲۴۱/۷)، موازنه (۲۱۱/۷، ۱۵۳/۲)، جناس (۲۷۶/۸)، تخلص (۲۳۹/۷)، سجع (۱۲۶/۱)، اعتراض (۴۲/۹).

پرده برمی‌دارد؛<sup>۱</sup> لذا جلوه‌های بلاغی نهج البلاغه خصوصاً از نگاه ابن ابی الحدید در برخی از تحقیقات مورد توجه قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

#### ۲-۱-۲-۴- ذکر محاسن معنوی و علو معانی نهج البلاغه

در مواردی، ابن ابی الحدید - جدا از فصاحت و بلاغت نهج البلاغه - تحت تأثیر علو معانی کلام علی علیه السلام قرار گرفته، زبان به اعتراف می‌گشاید به گونه‌ای که بی‌مانندی کلام علی علیه السلام را در این جهت اعلام می‌کند. در این خصوص شوه‌د زیادی به ویژه در بخش نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه وجود دارد از جمله:

- در شرح نامه ۵۷: «ما احسن هذا التقسیم و ما ابلغه فی عطف القلوب علیه و استمالة النفوس الیه.»<sup>۳</sup>

- در شرح نامه ۷۷: «هذا الکلام لا نظیر له فی شرفه و علو معانیه»<sup>۴</sup>

- در شرح حکمت ۲۰۱: «هذا الکلام تحته سرّ عظیم و رمزالی معنی شریف غامض»<sup>۵</sup>

- در شرح حکمت ۳۰۳: «ما اوجز هذه الكلمة و ما اعظم فائدتها...»<sup>۶</sup>

- در شرح حکمت ۴۴۳: «هذا الکلام شریف جلیل القدر فضل علیه السلام العدل بامرین»<sup>۷</sup>

اما از مواردی که در این زمینه ابن ابی الحدید به شدت تحت تأثیر قرار گرفته، ذکر دو نمونه خالی از فایده نیست. وی در شرح خطبه ۱۰۵ که قسمتی از آن ذکر دعای علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله است می‌نویسد: من به استاد خود ابو جعفر نقیب - که فردی منصف و به دور از هوای نفس و تعصب بود - گفتم: من سخنان و خطبه‌های صحابه را دیده و

۱. همو، ۲۱۵/۱، ۱۸۶/۷.

۲. از جمله نک به: محمد خاقانی در تألیف کتاب جلوه‌های بلاغت در نهج البلاغه.

۳. ابن ابی الحدید، ۱۴۰/۱۷.

۴. همو، ۷۱/۱۸.

۵. همو، ۲۵/۱۹.

۶. همو، ۲۰۳/۱۹.

۷. همو، ۸۵/۲۰.

ملاحظه کرده‌ام؛ اما سخن و دعای هیچ‌کدام در تجلیل از رسول خدا ﷺ به پای دعا و تجلیل و تعظیم علی علیه السلام از پیامبر ﷺ نمی‌رسد - که در نهج البلاغه و منابع دیگر از کلام علی علیه السلام وجود دارد - استادم (ضمن تصدیق) گفت: غیر از علی علیه السلام از کدامیک از صحابه کلام مدوئی وجود دارد که وصف آنان از رسول خدا ﷺ را نشان دهد و آیا از آنان جز سخنانی پریشان و بی‌فایده مطلب دیگری وجود دارد و سپس گفت: علی دارای ایمانی قوی به پیامبر و... بود.<sup>۱</sup>

به همین ترتیب در شرح خطبه ۲۱۶ نخست به ویژگی خطبه از جهت فصاحت اشاره کرده است که: «اگر همه فصیحان عرب در مجلسی جمع شوند و این خطبه بر آنها خوانده شود، شایسته است که به سجده افتند همان‌گونه که شعرا در پای شعر عدی بن رفاع، به سجده افتاده‌اند و سپس در مورد علوم معانی خطبه داد سخن می‌دهد که: «من به آن کس که شایسته قسم خوردن همه مردم است، سوگند می‌خورم که در حدود ۵۰ سال خوانده‌ام. من در نوبتی این خطبه را نخوانده‌ام جز آنکه خوف و ترس و لرز اندامم را فرا گرفت. هرگز در این خطبه تأمل نکردم جز آنکه به یاد مردگان از بستگان و دوستان خود افتادم و نیز این تصور برایم پدید آمد که وصف الحال کلام علی علیه السلام قرار گرفته‌ام.<sup>۲</sup>

#### ۳-۴ - منبع‌شناسی سخنان علی علیه السلام

می‌دانیم که سید رضی بنا به دلایلی<sup>۳</sup> در نقل خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه از ذکر منبع خودداری کرده و جز در مواردی معدود - جمعاً ۱۶ مورد - از مأخذی یاد نکرده است<sup>۴</sup> و این موضوع یکی از دلایل تشکیک در اصالت نهج البلاغه شده است، از این رو پژوهشگران جهت رد این تشکیک در تحقیقات خود به منبع‌شناسی سخنان علی علیه السلام

۱. ابن ابی الحدید، ۱۷۴/۷.

۲. همو، ۱۵۳/۱۱.

۳. معارف، ۶۰-۶۱.

۴. مصطفوی، ۱۸-۱۹.



همت گماشته‌اند.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید به سهم خود در راستای منبع‌شناسی خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان علی علیه السلام گام برداشته و گاه در شرح خود به مأخذ خطبه یا نامه یا حکمت، اشاره می‌کند. او در همین زمینه به مشهور بودن برخی از خطب و تداول آن در میان مردم نیز اشاره دارد، نمونه‌های این موضوع در شرح نهج البلاغه فراوان است؛ از جمله:

- در شرح خطبه ۲۷ آورده است: «هذه الخطبة من مشاهير خطبه عليه السلام قد ذكرها كثير من الناس ورواها ابو العباس المبرّد في اول الكامل»<sup>۲</sup>

- در شرح خطبه ۷۶ نوشته است: «اعلم انّ اصل هذا الخبر قد رواه ابو الفرج علي بن الحسين الاصفهاني في كتاب الاغانى باسناد رفعه الى الحارث بن حبيش»<sup>۳</sup>

- در شرح خطبه ۲۲ توضیح می‌دهد: «وهذه الخطبة ليست من خطب صفين كما ذكره الراوندي، بل من خطب الجمل وقد ذكر كثيراً منها ابو مخنف رحمة لبيه تعالى قال: حدثنا مسافر...»<sup>۴</sup>

اما از موارد خواندنی شرح نهج البلاغه در این خصوص، مذاکره ابن ابی الحدید با استادش مصدق بن شیبب واسطی در خصوص مدارک خطبه شقشقیه و نقل خاطره‌ای از قول این استاد است به این صورت که مصدق گوید: من این خطبه را بر استاد خود ابو محمّد عبدالله بن احمد معروف به ابن خشاب قرائت کردم و سپس گفتم: آیا به نظر شما این خطبه ساختگی است؟ او گفت نه به خدا من این خطبه را از کلام علی علیه السلام می‌دانم همان‌گونه که تورا - به عنوان مصدق - می‌شناسم. من گفتم بسیاری بر این باورند که این خطبه ساخته سید رضی است، استادم گفت: رضی و غیر رضی کجا قادرند با

۱. در این خصوص آثار مهم و متعدّدی تألیف شده که شاخص‌ترین آنها کتاب مصادر نهج البلاغه و اسانیده اثر سید عبدالزهراء حسینی خطیب در ۴ مجلد است.

۲. ابن ابی الحدید، ۲/ ۷۵.

۳. همو، ۶/ ۱۷۴.

۴. همو، ۱/ ۳۰۵.



این سبک و اسلوب سخن بگویند. ما رساله ها و خطبه های سید رضی و سبک او در کلام منشور را می شناسیم. ابن خشاب سپس گفت: به خدا سوگند من درباره منابع این خطبه نوشته هایی را دیده ام که ۲۰۰ سال قبل از زاده شدن سید رضی تألیف شده است. من این خطبه را به خط دانشمندانی - که آنها را می شناسم - دیده ام و همه آنها قبل از زاده شدن حتی پدر سید رضی زندگی می کرده اند.<sup>۱</sup>

#### ۴-۴- ذکر زمینه ها و سبب صدور خطبه ها، نامه ها

موضوع دیگر در بیان اصالت نهج البلاغه، ذکر سبب صدور خطبه ها و نامه ها در شرح نهج البلاغه است که حکایت از گستردگی آگاهی های ابن ابی الحدید دارد. او معمولاً به ذکر سبب صدور خطبه ها و نامه ها اشاره دارد از جمله:

- در شرح خطبه ۲۵ می نویسد: «وهذه الخطبة خطب بها الميرالمؤمنين بعد فراغهم من صفين

و انقضاء امر الحكمين والخوارج و هي من اواخر خطبه (عليه السلام)»<sup>۲</sup>

- در شرح خطبه ۲۹ آورده است: «وهذه الخطبة خطب بها اميرالمؤمنين في غارة الضحاک

بن قيس و نحن نقص هاهنا».<sup>۳</sup>

در شرح خطبه ۹۹ توضیح می دهد که: «واعلم ان هذه الخطبة خطب بها اميرالمؤمنين في

الجمعة الثالثة من خلافته و كني فيها عن حال نفسه...»<sup>۴</sup>

از موارد شگفت انگیز در این موضوع، توضیح ابن ابی الحدید در سبب صدور

۱. همو، ۲۰۵/۱؛ موارد دیگر از منبع شناسی خطب، نامه ها و حکمت های نهج البلاغه در شرح ابن ابی الحدید را ن. ک: همان جا، ۲۶۹/۱، ۲۷۵، ۵۷/۷، ۸۶/۱۵، ۱۲۰، ۱۴/۱۷، ۲۲۱/۱۸، ۲۲۷، ۳۸۷، ۱۹۲/۱۹، ۲۴۶، ۱۰۲/۲۰. ضمناً در خصوص برخی مدارک خطبه شقشقیه، ابن ابی الحدید خود می نویسد: «من بیشتر قسمت های این خطبه را در تصانیف استادمان ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد ملاحظه کردم و نیز قسمت هایی را هم در کتاب ابوجعفر قبه از متکلمان امامیه که قبل از سید رضی زندگی می کرده است، یافتیم.» (همو، ۲۰۵/۱-۲۰۶)

۲. ابن ابی الحدید، ۱۱۳/۲.

۳. همو، ۱۱۳/۲.

۴. همو، ۹۳/۷.

حکمت ۳۱۷ یعنی نفرین امام علیه السلام به انس بن مالک است. در مقدمه این حکمت آمده است که چون امام علیه السلام به بصره آمد، تصمیم گرفت که انس بن مالک را به نزد طلحه و زبیر بفرستد تا آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌شان شنیده به یادشان آورد، انس از انجام این کار سر باز زد و گفت: من سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را فراموش کرده‌ام. امام فرمود: «إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَضَرْبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُؤَارِيهَا الْعِمَامَةُ» یعنی اگر دروغ می‌گویی خدا تو را آن چنان به بیماری برص دچار کند که عمامه نیز نتواند آن را بپوشاند.

ابن ابی الحدید پس از شرح مفصل ماجرا می‌نویسد: «انس بن مالک از دنیا نرفت مگر آنکه به بیماری برص مبتلا گردید». او سپس می‌افزاید: «ابن قتیبه ماجرای ابتلای انس را به بیماری برص و نفرین امیرالمؤمنین را در کتاب المعارف از قول راویان مشهور ذکر کرده است و او متهم به انحراف از علی علیه السلام نیست.»<sup>۱</sup>

#### ۴-۵- استدراکات کلام علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه

از آنجا که ابن ابی الحدید در شرح خود به منابع و مآخذی تکیه کرده که بیشتر آنها متعلق به دوره‌های قبل از سید رضی یا معاصراو بوده است، وی توانسته به اصل اکثر خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان علی علیه السلام دست پیدا کند و گاه در شرح خود به بیان کامل خطبه و یا نامه پردازد و احیاناً از تصرفات سید رضی در تقطیع یا ترکیب برخی از خطبه‌های نهج البلاغه خبر دهد. در این خصوص، مثال‌های متعددی وجود دارد که در اینجا به مواردی از آنها اشاره می‌شود:

- در شرح خطبه ۱۶ می‌نویسد: «این خطبه از خطبه‌های مشهور و والای علی علیه السلام است که همل مردم (راویان) آن را روایت کرده‌اند. ای خطبه قسمت‌های زیادی دارد که سید رضی یا به جهت اختصار و یا به دلیل ملاحظه حال شنوندگان آنها را حذف کرده؛ اما جاحظ آن را به طور کامل و از طریق ابو عبیده محمد بن مثنی در البیان و التبیان

۱. همو، ۱۹/۲۱۸؛ موارد دیگری از سبب صدور خطب، نامه‌ها و سخنان امام علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه

ران.ک: ۱/۲۰۹، ۲/۲۰۶، ۳۰۱، ۸/۱۱، ۱۱/۱۱۰، ۱۳/۳۵، ۱۸/۳۶۸، ۳۷۲، ۱۹، ۲۲۴.

نقل کرده و به گفته او این خطبه نخستین خطبه ای است که علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت در مدینه ایراد فرمود.<sup>۱</sup>

- در شرح نامه دهم آورده است: «بدان که این خطبه (نامه) را نصرین مزاحم در کتاب صقین به همان صورتی که بوده، آورده است، نه به گونه ای که سید رضی در نهج البلاغه ذکر کرده، ضمناً سید رضی در ذکر این نامه دو قسمت از کلام علی علیه السلام را به هم پیوند زده و هدف او ترکیب قسمت های فصیح و بلیغ کلام علی علیه السلام با یکدیگر بوده - که این سیره سید رضی در برخی از خطبه هاست - اما آنچه نصرین مزاحم نقل کرده به صورت زیر است:

«من عبد الله عليّ امير المؤمنين الي معاوية بن ابي سفيان...»<sup>۲</sup> ابن ابی الحدید علاوه بر آوردن بسیاری از مطالب نهج البلاغه به صورتی که در منابع بوده، به طور مشخص در پایان نهج البلاغه فصلی با عنوان «الحکم المنسوبة الي امير المؤمنين علي بن ابيطالب» گشوده و در آن به درج ۹۹۸ مورد از حکم منسوب به علی علیه السلام که سید رضی آنها را در نهج البلاغه ذکر نکرده، اقدام کرده است؛<sup>۳</sup> چنانکه در یک جا به ذکر خطبه ای بدون الف از علی علیه السلام اقدام می کند.<sup>۴</sup>

#### ۴-۶- ذکر اثرپذیری ها از کلام علی علیه السلام

ابن ابی الحدید به اثرپذیری فصیحان و بلیغان عرب از علی علیه السلام به شدت معتقد بوده است و در شرح خود نمونه های متعددی از این اثرپذیری را نقل می کند. وی در مقدمه خود می نویسد: «مردم آیین سخنوری و نویسندگی را از علی علیه السلام یاد گرفتند.»<sup>۵</sup> وی سپس

۱. ابن ابی الحدید، ۱/۲۷۵.

۲. برای نمونه دیگر از استدراکات ابن ابی الحدید، همان جا، ۳/۱۵۵، ۱۶۵، ۷/۱۸۸، ۲۱۸، ۲۹۸، ۸/۲۸۸، ۹/۱۶۵، ۱۴/۳۳، ۳۵، ۴۲، ۱۵/۷۳، ۷۶، ۸۲، ۱۶/۷، ۱۳۳، ۱۵۳، ۱۷/۲۱۵، ۱۹/۱۱۵.

۳. ن. ک. ابن ابی الحدید، ۲۰/۲۵۵-۳۴۹.

۴. همو، ۱۹/۱۴۰.

۵. همو، ۱/۲۴.

به عنوان شاهد سخنانی از عبدالحمید بن یحیی و ابن نباته را نقل می‌کند که هر دو جهت پرورش ملکه بلاغت به حفظ خطبه‌های علی علیه السلام مبادرت کردند.<sup>۱</sup> جدا از این تصریحات، در شرح برخی از خطبه‌ها به بعد آموزشی آن از جهت پرورش قوه فصاحت و بلاغت اشاره می‌کند؛ از جمله در شرح خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه می‌نویسد: «من اراد ان يتعلم الفصاحة والبلاغة ويعرف فضل الكلام بعضه على بعضٍ فليتأمل هذه الخطبة فان نسبتها الى كل فصيح من الكلام - عدا كلام الله ورسوله - نسبة الكواكب المنيرة الفلكية الى الحجارة المظلمة الارضية.»<sup>۲</sup>

او ضمناً تأثیر کلام علی علیه السلام بر خطبه‌سرایی برخی از فصیحان - در زمینه‌های خاصی از جمله جهاد و موعظه - را به طور مشخص نشان می‌دهد. به عنوان مثال در شرح خطبه جهاد علی علیه السلام می‌نویسد: بدان که عده زیادی از مردم در تحریض و تشویق به جهاد به ایراد خطبه پرداخته‌اند که همه آنها سبک سخن را از علی علیه السلام گرفته‌اند. از بهترین خطبه‌هایی که در این زمینه ایراد شده خطبه‌های ابن نباته است.»<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید پس از آنکه به ذکر دو نمونه از خطبه‌های جهادی ابن نباته پرداخته، می‌نویسد: «ناظر آگاه باید به این خطبه‌ها بنگرد، گرچه این خطبه‌ها از صنایع بدیعی بهره و نصیب برده‌اند؛ اما نسبت به کلام امیرمؤمنان که در نقطه اوج قرار دارد، در نقطه حسیض به سر می‌برد.»<sup>۴</sup>

ابن ابی الحدید به همین ترتیب از تأثیر خطبه‌های موعظه‌ای علی علیه السلام بر حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز و ابن نباته سخن رانده<sup>۵</sup> و از خطبه‌هایی که آنان در این

۱. همو.

۲. همو، ۲۰۲/۷؛ یعنی «هرکس خواهان آموختن فصاحت و بلاغت و شناخت تفاوت اقسام کلام نسبت به یکدیگر است، در این خطبه تأمل کند؛ زیرا نسبت این خطبه به هر کلام فصیح دیگر - غیر از سخنان خدا و رسول - مانند نسبت ستاره‌های درخشان آسمان به سنگ‌های تاریک زمین است.»

۳. ابن ابی الحدید، ۲۰۲/۷.

۴. همو، ۸۴/۲.

۵. همو. به ترتیب: ۱۴۷/۵، ۱۵۰، ۱۵۱.

موضوع القاء کرده‌اند، مثال‌هایی آورده و در شرح خطبه ۲۳۶ می‌نویسد: «این خطبه از خطبه‌های مشهور علی علیه السلام و بلکه از نوادر سخنان او به شمار می‌رود که بسیاری از الفاظ و تعابیر آن را ابن‌نباته در خطبه خود به عاریت گرفته است.»<sup>۱</sup> در این زمینه شواهد دیگری نیز در بحث بعد از نظر خواهد گذشت.

#### ۴-۷- استدلالات‌های ویژه ابن ابی‌الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه

در مواردی ابن ابی‌الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه دست به استدلال زده و از راه‌های مختلفی در راه اصالت نهج البلاغه سود برده است که در اینجا به دو مورد از آن اشاره می‌شود.

#### ۴-۷-۱- مقایسه فنی خطبه‌های نهج البلاغه با سخنان خطیبان معروف

از آنجا که ابن ابی‌الحدید خود ادیب بزرگی است، در مواردی به ذکر خطبه‌هایی از بزرگان ادب پرداخته و از طریق مقایسه آنها با خطبه‌های نهج البلاغه، برتری سخنان امیرمؤمنان را اثبات کرده است؛ از جمله در شرح خطبه ۱۸۴ که از خطبه‌های مهم نهج البلاغه در در زمینه موعظه است، به ذکر خطبه‌ای از ابوالشحما عسقلانی پرداخته و اعلام می‌کند که این بهترین خطبه‌ای است که از این کاتب در زمینه موعظه وارد شده است.<sup>۲</sup> وی پس از نقل کامل خطبه ابوالشحما می‌نویسد: «این بهترین خطبه‌ای است که این کاتب ایراد کرده است و چنانکه مشاهده می‌کنی تکلف از ظاهر آن پیدا و تقلیدی بودن آن واضح است».<sup>۳</sup> وی سپس می‌افزاید: «من این خطبه را به آن جهت آورده‌ام که بسیاری از هواپرستان گویند که قسمت‌های زیادی از نهج البلاغه سخنان ساختگی از ناحیه فصیحان شیعه است. آنان برخی از این خطب را به سید رضی یا ادیبان دیگر نسبت داده‌اند. این مخالفان، قوی‌اند که تعصب چشم‌شان را کور کرده و از راه درست

۱. همو، ۱۳/۱۴.

۲. همو، ۱۰/۱۲۷.

۳. ابن ابی‌الحدید، ۱۰/۱۲۷.

گمراه شده‌اند.»<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید به همین ترتیب از برخی از خطبه‌های جعلی منتسب به علی علیه السلام پرده برداشته و دلیل آن را اختلاف مرتبه فصاحت آنها می‌داند. او ذیل خطبه چهارم نهج البلاغه می‌نویسد: «این عبارات‌ها و امثال از خطبه‌ای طولانی منسوب به علی علیه السلام جدا شده است که برخی از هواپرستان آن قسمت‌های زاید را درست کرده‌اند. اما الفاظ قسمت‌های جعلی با سبک سخنان امام علی علیه السلام موافقت ندارد و فصاحت آنها به درجه فصاحت سخنان حضرت علیه السلام می‌رسد. از این رو، نیازی هم به ذکر آن نیست. این موضوع مشهوری است؛ اما فقط به شرح این قسمت می‌پردازیم؛ زیرا کسی که اندک ذوق، (قدرت) نقد و شناخت به روش‌های خطیبان و رسائل آنها دارد، تردیدی در اصالت آنها به عنوان کلام علی علیه السلام به خود راه نمی‌دهد.»<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید - به طوری که قبلاً گذشت - در موارد متعددی نیز خطبه‌های ابن نباته، حسن بصری و عمر بن عبدالعزیز را با خطبه‌های علی علیه السلام مقایسه کرده و برتری کلام علی علیه السلام را بر سخنان این بزرگان نشان داده است.

#### ۴-۷-۲- اثبات اصالت نهج البلاغه با استفاده از قاعده ادبی

ابن ابی الحدید جهت اثبات اصالت نهج البلاغه از وحدت سبک و اسلوب خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه استفاده کرده و به استدلال مناسبی دست زده است. او پس از ذکر تشکیک برخی از مخالفان کلام علی علیه السلام - که برخی از خطبه‌ها را منتسب به سید رضی و دیگران کرده‌اند - به عنوان: «رأی للمؤلف فی کتاب نهج البلاغه» می‌نویسد: «در فرض مخالفان اصالت نهج البلاغه، وضع نهج البلاغه از دو حال خارج نیست:

الف) سراسر آن مجعول و ساختگی است.

ب) بخشی از آن ساخته‌های دیگران است.

اما فرض الف) ضرورتاً باطل است؛ زیرا صحّت اسناد برخی از قسمت‌های

۱. همو، ۱۲۷/۱۰-۱۲۸.

۲. همو، ۲۰۸/۱.



نهج البلاغه به علی علیه السلام به تواتر اثبات شده و همه یا اغلب محدثان و بسیاری از مورخان غیر شیعی آنها را نقل کرده اند و چون آنان شیعه نبوده اند، کسی نمی تواند نقل آنها را حمل بر غرض کند؛ اما سستی فرض (ب) نیز واضح است؛ چون کسی که به آیین سخن و خطابه آشنا و مأنوس باشد و از علم بیان طرفی بسته و در این خصوص از ذوقی سلیم و مجرب برخوردار باشد، بی تردید تفاوت سخن رکیک و فصیح و نیز فصیح و فصیح تر را می شناسد. چنین کسی چون در مقابل سخنان دو نویسنده یا خطیب قرار می گیرد به طور قطع اختلاف سبک و تفاوت اسلوب سخنان آنان را تشخیص می دهد. آیا جز این است که ما وقتی دیوان ابو تمام یا ابونراس را ورق می زنیم، اگر در میان شعر آنان قصیده و شعر کس دیگری باشد به مدد ذوق ادبی اختلاف آن را با اشعار آنان تمییز می دهیم؟ و آیا جز این است که اهل فن با استفاده از همین اختلاف سبک، بسیاری از اشعار و قصائد ساختگی را شناسایی کرده و از اشعار ابو تمام یا ابونواس حذف کرده اند؟ اما در خصوص نهج البلاغه نیز اگر تأمل کنی آن را همانند آب واحدی می یابی که همه اجزای آن از سبک و اسلوب واحدی برخوردار است و پاره ای از آن مخاف پاره ای دیگر نیست. نهج البلاغه از این جهت همانند قرآن است که اول آن همانند وسطش و وسط آن همانند آخرش است. هر سوره ای از سوره های قرآن و هر آیه ای از آیات سوره ها از جهت روش و راه و رسم و نظم دقیق مانند باقی آیات و سوره است (نهج البلاغه نیز از این جهت مانند قرآن است) و اگر برخی از قسمت های نهج البلاغه صحیح و برخی دیگر جعلی و ساختگی بود، به یقین هماهنگی و سبک واحد در آن ظاهر نبود. با این برهان واضح، گمراهی کسی که تصور می کند که همه یا قسمت هایی از نهج البلاغه ساختگی است ظاهر و آشکار است.»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در انتهای برهان خود به نکته ارجمند دیگری اشاره می کند و آن اینکه «اگر بخواهیم نسبت به صدور خطبه ها، نامه ها و حکمت های نهج البلاغه از علی علیه السلام باب تردید را باز کنیم، نسبت به سخنان منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سخنان

۱. ابن ابی الحدید، ۱۰/ ۱۲۸-۱۲۹.



رسیده از ابوبکر، عمرو دیگر خلفا و... نیز باب چنین تردیدهایی باز می‌شود.<sup>۱</sup> اما اگر بخواهیم استدلال ابن ابی الحدید را در قالبی از قالب‌های منطقی قرار دهیم قیاسی به شکل‌های زیر قابل تشکیل است:

برخی از خطبه‌های نهج البلاغه قطعاً صادر از علی علیه السلام است (صغری).

همه خطبه‌های نهج البلاغه از وحدت سبک و اسلوب برخوردارند (کبری).

همه خطبه‌های نهج البلاغه از علی علیه السلام صادر شده است (نتیجه).

این نتیجه گرچه مفید یقین منطقی نیست و می‌توان در اجزای قیاس برخی از مناقشات را وارد کرد؛ اما از جهت حصول ظن در اثبات اصالت نهج البلاغه قطعاً مفید فایده و دفع‌کننده بسیاری از شبهات است.

#### ۴-۸- طرح شبهه‌های وارده بر نهج البلاغه و نقد آنها توسط ابن ابی الحدید

از زمان تألیف نهج البلاغه توسط سید رضی تا به امروز شبهه‌های زیادی در خصوص نهج البلاغه - از جهت انتساب به علی علیه السلام یا غیره - وارد شده است. محمد حسن آل یاسین در کتاب «ما هو نهج البلاغه» این شبهه‌ها را در ده مورد فهرست کرده است.<sup>۲</sup> از معاصران، احمد امین مصری بسیاری از همین شبهه‌ها را در کتاب «فجر الاسلام» مطرح ساخته است.<sup>۳</sup> مطالعه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نشان می‌دهد که بسیاری از شبهات موجود در زمینه اصالت نهج البلاغه، ریشه‌ای قدیمی دارد و امثال احمد امین یا محمود عقّاد جز تکرار تقلیدوار از قدماء کار دیگری انجام نداده‌اند. ضمناً اگر این عده شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را به دقت مطالعه و ملاحظه کرده بودند، جایی برای طرح برخی از تشکیک‌ها باقی نمی‌ماند؛ اما مهم‌ترین این شبهه‌ها را که شارح معتزلی طرح کرده و به پاسخ‌گویی پرداخته است، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. همو، ۱۰/۱۲۹.

۲. ن. ک. آل یاسین، ۲۲۶-۲۲۸.

۳. نقل از جعفری، ۴۷.

#### ۴-۸-۱- ذکر «وصی» و «وصایت» در نهج البلاغه

برخی از شبهه‌کنندگان معتقدند که در نهج البلاغه پاره‌ای از مسائل کلامی وجود دارد که طرح آنها در قرن نخست هـ. ق معمول نبوده و این مسائل از اواخر قرن ۱ هـ. ق و با رشد مباحث کلامی در اسلام پیدا شده است و از جمله آنها طرح وصایت علی علیه السلام است که در نهج البلاغه دیده می‌شود.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در شرح خطبه دوم، آنجا که علی علیه السلام می‌فرماید: «وَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ» ضمن تأکید بر شأن وصایت و وراثت علی علیه السلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به طور غیر مستقیم به دفع این شبهه اقدام کرده است. وی به درج کلام مفصلی با عنوان «ما ورد في وصاية علي من الشعر» پرداخته و در آن اشعار فراوانی از شاعران صدر اسلام «از طبقه صحابه به بعد - را ذکر کرده است، تا کاربرد تعبیرهای «وصی» و «وصایت» را در ادبیات صدر اسلام به اثبات رساند. وی در عین حال تصریح می‌کند که: «اشعاری که در خصوص این دو تعبیر (وصی و وصایت) وجود دارد، به صورت جدی بسیار است و ما تنها به آوردن نمونه‌های اقدام کرده‌ایم.»<sup>۲</sup> اضافه می‌شود که برخی از پژوهشگران معاصر در این خصوص پژوهش‌هایی انجام داده و کاربرد این دو تعبیر را در روایات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نشان داده‌اند و افزون بر آن، نام‌های نویسندگانی را که در سه قرن نخست هـ. ق کتاب‌هایی با عنوان «الوصية» داشته‌اند، از منابع تاریخی استخراج کرده‌اند تا معرفیت این اصطلاح در صدر اول هر چه بیشتر آشکار شود.<sup>۳</sup>

#### ۴-۸-۲- طرح پیش‌گویی‌ها در نهج البلاغه

از جمله شبهه‌هایی که در خصوص اصالت نهج البلاغه وارد شده، موضوع اخبار غیبی و ذکر پیش‌گویی‌های متعددی است که در نهج البلاغه وجود دارد. به عقیده برخی از محققان، تعداد این پیش‌گویی‌ها افزون بر ۳۰ مورد است.<sup>۴</sup> وجود اخبار غیبی در نهج البلاغه همواره دستاویز تردیدکنندگان نسبت به اصالت نهج البلاغه بوده است؛ مثلاً در عصر امام

۱. نقل از حسینی خطیب، ۱/۱۱۲.

۲. ابن ابی الحدید، ۱/۱۵۰.

۳. حسینی خطیب، ۱/۱۲۱-۱۵۱؛ نیزن ک: آل یاسین ۲۳۲-۲۳۴.

۴. جعفری، محمد تقی، ۱۰/۳۳-۷۰، ۲۴۱-۲۵۱، ۱۶/۲۹۱.

علی علیه السلام آن‌گاه که در باب پاره‌ای از حوادث آینده سخنانی به زبان آورد، برخی از حاضران با شگفتی پرسیده‌اند که «لَقَدْ أُعْطِيَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ؟»؛ اما آن حضرت با نفی علم غیب از خویشان، اخبار گفته شده را آموخته‌های خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام فرمود.<sup>۱</sup> این جواب قاطع و در عین حال کوتاه توجیه مناسبی در وجود برخی از معنیات در نهج البلاغه به شمار می‌رود؛ اما بسیاری از شبهه‌کنندگان با غفلت از این موضوع، وجود اخبار غیبی در نهج البلاغه را ضعفی بر این کتاب دانسته و از این زاویه اصالت نهج البلاغه را زیر سؤال برده‌اند؛ از جمله این تردیدکنندگان در عصر حاضر محمد عقّاد است که معتقد است اخباری که از حوادث آینده مانند فتنه حجاج، فتنه زنگیان و حملات قوم تاتار در نهج البلاغه وارد شده، از زمره اخبار مجعول است که نسخه برداران نهج البلاغه پس از وقوع این حوادث - به فاصله کوتاه یا زیاد - به نهج البلاغه افزوده‌اند.<sup>۲</sup>

اما از نکات قابل توجه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، صححه گذاشتن شارح معتزلی بر پیش‌گویی‌های نهج البلاغه و استفاده از این پیش‌گویی‌ها جهت اثبات اصالت نهج البلاغه است. وی در شرح خطبه ۹۲ که حضرت به طرح «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَتَّقِدُونِي» پرداخته و از وقوع فتنه بی‌امیه خبر داده است، فصلی با عنوان «فی ذکر امور غیبه اخیرها الامام ثم تحققت» گشوده و در آن به تفصیل از بیان اخبار غیبی توسط امام علیه السلام سخن رانده است.<sup>۳</sup> ابن ابی الحدید در عین حال، نقل اخبار غیبی از سوی امام علیه السلام را مترادف با ادعای ربوبیت و یا نبوت از ناحیه آن حضرت ندانسته است و حساب این موضوع را از هرگونه غلو در شأن آن بزرگوار جدا می‌کند؛<sup>۴</sup> بلکه دانش علی علیه السلام را میراث فکری آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند و معتقد است اگر بیان اخبار غیبی از ناحیه علی علیه السلام متضمن غلو باشد، این نسبت دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم می‌گیرد؛ زیرا از رسول

۱. خطبه ۱۲۸.

۲. همو.

۳. عقّاد، ۱۳۷/۲.

۴. ابن ابی الحدید، ۴۷/۷-۵۱.

۵. همو، ۴۷/۷-۵۰.

خدا ﷺ اخبار غیبی فراوان تری در دست است.<sup>۱</sup> در حالی که چنین اندیشه ای درباره پیامبر وجود ندارد. ابن ابی الحدید با این استدلال، بر اخبار غیبی موجود در نهج البلاغه صحّه گذاشته و در اکثر موارد، موضع تصدیقی خود را اعلام می کند. به عنوان مثال پس از ذکر پیش گویی علی علیه السلام از هجوم اقوام ترک (مغول و تاتار) می نویسد: «بدان این غیبی که آن حضرت آن را به ما خبر داده در زمان ما واقع شده و ما آن را به عیان دیده ایم.»<sup>۲</sup> او همچنین پیش گویی علی علیه السلام در جنگ نهروان را که فرمود: «محل نبرد ما با خوارج قبل از رود نهروان است، سوگند به خدا که از آنان جزده تن نجات پیدا نکنند و از شما نیز جز ده تن کشته نشود.»<sup>۳</sup> نوعی معجزه از علی علیه السلام قلمداد کرده و معتقد است که این خبر از جمله وقایعی است که به دلیل شهرت و نیز نقل عامه مردم از علی علیه السلام، نزدیک به خبر متواتر است. ضمناً بیان این خبر از جمله معجزات آن حضرت به شمار می رود؛ چرا که از سنخ پیش گویی هایی جزئی از حوادث غیبی است.<sup>۴</sup> وی سپس توضیح می دهد که پیش گویی ها بر دو قسم است: پیش گویی های کلی، مثل آنکه فرمانده ای در جنگ به همراهان خود وعده پیروزی دهد که مثلاً شما فردا پیروز خواهید شد و دیگر پیش گویی های دقیق و جزئی مانند این خبر که علی علیه السلام درباره سرنوشت خوارج فرمود و بدون هیچ کم و زیادی به وقوع پیوست. این امری الهی بود که آن حضرت از ناحیه رسول خدا ﷺ و رسول خدا ﷺ نیز از ناحیه خداوند دریافت کرده بود که قدرت بشر از درک این معنا قاصر است و علی علیه السلام در این جهت شأنی دارد که این شأن تنها به او اختصاص دارد.<sup>۵</sup>

#### ۸-۳-۴- وجود سجع و آرایه های لفظی در نهج البلاغه

از جمله اشکالاتی که به نهج البلاغه وارد شده وجود سجع و دیگر آرایه های لفظی در

۱. ابن ابی الحدید، ۵۰/۷.

۲. همو، ۲۱۸/۸.

۳. خطبه ۵۸.

۴. ابن ابی الحدید، ۵/۳.

۵. همو، ۵/۴. برای موارد دیگر از گزارش های ابن ابی الحدید در تصدیق پیش گویی های علی علیه السلام از حوادث

آینده، ن.ک: ۲/۲۸۶، ۸/۱۲۶، ۸/۲۱۸، ۹/۴۷، ۱۰/۱۳.

این کتاب است که به عقیده برخی از قائلان شبیهه، موجب تکلف در ایراد سخن بوده و به عقیده برخی دیگر، کاربرد سجع در دوره علی علیه السلام معمول نبوده است.<sup>۱</sup> با مطالعه شرح نهج البلاغه روشن می‌شود که این شبیهه از زمان‌های قدیم بر نهج البلاغه وارد شده و نقض آن هم به سادگی صورت گرفته است. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «بدان که عده‌ای از علمای بیان، سجع را عیبی برای سخن دانسته و سخنان علی علیه السلام را در زمره کلام‌های معیوب بر شمرده‌اند؛ زیرا در سخنان علی علیه السلام سجع فراوان به کار رفته است. آنان معتقدند که خطبه‌های معمول عرب از سجع و فواصل و قرائن خالی است و چنین خطبه‌هایی به دور از تکلف و خطبه‌های پسندیده تلقی می‌شود؛ مانند خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع»<sup>۲</sup> و به دنبال آن اصل خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل می‌کند.

ابن ابی الحدید سپس به داوری پرداخته و می‌نویسد: «بدان که اگر سجع عیبی برای کلام باشد، در آن صورت کلام پروردگار (در قرآن) کلام معیوب خواهد بود؛ زیرا آیات قرآن مملو از سجع و قرائن است و همین دلیل به تنهایی در رد مخالفان سجع کافی است؛ اما درباره خطبه پیامبر در حجة الوداع باید گفت که اگرچه این خطبه برخوردار از سجع نیست؛ اما اکثر خطبه‌های آن حضرت دارای سجع است. مانند این خطبه «ان مع العزّ ذلاً و ان مع الحیة موتاً و ان مع الدنیا آخرة و ان لكل شیء حساباً و لكل حسنة ثواباً و لكل سيئة عقاباً و ان على كل شیء رقیباً...»<sup>۳</sup>

ضمناً ابن ابی الحدید سجعی را تکلف‌آمیز اعلام می‌کند که پذیرش آن برای گوش سنگین و نامأنوس باشد نه هر سجعی؛ چنانکه این موضوع درباره شعر هم صدق می‌کند.<sup>۴</sup>

اما دلیل نکوهش سجع از ناحیه برخی از علمای بیان چیست؟ ابن ابی الحدید در

۱. جعفری، محمد تقی، ۴۷؛ حسینی خطیب، ۱۵۸/۱.

۲. ابن ابی الحدید، ۱۲۶/۱.

۳. ابن ابی الحدید، ۱۲۶/۱. در همین بحث نمونه‌های دیگری هم از سخنان مسجع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شاهد آورده است. جهت اطلاع بیشتر ن. ک. همان، ۱۲۹/۱-۱۳۰.

۴. ابن ابی الحدید، ۱۲۶/۱.

اینجا به استناد مخالفان سجع، به حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ اشاره کرده است که آن حضرت در تخطئه سجع به یکی از مخالفان خود فرمود: «أَسْجَعًا كَسَجْعِ الْكُهَّانِ؟» و اگر سجع امر ناپسندی نبود پیامبر اسلام ﷺ به انکار آن نمی پرداخت.<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید در پاسخ این اشکال نیز نمونه هایی از سجع کاهنان را نقل کرده و اعلام می کند که رسول خدا ﷺ پس از بعثت خود، کهانت، تنجیم و سحر را باطل ساخت و در نوبتی که سخنی از یکی از کاهنان را - در موضوعی - شنید، به تخطئه آن پرداخت که این تخطئه نوعی سجع نیز تلقی شد؛ اما هدف پیامبر اسلام ﷺ تخطئه سخن و عمل آن کاهن بود نه تخطئه عنصر سجع و اگر واقعاً رسول خدا ﷺ به انکار سجع پرداخته بود، خود سخن مسجع به زبان نمی آورد؛ زیرا چنانکه گفتیم بسیاری از خطبه ها و سخنان پیامبر اسلام ﷺ برخوردار از سجع است.<sup>۲</sup>

افزون بر سخنان ابن ابی الحدید، باید گفت که در دوره جاهلیت، جمعیتی موسوم به کاهنان وجود داشتند که از راه پیش گویی حوادث آینده ارتزاق می کردند و در عین حال در ایراد کلام مسجع مهارت داشتند. آن گاه که رسول خدا به پیامبری برانگیخته شد و سوره های قرآن را بر مردم تلاوت کرد، از آنجا که این سوره ها بعضاً از سجع قوی برخوردار بوده و متضمن مسائلی درباره آینده هستی و سرنوشت انسان بود، عده ای از مشرکان به رسول خدا ﷺ نسبت کهانت داده و قرآن را سخن یک کاهن تلقی کردند که البته قرآن در آیاتی این نسبت را از رسول خدا ﷺ نفی کرد.<sup>۳</sup>

در این دوران است که رسول خدا ﷺ به نکوهش کاهنان و سخنان سجع گونه مبادرت فرمود که در خصوص قرآن و اعجاز آن امر بر کسی مشتبه نشود. اما پس از پیروزی اسلام بر شرک و کفر و چیرگی مسلمانان بر مشرکان، دیگر محذوری در القای سخن بر شیوه سجع و فاصله وجود داشت. در این دوران، رسول خدا ﷺ خطبه های فراوانی القا فرمود که برخوردار

۱. همو.

۲. همو، ۱/۱۲۹.

۳. الطور، ۲۹، الحاقه، ۴۲.



از سجع و فاصله است، چنانکه از برخی از اصحاب آن حضرت از جمله ابوبکر و عمر هم خطبه‌هایی باقی مانده است که عنصر سجع در آن نمایان است.<sup>۱</sup> نتیجه آنکه استفاده از سجع در همان دوران نبوی معمول و متداول گردید و حتی نوعی امتیاز به شمار می‌رفت، از این رو وجود این خصوصیت در نهج البلاغه، نه تنها اصالت این کتاب را زیر سؤال می‌برد که در جای خود از زیبایی‌های کلام علی علیه السلام بر کلام‌های دیگر به شمار می‌رود.

#### ۴-۸-۴- تقسیمات عددی در نهج البلاغه

یکی از شبهه‌های وارده بر اصالت نهج البلاغه، به موضوع دسته‌بندی کردن مطالب و ارائه تقسیمات منطقی در نهج البلاغه باز می‌گردد. مثل آنکه علی علیه السلام در حکمت ۳۳۱ می‌فرماید: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ»<sup>۱</sup> یا در حکمت ۲۸۷ می‌فرماید: «أَصْدِقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَ أَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ». یا در حکمت ۱۳۰ می‌فرماید: «مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمْ أَرْبَعًا» و از این قبیل فراوان است و به عقیده برخی از مخالفان این‌گونه سخن گفتن مربوط به دوره‌ای است که مسلمانان با منطق و فلسفه یونانی آشنا شده و در سخنان خود از تقسیم‌های عددی و بیان احتمالات ممکن در یک موضوع استفاده کرده‌اند؛<sup>۲</sup> اما ابن ابی الحدید قرن‌ها قبل به بررسی صنعت تقسیم در ایراد سخن پرداخته و از آن به عنوان امتیازی برای سخن علی علیه السلام نام می‌برد. وی می‌نویسد: «صحة التقسيم باب من ابواب البيان و منه قوله سبحانه: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾<sup>۳</sup> و من التقسيم ايضاً: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا...﴾<sup>۴</sup> و قوله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾<sup>۵</sup> هدف ابن ابی الحدید آن است که ثابت کند تقسیمات عددی در

۱. حسینی خطیب، ۱/۱۵۷.

۲. آل یاسین، ۲۴۱.

۳. فاطر، ۳۲.

۴. الواقعة، ۷-۹.

۵. الرعد، ۱۲؛ ابن ابی الحدید، ۷/۱۸۴.



مقام سخن گفتن، ریشه ای قرآنی دارد و علی عَلَيْهِ السَّلَام با تأثیر از قرآن سخنان خود را با تقسیم توأم کرده است. ابن ابی الحدید در همین گفتار از وجود تقسیمات فاسد هم پرده برداشته و نمونه هایی در این جهت ارائه می کند. او سپس به مقایسه فنی بین تقسیمات موجود در سخنان علی عَلَيْهِ السَّلَام و تقسیمات فاسد و تکلف آمیز می پردازد که خواندنی است.<sup>۱</sup>

افزون بر سخنان ابن ابی الحدید، باید گفت تقسیمات عددی در شرح مسائل، از جمله صناعی است که در سخنان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سخنان به جا مانده از برخی از صحابه مشاهده می شود و برخی از محققان در آثار خود به ذکر نمونه هایی از آن پرداخته اند.<sup>۲</sup>

#### ۴-۸-۵- دقت وصف در نهج البلاغه

شبهه دیگری که در خصوص اعتبار نهج البلاغه وارد شده، مربوط به وصف های دقیقی است که در نهج البلاغه درباره پاره ای از موجودات از جمله طاووس، خفاش، ملخ، مورچه و... وارد شده و به عقیده برخی از مخالفان، این گونه توصیفات در آن زمان متداول نبوده و اساساً برخی از این موجودات از جمله طاووس در آن زمان در مدینه نبوده و عرب صدر اسلام با آن آشنا نبوده است.<sup>۳</sup>

جهت تقریر اصل شبهه، لازم به ذکر است که علی عَلَيْهِ السَّلَام در خطبه ۱۵۵ به توصیف دقیق خفاش پرداخته و لطایف و ظایفی را که در آفرینش این پرده به کار رفته، بر شمرده است. در خطبه ۱۶۶ نیز به توصیف طاووس پرداخته و شگفتی های موجود در این پرده را یاد می کند و از جمله می فرماید: «وَمِنْ أَعْجَبِهَا خَلْقًا الطَّائُوسُ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْسَنِ تَعْدِيلٍ وَنَصَّدَ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْضِيدٍ»

اینک پرسشی که مطرح است آنکه آیا قوم عرب از وجود چنین پرندگان به ویژه طاووس اطلاع داشته و آیا این توصیفات در آن روزگار متداول بوده است؟ ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۶۶ به طرح همین مشکل پرداخته و می نویسد: «اگر بگوییم که طاووس کجا و مدینه

۱. ابن ابی الحدید، ۱۸۵/۷-۱۸۶.

۲. از جمله ن. ک. حسینی خطیب، ۱۶۱/۱-۱۶۴.

۳. آل یاسین، ۲۳۹، جعفری، آشنایی با نهج البلاغه، ۴۷.

کجا و عرب کجا و این پرده کجا به گونه‌ای که امیرمؤمنان (در مقام توصیف) بفرماید: این حقیقت را از روی مشاهده می‌گویم، نه چون کسی که براساس نقل ضعیفی سخن بگوید - یعنی توصیف وضعیت آمیزش و بارداری طاووس - که گفتن این سخنان برای کسی امکان ندارد و حتی برای کسانی که طاووس‌های زیادی در خانه داشته و مدت زیادی با طاووس سروکار داشته‌اند به ندرت ممکن می‌شود، در پاسخ می‌گویم که امیرمؤمنان طاووس را در مدینه مشاهده نفرمود؛ بلکه آن را در کوفه مشاهده کرد و در آن روزگار از سراسر عالم و از ناحیه پادشاهان هدایای گوناگونی به کوفه سرازیر می‌گشت و مشاهده طاووس و توصیف دقیق او برای علی علیه السلام امری بعید به شمار نمی‌رود.<sup>۱</sup>

#### ۴-۹- نتیجه

در سراسر نهج البلاغه ابن ابی الحدید کوشش‌های فراوانی جهت اثبات اصالت نهج البلاغه قابل ملاحظه است که مبین اعتقاد نویسنده آن در صحنه گذاشتن به صدور خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه از امام علی علیه السلام است. ابن ابی الحدید با سه روش در این طریق می‌کوشد:

- ۱- برخورد ایجابی با اصل نهج البلاغه که شامل ذکر محاسن ادبی، ذکر محاسن معنوی، منبع‌شناسی، زمینه‌ها و سبب صدور خطبه‌ها و نامه‌ها، استدراک کلام در شرح آن، نفوذ و اثرپذیری از سخنان علی علیه السلام می‌شود.
- ۲- مقایسه فنی خطبه‌ها با سخنان خطیبان معروف و استفاده از قاعده ادبی، استدلال‌های ویژه ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه است.
- ۳- به عنوان آخرین روش ابن ابی الحدید می‌توان از طرح شبهه‌های وارده و نقد آنها به وسیله او سخن گفت. ذکر «وصی» و «وصایت»، طرح پیش‌گویی‌ها، وجود سجع و آرایه‌های لفظی، استفاده از تقسیمات عددی و دقت وصف از نقدهای مورد بحث درباره نهج البلاغه است که ابن ابی الحدید در تحلیل و پاسخ به آنها می‌کوشد.

۱. ابن ابی الحدید، ۲۷۰/۹.

## فصل ۵: جلوه‌های بلاغت علوی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

- ۱-۵- مقام ادبی ابن ابی الحدید و ویژگی‌های شرح او
- ۲-۵- کوشش‌های بلاغی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه
- ۳-۵- مباحث توصیفی در بلاغت نهج البلاغه
- ۴-۵- مباحث استدلالی در تفوق نهج البلاغه
- ۵-۵- ارائه و تحلیل شواهد بلاغی نهج البلاغه
- ۶-۵- نتیجه



شرح ابن ابی الحدید معتزلی از جمله شروح نهج البلاغه است که به جنبه ادبی و بلاغی نهج البلاغه توجه ویژه کرده است. مؤلف آن می‌کوشد تا با اتکاء به منطق ادبی، علاوه بر اثبات اصالت نهج البلاغه، جلوه‌های گوناگون بلاغت را در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام نشان دهد و از این طریق، تفوق کلام امام علیه السلام را بر سخنان دیگر خطباء و بلغاء مبرهن سازد.

### ۵-۱- مقام ادبی ابن ابی الحدید و ویژگی‌های شرح او

عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبة الله مدائنی معروف به ابن ابی الحدید، از شخصیت‌هایی ادبی قرن هفتم (۶۵۶) است که از جهت کلامی، معتزلی و از جهت مذهب، شافعی بوده است. وی از کاتبان دوره عباسی است. او علاوه بر تصدی امور دیوان، به مطالعه و تحقیق در مسائل مختلف تاریخی و کلامی و به ویژه ادبی اشتغال داشته است. اکثر آثار ابن ابی الحدید رنگ ادبی دارد. معروف‌ترین کتاب او «الفلك الدائر علی المثل السائر» است که نقدی بر کتاب «المثل السائر...» ابن اثیر جزری به شمار می‌رود و از آثار مهم در بلاغت و از کتب معتبر در نقد است.<sup>۱</sup>

یکی از کتاب‌های ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه است که در سال ۶۴۴ به درخواست مؤیدالدین محمد بن احمد بن العلقمی وزیر دانشمند معتصم عباسی،

۱. آصف، ۶۴۲/۲؛ به نقل از ابن خلکان؛ همچنین دیگر آثار ادبی ابن ابی الحدید را بنگرید به: ابوالفضل ابراهیم، ۱۹۱۸/۱.

تألیف آن را شروع کرد و پس از گذشت ۴ سال و ۸ ماه به مقدار دورهٔ خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام در صفر سال ۶۴۹ آن را به پایان رساند و به خدمت ابن‌العلقمی ارسال کرد.<sup>۱</sup> او نیز با اعطای صد دینار و بخشیدن اسب و خلعتی نیکو، ابن ابی‌الحدید را بنواخت.<sup>۲</sup>

شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، از نقطه نظر مباحث تاریخی، کلامی و ادبی، از شرح‌های ممتاز نهج البلاغه است که کمتر شرحی به پای آن می‌رسد. بررسی ویژگی‌های تاریخی و کلامی این شرح، خود مجال و فرصت دیگری می‌طلبد که این فصل عهده‌دار آن نیست، اما از نقطه نظر ادبی، اب ابی‌الحدید در تألیف خود کوشیده است تا با اتکا به منطق ادبی، تفوق و برتری کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را برسرخان خطبا و بلغای معروف عرب نشان دهد. همچنین می‌کوشد که ابعاد بلاغت سخنان امام علی علیه السلام را بنمایاند و برخی از شباهت‌ها و براصالت نهج البلاغه را نیز به نقد و تحلیل بکشانند.

### ۵-۲- کوشش‌های بلاغی ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه

مساعی ابن ابی‌الحدید در نشان دادن موقعیت بلاغی نهج البلاغه را در عرصه‌های گوناگون می‌توان دید که اهم آنها چنین است:

- ۱- مباحث توصیفی در بلاغت نهج البلاغه
- ۲- مباحث استدلالی در تفوق نهج البلاغه
- ۳- ارائه یا تحلیل شواهد بلاغی نهج البلاغه

در این گفتار دربارهٔ هر یک از موارد یاد شده گزارش‌هایی ارائه می‌شود.

### ۵-۳- مباحث توصیفی در بلاغت نهج البلاغه

ابن ابی‌الحدید، امیرالمؤمنین علیه السلام را پیشوای فصیحان و سید بلیغان می‌داند.<sup>۳</sup> به

۱. ابن ابی‌الحدید، ۲۰/۳۴۹؛ ابوالفضل ابراهیم، مقدمه شرح نهج البلاغه ۱/۱۰.

۲. همو.

۳. ابن ابی‌الحدید، ۱/۲۴.

همین سبب در توصیف مدارج بلاغی سخنان امام علیه السلام تصریح می کند که: «فی کلامه قیل دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوقین و منه تعلم الناس الخطابة و الكتابة». ابن ابی الحدید به همین ترتیب، درباره اثرگذاری سخنان حضرتش علیه السلام بر خطبای بزرگ از جمله: عبدالحمید بن یحیی، ابن نباته و نیز از توصیفات جاحظ در «البيان والتبيين» سخن گفته است. وی این سخن معاویه را در چندین جا از کتاب به استشهاد می گیرد که: «و الله ما سن الفصاحة لقریش غیره»<sup>۱</sup>

گاه پس از ذکر قطعه ای از یک خطبه یا نامه، عنان طاقت از دست داده و ستایش خود را از روانی و شیوایی جملات بیان می کند. از جمله نامه ۳۵ نهج البلاغه را می آورد که به مناسبت شهادت محمد بن ابی بکر صادر شده و با این جملات آغاز می شود:

«أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتَتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتُشْهِدَ فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَ لَدَا نَصِیْحاً وَ عَامِلاً كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْنًا دَافِعاً...»

آن گاه می نویسد: «فصاحت را ببین که چگونه افسار خود را به این مرد (امام علیه السلام) داده و مهار خود را به او سپرده، نظم عجیب الفاظ را بنگر، یکی پس از دیگری می آیند و در اختیار او قرار می گیرند. مانند چشمه ای که خود به خود و بدون زحمت و تکلف از زمین بجوشد.»<sup>۲</sup>

گاه پس از ذکر قسمتی از یک خطبه به توصیف عملی آن می پردازد و امتیاز آن خطبه را بر هر خطبه دیگر به نحو کلی اعلام می کند؛ به این صورت که خطبه را بی مانند می خواند و آن را خطبه ای نمونه جهت پرورش فصاحت و بلاغت معرفی می کند. از جمله در شرح خطبه ۱۰۸ که آمیزه ای از مباحث اعتقادی و اخلاقی را بردارد می نویسد: «الخطب الوعظية الحسان كثيرة؛ ولكن هذا حديث يأكل الاحاديث». ابن ابی الحدید سپس سخن خود را به این صورت تشریح می کند که: «هر کس مایل به فراگیری

۱. همو.

۲. ن. ک: همان، ۱/۲۵/۱۱/۱۵۳.

۳. همو، ۱۶/۱۴۵.



فصاحت و بلاغت و شناخت برتری انواع کلام به یکدیگر است، در این خطبه ژرف بیانید؛ چه، نسبت این خطبه به هر کلام فصیح دیگر غیر از کلام خدا و رسول او مانند نسبت اجرام نورانی آسمانی به سنگ‌های ظلمانی زمینی است و نیز به خصوصیات زیبایی، شکوه و جلال، آرایش کلام و (به ویژه) ترس و بیم و هیبت و خستگی که از شنیدن خطبه بردل حاکم می‌شود، توجه کند. اگر این خطبه بریک زندیق خوانده شود که در اعتقاد خود مبنی بر نفی بعث و نشور قاطع و مصمم است، دل او به لرزش درآید، اعصاب و روان او درهم کوبیده شود و اعتقاد او سست می‌گردد. خداوند، گوینده آن را از اسلام - برترین جزا که برای ولیی از اولیای خود در نظر گرفته بخشد! تا چه اندازه یاری او به دین، واضح و روشن است! گاه با دست و شمشیر و گاه با زبان و نطق و گاه با قلب و فکر. اگر سخن از جنگ و جهاد به میان آید، او (علی) سرور مجاهدان و پیکارگران است. اگر دربارهٔ فقه و تفسیر سخن رود، او رئیس فقها و مفسران است و چنانکه دربارهٔ عدل و توحید سخن به میان آید، او پیشوای اهل عدل و توحید است (آری او جامع اضداد است؛ چنانکه گفته‌اند):

ليس على الله بمستنكرٍ ان يجمع العالم في واحدٍ

ابن ابی الحدید به همین ترتیب خطبهٔ ۲۲۱ را که تفسیری بر «الْأَهْكَمُ التَّكَاثُرُ، حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»<sup>۲</sup> در بردارد خطبه‌ای استثنایی توصیف می‌کند که خود او در طی ۵۰ سال بیش از هزار نوبت آن را خوانده است.<sup>۳</sup>

او همچنین ذیل همین خطبه، از جانب امام ع دست به نوعی تحدی زده و می‌نویسد:

«من أراد أن يعظ و يخوف و يقرع صفاة القلب و يعرف الناس قدر الدنيا و تصرفها بأهلها فليأت بمثل هذه الموعظة في مثل هذا الكلام الفصيح وإلا فليمسك فإن السكوت أستر و العي

۱. ابن ابی الحدید، ۲۰۲/۷ و ۲۰۳.

۲. التکاثر، ۱ و ۲.

۳. ابن ابی الحدید، ۱۵۳/۱۱.

خير من منطلق يفضح صاحبه ومن تأمل هذا الفصل علم صدق معاوية في قوله فيه والله ما سن الفصاحة لقريش غيره وينبغي لو اجتمع فصحاء العرب قاطبة في مجلس وتلى عليهم أن يسجدوا له كما سجد الشعراء لقول عدي بن الرقاع<sup>۱</sup>

#### ۱-۳-۵-۱- گزاره های تحسینی

از کارهای دیگر ابن ابی الحدید در حوزه توصیفات بلاغی نهج البلاغه، اظهارات مکرر او با عباراتی است؛ چون «ما احسن قوله»<sup>۲</sup>، «هذه من الفاظه الشريفة لا نظير لها»<sup>۳</sup> یا «وهذا من افصح الكلام واغريه»<sup>۴</sup> که در سراسر نهج البلاغه به چشم می خورد.<sup>۵</sup> از توصیفات مفصل او در این زمینه، سخنی است که در ذیل خطبه ۲۳۶ به این شرح آمده است که: «واعلم أن هذه الخطبة من أعيان خطبه ع ومن ناصع كلامه ونادره وفيها من صناعة البديع الرائقة المستحسنة البريئة من التكلف ما لا يخفى»<sup>۶</sup>

وی سپس به اقتباس ابن نباته از جملات و فرازهای متعدد این خطبه در ضمن خطابه های خود اشاره کرده و از این جهت تأثیر خطابه های حضرت علی عليه السلام بر سخنان او را نشان می دهد.<sup>۷</sup> در قسمت های بعد شواهد بیشتری از نظر خواهد گذشت.

#### ۴-۵- مباحث استدلالی در تفوق نهج البلاغه

ابن ابی الحدید معتقد به تفوق بلاغی نهج البلاغه سخنان امام علی عليه السلام بر دیگر سخنانی است که قاطبه عرب از جمله فصحاء و بلغاء با آن آشنایی دارند. او در

۱. همو، ۱۵۲/۱۱ و ۱۵۳.

۲. همو، ۲۲۵/۱۶.

۳. همو، ۸۶/۲۰.

۴. همو، ۱۸۲/۲۰.

۵. برای مشاهده موارد دیگر ن.ک: همان، در جلد ۲۰ ذیل حکمت های ۳۹۸، ۴۴۴، ۴۷۰، ۴۷۲ و نیز ۱۵۸/۱۸، ۳۲۸/۱۹، ۳۰۳/۱۹، ۲۲۷/۱۹، ۱۸۶/۲۰ و...

۶. همو، ۱۱۴/۱۳.

۷. ابن ابی الحدید، ۱۱۴/۷.

این خصوص مباحث متنوعی در شرح خود آورده است. این مباحث علاوه بر اثبات اصالت نهج البلاغه به عنوان سخنان امام علی علیه السلام در دفع بسیاری از شبهات وارده بر اصالت نهج البلاغه نیز تأثیرشایان دارد. وی شرح خود را کارنامه مناسبی جهت نشان دادن فصاحت و بلاغت ممتاز نهج البلاغه اعلام می‌کند.<sup>۱</sup> البته او عقیده دارد که درک کلام افسح از فصیح و شناخت تعبیر ابلیغ از بلیغ امری ذوقی است؛ اما تصریح می‌کند که علوم بلاغی از جمله علم بیان ابزاری مناسب جهت این تمییز به شمار می‌رود و اهل بیان، شایسته‌ترین افراد در نقد سخن و یا ترجیح سخن برسختی دیگر خواهند بود. کلام شارح معتزلی چنین است:

«واعلم أن معرفة الفصيح والأفصح والرشيح والأرشق والحلو والأحلى والعالي والأعلى من الكلام أمر لا يدرك إلا بالذوق ولا يمكن إقامة الدلالة المنطقية عليه وهو بمنزلة جارتين إحداهما بيضاء مشربة حمرة دقيقة الشفتين نقية الثغر كحلاء العينين أسيلة الخد دقيقة الأنف معتدلة القامة والأخرى دونها في هذه الصفات والمحاسن لكنها أحلى في العيون والقلوب منها وأليق وأصلح ولا يدري لأي سبب كان ذلك ولكنه بالذوق والمشاهدة يعرف ولا يمكن تعليقه وهكذا الكلام نعم يبقى الفرق بين الموضعين أن حسن الوجوه وملاحظتها وتفضيل بعضها على بعض يدركه كل من له عين صحيحة وأما الكلام فلا يعرفه إلا أهل الذوق وليس كل من اشتغل بالنحو واللغة أو بالفقه كان من أهل الذوق ومن يصلح لانتقاد الكلام وإنما أهل الذوق هم الذين اشتغلوا بعلم البيان وراضوا أنفسهم بالرسائل والخطب والكتابة والشعر وصارت لهم بذلك دربة وملكة تامة فإلى أولئك ينبغي أن ترجع في معرفة الكلام وفضل بعضه على بعض إن كنت عادما لذلك من نفسك»<sup>۲</sup>

با این زمینه چینی، بخشی از تلاش‌های ابن ابی الحدید در نشان دادن جلوه‌های

۱. آنجا که می‌نویسد: «و یکنی هذا الكتاب الذی نحن شارحوه دلالةً علی انه لا یجاری فی الفصاحة ولا یباری فی البلاغة» (همو، ۲۵/۷).

۲. همو، ۲۱۶/۷ و ۲۱۷.

بلاغت در نهج البلاغه، مباحث استدلالی این دانشمند است که خود در محورهای زیر جای می‌گیرد:

#### ۵-۴-۱- مقایسه ادبی، بلاغی خطبه های نهج البلاغه با دیگر خطبه ها

در موارد فراوان، ابن ابی الحدید خطبه های نهج البلاغه را با خطبه های دیگر خطباء و بغلاء مقایسه می‌کند و از این مقایسه به دو نتیجه دست می‌یابد:

الف) اثبات تفوق خطبه های نهج البلاغه بر دیگر خطب

ب) اثرگذاری خطبه های امام علیه السلام بر خطبه های خطبای معروف عرب

به عنوان مثال، در ضمن شرح خطبه جهاد امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن ابی الحدید ابتدا به این مطلب اشاره می‌کند که خطبای بسیاری با تقلید از حضرتش در فضیلت جهاد به ایراد خطبه پرداخته‌اند و یکی از بهترین خطبه سرایان در این مورد ابن نباته است؛ آن‌گاه دو خطبه از بهترین خطبه های او را نقل می‌کند، به تفصیل آن را به رشته نقد و تحلیل می‌کشد و نشان می‌دهد که اصل خطبه ها از خطبه امیرالمؤمنین تقلید شده و قسمت های مختلف آن به گوش ناهموار است اساساً به کارگیری تعابیر ناموزون در خطبه را مبرهن می‌سازد، به طوری که در مقام نتیجه‌گیری می‌نویسد:

«فلینظر الناظر في هذا الكلام فإنه وإن كان قد أخذ من صناعة البديع بنصيب إلا أنه في حضيض الأرض و كلام أمير المؤمنين عليه السلام في أوج السماء...»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید به همین ترتیب، ضمن تفسیر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه، یک بار دیگر با عنوان «موازنة بين كلام الامام علي و خطب ابن نباتة» یکی از خطب موعظه ای ابن نباته را درج کرده و سپس از خوانندگان منصف می‌خواهد درباره اصیل یا تقلیدی بودن خطبه نظر دهند. همچنین براساس رخوت و کسالتی که از استماع خطبه حاصل می‌گردد بدین صورت آنان را به قضاوت می‌طلبد که:

«فلینظر المنصف هذا الكلام و ما عليه من أثر التوليد أولاً بالنسبة إلى ذلك الكلام العربي

۱. تفصیل ران ک: ابن ابی الحدید، ۲/ ۸۰-۸۵.

المحض ثم لينظر فيما عليه من الكسل و الرخاوة و الفتور و البلادة حتى...»<sup>۱</sup>

او به همین ترتیب در مواضع دیگر از شرح خود، به مقایسه خطبه‌های حسن بصری، عمر بن عبدالعزیز و ابن نباته با خطبه‌های موعظه‌ای امیرالمؤمنین علیه السلام<sup>۲</sup> و نیز خطبه‌ای از ابوالشحماء عسقلانی با خطبه‌ای از حضرتش علیه السلام<sup>۳</sup> پرداخته و به نقد ادبی آنها همّت گماشته است. همچنین ذیل خطبه ۲۳۶، اقتباس ابن نباته را در خطبه‌هایش از فرازهایی از سخنان امام علی علیه السلام نشان می‌دهد به این صورت که:

«قد أخذ ابن نباتة الخطيب كثيرا من ألفاظها فأودعها خطبه مثل قوله شديد كلبها عال لجبها ساطع لها متغيظ زفيرها متأجج سعيرها بعيد خمودها ذاك وقودها مخوف وعيدها عم قرارها مظلمة أقطارها حامية قدورها فظيعة أمورها فإن هذه الألفاظ كلها اختطفها وأغار عليها و اغتصبها و سمط بها خطبه و شذر بها كلامه»<sup>۴</sup>

#### ۵-۴-۲- استدلال بر اصالت نهج البلاغه با اتکا به منطق بلاغی

می‌دانیم که نهج البلاغه در طول تاریخ پیدایش خود همواره مورد هجوم برخی از مخالفان (دشمنان تشیع) قرار گرفته و در اصالت آن تردیدهایی وارد شده است.<sup>۵</sup> ابن ابی الحدید به سهم خود از وجود این تشکیک‌ها غافل نبوده است. وی در مواضع متعددی از شرح خود اصالت نهج البلاغه را ثابت می‌کند و به تشکیک‌های وارد بر آن پاسخ می‌گوید. نکته مهم در این جهت، استفاده وی از ابزارهای علوم بلاغت در اثبات اصالت نهج البلاغه است. به عنوان مثال در تفسیر خطبه ۱۸۴ نهج البلاغه ضمن عنوان «رأی

۱. همو، ۲۱۲/۷.

۲. همو، ۱۴۸/۵ و ۱۴۹.

۳. همو، ۱۲۶/۱۰.

۴. ابن ابی الحدید به اقتباس یا سرقت ادبی موارد دیگری از جملات خطبه ۲۳۶ توسط ابن نباته نیز اشاره کرده که جهت رعایت اختصار، از ذکر آن خودداری شد. (ن.ک: همان، ۲۱۱/۷-۲۱۴/۱۳)

۵. جهت اطلاع از این تردیدها و پاسخ‌های آن ن.ک: حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ۱۱۲/۱-۱۸۵؛ نهج البلاغه از کیست؟؛ آل یاسین، نهج البلاغه و گردآوردنده آن، ۲۲۶-۲۵۴؛ جعفری، آشنایی با نهج البلاغه، ۴۴-۵۵.

للمؤلف في كتاب نهج البلاغه» می نویسد:

«در فرض مخالفان اصالت نهج البلاغه، وضع نهج البلاغه از دو حال خارج نیست:  
الف) سراسر آن مجعول و ساختگی است.  
ب) بخشی از آن ساخته های دیگران است.

فرض الف ضرورتاً باطل است؛ زیرا صحت اسناد برخی از قسمت های نهج البلاغه به علی عليه السلام به تواتر اثبات شده و همه یا اغلب محدثان و بسیاری از مورخان غیر شیعی آنها را نقل کرده اند و چون آنان شیعه نبوده اند، کسی نمی تواند نقل آنها را حمل بر غرض کند.

سستی فرض (ب) نیز واضح است؛ چون کسی که به آیین سخن و خطابه آشنا و مانوس باشد و از علم بیان طرفی بسته و در این خصوص از ذوقی سلیم و مجرب برخوردار باشد، بی تردید تفاوت سخن رکیک و فصیح و نیز فصیح و فصیح تر را می شناسد. چنین کسی چون در مقابل سخنان دو نویسنده یا خطیب قرار می گیرد به طور قطع اختلاف سبک و تفاوت اسلوب سخنان آنان را تشخیص می دهد.

آیا جزاین است که ما وقتی دیوان ابوتمام یا ابونراس را ورق می زنیم، اگر در میان شعر آنان قصیده و شعر کس دیگری باشد به مدد ذوق ادبی اختلاف آن را با اشعار آنان تمیز می دهیم؟ و آیا جزاین است که اهل فن با استفاده از همین اختلاف سبک، بسیاری از اشعار و قصائد ساختگی را شناسایی کرده و از اشعار ابوتمام یا ابونواس حذف کرده اند؟ در خصوص نهج البلاغه نیز اگر تأمل کنی آن را همانند آب واحدی می یابی که همه اجزای آن از سبک و اسلوب واحدی برخوردار است و پاره ای از آن مخاف پاره ای دیگر نیست. نهج البلاغه از این جهت همانند قرآن است که اول آن همانند وسطش و وسط آن همانند آخرش است. هر سوره ای از سوره های قرآن و هر آیه ای از آیات سوره ها از جهت روش و راه و رسم و نظم دقیق مانند باقی آیات و سورا است. (آری نهج البلاغه نیز از این جهت مانند قرآن سبک واحدی دارد) و اگر برخی از قسمت های نهج البلاغه در



انتساب به علی علیه السلام صحیح و برخی دیگر جعلی و ساختگی بود، به یقین هماهنگی و سبک واحد در آن ظاهر نبود. با این برهان واضح، گمراهی کسی که همه یا قسمت‌هایی از نهج البلاغه را ساختگی می‌پندارد، ظاهر و آشکار است.<sup>۱</sup>

### ۵-۴-۳- دفع شبهات وارده بر اصالت نهج البلاغه با منطق بلاغی

از جمله شبهه‌هایی که ابن ابی الحدید با منطق بلاغی به رد آن پرداخته، می‌توان به دو مورد اشاره کرد:

#### ۵-۴-۳-۱- شبهه سجع و آرایه‌های لفظی در نهج البلاغه

یکی از اشکالاتی که برخی از مخالفان نسبت به اصالت نهج البلاغه وارد کرده‌اند، وجود سجع و آرایه‌های لفظی در سخنان امام علی علیه السلام است که برخی از قائلان شبهه، موجب تکلف در ایراد سخن پنداشته و برخی دیگر آن را در دوره علی علیه السلام غیر مرسوم دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

با مطالعه شرح نهج البلاغه روشن می‌شود که این شبهه از زمان‌های قدیم بر نهج البلاغه وارد شده و نقض آن هم به سادگی صورت پذیرفته است. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «بدان که بدان که عده‌ای از علمای بیان، سجع را عیبی برای سخن دانسته و سخنان علی علیه السلام را در زمره کلام‌های معیوب بر شمرده‌اند؛ زیرا در سخنان علی علیه السلام سجع فراوان به کار رفته است. آنان معتقدند که خطبه‌های معمول عرب از سجع و فواصل و قرائن خالی است و چنین خطبه‌هایی به دور از تکلف و خطبه‌های پسندیده تلقی می‌شود؛ مانند خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع<sup>۳</sup> وی به دنبال آن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل می‌کند.

ابن ابی الحدید در مقام داوری می‌نویسد: «بدان که اگر سجع عیبی برای کلام باشد، در آن صورت کلام پروردگار (در قرآن) کلام معیوب خواهد بود؛ زیرا آیات قرآن مملو از سجع

۱. ابن ابی الحدید، ۱۰/۱۲۸-۱۲۹ با اندکی تلخیص.

۲. ن. ک. حسینی خطیب، ۱/۱۵۸.

۳. ابن ابی الحدید، ۱/۱۲۶.



و قرائن است و همین دلیل به تنهایی در ردّ مخالفان سجع کفایت می‌کند؛ درباره خطبه پیامبر در حجة الوداع، این خطبه برخوردار از سجع نیست؛ لکن اکثر خطبه های آن حضرت مسجوع است. مانند این خطبه «انّ مع العزّذلاً وانّ مع الحیة موتاً وانّ مع الدنیا آخرة وانّ لكلّ شیء حساباً و لكلّ حسنة ثواباً و لكلّ سيئة عقاباً و انّ علی كلّ شیء رقیباً...»<sup>۱</sup> ضمناً ابن ابی الحدید سجعی را تکلف آمیز اعلام می‌کند که پذیرش آن برای گوش سنگین و نامأنوس باشد نه هر سجعی؛ چنانکه این موضوع درباره شعر هم صدق می‌کند.<sup>۲</sup>

استدلال ابن ابی الحدید در خصوص جایگاه سجع در قرآن و روایات پیامبر ﷺ و به تبع آن طبیعی بودن سجع در نهج البلاغه، استدلالی صحیح است؛ اما افزون بر آن باید به دو نکته توجه کرد.

نخست آنکه با استناد به شواهد تاریخی، رسول خدا ﷺ در دوره ای از عصر نبوت به تخطئه سجع اقدام کرد، مبدا در خصوص سجع های نیکوی قرآنی امر بر مخالفان مشتبه شود؛ زیرا در آن دوره عده ای موسوم به کاهن، سخنان سجع گونه می‌گفتند و مخالفان پیامبر ﷺ نیز بر سبیل افترا، آن حضرت را کاهن می‌نامیدند که قرآن کریم در سوره های طور و الحاقه به ردّ این نسبت پرداخت.<sup>۳</sup> در این دوران رسول خدا ﷺ شخصاً از ایراد سخن مسجع خودداری ورزید؛ چنانکه از شعر و تمثیل به اشعار نیز دوری گزید؛<sup>۴</sup> اما پس از پیروزی اسلام بر کفر و برتری مسلمانان بر مشرکان - که اعجاز قرآن بر همگان روشن شد محذوری در القای سخن بر سبیل سجع و فاصله وجود نداشت. بدین جهت از رسول خدا ﷺ و عده ای از صحابه سخنانی با ویژگی سجع باقی مانده است.<sup>۵</sup>

۱. ابن ابی الحدید، ۱۲۶/۱. در همین بحث نمونه های دیگری هم از سخنان مسجع پیامبر ﷺ را شاهد آورده است. جهت اطلاع بیشتر ن.ک: همان، ۱۲۹/۱-۱۳۰.

۲. ابن ابی الحدید، ۱۲۶/۱.

۳. الطور، ۲۹؛ الحاقه، ۴۲.

۴. بیس، ۶۹.

۵. حسینی خطیب، ۱۵۷/۱ با ذکر شواهد؛ معارف، روش های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه،

۱۵۲ و ۱۵۳.

دوم آنکه ادّعی عدم وجود سجع در خطبه حجة الوداع، براین فرض مبتنی است که ثابت شود خطبه یاد شده از نظر تاریخی به عین الفاظ نقل شده است؛ اما با توجه به فاصله تاریخی بین صدور روایات پیامبر ﷺ و کتابت آن، چنین چیزی مسلم و قابل اثبات نیست؛<sup>۱</sup> بلکه وجه غالب در روایات پیامبر ﷺ نقل به معنای روایات آن حضرت و خارج شدن عبارات آن از وضع اولیه است؛<sup>۲</sup> لذا محتمل است که حتی این خطبه برخوردار از سجع و فاصله بوده؛ اما در مقام نقل به معنی این ویژگی حفظ نشده باشد.

#### ۵-۴-۳-۲- شبهه تقسیمات عددی در نهج البلاغه

یکی دیگر از شبهه‌هایی که به نهج البلاغه وارد شده، موضوع دسته‌بندی کردن مطالب و ارائه برخی از تقسیمات منطقی است، مانند حکمت ۳۳۱: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ» یا حکمت ۳۰ که مفصل‌ترین تقسیمات را درباره ایمان، صبر، یقین، عدل، جهاد، کفر و شک در بردارد و با این فراز شروع می‌شود: «وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ...» یا حکمت ۳۸۹: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يَبْتَاعُ فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يَبْتَاعُ فِيهَا مَعَايِشَهُ وَمَعَايِشُهُ وَسَاعَةٌ يَحْتَسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ»

نمونه‌های متعددی از این قبیل در نهج البلاغه وجود دارد. برخی از مخالفان، این‌گونه سخن گفتن را متعلق به دوره‌ای می‌دانند که مسلمانان با منطق یونانی آشنا شده و در سخنان خود، از تقسیمات عددی و طرح احتمالات ممکن و منطقی در یک موضوع استفاده کرده‌اند.<sup>۳</sup>

اما ابن ابی الحدید تقسیم صحیح را صنعتی بلاغی برای نهج البلاغه دانسته و از آن به عنوان امتیازی برای سخن امام علیؑ نام می‌برد. وی می‌گوید: «تقسیم صحیح در مقام

۱. ابوری، ۷۷-۱۱۰؛ معارف، تاریخ عمومی حدیث، ۱۵۳.

۲. ابوری، ۱۰۷ به نقل از مصطفی صادق رافعی.

۳. نقل از آل یاسین، ۲۴۱؛ حسینی خطیب، ۱/۱۶۰.

سخن، یکی از ابواب بیان است (که در قرآن هم وارد شده) از جمله:  
- «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»<sup>۱</sup>  
- «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً، فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ، وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ...»<sup>۲</sup>  
- «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا»<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید به این ترتیب نشان می دهد که تقسیمات عددی ریشه ای قرآنی دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام در پرتو قرآن، سخنان خود را ممتاز به تقسیم کرده است. او در همین گفتار، از وجود تقسیمات فاسد و تکلف آمیز هم پرده برداشته و نمونه هایی در این خصوص ارائه می کند.<sup>۴</sup>

اما رابطه حصر منطقی و تقسیمات عددی با علم بیان چیست؟ ابن ابی الحدید مستقیماً به بررسی این رابطه نپرداخته است؛ اما احتمال دارد که این موضوع مرتبط با بحث «جدل و استدلال» در قرآن باشد. خداوند در بسیاری از آیات در مقام احتجاج با مشرکان، صورت های محتمل یک موضوع را در مقابل آنان بیان می دارد و راه عذر را بر آنان می بندد.<sup>۵</sup>

نکته دیگر آنکه تقسیمات عددی در طرح مسائل، از جمله صنایعی است که در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و آثار به جا مانده از صحابه، شواهدی دارد که برخی از محققان با استفاده از منابع تاریخی به استخراج آنها مبادرت کرده اند.<sup>۶</sup>

۱. فاطر، ۳۲.

۲. الواقعة، ۷-۱۰.

۳. الرعد، ۱۲؛ ابن ابی الحدید، ۱۸۴/۷.

۴. همو، ۱۸۵/۷ و ۱۸۶.

۵. از جمله ن. ک: الانعام، ۴۴؛ الطور، ۳۰-۴۳؛ سیوطی، ۶۳/۴ و ۶۴.

۶. حسینی خطیب، ۱۶۱/۱-۱۶۴.

### ۵-۵- ارائه و تحلیل شواهد بلاغی نهج البلاغه

از مهم‌ترین کارهای ابن ابی الحدید ارائه شواهد بلاغی نهج البلاغه، تحلیل زیبایی‌های موجود در این شواهد و تعیین نوع آنهاست. شیوه‌های ابن ابی الحدید در این زمینه چنین است:

#### ۵-۵-۱- مباحث علم معانی

علم معانی یکی از علوم بلاغت است که در پرتو آن، از خطاهایی که مانع انتقال درست معانی کلمات به ذهن شنونده است، جلوگیری می‌شود.<sup>۱</sup> در این دانش همچنین تلاش می‌گردد که کلام، منطبق و متناسب با مقام و موقعیت مخاطب ایراد شود؛ لذا موضوع اصلی علم معانی کلام و کلمه است و به عبارت دیگر الفاظ عربی.<sup>۲</sup> ابن ابی الحدید مباحث مربوط به علم معانی را به طور غالب ذیل عنوان «الشرح» می‌آورد. وی ذیل عنوان یاد شده به معنانشناسی واژه‌ها پرداخته و در این مسیر از اشعار و شواهد کلام عرب بهره فراوان برده است؛ چنانکه به ساختار کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز توجه کرده و برای ایضاح ارکان جملات، تعیین مراجع ضمائر و حتی تحلیل نحوی جملات و روشن ساختن فعل‌های مقدر عبارات، با فراست و درایت عمل می‌کند. به عنوان نمونه، ذیل خطبه<sup>۳</sup> ۵۳ که در مقام وصف قربانی می‌فرماید:

«وَمِنْ تَمَامِ الْأَضْحِيَّةِ اسْتِشْرَافُ أُذُنِهَا وَ سَلَامَةٌ عَيْنِهَا فَإِذَا سَلِمَتِ الْأَذُنُ وَالْعَيْنُ سَلِمَتِ الْأَضْحِيَّةُ وَ تَمَّتْ وَ لَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ الْقَرْنِ تَجْرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمُنْسَكِ»<sup>۳</sup>

نخست از قول سید رضی می‌نویسد: «و المنسك ها هنا: المذبح»

سپس خود ذیل عنوان الشرح می‌آورد:

«الأضحية ما يذبح يوم النحر و ما يجري مجراه أيام التشريق من النعم و واستشرف أذنها

۱. هاشمی، ۴.

۲. نصیریان، ۴۳.

۳. یعنی کمال قربانی در این است که گوش و چشم آن سالم باشد. هرگاه گوش و چشم سالم بود، قربانی کامل و تمام است؛ گرچه شاخش شکسته باشد و با پای لنگ به قربانگاه آید.

انتصابها و ارتفاعها أذن شرفاء أي منتصبه و العضاء المكسورة القرن والتي تجرجلها إلى المنسك كناية عن العرجاء و يجوز المنسك بفتح السين و كسرهما<sup>۱</sup>

آن‌گاه به تفصیل به بیان اختلاف دیدگاه‌های فقهای مذاهب اسلامی از جمله ابوحنیفه، شافعی، شیخ مفید بغدادی، احمد بن حنبل، مالک و نخعی پیرامون شرایط قربانی از جهت کمال و نقص می‌پردازد.<sup>۲</sup>

نتیجه این قسم از تلاش‌های ابن ابی الحدید، اثبات فصاحت برای نهج البلاغه است؛ گرچه به ظاهر مشحون از الفاظ و تعابیر سنگین برای مخاطبان ناآشنا باشد.

#### ۵-۲-۵- مباحث علم بیان

علم بیان در اصطلاح متقدمان علمای بلاغت، بر انواع سه‌گانه علوم بلاغت (معانی؛ بیان، بدیع) - از باب تسمیه کل به نام جزء اطلاق می‌شده است؛ اما متأخران به طور خاص داش بیان را به علمی منحصر کردند که از مجاز، استعاره، تشبیه و کنایه بحث کند.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، در نگاه متأخران، این علم به متکلم امکان می‌دهد تا با استفاده از کاربرد الفاظ در معانی مجازی، منظور خود را در ساخت‌های گوناگون و عبارات مختلف و متعدد ادا کند و از این طریق، سخن خود را حیات و طراوت ویژه بخشد.<sup>۴</sup>

با مطالعه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، روشن می‌شود که این دانشمند نیز نگاه علم بیان را در معنی عام آن در نظر گرفته و به کلیه فنون بلاغی تطبیق می‌دهد. به عنوان مثال، در تفسیر نخستین جمله شقشقیه یعنی: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ...»<sup>۵</sup> اری تراثی نهبا» می‌نویسد: «و في هذا الفصل من باب البديع في علم البيان عشرة ألفاظ»<sup>۵</sup>

۱. ابن ابی الحدید، ۳/۴.

۲. همو، ۳/۴-۵.

۳. هاشمی، ۴ هاشم.

۴. نصیریان، ۱۲۵ با تلخیص.

۵. ابن ابی الحدید، ۱۵۲/۱.

سپس به یاد کرده تشبیه، استعاره و کنایه در این قطعه می‌پردازد؛<sup>۱</sup> چنانکه در مواضع دیگر شرح سخنان علی علیه السلام از صنایعی مانند موازنه و سجع<sup>۲</sup>، التفات<sup>۳</sup>، استطراد<sup>۴</sup>، تقسیم<sup>۵</sup>، مقابله<sup>۶</sup>، استدراج<sup>۷</sup> و تخلّص<sup>۸</sup> به عنوان صنایعی از علم بیان یاد می‌کند، با اینکه موارد یاد شده از مسائل خاص علم بدیع است؛<sup>۹</sup> اما در عین حال، ابن ابی الحدید از مسائل علم بیان به معنی خاص آن غافل نبوده؛ بلکه به ارائه و تحلیل موارد این علم یعنی: تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه، علاقه و عنایت ویژه نشان داده است. کارهای ابن ابی الحدید در این عرصه به دو صورت قابل ملاحظه است:

#### ۵-۲-۱- ارائه و استخراج موارد بیانی

در پاره‌ای اوقات، ابن ابی الحدید تنها به استخراج موارد بیانی اکتفا کرده و حداکثر به توصیف کوتاهی از تشبیهات، استعارات، کنایات و مجازات نهج البلاغه از قول خودش یا سید رضی پرداخته است. در این موارد، هدف ابن ابی الحدید صرفاً نشان دادن زیبایی‌های سخنان امیرمؤمنان علیه السلام است. او ضرورتی در تحلیل و تشریح آن نمی‌بیند و گاه تنها به اثرپذیری کلام امام علیه السلام از قرآن یا روایات دیگر اشاره می‌کند. این امر شواهد متعدّد و فراوان دارد که چند مورد یاد می‌شود:

- ذیل خطبه ۹۲: «... فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِثْنَةِ...» می‌نویسد: هذا من باب الاستعارة.<sup>۱۰</sup>

۱. همو، ۱۵۲/۱-۱۵۳.

۲. همو، ۱۲۶/۱، ۱۵۲/۳.

۳. همو، ۱۹۶/۷-۲۰۰.

۴. همو، ۲۴۱/۷.

۵. همو، ۱۸۴/۷-۱۸۶.

۶. همو، ۱۰۳/۱، ۱۵۳/۲.

۷. همو، ۱۷۰/۲.

۸. ۲۳۹/۷.

۹. ن. ک. هاشمی جواهر البلاغه، ذیل همان عناوین.

۱۰. ابن ابی الحدید، ۴۵/۷.



- ذیل خطبه ۱۰۱: «فَوَيْلٌ لَّكَ يَا بَصْرَةَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نَقِمِ اللَّهِ لَا رَهَجَ لَهُ وَلَا حَسَّ وَسَيُبْتَلَىٰ أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَغْبَرِ» می نویسد: «کتی بهذا الجيش عن جذب و طاعون يصيب أهلها حتى يبيدهم و الموت الأحمر كناية عن الوباء و الجوع الأغبر كناية عن المحل و سمي الموت الأحمر لشدة».۱

- ذیل خطبه ۱۰۶: «وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَأَخْيَا زُكْمَ عَنْ صُفُوفِكُمْ» می نویسد: جولتکم هزیمتکم. و کتی عن اللفظ المنقر عادلاً عنه إلى لفظ لا تنفيریه كما قال تعالى «كأننا يأكلان الطعام» قالوا: هو كناية عن إتيان الغائط و إجمال في اللفظ. و كذلك قوله و أخيازكم عن صفوفكم» كناية عن الهرب أيضاً و هو من قوله تعالى «إِلَّا مُتَّحِرِفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَّحِيْرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ»۲

ذیل خطبه ۵۸: «مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّظْفَةِ» از قول سید رضی می نویسد: یعنی بالنظفة ماء النهرو هي افصح، كناية عن الماء و اكان كثيراً جمماً.۳

ذیل خطبه ۵۹: «كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُظْفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ» می نویسد: و قرارات النساء كناية لطيفة عن الارحام.۴

ذیل خطبه ۶۵: «مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعَرُوا الْحُشْيَةَ...» می نویسد: و هذه استعارة حسنة<sup>۴</sup>

ذیل خطبه ۵۹: «كُلَّمَا حَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ...» می نویسد: فاستعارة حسنة<sup>۵</sup>

ذیل نامه ۴۵: «...إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا فَحَبْلُكَ عَلَىٰ غَارِبِكَ...» می نویسد: حبلک علی غاربک

كناية من كنايات الطلاق، ای اذهبی حيث شئت.۶

۱. همو، ۷/ ۱۷۸.

۲. همو، ۵/ ۳.

۳. همو، ۵/ ۵۹.

۴. همو، ۵/ ۶۵.

۵. همو، ۵/ ۷۳.

۶. همو، ۱۶/ ۲۹۳.



ذیل حکمت ۴۷۰: «إِنَّ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ مِرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ...» می‌نویسد: قال الرضی: و هذا من افصح الكلام و اغریه...<sup>۱</sup>

ذیل حکمت ۴۷۲: «الْعَيْنُ وَكَأَنَّ [السَّيِّئَةَ] السَّهَّ» می‌نویسد: قال الرضی: و هذه من الاستعارات العجیبة.<sup>۲</sup>

### ۵-۲-۲- تحلیل شواهد بیانی

در پاره‌ای از موارد، ابن ابی الحدید پس از ذکر صنعت بلاغی به تحلیل و کالبد شکافی آن پرداخته و محسنات آن را آشکار می‌کند. مثلاً در شرح جمله: «أَيُّهَا النَّاسُ سُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَزِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ...»<sup>۳</sup> با عنوان (استطراد بذکر طائفة من الاستعارات...)<sup>۴</sup> وی سپس به تحلیل دقیق زیبایی موجود در استعارات «سُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ» و «ضَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ» پرداخته است. در این مورد، از تناسب موجود بین فتنه‌های اجتماعی با امواج سهمناک دریا و استفاده از کشتی‌های نجات‌بخش (یا رهبری‌های درست) در شکافتن امواج سهمناک یا غلبه بر فتنه‌ها سخن رانده و در مقابل، از وجود استعارات ناپسند نیز که در آن تناسبی بین مستعار و مستعارمنه وجود ندارد - با ذکر مثال<sup>۵</sup> - پرده برمی‌دارد.

به همین ترتیب، گاه ابن ابی الحدید به طرح بحث‌های مفصل ادبی می‌پردازد؛ فراتر از شرح متعارف خطبه، نامه یا حکمتی که در صدد شرح آن قرار دارد، به بحث بلاغی دست می‌زند؛ جایگاه صنعتی را در کلام و ادبیات عرب نشان می‌دهد؛ البته صنعت بیانی به مفهوم عام آن. به عنوان مثال، موارد زیر قابل پی‌گیری است:

ج ۲ ص ۱۷۰ الی ۱۷۳ با عنوان: استطراد بلاغی فی الکلام علی الاستدراج

۱. همو، ۱۸۲/۲۰.

۲. همو، ۱۸۶/۲۰.

۳. خطبه ۵.

۴. همو، ۲۱۵/۱.

۵. همو، ۲۱۵/۱ و ۲۱۶.

- ج ۵ ص ۱۵ الی ۵۸ با عنوان: الکنایة و الرموز و التعریض مع ذکر مثل منها  
 ج ۵ ص ۵۹ الی ۷۳ با عنوان: حقیقة الکنایة و التعریض مع ذکر مثل منها  
 ج ۲۰ ص ۱۸۶ الی ۲۱۵ با عنوان: فصل فی الفاظ الکنایات و ذکر الشواهد علیها  
 ج ۷ ص ۱۸۴ الی ۱۸۶ با عنوان: فصل فی التقسیم و ما ورد فی ذلك من الشعر  
 ج ۷ ص ۱۹۶ الی ۱۹۷ با عنوان: فصل فی الکلام علی الالتفات  
 ج ۲ ص ۱۰۳ الی ۱۱۰ با عنوان: استطراد بلاغی فی الکلام علی المقابلة  
 ج ۳ ص ۱۵۳ الی ۱۵۴ با عنوان: فصل بلاغی فی الموازنة و السجع  
 ج ۱ ص ۱۲۶ الی ۱۳۰ با عنوان: فصل فی الکلام علی السجع  
 ج ۷ ص ۲۴۱ الی ۲۴۵ با عنوان: فصل فی الاستطراد و ایراد شواهد الشعراء فیه  
 ج ۹ ص ۴۲ الی ۴۶ با عنوان: فصل فی الاعتراض و ایراد مثل فیه

امثال این موارد فراوان است که هر کس به مطالعه آنها بپردازد، می پندارد که کتابی ادبی، بلاغی را مورد مطالعه قرار داده است. به دلیل گستردگی در طرح مباحث ادبی در شرح نهج البلاغه، برخی ابن ابی الحدید را متهم به خروج موضوعی از شرح کلام امام علیه السلام کرده و براو خرده گرفته اند؛ اما به نظر می رسد که هدف ابن ابی الحدید از تشریح جایگاه یک صنعت بلاغی در ادبیات عرب، افزایش اهمیت نهج البلاغه به عنوان شاخص کلام بلاغی و نمایان سازی هر چه بیشتر عنصر بلاغت در این کتاب بوده است.

### ۵-۳-۵- مباحت علم بدیع

علم بدیع علمی است که به وسیله آن صور گوناگون زیبایی ها و مزایایی که به زیبایی و رونق کلام می افزاید، شناخته می گردد.<sup>۱</sup> این محسنات خود برد و قسم قابل تقسیم است: محسنات معنوی مانند توریه، استخدام، استطراد، مقابله، مراعاة النظیر و... و دیگر

۱. تستری، ۲۳/۱.

۲. هاشمی، ۳۷۵.

محسنات لفظی مانند جناس، سجع، موازنه، ترصیع و...<sup>۱</sup>  
 از بحث‌های صفحات اخیر روشن گردید که ابن ابی الحدید مباحث علم بدیع را  
 غالباً ذیل مباحث علم بیان به معنای عام آن آورده و بررسی کرده است؛ اما در عین حال  
 از مطالعه شرح نهج البلاغه به دست می‌آید که در مواردی این دانشمند به طور خاص  
 به مسائل علم بدیع توجه کرده و مسائل آن را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. ذکر دو  
 نمونه خالی از فایده نیست:

#### ۵-۳-۱- صنعت مقابله

در شرح خطبه «غزاء» که با این عبارت شروع می‌شود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ وَدَنَا بِطَوْلِهِ  
 مَانِحٌ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٌ وَكَاشِفٌ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَأَزْلٌ...»<sup>۲</sup> می‌نویسد: و فی هذا الفصل ضروب  
 من البدیع، فمنها ان «دنا» فی مقابله «علا» لفظاً و معنی و كذلك «حوله» و «طوله»<sup>۳</sup>

وی سپس تصریح می‌کند که در تضاد لفظی و معنوی «دنا» و «علا» تردیدی نیست؛ ولی  
 اگر گفته شود «حوله» و «طوله» تناسب لفظی دارند؛ اما از جهت معنا در تقابل قرار ندارند،  
 گویم: «بل فیهما معنی التضاد، لانّ الحول هو القوة و هی مشعرة بالسطوة و القهر و منه منشأ الانتقام.  
 و الطول: الافضال و و التكرم، و هو نقيض الانتقام و البطش»<sup>۴</sup>

#### ۵-۳-۲- صنعت جناس

در خطبه ۱۳۳ امام علیه السلام در وصف دنیا و تعامل با آن می‌فرماید: «فالبصیر منها شاخص، و  
 الاعلمی الیها شاخص، و البصیر منها متزوّد و الاعمی لها متزوّد»<sup>۵</sup>. ابن ابی الحدید در شرح آن  
 می‌نویسد: این عبارت از زیباترین نوع جناس است که طبق گفته ارباب فن، جناس تام

۱. هاشمی، جواهر البلاغه ذیل عناوین یادشده

۲. دشتی، خطبه ۸۳.

۳. همو، ۲۴۲/۶.

۴. همو، ۲۴۲/۲.

۵. انسان آگاه دل به دنیا نمی‌بندد و انسان کوردل دل تمام توجه‌اش دنیا است. بینا از دنیا زاد و توشه بگیرد  
 و نابینا برای دنیا توشه فراهم می‌کند.

دارد؛ زیرا «شاخص» اول به معنای راحل و کوچ کننده است و شاخص دوم کسی است که چشم او به دنیا خیره شده است.<sup>۱</sup> وی سپس فصلی مشبع درباره جناس گشوده و از ۷ نوع جناس در زبان عرب - با ذکر شواهد آن سخن گرفته است. گاه نیز در مباحث این قسمت، از کتاب ادبی خود موسوم به «الفلك الدائر علی المثل السائر» خبر می دهد.<sup>۲</sup>

### ۵-۶- نتیجه

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، در صدد احصاء و استقصای کامل عناصر بلاغی نبوده؛ ولی شرح او از ویژگی ممتاز ادبی برخوردار است و یکی از بهترین آثار در ارائه بلاغت کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رود.<sup>۳</sup> ابن ابی الحدید با استفاده از منطق ادبی، هم در اثبات اصالت نهج البلاغه کوشیده و هم به قدر میسور، زیبایی های موجود در سخنان امام علی علیه السلام را نمایانده است.

۱. ابن ابی الحدید، ۲۷۶/۷.

۲. همو، ۲۷۶/۷-۲۸۷.

۳. جهت اطلاع، ن.ک: جلوه های گوناگون بلاغت در نهج البلاغه.



## فصل ۶: اصول و روش های تفسیر قرآن در نهج البلاغه<sup>۱</sup>

۶-۱- طرح مسأله

۶-۲- اصول تفسیر قرآن در نهج البلاغه

۶-۳- روش های تفسیر قرآن در نهج البلاغه

۶-۴- نتیجه

---

۱. با همکاری: حامد شریعتی نیاسر.





در قرآن کریم مفاهیم بسیار زیادی وجود دارد که نیازمند تفسیر است و امام علی علیه السلام در مواردی از نهج البلاغه به شکل‌های مختلف، اعم از مستقیم، صریح، غیرمستقیم و ضمنی به تفسیر آیات الهی پرداخته است؛ به طوری که گاه بدون آنکه آیه خاصی را تلاوت کند، مفهومی از مفاهیم قرآنی را که نیازمند بحث و تفسیر است بیان داشته و آن را مورد تفسیر قرار می‌دهد و به این منظور گاه از دیگر آیات قرآن استمداد می‌گیرد که این همان روش تفسیر قرآن به قرآن است و گاه با بیان شیوا و رسای خود، به تبیین و تفسیر مفاهیم قرآنی می‌پردازد. همچنین از آنجا که حضرت علی علیه السلام شاهد نزول کلام وحی بوده‌اند و با شرایط فرهنگی و اجتماعی عصر نزول قرآن کاملاً آشنا بوده است؛ تفاسیر خویش را با توجه به شرایط آن زمان ارائه نموده و در مواردی هم بر اساس اطلاعات وسیع تاریخی خود، وجه تفسیری مناسبی از آیات مربوط به اقوام گذشته ارائه می‌دهد. تفسیر در لغت از ریشه «فسر» به معنای کشف و بیان و روشن ساختن معنای الفاظ و عبارات دشوار است.<sup>۱</sup> علم تفسیر، علم فهم و شناختن قرآن و بیان معانی و استخراج احکام و حکمت‌های آن از حیث دلالت آیات بر مراد خداوند و کشف مراد از الفاظ مشکل آن است.<sup>۲</sup> این کلمه

۱. التفسیر کشف المراد عن اللفظ المشکل (ابن منظور، ۵/ ۵۵). وهوبیان وتفصیل للکتاب (فراهیدی، ۷/ ۲۴۷) وفي اللغة کشف معنی اللفظ وإظهاره، مأخوذ من الفسر (طریحی، ۳/ ۴۳۷). وهو کشف المعطى (ابن منظور، ۵/ ۵۵) برای آگاهی بیشتر درباره تعریف تفسیر و انواع آن و گرایش‌های تفسیری مختلف رک: دانشنامه جهان اسلام، ۱۱؛ مقالات تفسیر، ۱-۵).

۲. وفي الاصطلاح علم یبحث فيه عن کلام الله تعالى المنزل للإعجاز من حیث الدلالة علی مراده تعالى، فقوله

یک بار در قرآن کریم در سوره فرقان آیه ۳۳ و به همان معنای لغوی به کار رفته است. این واژه در نهج البلاغه نیز به معنای تفسیر قرآن به کار رفته است؛<sup>۱</sup> اما یکی از مسائل مهم در تفسیر قرآن کریم و کتب تفسیری، اصول و روش‌های تفسیری است که یک مفسر بر اساس آن به تفسیر اقدام می‌کند. حال با توجه به مقام والای امام علی علیه السلام و جایگاه ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این سؤال مطرح است که آیا اساساً مهم‌ترین اثری که به نام ایشان و بر مبنای کلمات و سخنان آن حضرت شکل گرفته؛ یعنی نهج البلاغه، ارتباطی با تفسیر قرآن دارد و آیا تفاسیر آمده در نهج البلاغه بر اصول و روش‌های خاصی مبتنی است یا خیر که این فصل متکفل پی‌جویی از آن می‌باشد.

## ۱-۶- طرح مسأله

مطابق آیاتی از قرآن کریم از قبیل آیه مباهله<sup>۲</sup> و آنچه در منابع روایی فریقین آمده، از قبیل جریان مربوط به ابلاغ سوره براءت<sup>۳</sup>، پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است. علاوه بر این، امام علی علیه السلام در طول حیات پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد لحظه به لحظه نزول قرآن کریم

المنزل للإعجاز لإخراج البحث عن الحديث القدسي، فإنه ليس كذلك. و الفرق بين التفسير والتأويل هو أن التفسير كشف المراد عن اللفظ المشكل، والتأويل رد أحد الاحتمالات إلى ما يطابق الظاهر (طريحي، ۴۳۸/۳).

۱. «و يُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ» (خطبه ۱۵۰).

۲. «فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران، ۶۱).

۳. أَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَبَا بَكْرٍ بِنِزَاءَةٍ يَقْرُؤُهَا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ فَاحْبِقْهُ عَلَيَّ علیه السلام فَأَخَذَهَا مِنْهُ. به عنوان نمونه‌ای از منابع عامه ن. ک: ابن کثیر، ۳۴۶/۲؛ فخر رازی، ۳۱۸/۱۵؛ شوکانی، ۳۳۴/۲، آلوسی، ۴۴/۱۰؛ و از منابع امامیه ن. ک: مفید، ارشاد، ۶۵/۱؛ مفید، امالی، ۵۵؛ صدوق، خصال، ۳۶۸/۲، ۵۵۷، ۵۵۸؛ صدوق، معانی الاخبار، ۲۹۸؛ طبرسی، احتجاج، ۳۷۹/۲؛ مجلسی، ۲۱/۲۷۵ و ۳۰/۴۱۱، ۳۱/۳۲۰ و ۳۳/۴۴۳ و ۳۵/۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸ و ۱۷۱/۳۸ و ۴۷/۳۹۸؛ دیلمی، ارشاد القلوب، ۳۴۶/۲؛ سید بن طاووس، اقبال الأعمال، ۳۱۸، ۴۶۶؛ سید بن طاووس، سعد السعود، ۷۳؛ شرف الدین، تأویل الآيات الظاهرة، ۲۰۳ همچنین رک: معارف، شناخت حدیث، ۱۶۵-۱۶۶.

بوده و کتابت آن را نیز عهده دار بود<sup>۱</sup> و علاوه بر نصوص آیات قرآن یا همان «تنزیل»<sup>۲</sup>، حقایق و مقاصد آیات قرآن یا همان «تأویل»<sup>۳</sup> که تمامی حقایق قرآن را در بر می گیرد، را به طور اختصاصی از پیامبر ﷺ دریافت کرده و آن را در قالب کتابی که همه چیز حتی حکم دیه<sup>۴</sup> یک خراش نیز در آن وجود داشت، گرد آورد<sup>۵</sup> و از این رو هیچ آیه ای نیست جز آنکه به جزئیات نزول آن و اینکه در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه و دیگر حقایق مرتبط با آن واقف است.<sup>۵</sup>

موقعیت امام علی عَلِيٌّ نسبت به پیامبر ﷺ آن گونه بود که اگر از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال می کرد پاسخ می گفت و اگر سؤالات او تمام می شد آن حضرت خود شروع می کرد و هیچ آیه ای از کتاب خدا درباره مسائل مختلف اعم از: شب یا روز، آسمان یا زمین، دنیا و آخرت، بهشت و جهنم، کوه و دشت، نور و ظلمت نازل نمی شد، مگر آنکه آن آیات را بر او می خواند و املاء می کرد و وی آنها را با دست خویش می نوشت. علم به تأویل، عام و خاص، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و هنگام نزول آیات که چگونه و چه

۱. معارف، درآمدی بر تاریخ قرآن، ۱۳۳.

۲. التنزیل فهو ایضاً مصدر مزید فیه، و أصله النزول، و د یستعمل و یراد به ما نزل، و من هذا القبیل إطلاقه علی القرآن فی آیات کثیره؛ تنزیل در لغت مصدر باب تفعیل از نزول است و در خصوص هر آنچه که نازل شود کاربرد دارد و اطلاق آن بر قرآن نیز که در خود قرآن به کار رفته از همین باب است (خوئی، البیان، ۲۲۵-۲۲۳).

۳. التأویل فی اللغة مصدر مزید فیه، أصله - الأول - یعنی الرجوع فالمراد بتأویل القرآن ما یرجع إلیه الکلام، و ما هو عاقبته، سواء أکان ذلك ظاهراً یفهمه العارف باللغة العربیة، أم کان خفياً لا یرفقه إلا الراسخون فی العلم. تأویل در لغت مصدر باب تفعیل از ریشه «أول» به معنای رجوع و بازگشت است و مراد از تأویل قرآن عاقبت امر و آن چیزی است که کلام به آن بازگشت می کند خواه ظاهر باشد و هر فرد آشنا با زبان عربی آن را بفهمد و خواه پنهان باشد و تنها راسخان در علم آن را در یابند (خوئی، البیان، ۲۲۵-۲۲۳).

۴. «إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ جَلَّ وَ عَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ حَظَّ يَدِي وَ تَأْوِيلَ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ كُلِّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ أَوْ حَدٍّ أَوْ حُكْمٍ أَوْ شَيْءٍ نَحْتَأَجُّ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ حَظَّ يَدِي حَتَّى أَزْشِ الْحُدُوشِ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۶۵/۲۶ و ۳۱/۴۲۴ و ۴۲/۸۹).

۵. این حدیث در کتب مختلف به شکل های گوناگون ذکر شده است. از جمله ن. ک: سیوطی، الإنفان فی علوم القرآن، ۴۹۳/۲؛ طبرسی، احتجاج، ۳۸۸/۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۴/۱۴۸.

هنگام و اینکه تا روز قیامت این آیات درباره چه کسی نازل شده است را از پیامبر ﷺ فرا می‌گرفت و پیامبر ﷺ در مورد او از خدا خواست که به وی فهم و توان حفظ عطاء کند و از این رو او هیچ آیه‌ای از کتاب خدا را فراموش نکرد.<sup>۱</sup> علاوه بر این مطابق روایات فراوانی که در منابع روایی<sup>۲</sup> و تفسیری<sup>۳</sup> امامیه آمده و مفسران و دانشمندان اهل سنت نیز آن را به عنوان يك احتمال مطرح کرده‌اند،<sup>۴</sup> امام علی عليه السلام همان کسی است که قرآن کریم او را گواه بر صدق مدعی پیامبر ﷺ معرفی کرده و علم کتاب نزد او بوده<sup>۵</sup> و بر بینه‌ای از جانب پروردگارش است.<sup>۶</sup>

۱. «كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجَابَنِي وَإِنْ فَنَيْتُ مَسْأَلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ آيَةٌ فِي لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا دُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ وَلَا حَبْنَةٍ وَلَا نَارٍ وَلَا سَهْلٍ وَلَا جَبَلٍ وَلَا ضِيَاءٍ وَلَا ظُلْمَةٍ إِلَّا أَفْرَأَيْتُهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ وَكَتَبْتُهَا بِيَدِي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَحُكْمَهَا وَمُتَشَابِهَاتِهَا وَخَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَكَيْفَ نَزَلَتْ وَأَيَّنَ نَزَلَتْ وَفِيمَنْ أَنْزَلَتْ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ دَعَا اللَّهُ لِي أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمَّا وَحَفْظًا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» ن. ک: خطبه ۲۱۰؛ صدوق، امالی، ۲۷۶؛ مفید، امالی، ۱۵۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۳۹۵/۳۵ و ۱۳۹/۴۰، حرانی، تحف العقول، ۱۹۳؛ صفار، بصائر الدرجات، ۱۹۸؛ این روایت با تعبیرهای مشابه دیگری از قبیل: «إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَ لِسَانًا طَلْقًا» (مجلسی، بحار الانوار، ۹۷/۸۹ به نقل از تفسیر عیاشی یا مجلسی، بحار الانوار، ۹۳/۸۹ و ۱۵۷/۴۰ به نقل از تاریخ بلاذری و حلیه الاولیاء با این تفاوت که به جای «طَلْقًا» کلمه «سَوَّلًا» آمده است).

۲. شوشتری، بهج الصباغة، ۷۳/۱۳ و ۳۴۷/۱۲ و ۲۷۹/۶ و ۲۴۰، ۲۶۲ و ۳/۵۶۰، ۱۲۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ۳۹۲/۳۵. همچنین برای آگاهی از دیگر روایات این باب ن. ک: مفید، امالی، ۱۴۵؛ طوسی، امالی، ۳۷۱، ۵۶۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۵/۳۶ و ۱۲۲، ۱/۴۰ و ۸۷، ۶۸/۵۳ و ۶۹/۱۵۱ و ۶۱/۸۹ و ۲۷/۹۰، ۱۱۶؛ صدوق، کمال الدین، ۱۱/۱؛ طبرسی، احتجاج، ۱۵۹/۱ و ۲۵؛ صفار، بصائر الدرجات، ۱۳۲؛ اربلی، کشف الغمة، ۳۰۶/۱، ۳۱۵.

۳. به عنوان نمونه ن. ک: فرات کوفی، ۱۸۸، رازی، روض الجنان و روح الجنان، ۲۴۶/۱۰، ۲۴۸؛ طوسی، امالی، ۳۸۱/۱؛ عیاشی، تفسیر عیاشی، ۱۴۳/۲؛ فیض کاشانی، الأصفی فی تفسیر القرآن، ۵۳۵/۱؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة، ۲۳۲؛ قمی، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ۴۸/۶؛ شبّر، تفسیر القرآن الکریم، ۲۲۹؛ طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۸۵/۱۰.

۴. از جمله ن. ک: سیوطی، در المنتور فی تفسیر المأثور، ۳/۳۲۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ۳۵۹/۱-۳۶۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۲۸۷/۲، ۱۳۶/۶، ۲۲۰/۷.

۵. «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (الرعد، ۴۳).

۶. «أَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (هود، ۱۷).

به همین سبب است که امام علی علیه السلام می فرماید: «قبل از آنکه دیگر مرا نیابید از من درباره کتاب خدا سؤال کنید تا شما را از آنچه در آن است از اخبار گذشته و آینده و دوی دردهای شما و نظمی که در میان شما است خبر دهم، زیرا کس دیگری اهلیت و صلاحیت به نطق در آوردن قرآن را ندارد و قرآن نیز هرگز با دیگری غیر از من سخن نخواهد گفت.»<sup>۲</sup>

از این رو آن حضرت شایسته ترین فردی است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از صلاحیت اظهار نظر در مورد قرآن برخوردار است و حتی به عقیده برخی دانشمندان اهل سنت، مبدع علم تفسیر قرآن است.<sup>۳</sup> از این رو امام علیه السلام در سراسر سخنان خود و به اشکال مختلف آیات بسیاری را مورد استناد و استفاده قرار داده و در نهج البلاغه نیز که بخش منتخبی از مجموعه کلمات ایشان در قالب خطب، نامه ها و کلمات قصار است؛ حقایق زیادی راجع به قرآن و نیز دیگر کلمات ایشان که در نهج البلاغه نیامده است، وجود دارد. همچنین با مطالعه نهج البلاغه روشن می شود که امام علی علیه السلام بیشتر در بخش خطبه ها و نامه ها و به اشکال مختلف به تفسیر آیات قرآن پرداخته که با تأمل در آن می توان این تفسیرها را مبتنی بر اصول و روش هایی دانست که اهم آن به قرار زیر است: جامعیت قرآن، اختلاف ناپذیری قرآن، تدبر در آیات و پرهیز از تفسیر به رأی، مراجعه به مفسران حقیقی قرآن.

۱. طبرسی، احتجاج، ۳۸۸/۱؛ خطبه ۱۸۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۰۶/۱۳.

۲. «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا بَيَّأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» (خطبه ۱۵۸).

۳. و من العلوم علم تفسیر القرآن و عنه أخذ و منه فرع (وإذا رجعت إلى كتب التفسیر علمت صحة ذلك) لأن أكثره عنه و عن عبد الله عن عباس - وقد علم الناس حال ابن عباس في ملازمته له - و انقطاعه إليه وأنه تلميذه و خريجه - و قيل له أين علمك من علم ابن عمك - فقال كنسبة قطرة من المطر إلى البحر المحيط (ابن ابی الحدید، ۱۸/۱). ابن ابی الحدید در این خصوص معتقد است که مراجعه به کتب تفسیر به روشنی گویای آن است که علم تفسیر از امام علی علیه السلام سرچشمه گرفته و ابن عباس که بیشتر آرای تفسیری اهل سنت از او نقل می شود، خود، شاگرد امیر مؤمنان علیه السلام است و علم خود را قطره بارانی در برابر اقیانوسی بیکران می داند (ن.ک: ابن ابی الحدید، ۱۸/۱).

## ۶-۲- اصول تفسیر قرآن در نهج البلاغه

گرچه شاید واژگان مبانی و اصول تفسیر، از مصطلحات نوپدید علوم قرآنی باشد که تعریف‌های مختلفی داشته باشد،<sup>۱</sup> اما بی‌تردید قابل انکار نیست که هرکس که به وادی تفسیر قرآن گام می‌نهد، مطالب خود را مبتنی بر یک سری معتقدات و باورها ارائه می‌دهد که این اصول و پیش‌فرض‌ها گرچه شاید به طور صریح بیان نشده باشند، اما از خلال آثار هر مؤلف و سخنوری قابل استخراج است؛ از این رو در این بخش قبل از ورود به روش‌ها و شیوه‌های تفسیری امام علی علیه السلام، سعی می‌شود به اجمال به برخی از مهم‌ترین اصول تفسیر قرآن از نگاه نهج البلاغه از قبیل: اصل جامعیت قرآن، اصل اختلاف ناپذیری قرآن، اصل مراجعه به مفسران حقیقی و اصل تدبیر در قرآن اشاره شود.<sup>۲</sup>

### ۶-۲-۱- اصل جامعیت قرآن

یکی از نکات قابل توجه در تفسیر قرآن اصل جامعیت و جاودانگی آن است.<sup>۳</sup> قرآن کریم کتابی جامع و حاوی حقایق بسیار است که امیرمؤمنان علیه السلام در مواردی از نهج البلاغه به آن اشاره دارد. از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام، قرآن ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیدا دارد<sup>۴</sup> و به منزله دریایی عمیق با شگفتی‌های تمام نشدنی و غرائب بی‌پایان است<sup>۵</sup> و کسی را یارای رسیدن به ژرفای آن نیست<sup>۶</sup> و همان‌گونه که خداوند خود فرموده: «هیچ چیز در قرآن فروگذار نشده است.»<sup>۷</sup> از نگاه امام علیه السلام، بیان هر چیزی در قرآن است.<sup>۸</sup> و علاوه بر حقایق

۱. در این باره به عنوان نمونه رک: شاکر، ترمینولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره اصول مورد استناد امام علی علیه السلام در تفسیر قرآن به عنوان نمونه ن.ک: پوررستمی، مبانی فهم و تفسیر قرآن با تکیه بر آموزه‌های نهج البلاغه.

۳. برای بحثی در مورد جامعیت و جاودانگی قرآن از نگاه نهج البلاغه رک: نقیعی، بررسی ادله جامعیت و جاودانگی قرآن کریم از دیدگاه نهج البلاغه، نشریه ندای صادق، شماره ۱۹، پائیز ۷۹.

۴. «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ» (خطبه ۱۸).

۵. «لَا تَفْقَى عَجَائِبُهُ وَلَا تَتَّقْضِي غَرَائِبُهُ...» (همان).

۶. «بِحُرِّ الْأَرْضِ لَا يُدْرِكُ قَعْرُهُ» (خطبه ۱۹۸).

۷. «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (الأنعام/۳۸).

۸. «وَفِيهِ تَبَيَّنَ لِكُلِّ شَيْءٍ» (خطبه ۱۸).



مربوط به زمان نزولش، جامع تمام حقایق گذشته و آینده نیز هست و درمان دردهای بشریت و انتظام امور آنان را می‌توان در آن یافت.<sup>۱</sup>

### ۶-۲-۲- اصل اختلاف‌ناپذیری قرآن

یکی دیگر از اصول مورد عنایت علی علیه السلام در تفسیر قرآن، توجه به اختلاف‌ناپذیری آن است.<sup>۲</sup> این اصل امروزه توسط دانشمندان علوم قرآنی به عنوان یکی از وجوه اعجاز قرآن مطرح شده و به عقیده آنان تصور وجود اختلاف، توهم باطلی بیش نیست که ناشی از عدم تدبیر صحیح در قرآن کریم است و چنانچه آیات قرآن به درستی مورد بررسی قرار گیرند نه تنها هیچ‌گونه تناقضی نداشته، بلکه سراسریک پارچه بوده و هدف واحدی را دنبال می‌کنند.<sup>۳</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام نیز در نهج البلاغه به این اصل مهم اشاره کرده و یادآور شده است که هر قسمت از قرآن، گواه دیگر بخش‌های آن است و اختلافی در آن نیست.

### ۶-۲-۳- اصل تدبیر در آیات و پرهیز از تفسیر به رأی

یکی دیگر از اصول لازم در تفسیر قرآن و شناخت حقایق آن، تفقه و تدبیر در آیات قرآن کریم است، زیرا بدیهی است که بدون تدبیر و تفقه در قرآن، هرگز نمی‌توان به تفسیر آن راه یافت. خداوند متعال در قرآن کریم مردم را به تدبیر در قرآن دعوت کرده است و بر قابل فهم بودن آن تأکید دارد و کسانی که در آن تدبر نمی‌کنند از نگاه قرآن کریم گویا مهر بر دل‌های آنان نهاده شده است.<sup>۴</sup>

امام علی علیه السلام نیز تدبیر در قرآن که مرحله پس از تعلّم آن است را از اصول مهم و اساسی برای دست‌یابی به تفسیر آیات و حقایق قرآن کریم دانسته و از آن با واژه «تفقه» یاد

۱. «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا بَاتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا بَيَّنَّكُمْ» (خطبه ۱۸).

۲. «وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ» (همان).

۳. برای اطلاع بیشترن ک: خوئی، البیان فی علوم القرآن، ۸۴-۸۵.

۴. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، ۲۴).



می‌کند.<sup>۱</sup> بدیهی است چنانچه این تفکر و تدبیر در قرآن به شکل درست انجام نشود و با پیروی از هوای نفس همراه باشد، خطری بزرگ‌تر از عدم تدبیرا به دنبال دارد و آن تفسیر به رأی است. مقصود از تفسیر به رأی آن است که کسی به جای آن که قرآن را معیار و ملاک درستی آرای خویش قرار دهد و عقاید و باورهای خود را بر قرآن عرضه کند، قرآن را آن‌گونه که می‌خواهد و مطابق با هواهای نفسانی خود تفسیر کند. در نتیجه به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام نتیجه آن، به عکس جلوه دادن احکام الهی و ایمنی دادن مردم از عذاب خداوند و سبک کردن گناهان کبیره برای ایشان است.<sup>۲</sup> حال آنکه در مقابل، اگر قرآن مبنا قرار گیرد و آراء بر آن عرضه شود نه تنها تفسیر به رأی محسوب نمی‌شود، بلکه بسیار خوب و پسندیده است.<sup>۳</sup>

#### ۶-۲-۴- اصل مراجعه به مفسران حقیقی قرآن

یکی دیگر از اصولی که می‌توان آن را مبنای تفسیری امام علی علیه السلام دانست آن است که به اعتقاد ایشان برای آگاهی از حقایق قرآن، باید قرآن را به سخن آورد؛<sup>۴</sup> «اما این قرآن که جامع حقایق است هرگز به سخن نخواهد آمد؛<sup>۵</sup> زیرا قرآن به خودی خود صامت و خاموش است.<sup>۶</sup> و ظاهر آن خطوطی است که بر سطرها نقش بسته و ناگزیر باید برای

۱. «وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيْبُ الْقُلُوبِ» (خطبه ۱۱۰).

۲. «تفقه» از ریشه «ف، ق، ه» به معنای درک و علم به چیزی است (ن. ک: ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۴/۴۴۲) و برخی آن را به معنای فهم و اخص از علم دانسته و تفقه را طلب فهم کردن معنا کرده‌اند (ن. ک: راغب اصفهانی، المفردات، ۶۴۳).

۳. «قَدْ جَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَظَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ وَيَهْوُونَ كِبِيرَ الْجَرَائِمِ» (خطبه ۸۷).

۴. امیرمؤمنان علیه السلام درباره حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه) چنین می‌فرماید: «وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ» (خطبه ۱۳۸) یعنی امام زمان علیه السلام آراء را بر قرآن منطبق می‌کنند و میزان درستی و تطابق آنها را با قرآن می‌سنجد که این مضمون در خطبه ۱۴۸ نهج البلاغه نیز آمده است.

۵. «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ» (خطبه ۱۵۸).

۶. همو.

۷. «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتُ وَأَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ.» (عاملی، وسائل الشیعة، ۲۷/۳۴).

آن ترجمانی یافت.»<sup>۱</sup> این ترجمان کسی نیست جز، همان مفسران حقیقی قرآن یعنی اهل بیت پیامبر ﷺ که به فرموده امیرمؤمنان ﷺ کرائم قرآن یعنی اطلاعات مفید قرآن در وجود و شخصیت آنان نهاده شده و ایشان به مثابه گنج های خدای رحمن در بین انسان ها هستند<sup>۲</sup> و هیچ کس با ایشان قابل قیاس نیست و حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان.<sup>۳</sup> کتاب خدا به آنان دانسته شد و آنان به کتاب خدا دانایند، کتاب به آنان برپاست و آنان به کتاب برپایند.<sup>۴</sup> به عبارت دیگر، رابطه متقابل میان قرآن کریم و اهل بیت ﷺ به گونه ای است که علم به حقایق قرآن به واسطه آنان حاصل می شود و به وسیله قرآن است که آنان دارای دانش شده اند و همان گونه که آنان عامل برپایی کتاب خدا و اقامه دین هستند، کتاب خدا هم عامل قوام و استقرار و مشخص شدن موقعیت آنها است. بنابراین از نظر نهج البلاغه حقایق پایان ناپذیر قرآن باید به وسیله مفسرین مفسرانی القاء شود که اینان در درجه نخست اهل بیت عصمت و طهارت ﷺ هستند.

### ۶-۳- روش های تفسیر قرآن در نهج البلاغه

آن گونه که از مطالعه نهج البلاغه به دست می آید، تفسیر قرآن در نهج البلاغه به دو شکل مستقیم<sup>۵</sup> و صریح و گاه به طور ضمنی و غیرمستقیم آمده است.<sup>۶</sup> در مجموع به طور

۱. «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطَلِقُ بِلِسَانٍ وَلَا بُدُّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطَلِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ» (خطبه ۱۲۵).

۲. «فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ» (خطبه ۱۵۴).

۳. «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَبْقَى الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي وَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ» (خطبه ۲).

۴. «بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَبِهِ عَلِمُوا وَبِهِم قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا» (حکمت ۴۳۲).

۵. منظور از تفسیر مستقیم آن است که گاه امیرمؤمنان ﷺ ابتدا آیه ای از قرآن را ذکر کرده و بلافاصله پس از آن، نکاتی را در تبیین معنای آیه بیان می فرماید، که این نوع را تفسیر مستقیم آیات نامیده ایم.

۶. منظور از تفسیر غیرمستقیم آن است که در بعضی از موارد امام علی ﷺ یک مفهوم دینی که شاید لفظ آن در قرآن هم نیامده باشد، مانند زهد را ذکر کرده و به توضیح آن می پردازد و در این راستا به آیه یا

کلی در تمام این موارد چند روش تفسیری مشهود است که عبارت‌اند از: تفسیر قرآن با استفاده از دیگر آیات، تفسیر قرآن بر پایه سنت و سیره و اقوال پیامبر ﷺ، تفسیر قرآن با تکیه بر علم الهی امیرمؤمنان (علیه السلام) که گاه به کمک تبیین شرایط زمان نزول و یا بر پایه تبیین معنای واژگان به کار رفته در آیه و یا بر پایه تاریخ گذشتگان و اقوام و ملل پیشین صورت پذیرفته است. در ادامه به توضیح هریک از این موارد به همراه ذکر نمونه‌هایی از نهج البلاغه می‌پردازیم.

### ۶-۳-۱- تفسیر قرآن با استفاده از دیگر آیات (تفسیر قرآن به قرآن)

از آنجایی که قرآن جامع حقایق است، لذا می‌تواند مبین مجملات و مبهمات خودش هم باشد. بنا بر این باید تا حد ممکن در تفسیر قرآن از خود قرآن استفاده شود و برای درک حقایق بی‌پایان قرآن در درجه اول از خود آن مدد گرفت و این همان بحث تفسیر قرآن به قرآن است که امروز به خصوص از نظر دانشمندانی مانند مرحوم علامه طباطبائی روی آن بسیار تأکید می‌شود و آن را عالی‌ترین شکل تفسیر قرآن دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

امام علی (علیه السلام) نیز در مواردی از نهج البلاغه بر این حقیقت تأکید کرده و می‌فرماید: «کتاب خدا، بعضی از آن بعض دیگر را تفسیر کند، و پاره‌ای بر پاره دیگر گواهی می‌دهد<sup>۲</sup> و قسمتی از آن قسمت دیگری را تصدیق می‌کند<sup>۳</sup> و خود قرآن به گونه‌ای است که مفسر

آیاتی از قرآن هم استناد و استشهاد می‌شود؛ به گونه‌ای که عبارت‌های قبل در واقع، تفسیری برای آن به شمار می‌آیند و ما این نوع را تفسیر غیر مستقیم نامیده‌ایم.

۱. ن. ک: طباطبایی، قرآن در اسلام، ۱۵۰؛ برای آگاهی بیشتر در این باره رک: نجارزادگان و قربانی، بررسی و تحلیل مبانی تفسیر قرآن به قرآن با تأکید بر تفسیر المیزان؛ ایزدی مبارکه، تأملی در میزان کارایی روش تفسیر قرآن به قرآن؛ فتحی، مبانی قرآنی تفسیر قرآن به قرآن؛ حجتی و احسانی، منطق تفسیر قرآن به قرآن و بررسی رابطه آن با روایات ضرب قرآن؛ حاجی بابایی، نقد و بررسی تفسیر قرآن به قرآن و سیر تاریخی آن.

۲. «كِتَابُ اللَّهِ تُبَصِّرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (خطبه ۱۳۳).

۳. «وَ ذَكَرْنَا الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (خطبه ۱۸).

مجملاتش و مبین غوامض و پیچیدگی هایش است.<sup>۱</sup> از این رو خود آن حضرت نیز گاه برای شکافتن یک مفهوم قرآنی و تبیین آن از بعضی از آیات استمداد می‌کند و حتی عموماً با استفاده از خود قرآن به سؤالات مردم پاسخ می‌دهد که در ادامه به نمونه‌هایی از این روش تفسیری امام علی علیه السلام در نهج البلاغه اشاره می‌شود.

### ۶-۳-۱-۱- تفسیر معنای قرض دادن به خداوند

یکی از مواردی که امام علی علیه السلام با توجه به دیگر آیات قرآن کریم، به تفسیر و تبیین معنای آیه‌ای از قرآن پرداخته است، آیات مربوط به قرض الحسنه است. در این دسته از آیات، خداوند متعال کسانی را که به او قرض می‌دهند به مضاعف شدن سرمایه و دوچندان شدن پاداش وعده داده است؛<sup>۲</sup> اما شاید این ابهام به ذهن برسد که قرض دادن به خداوند با وجود آنکه او غنی مطلق است و بی‌نیاز از همه کس و همه چیز، چه معنایی دارد؟ امام علی علیه السلام در سخنان خود پس از قرائت این آیات، علت قرض خواستن خداوند را ذکر کرده و می‌فرماید: «این قرض خواستن خداوند نه از روی خواری و نه از روی کمبود و تنگدستی است؛ بلکه همانند یاری خواستن او از شما است.<sup>۳</sup> در حالی که تمام سپاهیان آسمان و زمین از آن اوست<sup>۴</sup> و از شما قرض خواسته در حالی که تمام گنجینه‌های آسمان و زمین از آن اوست<sup>۵</sup> و او بی‌نیاز ستوده است<sup>۶</sup> و هدف او از این کار تنها آن است که شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکو عمل تر هستید پس

۱. «مُفَسِّرًا مُجْمَلَةً وَ مُبَيِّنًا غَوَامِضَهُ.» (خطبه ۱).

۲. «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (البقره، ۲۴۵) و «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (الحديد، ۱۱).

۳. اشاره به آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّصِرُوا اللَّهَ بِنَصْرِكُمْ وَ يُبَيِّنَتْ أقدَامَكُمْ» (محمد، ۷).

۴. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (الفتح، ۴)؛ «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (الفتح، ۷).

۵. «وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (المنافقون، ۷).

۶. «هُوَ الْعَنِّي الْحَمِيدُ» (الحج، ۶۴؛ لقمان، ۲۶؛ فاطر، ۱۵؛ الحديد، ۲۴؛ الممتحنة، ۶).

به اعمال نیک بشتابید تا در خانه خدا با همسایگان خدا باشید.»<sup>۱</sup>

از آنچه بیان شد روشن است که امام علی علیه السلام در این سخنان خود با استناد به دیگر آیات قرآن کریم که ذکر آن گذشت، مفهوم قرض دادن به خداوند و مقصود واقعی از آن را به روشنی تبیین کرده است.

### ۶-۳-۲- تفسیر قرآن با تکیه بر سنت نبوی

یکی دیگر از روش‌های تفسیر قرآن در نهج البلاغه، استناد به روایات نبوی و نقل قول از پیامبر صلی الله علیه و آله در تبیین معانی آیات قرآن کریم است، زیرا به طور کلی آنچه که علی علیه السلام از دانش قرآنی در اختیار داشت همه را از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بود و خود در مواردی از نهج البلاغه به صراحت به این حقیقت مهم اشاره دارد. از جمله در موردی، که حقایقی از آینده را برای اصحاب خویش شرح می‌دهد؛ یکی از حاضران از آن سخنان اظهار شگفتی کرده و با تعجب می‌پرسد: «یا امیر المؤمنین علیه السلام آیا ادعای علم غیب داری؟ و ایشان تبسمی کرده و می‌فرماید: «آنچه که من گفتم غیب نبود، بلکه دانشی است که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته‌ام.»<sup>۲</sup> و جلوه بارز این دانش را می‌توان در مواردی از نهج البلاغه که علی علیه السلام با تکیه بر سخن یا سیره‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر برخی از آیات قرآن کریم را چه به شکل صریح و یا به طور ضمنی بیان می‌فرماید مشاهده کرد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

### ۶-۳-۱- تفسیر معنای فتنه

یکی از مواردی که در آن امام علی علیه السلام با تکیه بر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله یک مفهوم قرآنی

۱. «قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعَفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلِّ وَ لَمْ يَسْتَقْرِضْكُمْ مِنْ قُلِّ اسْتَنْصِرْكُمْ وَ لَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ اسْتَقْرِضْكُمْ وَ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَنِكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ جِبْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ» (خطبه ۱۸۳).

۲. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عِلْمَ الْغَيْبِ فَصَحَّحَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَ كَانَ كَلْبِيًّا: «يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ يَعْلَمُ غَيْبًا وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ» (خطبه ۱۲۸).

را تبیین می‌کنند، توضیح ایشان در مورد آیات ابتدایی سوره عنکبوت است.<sup>۱</sup> به این ترتیب که وقتی در خصوص فتنه و معنای آن می‌پرسد و اینکه آیا سخنی از رسول خدا ﷺ در خصوص آن رسیده است می‌فرماید: «هنگامی که آیات ابتدایی سوره کهف نازل شد دانستم، مادامی که رسول خدا ﷺ میان ما است فتنه بر ما وارد نمی‌شود و به رسول خدا ﷺ عرض کردم این فتنه‌ای که خداوند در این آیه از آن خبر داده چیست؟ فرمود: «امت من بعد از وفات من مورد فتنه و آزمایش‌هایی قرار می‌گیرند، این مردم به زودی با مال‌هایشان آزمایش می‌شوند، آنها برای دینداری خود بر خدا منت می‌گذارند و تمنای رحمت او را می‌کنند، و خود را از خشم خداوند در امان می‌پندارند و با شبهات دروغین حلال‌ها را حرام می‌کنند، به طوری که شراب را از طریق نبیذ<sup>۲</sup> حلال و جایز می‌شمارند و معاملات شان ربوی است و در قالب هدیه، رشوه‌خواری می‌کنند.» در اینجا امام علی علیه السلام می‌فرماید: «که از رسول خدا ﷺ پرسیدم در چنین روزی من با این مردم چگونه برخورد کنم؟ آیا با آنها معامله مرتدان را داشته باشم یا آنکه آنان را افرادی بدانم که دچار فتنه و آزمایش‌اند؟» و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با آنها معامله مرتدان را نکن، آنها قومی هستند که دچار فتنه و آزمایش الهی شده‌اند.»<sup>۳</sup>

همچنین امام علی علیه السلام در بخشی دیگر از نهج البلاغه ضمن اشاره به این مطلب

۱. «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (العنکبوت، ۲).

۲. خمر شرابی است که با انگور ساخته می‌شود؛ اما شراب‌های دیگری هم قابل استحصال است که از جمله آنها نبیذ است. یعنی شراب‌هایی که از خرما و کشمش و... تهیه می‌شود (ن.ک: ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۵/۷).

۳. «وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، أَخْبِرْنَا عَنِ الْفِتْنَةِ، وَهَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْهَا فَقَالَ علیه السلام: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُورَةَ قَوْلِهِ «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟... قَالَ يَا عَلِيُّ علیه السلام إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَيَمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ وَيَأْمَنُونَ سَطْوَتَهُ وَ يَسْتَحْلُونَ حَرَامَهُ بِالسُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ فَيَسْتَحْلُونَ الْحُمُرَ بِالتَّبْيِذِ وَ الشُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَبَايَ الْمَنَازِلِ أَتُرِيهِمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ فَقَالَ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ.» (خطبة ۱۵۶).



که خداوند متعال همه را آزمایش می‌کند و مفرّی و گریزی از آزمایش‌های الهی نیست می‌فرماید: «کسی از شما نگوید خدایا از فتنه به تو پناه می‌برم چه هیچ کس نیست، جز که در فتنه‌ای است؛ لیکن آنکه پناه خواهد از فتنه‌های گمراه‌کننده، خدای سبحان فرماید: «بدانید که مال و فرزندان شما فتنه است.»<sup>۱</sup>

در واقع این کلام علی علیه السلام علاوه بر آن که استشهاد مستقیمی به قرآن کریم در خود دارد، تفسیری بر آیه دوم سوره مبارکه ملک<sup>۲</sup> و آیه دوم سوره مبارکه عنکبوت نیز هست که در آنها خداوند متعال به سنت ابتلاء اشاره داشته و اینکه کسی از بندگان او از آزمایش و فتنه مستثنا نیست و کسی نمی‌تواند بگوید خدایا من از فتنه به تو پناه می‌برم و می‌خواهم که مرا آزمایش نکنی، زیرا فتنه و آزمایش یک امر همگانی است و هرآنچه خداوند به انسان عطا می‌کند و هر موقعیتی که در آن قرار می‌گیرد از جمله مال و اولاد همگی، اسباب آزمایش - فتنه - است.<sup>۳</sup> در نتیجه مطابق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام اگر قرار است کسی از چیزی به خدا پناه ببرد، باید از فتنه‌ها و آزمایش‌هایی که موجب گمراهی است به خدای تبارک و تعالی پناه برد.<sup>۴</sup>

### ۶-۳-۳- تفسیر قرآن بر پایه آگاهی از شرایط فرهنگی اجتماعی عصر نزول

یکی دیگر از روش‌های تفسیری امام علی علیه السلام، تبیین آیات قرآن کریم بر پایه شرایط فرهنگی اجتماعی عرب عصر نزول قرآن است؛ زیرا علی علیه السلام صرف نظر از دانش الهی که از آن برخوردار است، به طور عادی نیز شاهد لحظه لحظه نزول آیات قرآن بوده و کاملاً از

۱. «لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَ لَكِنَّ مَنْ اسْتَعَاذَ فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ مِضَلَاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (حکمت ۹۳).

۲. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ»، همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده (الملک، ۲).

۳. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (الانفال، ۲۸).

۴. برای آگاهی بیشتر در زمینه تفسیر معنای فتنه در نهج البلاغه، انواع و مصادیق آن و نیز راه بیرون رفتن از فتنه‌ها از دیدگاه نهج البلاغه رک: جعفری، آموزش نهج البلاغه، ۲۶۸-۲۹۰.



شرایط حاکم بر آن زمانی آگاهی داشته است و از این رو بهترین تفسیر را از آیات قرآن ارائه کرده که در ادامه به نمونه‌هایی از آیاتی که به این شیوه در نهج البلاغه تفسیر شده‌اند اشاره می‌شود.

### ۶-۳-۳-۱- تفسیر ﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

خداوند متعال در بخشی از سوره مبارکه تکاثر خطاب به مردم آن زمان می‌فرماید: «تفاخر به بیشترداشتن، شما را غافل داشت، تا به دیدار گورستان رفتید». در ارتباط با این دو آیه، دو دیدگاه تفسیری وجود دارد. برخی ﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ را کنایه از مرگ دانسته‌اند. در این صورت معنی این آیات چنین است که «شما ای مردم به کثرت و زیاده‌طلبی سرگرم شدید تا جایی که مرگتان فرارسید». اما برخی دیگر مقصود از ﴿حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ را رفتن به گورستان برای شمارش تعداد مردگان هر قبیله و در نهایت فخرفروشی بیشتر به واسطه کثرت قبیله خود دانسته‌اند.

امام علی علیه السلام در بیان خود و پس از ذکر این آیه، با توجه به شرایط زمان نزول قرآن، به نکاتی اشاره دارند که در واقع تأیید کننده دیدگاه دوم برای تفسیر این آیات است. ایشان می‌فرماید:

«شگفتا چه مقصد بسیار دوری و چه زیارت‌کنندگان بی‌خبری و چه کار دشوار و مرگباری. پنداشتند که جای مردگان خالی است، آنها که سخت مایه عبرتند، و از دور با یاد گذشتگان، فخر می‌فروشند. آیا به گورهای پدران خویش می‌نازند و یا به تعداد فراوانی که در کام مرگ فرو رفته‌اند؟ آیا خواهان بازگشت اجساد هستند که پوسیده شده و حرکات شان به سکون تبدیل شد؟ آنها مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر؛ اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنی روی آورند عاقلانه‌تر است تا آنان را وسیله فخرفروشی قرار دهند»<sup>۱</sup>.

۱. «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ وَ زُورًا مَا أَغْفَلَهُ وَ خَطَرًا مَا أَفْطَعَهُ لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ آيَةً مُدْكِرَةً تَنَآوَشُوهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ أَفَبِمَصَارِعِ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَمْ بِعِدِيدِ الْهَلَكَةِ يَتَكَاثَرُونَ يَبْتَغِعُونَ مِنْهُمْ أَجْسَادًا خَوْثًا وَ حَرَكَاتٍ سَكَنَتْ وَ لَآنَ يَكُونُوا عِبْرًا أَحَقُّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا مُفْتَخَرًا». (خطبه ۲۲۱).

با این بیان روشن است که سوره تکاثر در مقام مذمت جاهلانی نازل شده که برای فخر فروشی نسبت به یکدیگر و نه به قصد عبرت‌گیری به قبرستان می‌رفتند تا با سرشماری مردگان، برتری خود از حیث کثرت را به قبیله مقابل ثابت کنند. از این رو در برخی متون روایی چنین آمده که رسول خدا ﷺ تا زمانی که در مکه بودند زیارت قبور را توصیه نمی‌کردند؛ زیرا در آن شرایط به قبرستان رفتن مایه عبرت نبود، بلکه به عکس مایه فخر فروشی بود، ولی در مدینه که این شرایط دیگر وجود نداشت و زیارت قبور مایه پند، عبرت و بیداری بود. می‌فرماید: «که من در گذشته شما را از رفتن به قبرستان نهی می‌کردم، ولی اکنون به زیارت اهل قبور بروید که شما را متوجه آخرت می‌کند»<sup>۱</sup>.

#### ۶-۳-۲- تفسیر معنای جاهلیت

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که جامعه زمان بعثت پیامبر اسلام ﷺ را به عنوان جامعه جاهلی و بی سواد توصیف کرده است. جامعه‌ای که در گمراهی آشکار به سر می‌بردند و پیامبر ﷺ در میان چنین افرادی و برای هدایت و تعلیم و تزکیه آنان مبعوث شد،<sup>۲</sup> و از این رو است که قرآن کریم در آیاتی دیگر مسلمانان را از اینکه مانند دوران جاهلیت حمیت بی جا داشته باشند،<sup>۳</sup> و یا گمان بد برند<sup>۴</sup> پرهیز می‌دهد و زنان مسلمان را امر می‌کند که ضمن حفظ حجاب خویش، از تبرج جاهلی، یعنی آشکار کردن زینت‌های

۱. «وَكُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ إِلَّا فَرُورُوهَا وَلَا تَقُولُوا هُجْرًا فَإِنَّهُ بَدَأَ لِي أَنْ يُرِيقَ الْقَلْبَ»؛ ن. ک: مفید، الفصول المختارة، ۱۳۱، ابن ابی جمهور، عوالي اللئالی العزیزية في الأحاديث الدينية، ۱/۴۵ و ۲/۶۱ و ۴/۱۹۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۰/۴۴۱؛ میرداماد، الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية، ۱۶۹؛ نوری، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، ۲/۳۶۴؛ دانشمندان علم الحدیث این فرمایش پیامبر ﷺ را مصداقی از ناسخ و منسوخ در حدیث دانسته‌اند. (ن. ک: معارف، شناخت حدیث، ۲۲۶، به نقل از شهید ثانی).

۲. «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْلٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ» (ن. ک: الجمعة، ۲).

۳. «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الفتح، ۲۶).

۴. «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ» (آل عمران، ۱۵۴).

خود برای غیر محارم خویش پرهیزند.<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام نیز که به شرایط آن زمان کاملاً واقف بوده و آن دوران را درک کرده است، در خطبه های متعددی از نهج البلاغه شرایط عصر جاهلیت و مشخصات جامعه جاهلی را توصیف می کند که در واقع تفسیری بر این آیات به شمار می آید. از جمله می فرماید:

«خداوند، پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را هشدار دهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد. آنگاه که شما ملت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می کردید میان غارها، سنگ های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می بردید، آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می ریختید، و پیوند خویشاوندی را می بردید، بت ها میان شما پرستش می شد، و مفساد و گناهان شما را فرا گرفته بود.<sup>۲</sup> هیچ کس از عرب، کتاب آسمانی نداشت، و ادعای پیامبری نمی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم جاهلی را تا به جایگاه کرامت انسانی پیش برد و به رستگاری رساند.»<sup>۳</sup>

### ۶-۳-۴ - تفسیر قرآن بر پایه تبیین معنای واژگان به کار رفته در آیه

یکی دیگر از روش های تفسیری امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، تفسیر آیه یا آیاتی از قرآن

۱. «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (الأحزاب، ۳۳).

۲. «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ جَبَاةٍ خُشْنٍ وَحَيَاتٍ صَمٍّ تَشْرَبُونَ الْكَدْرَ وَتَأْكُلُونَ الْحَبِيبَ وَتَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقَطِّعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَضْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْأَنَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ» (خطبه ۲۶).

۳. «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةَ فَسَاقِ النَّاسِ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجِئَهُمْ فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَأَطْمَأْنَنْتْ صَفَاتُهُمْ» (خطبه ۳۳): «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا فَتَقَاتَلَ بَيْنَ أَطْعَامِهِ مَنْ عَصَاهُ يَسُوقُهُمْ إِلَى مَنَاجِئِهِمْ وَيُبَادِرُهُمْ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ يَحْسِرُ الْحَسِيرُ وَيَقِفُ الْكَسِيرُ فُتَيْمٌ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحَقَهُ غَايَةٌ» (خطبه ۱۰۴).

کریم برپایه تبیین معنای لغوی یا اصطلاحی واژگان به کار رفته در آن آیه و یا بیان مصادیق آن واژه است؛ مانند تبیین معنای مفاهیمی از قبیل: احد، واحد، عدل، احسان، ظلم، حیات طیبه و نظایر آن که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

#### ۶-۳-۴-۱- تفسیر معنای احد

قرآن کریم سرشار از آیات توحیدی است که در رأس آن سوره مبارکه توحید قرار دارد و یکی از مفاهیم مطرح شده در این سوره احدیت و یکتایی خداوند است که از جمله صفات ذات اوست و البته در موارد دیگری از آیات قرآن نیز از جمله در سوره مائده، در نفی عقیدهٔ تثلیث که نصاری به آن معتقدند<sup>۱</sup> نیز به همین مطلب اشاره شده است.

امام علی علیه السلام نیز به تبعیت از قرآن کریم در موارد متعددی از سخنان خود اعم از آنچه در نهج البلاغه آمده و یا غیر آن، به مباحث توحیدی پرداخته‌اند. از جمله یکتایی خداوند و عددی نبودن این یکتایی سخنانی بیان فرموده که می‌توان آن را تفسیری بر آیات قرآن کریم و تبیین مفهوم قرآنی «احد» دانست.

یکی از معانی «واحد» و «احد» بودن، تجزیه‌ناپذیری است بدین معنا که خداوند دارای جزء نبوده و اعضاء و جوارحی ندارد.<sup>۲</sup> اما معنای دیگر آن، نفی وحدت عددی از ذات اقدس حق است.<sup>۳</sup> خداوند به یکی بودن عددی توصیف نمی‌شود، زیرا تحت عدد درآمدن ذات حق ملازم است با محدودیت او؛ به عبارت دیگر در وحدت عددی وقتی

۱. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۖ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ ۚ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَكَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مائده، ۷۳).

۲. ن. ک: خطبه ۸۵، ۱۸۶.

۳. در واقع این مسأله که وحدت حق وحدت عددی نیست؛ از اندیشه‌های بکر و بسیار عالی اسلامی است که در هیچ مکتب فکری دیگر سابقه ندارد و خود فلاسفه اسلامی به تدریج و بر اثر تدریج در متون اصیل اسلامی به خصوص کلمات علی علیه السلام به عمق این اندیشه پی بردند و آن را رسماً در فلسفه الهی وارد کردند و نام «وحدت حقه حقیقیه» را برای آن اصطلاح کردند. اما در کلمات قدماء از حکماء اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی اثری از این اندیشه لطیف دیده نمی‌شود. (ن. ک: مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ۶۳).

گفته می شود «یکی» یعنی دو تا نیست و از لحاظ تعداد نسبت به نقطه مقابلش که دو یا چندتا است کم است. بنابراین جز ذات خداوند هر چیزی که به وحدت موصوف شود کم است؛<sup>۱</sup> اما در مورد خداوند وقتی صفت «احد» به کار می رود مقصود احد از لحاظ شمارش و عدد نیست.<sup>۲</sup> و وحدانیت او سبب کوچکی و کمی او نمی شود حال آنکه هر چه را غیر از خدا واحد بنام اند اندک و تنهاست، به غیر از ذات الهی.

در روایتی دیگر که باز تفسیری برای مفهوم «احد» به شمار می آید، شریح بن هانی از پدرش نقل می کند که در روز جنگ جمل مردی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان! علیه السلام تو قایل به یکتایی خدا هستی؟ تومی گویی که خدا احد است؟» مردم از هر سو بر او تاختند که این چه هنگام سخن است. اکنون ما سرگرم جنگ هستیم. مگر نمی بینی که امیرمؤمنان علیه السلام پریشان خاطر است. امام علی علیه السلام فرمود: «دست از او بردارید که خواسته این مرد همان است که ما بر سر آن با این مردم می جنگیم.» سپس فرمود: «ای مرد! این گفتار که خدا یکی است به چهار شکل قابل تفسیر است. دو تفسیر آن مناسب شأن خداوند عالم نیست و دو تفسیر دیگرش مناسب شأن پرودگار است، اما آن دو وجهی که شایسته نیست، عبارت اند از اینکه اولاً کسی بگوید خدا یکی است و مقصودش یک عددی باشد، زیرا آنچه که دومی ندارد به شمارش نیاید. و آن کسی که بی مانند است هرگز به شمارش در نیاید. و این یکی بودن یکی بودن عددی نیست؛ و سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه ای از قرآن کریم در این زمینه اشاره می کنند که در آن ضمن نفی تثلیث، بر یکتایی خداوند تأکید شده است که نقل آن گذشت. بعد می فرماید: «تفسیر دوم، که آن هم اشتباه است این است که خدا یکی است و مقصودش نوعی از جنس باشد که این هم روا نیست، زیرا تشبیه خداوند است. پرودگار ما بالاتر و برتر از آن است که شبیه و مانند داشته باشد؛» و اما آن دو تفسیری که درست است عبارتند از:

۱. «كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ» (خطبه ۶۵).

۲. «الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ وَالْحَالِقُ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ» (خطبه ۱۵۲) «وَاحِدٌ لَا بِعَدَدٍ وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ» (خطبه ۱۸۳).

کسی بگوید خداوند یکی است یعنی بی مانند است. و دیگر آنکه کسی بگوید خدای عزّ وجل یکتاست یعنی یگانه است و مقصود او آن باشد که ترکیبی در ذاتش نیست و قابل بخش به اجزاء نیست. نه در خارج، نه در عقل و نه در وهم، آری خدای ما به این معنا یکی است یعنی یکی است از جهت آنکه ذاتی دارد بری و بالاتراز ترکیب و در نتیجه قابل تجزیه نخواهد بود.<sup>۱</sup>

بنابراین اینکه گفته می‌شود خدا یکی است، بدین معنا است که خدا ذاتی یگانه و فاقد ترکیب دارد و تمامی صفات متعددی که قرآن کریم برای خدا اثبات کرده است از قبیل: عَفُورٌ رَحِيمٌ سَمِيعٌ، عَلِيمٌ، عَزِيزٌ، حَكِيمٌ و... همگی عین ذات اوست، نه قرین او<sup>۲</sup> که این امر مستلزم دوتایی و جزء جزء بودن خدا است.<sup>۳</sup>

#### ۶-۳-۴-۲- تفسیر معنای عدل و احسان

در برخی آیات قرآن کریم از دو واژه عدل و احسان در کنار یکدیگر یاد شده است، اما سخنی در تعریف آنها و تفاوت میان آن دو نیامده است؛ از این رو این سؤال پیش می‌آید که عدل و احسان چیست و چه تفاوتی با هم دارند. امام علی علیه السلام در ذیل این آیه عدل را به انصاف و احسان را به تفضل تفسیر کرده و می‌فرماید: «الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَ الْإِحْسَانُ التَّنْفِصُلُ»<sup>۴</sup> و البته طبیعی است که انصاف بر تفضل مقدم باشد؛ زیرا عدل عبارت است

۱. صدوق، معانی الأخبار، ۵.

۲. یکی از مشکلات فلسفی در بحث صفات الهی که محل نزاع بین فرقه‌های مختلف کلامی بوده، یکی دانستن صفات الهی با ذات یا به تعبیر دیگر قدیم و یا حادث بودن صفات الهی است. به این معنا که اگرما صفات الهی را عین ذات بدانیم آن طور که شیعه قایل است می‌توان صفات بسیاری را به خداوند نسبت داد، و این ما را به مسأله ثنویت در ذات الهی و اکتساب صفات خارج از ذات مبتلا نمی‌کند. اما اگر کسی (مانند بعضی از اشاعره) معتقد باشد که خداوند صفاتی را به دست می‌آورد مستلزم آن است که خداوند در ذات بی‌مانندش نواقصی داشته که باید با کسب صفاتی به کمال برسد و نادرستی این مطلب روشن است و امام علی علیه السلام نیز در تبیین معنای احد، به روشنی آن را توضیح داده است.

۳. «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ شَاءَهُ وَمَنْ شَاءَهُ فَقَدْ جَرَّاهُ» (خطبه ۱).

۴. حکمت ۲۳۱.



از برخورد با مردم به انصاف، اما احسان که نیکویی است عبارت است از تفضّل. تفضّل از فضل است و فضل یعنی نعمت و رحمت بیش از حد انصاف. بدین معنا که انسان در درجه اول باید نسبت به مردم انصاف روا دارد و سپس اگر توان مالی اش اجازه داد به آنان به ویژه به مستمندان بخشش و کرامت داشته باشد. مشابه این سخن را امام علی علیه السلام در بیان تفاوت عدل وجود دارند و می فرماید عدل مهم تر است، زیرا عدل امر عامی است که هر چیزی در جایگاه خودش قرار می دهد اما جود امری اضافی و عارضی است که در موارد خاص انجام می شود.<sup>۱</sup> بدیهی است که بخشش به خودی خود از فضایل والای انسانی است، اما در مقایسه با عدل، عملی فردی به شمار می آید که عده ای خاص و مورد توجه را دربردارد برخلاف عدل که همگانی است و سود آن نصیب همه افراد می شود و شاید اگر عدالت به تمام معنا در جامعه ای اجرا شود، آن جامعه مستغنی از جود باشد.<sup>۲</sup>

#### ۶-۳-۴-۳- تفسیر معنای «حیات طیبه»

در برخی از آیات قرآن کریم سخن از زنده شدن افراد به حیات پاکیزه به میان آمده است و اینکه هر کس کار شایسته کند و مؤمن باشد اعم از مرد یا زن، قطعاً خداوند به وی زندگی پاکیزه و حیات طیبه می بخشد؛<sup>۳</sup> اما مصداق یا توضیح بیشتری از اینکه این حیات طیبه چیست وجود ندارد. امام علی علیه السلام در یکی از حکمت های نهج البلاغه ضمن اشاره به این آیه مقصود از حیات طیبه را قناعت می دانند و می فرماید: «هِيَ الْقَنَاعَةُ».<sup>۴</sup> این کلام در واقع به این معناست که از نگاه امام علی علیه السلام، قناعت به عنوان گنجی پایان ناپذیر یکی از مصادیق حیات طیبه است.

۱. حکمت ۴۳۷.

۲. ن.ک: جعفری، آموزش نهج البلاغه، ۱۷۴.

۳. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (النحل، ۹۷).

۴. حکمت ۲۲۹.

۵. حکمت ۵۷، ۴۷۵.



### ۶-۳-۵- تفسیر قرآن بر پایه تاریخ

از آنجا که بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم راقصص و سرگذشت پیامبران و اقوام گذشته تشکیل می‌دهد که با هدف عبرت‌آموزی و پندگیری بیان شده است.<sup>۱</sup> این موارد در سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نیز فراوان به چشم می‌خورد و آن حضرت ضمن استناد به این آیات، به عنوان انسانی که این سرگذشت‌ها را مطالعه کرده و عبرت گرفته است؛<sup>۲</sup> بر اساس تاریخ گذشتگان و اقوام و ملل پیشین، نکته‌هایی را در توضیح و تبیین بیشتر آن آیات بیان می‌فرماید که از آن جمله می‌توان به: داستان حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام، آفرینش آدم علیه السلام و ابلیس، آزمایش ابلیس به واسطه امر به سجده در مقابل آدم علیه السلام، داستان حضرت مسیح علیه السلام، داود و سلیمان علیهما السلام و اصحاب الرس و... اشاره کرد. البته نمونه‌های تفسیر حضرت علی علیه السلام از آیات تاریخی قرآن کریم محدود به این موارد نیست که ذکر همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد و از این رو تنها برخی از آنها به عنوان نمونه در ادامه ذکر می‌شود.

### ۶-۳-۵-۱- سرگذشت آدم علیه السلام

یکی از جریان‌هایی که در قرآن کریم مکرر نقل شده است، داستان آدم علیه السلام و ماجرای سجده ملائکه بروی و تمرد ابلیس از این فرمان است.<sup>۳</sup> امام علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه به خصوص در خطبه یکم و در ضمن داستان آفرینش آدم علیه السلام، به تفصیل به این مسأله پرداخته است که در واقع تفسیر این دسته از آیات قرآن کریم است و از جمله در بخشی از سخنان خود به ماجرای سجده فرشتگان بر آدم علیه السلام اشاره کرده و آن را دلیلی بر شرافت

۱. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (یوسف، ۱۱۱).

۲. «أَيُّ نَجْوَىٰ إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عَمْرُوتَ عُمَرَمَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرَّتِ فِي آثَارِهِمْ حَتَّىٰ عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَىٰ إِلَيْيَ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عَمِرْتُ مَعَ أَوْلِهِمْ إِلَىٰ آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَدَلِكَ مِنْ كَذِبِهِ وَنَفَعُهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ خَيْلَهُ» (نامه ۳۱).

۳. به عنوان نمونه ن. ک: البقره، ۳۰-۳۹؛ الاعراف، ۱۱-۲۵.

معنوی و فضیلت آدم عَلَيْهِ السَّلَام نسبت به فرشتگان دانسته و می فرماید:

«خدای سبحان از فرشتگان امانتی را که به آنها سپرده بود، طلب داشت و عهد و وصیتی را که با آنها نهاده بود، خواستار شد که به سجود در برابر او اعتراف کنند و تا اکرامش کنند در برابرش خاشع شوند. پس، خدای سبحان گفت که در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَام سجده کنید. همه سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کردن سرتافت، گرفتار تکبر و غرور شده و شقاوت بر او چیره شده بود. بر خود بیالید که خود از آتش آفریده شده بود و آدم عَلَيْهِ السَّلَام را که از مشتی گل سفالین آفریده شده بود، خوار و حقیر شمرد. خداوند ابلیس را مهلت ارزانی داشت تا به خشم خود کیفرش دهد و تا آزمایش و بلای او به غایت رساند و آن وعده که به او داده بود، به سربرد. پس او را گفت که توتا روز رستاخیز از مهلت داده شدگانی.»<sup>۱</sup>

#### ۶-۳-۵-۲- سرگذشت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام

درباره زندگی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و بنی اسرائیل در سوره های مختلف قرآن از جمله: سوره طه، اعراف، قصص و... سخن به میان آمده است. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز به مناسبت در بعضی خطبه های نهج البلاغه راجع به ملاقات حضرت موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام با فرعون و ماجراهایی که بین آنها گذشته، مطالبی را برای ما ذکر می کنند که به نمونه هایی از آن اشاره می شود.

#### ۶-۳-۵-۱- موسی عَلَيْهِ السَّلَام در سرزمین مدین

بخش دیگری از سرگذشت موسی عَلَيْهِ السَّلَام زمانی است که وی قبل از نبوت خود وزمانی که به سن رشد رسیده از فرعونیان فرار کرده بدون هیچ امکاناتی خسته و گرسنه به سرزمین مدین می رسد. در زیر درختی نشسته و چنین دعا می کند که پروردگارا! من سخت به

۱. «وَأَسْتَأْذِي اللَّهَ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدَبَعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْمُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ اعْتَرْتَهُ الْحَمِيَّةُ وَعَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّفْوَةَ وَتَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَأَسْتَوْهَنْ خَلَقَ الصَّالِحِينَ فَأَعْطَاهُ اللَّهُ النَّظْرَةَ اسْتِحْقَاقاً لِلشُّحْطَةِ وَاسْتِثْمَاماً لِلنَّبِيَّةِ وَانْحِازاً لِلْعِدَّةِ فَقَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (خطبه ۱، ترجمه آبتی).

هرآن خیری که به من فرستی نیازمند و فقیرم.<sup>۱</sup> امام علی علیه السلام در توضیح این ماجرا و دعای وی که در قرآن کریم آمده می‌فرماید: «به خدا سوگند، موسی علیه السلام با این دعا جز قرص نانی که گرسنگی او را برطرف سازد چیز دیگری نخواست یعنی در آن زمان به قدری گرسنه بود و آن قدر از سبزه‌های بیابان خورده بود که به فرمایش امام علی علیه السلام رنگ این سبزی در شکمش نمایان بود<sup>۲</sup> و حاجتش با یک قرص نان برآورده می‌شد و گرنه موسی علیه السلام انسان زاهد و قانعی بود و توقع چیز بسیار زیادی نداشت.»

### ۶-۳-۵-۲- موسی و هارون علیهما السلام در دربار فرعون

در قرآن کریم پس از بیان جریان آغاز نبوت موسی علیه السلام خداوند متعال خطاب به موسی و هارون علیهما السلام و امر آنان برای رفتن به سوی فرعون<sup>۳</sup> و دلداری ایشان براینکه در این راه نترسند که خداوند همراه آنان است و می‌شنود و می‌بیند<sup>۴</sup> به برخی از گفتگوهای میان موسی علیه السلام و فرعون و آنچه در دربار وی گذشت اشاره شده است،<sup>۵</sup> که امام علی علیه السلام همین جریان را با اندکی تفصیل بیشتر- که در واقع تفسیر بر این آیات به شمار می‌آید- چنین بیان می‌فرماید:

«موسی بن عمران و برادرش هارون بر فرعون علیه السلام در آمدند، جامه‌های پشمین برتن و چوبدستی‌ها در دست، و با او پیمان نهادند به جاودانگی سلطنت و دوام و ارجمندی و عزت اگر مسلمانی پذیرد و راه طغیان پیش نگیرد» فرعون گفت: «از این دو تعجب نمی‌کنید، که شرط جاودانگی ملک و همیشگی عزت مرا می‌پذیرند، و خود-

۱. «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»؛ پروردگارا، من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم (القصص، ۲۴).

۲. «وَإِنْ شِئْتَ ثَبِّتْ بِمُوسَى كَلِمَةَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ لِئَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ حُضْرَةُ الْبَقْلِ تَرَى مِنْ شَيْفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ هُزْلَاهُ وَتَشْدُبِ لَحْمِهِ»؛ (خطبه ۱۶۱).

۳. «اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» (طه، ۴۳).

۴. «قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى» (طه، ۴۶).

۵. طه، ۴۷-۵۷.

چنین که می بینید - در خواری و فقراسیرند - فرستنده آنان کیست - و چرا دستبندها و گردنبندهای زرین برایشان آویزان نیست زر و گرد آوردن آن را بزرگ داشت، و پشم و پوشیدن آن را خواری پنداشت.<sup>۱</sup>

#### ۱-۶-۳-۵-۲-۳- موسی علیه السلام و ساحران

یکی از مواردی که در خصوص سرگذشت موسی و هارون علیهما السلام در قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته چگونگی مواجهه آنان با جادوگران بارگاه فرعون است؛ در آن هنگام که در میدان رقابت با آنان قرار گرفته و مقرر می شود که موسی علیه السلام عصای خود را و آنان ابزارهای خودشان را جهت مقابله و مشخص شدن حق به میدان آورند و به درخواست موسی علیه السلام<sup>۲</sup> ابتدا ساحران ابزارهای خود را می افکنند و به ظاهر ترسی در دل موسی علیه السلام پدید می آید که امام علی علیه السلام در توضیح این ماجرا می فرماید ترس موسی علیه السلام بر خودش نبود، بلکه از غلبه جاهلان و دولت گمراهی ترسید،<sup>۳</sup> و خداوند هم به او دلداری می دهد که نترس که تو برتری و غالب خواهی شد.<sup>۴</sup>

#### ۶-۳-۶- تفسیر قرآن با تکیه بر فهم شخصی

در برخی موارد امام علی علیه السلام بدون استناد به موارد تاریخی و یا استفاده از آیه ای دیگریا روایتی نبوی، با تکیه بر فهم شخصی خود از آیه، نکته ای در خصوص تبیین معنای آن بیان می دارد که در واقع نوعی تفسیر غیر مستقیم برای آن آیه یا آیات به شمار می آید که به نمونه هایی در این خصوص اشاره می شود.

۱. «وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ علیهما السلام عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَبَايَدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعْلَمُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ خَالِ الْفُقَرَاءِ الدَّلَّ فَهَلَا أَلْبِي عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ وَآخْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَنُبْسِيهِ» (خطبه ۱۹۲، ترجمه شهیدی).

۲. «قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقَوْمَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ» (الشعراء، ۴۳).

۳. «لَمْ يُوجِسْ مُوسَى علیه السلام خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَّالِ وَدَوْلِ الصَّلَالِ» (خطبه ۴).

۴. «قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى» (طه، ۶۸).

## ۶-۳-۱-۶- تفسیر معنای زهد

زهد و بی‌رغبتی به دنیا از ارزش‌های پسندیده اخلاقی است که به نوعی مفهومی قرآنی هم به شمار می‌آید؛ گرچه این کلمه به این معنا در قرآن کریم به کار نرفته است؛<sup>۱</sup> اما امام علی علیه السلام بر اساس آیه‌ای از قرآن کریم، معنای صحیح و تفسیر جالب توجهی از حقیقت آن ارائه می‌دهد و می‌فرماید همه زهد در دو کلمه از قرآن و این سخن خدای سبحان خلاصه شده است و آن عبارت است از اینکه «برآنچه از دست‌تان رفته دریغ نخورید، و بدانچه به شما رسیده شادمان نباشید.»<sup>۲</sup> پس هر آن کس که برگزیده اندوهناک نشد و به آنچه به او رسید شاد نگشت، دو طرف زهد را به تمامی گرفته است.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر مطابق این فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام اگر کسی به گونه‌ای باشد که نسبت به آنچه که از کف او رفته غصه نخورد و نسبت به نعمت‌هایی که در اختیار دارد، بیش از حد شادمان و مغرور نشود، زهد را با تمام جوانب‌اش برای خود فراهم کرده است.

## ۶-۳-۲- تفسیر معنای ظلم

ظلم یکی از واژه‌ها و مفاهیم قرآنی است و به شکل‌ها و مشتقات گوناگون اسمی و فعلی در قرآن کریم به کار رفته است. در آیاتی از قرآن کریم نیز برخی از مصادیق آن مورد اشاره قرار گرفته است و از شرک به خداوند به عنوان ظلمی بزرگ<sup>۴</sup> و گناهی نابخشودنی<sup>۵</sup> یاد شده است. این کلمه در لغت مخالف «عدل» و به معنای قرار

۱. این کلمه در قرآن کریم تنها یک بار و در مورد برادران یوسف و در معنای لغوی خود به کار رفته است:

﴿وَسَوْفَ يَنْمَنِي بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَنْ جَحَّسَ دَرَاهِمَهُ مَعْدُودَةً وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّالِمِينَ﴾ (یوسف، ۲۰).

۲. ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ (الحديد، ۲۳).

۳. ﴿الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ﴾ (حکمت ۴۳۹).

۴. ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يُعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان، ۱۳).

۵. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾

(النساء، ۴۸).

دادن چیزی در غیر موضع خودش از روی تعدی و تجاوزکاری است.<sup>۱</sup> این معنا از ظلم، گرچه مفهوم صحیحی است، اما بیان جامع تری از آن را امام علی علیه السلام با استفاده از آیات قرآن کریم در نهج البلاغه چنین تبیین می فرماید که بدانید ظلم را سه گونه است: ظلمی که هرگز آرزیده نشود و ظلمی که بازخواست شود و ظلمی که بخشوده است و بازخواست نشود. ظلمی که هرگز آرزیده نشود، شرك به خدا است. خدای تعالی گوید: «خدا نمی آرزد کسی را که به او شرك آورده باشد» و ظلمی که آرزیده شود، ظلم بنده است به خود به ارتکاب برخی کارهای ناشایست و ظلمی که بازخواست می شود، ظلم کردن بندگان خداست به یکدیگر. قصاص در آنجا سخت است و آن زخم زدن به کارد یا به تازیانه نیست، چیزی است که اینها در برابر آن خرد کنند. زنهار، از دورنگی در دین خدا، زیرا همراه جماعت بودن، در کار حقی که آن را ناخوش می دارید بهتر است از پراکندگی در امر باطلی که آن را خوش می دارید؛ زیرا خدای سبحان به هیچ کس از گذشتگان و برجای ماندگان، که جدایی گزیند، خیری عطا نکرده.<sup>۲</sup>

### ۶-۳-۶-۳- تفسیر معنای امان

یکی از مواردی که امام علی علیه السلام در سخن خود به قرآن کریم استناد کرده است، اما در واقع با بیان خود تفسیر آن آیه مورد استناد را تبیین می فرماید، حکمت ۸۸ نهج البلاغه است. در آن حکمت امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به یاران خویش می فرماید: «دو چیز در زمین مایه امان از عذاب خدا بود، یکی از آن دو برداشته شد پس دیگری را بگیرد و بدان

۱. ابن فارس، ۳/ ۴۶۸.

۲. «أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ وَظُلْمٌ لَا يُشْرِكُ وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُغْفَرُ فَالشُّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ لِمَنْ يُشْرِكُ بِهِ﴾ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسُهُ عِنْدَ بَعْضِ الْمَنَاتِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُشْرِكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جُرْحًا بِالْأَدَى وَلَا صَرْبًا بِالسِّيَاطِ وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ» (خطبه ۱۷۶).



چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد رسول خدا ﷺ بود، و اما امانی که مانده است آموزش خواستن است. و سپس به این آیه استناد می‌فرماید که خدای تعالی فرمود: «و خدا آنان را عذاب نمی‌کند در حالی که تو در میان آنانی و خدا عذاب‌شان نمی‌کند در حالی که آموزش می‌خواهند.»<sup>۱</sup>

با توجه به این کلام می‌توان گفت که سخن امیرمؤمنان علیؑ در اینجا در واقع تفسیر آیه فوق و تبیین معنای امان الهی است که گرچه در آن آیه به صراحت با این واژه از آن یاد نشده، اما در همین معنا به کار رفته است و سید رضی آن را استفاده‌ای نیکو و برداشتی لطیف دانسته است.<sup>۲</sup>

#### ۶-۳-۴- تفسیر معنای اسوه

«اسوه» در لغت به معنای کسی است که به او اقتدا می‌شود اعم از خوب یا بد.<sup>۳</sup> از این رو این کلمه که دو بار در مورد حضرت ابراهیم علیؑ و پیروان او<sup>۴</sup> و یک بار در مورد پیامبر اسلام ﷺ به کار رفته با تعبیر «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» آمده است؛ اما امام علی علیؑ در نهج البلاغه سخنان بسیاری در مورد پیامبر اسلام ﷺ دارد که بخشی از آن به الگو بودن پیامبر ﷺ مربوط می‌شود و به مناسبت آن برخی از ویژگی‌های آن حضرت را بیان کرده و مسلمانان را به تأسی بدان امر می‌کند و محبوب‌ترین بندگان نزد

۱. الأنفال، ۳۳: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْأَخْرَفَتَمَسَّكُوا بِهِ أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (حکمت ۸۸).

۲. «قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ مَحَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَ لَطَائِفِ الْإِسْتِنبَاطِ» (همان)

۳. «الْأُسْوَةُ وَالْإِمْسُوءَةُ كَالْقُدْوَةِ وَالْقُدْوَةُ، وَهِيَ الْحَالَةُ الَّتِي يَكُونُ الْإِنْسَانُ عَلَيْهَا فِي اتِّبَاعِ غَيْرِهِ إِنْ حَسَنًا وَإِنْ قَبِيحًا، وَ إِنْ سَاوًا وَإِنْ ضَارًّا.» و لهذا قال تعالى: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (الأحزاب، ۲۱)، فوصفها بالחסنة (راغب، ۷۶).

۴. الممتحنه، ۴، ۶.

۵. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱).



خداوند را کسی می داند که به پیامبرش اقتدا کرده باشد.<sup>۱</sup> از دیدگاه امام علی علیه السلام چنانچه کسی از مسلمانان بخواهد برای خود الگویی انتخاب کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او کافی است و بهترین الگو و راهنمای شناخت بدی های دنیا و زشتی های فراوانش است، زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله در عین حال که دنیا برایش از هر طرف مهیا بود، از زیورهای آن فاصله گرفت و هرگز از سینه دنیا شیر نخورد<sup>۲</sup> و امام علی علیه السلام همچنین پاره ای از اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان می کند که بیش تر به زهد، تواضع و اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا مربوط می شود و البته تأکید بر اسوه بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حقیقت گونه ای تفسیر از آیه ۲۱ سوره مبارکه احزاب است و از جمله می فرماید: «پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست. دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته تر، (اشاره به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ وقت سیر نمی خورد) و شکمش از همه خالی تر بود، دنیا را به او نشان دادند، اما نپذیرفت و چون دانست خدا چیزی را دشمن می دارد آن را دشمن داشت و آنچه را که خدا خوار شمرده خوار انگاشت و چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک ناچیز دانست. همانا پیامبر صلی الله علیه و آله که درود خدا بر او باد بر روی زمین می نشست و غذا می خورد و با دست خود کفش خود را وصله می زد و جامه خود را با دست خود می دوخت و بر الاغ برهنه می نشست، پرده ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود. به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم بر آن می افتد به یاد دنیا و زینت های آن می افتم. پیامبر صلی الله علیه و آله با دل از دنیا روی گردان و یادش را از جان خود ریشه کن کرد.»<sup>۳</sup>

۱. خطبه ۱۶۰.

۲. ن. ک: همان «وَلَقَدْ كَانَ فِي اللَّهِ كَأْفٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَخَازِيهَا وَ مَسَاوِيهَا إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَ وُطِّئَتْ لِعَيْبِهِ أَكْنَافُهَا وَ فُطِمَ عَنْ رَضَاعِهَا وَ زُوِيَ عَنْ رَخَائِفِهَا» (خطبه ۱۶۰).

۳. «وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَذْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْأَعْرَابِيَّ وَ يُرْوِدُ خَلْفَهُ وَ يَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ النَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فُلَانَةُ لِإِخْدَى أَرْوَاجِهِ عَيْبِي عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ رَخَائِفَهَا» (همان).

## ۶-۳-۶-۵- تفسیر معنای راسخان در علم

یکی دیگر از واژه‌ها و مفاهیم قرآنی که امام علی علیه السلام با بیان خود توضیح و تفسیری بر آن دارد، اصطلاح قرآنی راسخان در علم است. رسوخ در لغت به معنای ثبات و استواری در کاری یا موضعی است<sup>۱</sup> و راسخ در علم بر کسی اطلاق می‌شود که علم در او رسوخ یافته و هیچ شبهه‌ای بر او عارض نمی‌شود.<sup>۲</sup> این اصطلاح دوبر در قرآن کریم به کار رفته است،<sup>۳</sup> اما توضیح بیشتری از معنا و مصادیق آن در قرآن کریم نیامده است.

امام علی علیه السلام در بخش‌هایی از سخنان خود که در واقع تلمیحی و تفسیری بر آیات فوق است به این اصطلاح اشاره کرده و مراد از «راسخان در علم» و ویژگی‌های آنان را به روشنی بیان می‌فرماید. از دیدگاه امام علی علیه السلام راسخان در علم کسانی هستند، که اقرارشان به ندانستن آنچه در پرده غیب است، آنها را بی‌نیاز کرده است از کوشش برای گشودن درهای بسته عالم غیب، تا بدآنچه در پس پرده مستور است آگاه شوند. ایشان اعتراف می‌کنند که از دریافت آنچه در حیطه دانش‌شان نیست، عاجزند و خدای تعالی این اعتراف را ستوده است. و بدین سبب، آنان را راسخان در علم نامیده‌اند، که تعمق در چیزی را که خدا جستجوی کنه آن را تکلیف نکرده است، واگذاشته‌اند.<sup>۴</sup>

از دیدگاه امام علی علیه السلام مصداق بارز، و بلکه منحصر به فرد «راسخان در علم» یا همان تأویل‌گران واقعی باطن قرآن، اهل بیت علیهم السلام هستند و چنانچه افراد دیگری غیر از اهل بیت علیهم السلام ادعای رسوخ در علم کنند دروغ گفته و برایشان ستم روا داشته است. از

۱. ابن منظور، ۱۸/۳؛ زبیدی، ۲۷۱/۴؛ راغب، ۳۵۲.

۲. همو.

۳. «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷) «ولكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك والمقيم الصلاة والمؤتون الزكاة والمؤمنون بالله واليوم الآخر أولئك سنوتهم أجراً عظيماً» (النساء، ۱۶۲).

۴. «وَأَعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَدَخَّ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ سُوحَاً» (خطبه ۱۴۴).

این روایر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «کجایند کسانی که به دروغ خود را به غیر از ما راسخان در علم می پنداشتند حال آنکه خداوند ما را بالا برده است و آنان را فرو گذاشته و به ما عطا کرده و آنان را از این امر محروم ساخته و ما را داخل در عنوان راسخان در علم قرار داده و آنان را از آن خارج ساخته.»<sup>۱</sup>

### ۶-۳-۶-۶- تفسیر معنای شفا بودن قرآن

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه قرآن را شفای دردهای درونی بشر دانسته است و می فرماید:

«فَأَسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ... فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَالْغَيُّ وَالضَّلَالُ»

پس طلب شفا کنید از آن از دردهای خود... پس به درستی که در آن است شفایی از بزرگ ترین درد که آن کفر است و دورویی و فرورفتن در باطل و گمراهی.

این بیان آن حضرت در واقع تفسیری است بر این آیه از قرآن کریم که می فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۲</sup>

و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل می کنیم، ولی کافران را جز زیان نیفزاید.

### ۶-۴- نتیجه

از آنچه گذشت روشن می شود که نهج البلاغه به عنوان کتابی جامع گزیده های بلاغی شامل: خطبه ها، نامه ها و حکمت های علی علیه السلام به لحاظ معنا و محتوا اشتراکات فراوانی با قرآن دارد. هم سویی مباحث آن با قرآن به گونه ای است که نهج البلاغه به مثابه تفسیری برای قرآن به شمار می رود. با بررسی نکات تفسیری مطرح شده در نهج البلاغه می توان

۱. «أَيُّنَ الَّذِينَ رَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعَنَا اللَّهُ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلَنَا وَأَخْرَجَهُمْ» (خطبه ۱۴۴).

۲. الْغَيُّ: الضَّلَالُ وَالْإِنهَمَاكُ فِي الْبَاطِلِ.

۳. الإسراء، ۸۲.

به یک سری اصول و روش‌هایی دست یافت که گویا امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر خویش از آن بهره برده است که از جمله می‌توان به اصل جامعیت قرآن، اصل اختلاف‌ناپذیری قرآن، اصل مراجعه به مفسران حقیقی و اصل تدبیر در قرآن اشاره کرد و در زمره روش‌ها نیز تفسیر قرآن بر پایه سنت و سیره و اقوال پیامبر صلی الله علیه و آله و تفسیر قرآن با تکیه بر فهم شخصی خود امیرمؤمنان علیه السلام که گاه به کمک تبیین شرایط زمان نزول و یا بر پایه تبیین معنای واژگان به کار رفته در آیه و یا بر پایه تاریخ گذشتگان و اقوام و ملل پیشین در این راستا قابل توجه است.

## فصل ۷: شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید<sup>۱</sup>

۱-۷- طرح مسأله

۲-۷- معناشناسی واژه تأویل

۳-۷- عوامل مؤثر برای فهم عبارات تأویل شده در نهج البلاغه

۴-۷- رویکردهای تأویلی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه

۵-۷- نتیجه

---

۱. با همکاری: سید محمد مهدی جعفری، فاطمه سعیدی.



امام علی علیه السلام، تحت تربیت و آموزش نبی اکرم صلی الله علیه و آله، از راسخان در علم و آگاه به علم تأویل شد و نهج البلاغه، نازلۀ روح مطهری است که وجودش با قرآن یکی بوده و از همین وجه این کتاب را «اخ القرآن» نامیده‌اند. در متن نهج البلاغه، گزاره‌های متعددی دلالت بر تأویلات امام علی علیه السلام، در حوزه‌های مختلف دارد. با توجه به اینکه تأویل عبارت از بیان حقیقت و نزدیک شدن به مراد گوینده و ارجاع بیانی کلام او به حقیقتی که به واقعیت عینی رسیده، می‌باشد، امام علی علیه السلام، در نهج البلاغه با رویکردهای متعددی به تأویل امور پرداخته است؛ از جمله این رویکردها می‌توان به تأویل برخی از آیات قرآن کریم، تأویل حقیقت صفات الهی از طریق وصف و مقایسه با صفات انسانی و بیان مصداق خارجی و تجسم عینی وعد و وعیدهای قرآن در مورد روز قیامت اشاره کرد. در این فصل با روش توصیفی، عوامل مذکور در کلام امام علیه السلام با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید مورد بررسی قرار گرفته است.

## ۷-۱- طرح مسأله

امام علی علیه السلام، مظهر همه آیات الهی و جلوه تام قرآن کریم است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از خود، کتاب خدا و خاندان مطهرش را به جای گذاشت که دو پیشوای بدون اختلاف اند و دو حجتی هستند که دست از یاری یکدیگر بر نمی‌دارند و دو همراه و متحدی هستند که از هم جدایی ندارند.<sup>۱</sup> ایشان در بیاناتی می‌فرماید: این کتاب (قرآن) خاموش خداوند

۱. فضی لسبیلہ صلی الله علیه و آله و ترک کتاب الله و أهل بینه إمامین لا یختلفان، و أخوین لا یتخاذلان، و مجتمعین لا یتفرقان. محمودی، نهج السعادة، ۵/ ۱۷۹.



است و من کتاب سخنگوی خدایم<sup>۱</sup>... از آن بخواهید به زبان در آید، و هرگز به زبان در نخواهد آمد، لیکن من شما را از آن آگاه می‌کنم.<sup>۲</sup> از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نقل است: یا علی! تو برادر منی و من برادر توام... من صاحب تنزیلیم و تو صاحب تأویلی<sup>۳</sup>... امام عَلَيْهِ السَّلَام، همواره با قرآن بود و به همه اسرار آن آگاهی داشت و تحت تربیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وحی الهی همه علوم مرتبط با قرآن، رمزها و معانی باطنی آن را فرا گرفت و به گفته خودشان، هیچ آیه‌ای بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل نشد، مگر اینکه خواندن آن را به من می‌آموخت و آن را به من املاء می‌کرد و من آن را با خط خود می‌نوشتم و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن را به من می‌آموخت.<sup>۴</sup> کتاب گرانمای نهج البلاغه، رابطه‌ای تنگاتنگ و نزدیک با قرآن کریم دارد و این کتاب که برگزیده‌ای از سخنان امام علی عَلَيْهِ السَّلَام است محرم اسرار و بیانگر حقایق قرآن است و به بیان برخی اندیشمندان، تنها فرق قرآن و نهج البلاغه در آن است که این کتاب وحی از سوی خداوند نیست.<sup>۵</sup> با توجه به آن که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را صاحب تأویل معرفی کرده‌اند، با مطالعه در متن نهج البلاغه، برخی امور و موضوعات مطرح شده است که نیازمند تأویل بوده است و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام، در سخنان شان، به تأویل آنها پرداخته است.

تاکنون کتب و مقالات متعددی در موضوع تأویل و مباحث پیرامونی آن نوشته

۱. هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتُ وَ أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۷/۳۴.

۲. ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ. سید رضی، نهج البلاغه ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۱۵۷.

۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ... أَنَا صَاحِبُ التَّنْزِيلِ وَأَنْتَ صَاحِبُ التَّأْوِيلِ الْحَدِيثُ.. حر عاملی، همان، ۲۷/۱۸۸.

۴. ما نزلت آیه علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلا أقرانها وأملاها علي، فأكتبها بخطي، و علمني تأويلها وتفسيرها و ناسخها و منسوخها و محكمها و متشابهها. محمد بن مسعود، عیاشی، ۱۴/۱.

۵. نهج البلاغه، کتابی است که گویا خداوند الفاظش را با گوهرهای آیات الهی زینت داده است؛ این کتابی شامل حکمت‌هایی چون مرورید درخشان است که به راستی سخن می‌گوید و فرقی میان آن و قرآن نیست جز آنکه از طرف خدا نازل نشده است. خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ۲۴۵/۱.

شده است که از جمله آنها می‌توان به کتاب روش‌های تأویل قرآن: معناشناسی و روش شناسی تأویل در سه حوزه روایی، باطنی و اصولی، نوشته محمد کاظم شاکر، انتشارات حوزه علمیه قم؛ مقاله معناشناسی تأویل قرآن در پرتو معناشناسی تأویل حدیث، نوشته احمد عابدی، مجله صحیفه مبین؛ اهل بیت علیهم‌السلام و تأویل قرآن، نوشته سید حسین تقوی، مجله معرفت؛ تأویل قرآن در منظر اهل بیت علیهم‌السلام، نوشته حمید آگاه، مجله پژوهش‌های قرآنی و درآمدی بر هرمنوتیک از منظر نهج البلاغه، نوشته حسین رضا طاهری، محمد جواد یداللهی فر، نرگس حمزه خانی، مجله پژوهشنامه نهج البلاغه اشاره کرد، اما با بررسی‌های صورت گرفته، مقاله‌ای با محوریت شناخت رویکردهای تأویلی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه، مورد پژوهش قرار نگرفته است. لذا، در این فصل کوشش شده است با نگاهی دقیق رویکردهای تأویلی امام علی علیه‌السلام، با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید مورد بررسی قرار بگیرد.

## ۷-۲- معناشناسی واژه تأویل

تاکنون تعریف‌های مختلفی از واژه تأویل ارائه شده است: این واژه از ریشه «أول» در معنای رجوع<sup>۱</sup> و انتهای امر است که فعل آل یؤول، به معنای رجوع، بازگشت، به این معنا است<sup>۲</sup> جرجانی در تعریفات، تأویل را مترادف با ترجیع، بازگرداندن می‌داند<sup>۳</sup> و ابن منظور در لسان العرب این پیوند معنایی را با عبارتی چون الأؤل: الرجوع، آل الشيء یؤول أولاً و مآلاً و رجع، تأیید می‌کند.<sup>۴</sup> راغب اصفهانی، تأویل را به معنای رجوع به اصل آن می‌داند و آن بازگرداندن چیزی به مقصدی است که قصد رسانیدن به آن را دارند، خواه مقصود بازگردانیدن علمی باشد یا عملی.<sup>۵</sup>

۱. ازهری، تهذیب اللغة، ۳۲۸.

۲. ابن فارس، ۶۸.

۳. جرجانی، التعریفات، ۲۸.

۴. ابن منظور، ۲۶۴.

۵. راغب اصفهانی، ۹۹.

جوهری این واژه را با عبارت «التأویل تفسیر ما یؤول الیه الشیء»<sup>۱</sup> معنا کرده است که عبارت از تفسیر و تبیین یک حقیقت با بیان عاقبت و سرانجام آن امر (شیء) است. چنانچه، در تأویل معنای ظاهری، مراد گوینده نیست و معنای اصلی سخن مخفی است و فرد تأویل کننده، با بیان خود کلام مورد نظر را به اصل خویش برمی‌گرداند: التأویل إرجاع الکلام و صرفه عن معناه الظاهري إلى معنی أخفی منه.<sup>۲</sup>

ابن اثیر معنای دیگری را برای تأویل بیان کرده است که عبارت از انتقال معنای ظاهری لفظ به معنای غیر ظاهری آن: المراد بالتأویل نقل اظاهر اللفظ عن وضعه الاصلی الی ما یتحتاج الی دلیل لولا ترك ظاهر اللفظ<sup>۳</sup> و این اصطلاحی است که متکلمان آن را وضع کرده‌اند.

واژه تأویل و مشتقاتش<sup>۴</sup> در معنای رجوع و بازگشت، در خطبه ۹۱ نهج البلاغه، با عبارت «الْمُنْشِئُ أَصْنَافَ الْأَنْشِيَاءِ بِلَا رَوِيَّةٍ فِكْرَالِ إِلَيْهَا» و در خطبه ۱۹۴، با عبارت «تَتَّوَلُّ بِكُمْ إِلَيَّ أَكُنَانِ الدَّعَةِ» و در خطبه ۱۵۰ با عبارت «وَتَتَّوَلُّ إِلَيَّ فِطَاعَةَ جَلِيَّةٍ» آمده است.

تأویل همچنين، در معنای شناخت اصل و ریشه، در حکمت ۲۶ نهج البلاغه با عبارت «تَتَّوَلُّ الْحِكْمَةَ» به معنای ریشه‌یابی، رسیدن به حقایق، و درک نکات باریک حکمت و دانش آمده است. چنانچه در عبارت «الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ» در خطبه ۱۵۲،

۱. جوهری، معجم الصحاح، ۶۳.

۲. طریحی، ۳۱۲/۵.

۳. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار، ۸۰/۱.

۴. وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نَتَقَاتِلَ إِخْ وَأَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّبْعِ وَالْإِعْوَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ (حکمت ۱۲۲)؛ وَ تَتَّبَعُوا فِي قِتَامِ الْعِشْوَةِ وَ اعْوَجَاجِ الْفِئْتَةِ عِنْدَ ظُلُوعِ جَنِينِهَا وَ ظُهُورِ كَمِينِهَا وَ انْتِصَابِ قُطْبِهَا وَ مَدَارِ رِحَاهَا تَبَدُّلًا فِي مَدَارِ حَقِيَّةٍ وَ تَتَّوَلُّ إِلَيَّ فِطَاعَةَ جَلِيَّةٍ (خطبه ۱۵۰)؛ الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ (خطبه ۱۵۲)؛ أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ... وَ اعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا تَوَلُّ بِكُمْ إِلَيَّ أَكُنَانِ الدَّعَةِ (خطبه ۱۹۴)؛ وَأَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَأْوِيلِهِ وَ سَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَ أَحْكَامِهِ وَ حَالَاتِهِ وَ حَرَامِهِ لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ إِلَيْكَ غَيْرِهِ (نامه ۳۱)؛ وَ قَدْ رَأَى أَقْوَامٌ أَمْرًا بَعْدَ الْحَقِّ فَتَأَلَّوْا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ (نامه ۴۸)، فَعَدَوْتُ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجِدْ بِيَدِي وَ لَا لِسَانِي (نامه ۵۵)؛ وَ الْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبْصُرَةِ الْفِطْنَةِ وَ تَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَ مَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَ سُنَّةِ الْأَوَّلِينَ. (حکمت ۳۱).

نیز تأویل به معنای بیان حقیقت یکتایی خداوند متعال است که امام علیه السلام با وصف های متعددی، به رفع شک و شبهه و بیان اصل و حقیقت یکتا بودن خداوند در نهج البلاغه پرداخته اند.

در نامه ۵۵ نهج البلاغه، این واژه در خطاب به معاویه با عبارت: «فَعَدَوْتُ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ» که از ستم و تعدی معاویه گزارش می دهد، آمده است، زیرا معاویه با تأویل قرآنی که خود می خواست، حقایق امور را براهل شام مخفی می کرد و می پوشاند<sup>۱</sup> و در نامه ۴۸، در خطابی دیگر به معاویه با عبارت «فَتَأَلَّوْا عَلَى اللَّهِ» آمده است، که در اینجا نیز به معنای تحریف کردن سخن از مواضع (حق و حقیقت) است تا با تأویل قرآن، برای تأیید مذاهب و آرای خویش شبهه ایجاد کنند. پس خداوند متعال آنان را تکذیب کرد و به این ترتیب برای عقلا، فساد تأویل های آنان را آشکار ساخت.<sup>۲</sup> همچنین در کلام ۱۲۲ نهج البلاغه، با آوردن عبارت «الإعوجاجِ وَ الشُّبُهَةِ وَ التَّأْوِيلِ» این واژه برای رو به رو شدن با قومی که برای انحراف و کثری به اسلام درآمدند تا در آن اعوجاج ایجاد کنند به کار رفته است؛<sup>۳</sup> زیرا کارهای آنان، سبب پوشیده شدن حقایق امور بود. در نتیجه در این عبارات تأویل در معنای باطل آن، یعنی: پوشاندن «حقیقت و اصل امر» آمده است.

با توجه به معانی مطرح شده، آنچه از معنای تأویل مدنظر فصل است، عبارت از بیان حقیقت امر و نزدیک شدن به مراد گوینده و ارجاع بیانی کلام او به حقیقتی که به واقعیت عینی رسیده است، می باشد.

### ۷-۳- عوامل مؤثر برای فهم عبارات تأویل شده در نهج البلاغه<sup>۴</sup>

برای فهم صحیح رویکردهای تأویلی امام علی علیه السلام، در نهج البلاغه، برخی آگاهی ها لازم

۱. ابن ابی الحدید، ۱۷/ ۱۳۲.

۲. همو.

۳. همو، ۷/ ۲۹۰-۲۸۹.

۴. موارد مذکور ممکن است در تفسیر عبارات نهج البلاغه هم استفاده شود، زیرا برای شناخت رویکردهای تأویلی نهج البلاغه، بایستی از علوم مورد نیاز برای تفسیر نهج البلاغه نیز آگاهی داشت.

است تا بتوان با کمک آنها، عبارات تأویل شده توسط امام علیه السلام را تشخیص داد؛ از جمله این آگاهی‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

### ۷-۳-۱- آگاهی از مفاهیم بلند قرآنی

نهج البلاغه، نازلۀ روح مطهری است که وجودش با قرآن یکی بوده است: *علي مع القرآن و القرآن معه*<sup>۱</sup> این سخن بیان‌کننده عینیت محتوایی سخنان علی علیه السلام با قرآن است که از انس مداوم امام علیه السلام با قرآن و ممارست ایشان نسبت به ظاهر و باطن آن نشأت گرفته است.<sup>۲</sup> از همین وجه است که نهج البلاغه را «اخ القرآن»<sup>۳</sup> نامیده‌اند. از این رو، لازم است برای فهم دقیق تراز تأویلات امام علیه السلام، در نهج البلاغه نسبت به مفاهیم بلند قرآنی آگاهی کافی داشت.<sup>۴</sup>

### ۷-۳-۲- آگاهی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام

امام علی علیه السلام، ادامه دهنده راه پیامبر و استمرار رسالت اوست. همانگونه که قرآن کتاب هدایت است، سنت پیامبر هم آموزش قوانین خلقت است و امام علیه السلام، به اجرا درآورنده کتاب و سنت و آموزگار آگاه بشریت است.<sup>۵</sup> از این رو در سخنانی<sup>۶</sup> می‌فرمایند: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَاَلِرُدُّ إِلَى اللَّهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمٍ كِتَابِهِ وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ»<sup>۷</sup> اگر در چیزی با یکدیگر به ستیزه درآمید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید. چه بازگرداننده به خدا، دست‌گیرنده به آیات محکم کتاب اوست و بازگرداننده به پیامبر، چنگ زنده به سنت گردآورنده و نه پراکننده اوست.

۱. ازبلی، ۱/۱۴۸.

۲. معارف؛ شریعتی، ارتباط نهج البلاغه با قرآن، ۱۰ و ۸.

۳. آقابزرگ تهرانی، ۱۴/۱۱۱.

۴. رک: روش‌های تأویل قرآن، فصل عوامل مؤثر در فهم تأویل قرآن، محمد کاظم شاکر، ۱۱۳-۱۲۴.

۵. سید محمد مهدی جعفری؛ فاطمه سعیدی، مقاله ویژگی‌های زبان‌شناسی کلام امام علی علیه السلام در وصف صفات الهی، فصلنامه پژوهش‌های نهج البلاغه، ۲۲۱.

۶. در خطبه ۹۶ نهج البلاغه نیز به این موضوع اشاره شده است.

۷. نامه ۵۳.

از این رو، در کنار فهم صحیح از معانی و مفاهیم قرآن کریم آگاهی از سنت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام، دانش دیگری است که برای فهم سخنان تأویلی امام علیه السلام، ضروری است. چنانچه امام علی علیه السلام، در شیوه گفتگوی با خوارج خطاب به ابن عباس فرمودند: «لَا تَخْصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ مَمَّالٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ... وَ لَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا»<sup>۱</sup> به (وسیله) قرآن بر آنان حجت میاورد، که قرآن تاب معنی های گونه گون دارد. تو چیزی - از آیه ای - می گویی، و خصم تو، چیزی - از آیه دیگر - لیکن به سنت با آنان گفتگو کن، که ایشان را راهی نبود جز پذیرفتن آن.

### ۷-۳-۳- آگاهی از زبان متن نهج البلاغه

زبان امام علی علیه السلام، در نهج البلاغه، هم عرفی و هم دقیق است. عرفی است، از این جهت که سخن حضرت مطابق عرف زمان خودشان بوده و معجزه ای است که مخاطب عادی نیز آن را متوجه می شود و برای عموم مردم متناسب با ظرف وجودشان، قابل فهم است. و از این جهت دقیق است که حضرت در اوج فصاحت و بلاغت در انتخاب الفاظ دقت داشته اند، نه به صورت تصنعی و از سر تکلف که از قبل درباره آنها فکر کرده باشد؛ بلکه مهار سخن، چنان در اختیار آن بزرگوار بوده است که هر واژه، جمله، کلام و عبارتی، به طور طبیعی در جای خود و به مفهوم خاص خود به کار رفته است.<sup>۲</sup> از سویی همانطور که قرآن کریم در کامل ترین صورت فصاحت و بلاغت نازل شده است، امام علی علیه السلام، نیز از قانون الهی و حکمت بلاغت پیروی کرده اند و زبان نهج البلاغه<sup>۳</sup> را در اوج فصاحت و بلاغت به نمایش گذاشته اند.<sup>۴</sup> در واقع میزان آشنایی با زبان و سبک متن نهج البلاغه، سبب بهره مندی از معانی این کتاب می شود و کسی که ظرایف زبان این کتاب را بداند، بهره ای افزون تری برای شناخت عبارات تأویلی در نهج البلاغه خواهد داشت.

۱. نامه ۷۷.

۲. جعفری؛ سعیدی، همان، ۴۸.

۳. با توجه به محدودیت مقاله برای آگاهی از سبک ادبی زبان نهج البلاغه، رک: معارف، شریعتی، کتاب ارتباط نهج البلاغه با قرآن، ۶۵-۲۱۴.

۴. دلشاد تهرانی، چشمه خورشید، ۱۸۶ و ۲۳۳-۲۳۴.



با توجه به مطالب بیان شده، معنای صحیح و نهایی عبارات تأویلی در نهج البلاغه قابل دسترسی و فهم است. بدین معنا که قسمتی از عبارات با توجه به قواعد الفاظ و قراردادهای زبان عربی معنا می‌شود و در امور غیبی و متشابهات برای رسیدن به معنا باید به راسخان در علم مراجعه نمود و تنها فهمی از تأویل‌های امام علیه السلام، پذیرفتنی است که از دو منبع قرآن و سنت از یک سو و دلیل عقلی منطقی از سوی دیگر بهره‌مند باشد، زیرا برهان عقلی<sup>۱</sup> فیض ربانی است.<sup>۲</sup>

#### ۷-۴- رویکردهای تأویلی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه

با مطالعه در متن نهج البلاغه، عبارات مختلفی وجود دارد که حاکی از رویکرد تأویلی امام علی علیه السلام است؛ از جمله این رویکردها می‌توان به تأویل برخی از آیات قرآن کریم، تأویل صفات الهی از طریق وصف صفات انسانی و بیان مصداق خارجی و تجسم عینی وعد و وعیدهای قرآن در روز قیامت، اشاره کرد.

#### ۷-۴-۱- تأویل آیات قرآن کریم

زندگی امام علی علیه السلام همه تلاشی در جهت برپایی، نگهداری و فهم درست قرآن در معنای جامع و هندسه حقیقی‌اش بوده است.<sup>۳</sup> پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان فرمود: ای علی تو برای تأویل قرآن می‌جنگی همان گونه که من برای تنزیلش جنگ کردم.<sup>۴</sup> همچنین علی علیه السلام خطاب به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا، پس از توجه چیزی را به عنوان رسالت تو ابلاغ کنم؟ فرمود: آنچه که مورد اشکال است، یعنی تأویل قرآن. یا علی، تو، به مردم تأویل قرآن را که آنها نمی‌دانند، خواهی آموخت.<sup>۵</sup>

۱. و در حدیث علی علیه السلام: «العقل شرع من داخل، والشرع عقل من خارج». خرد شریعتی از درون و شریعت عقلی است از برون طریحی، همان، ۴۲۵/۵.

۲. طاهری؛ یداللهی فرد؛ حمزه خانی؛ درآمدی بر هرمنوتیک از منظر نهج البلاغه، پژوهشنامه نهج البلاغه، ۹۱.

۳. دلشاد تهرانی، همان، ۱۸۲.

۴. تقاتل یا علی علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله. شیخ مفید، الجمل، ۸۰.

۵. حدثنا محمد بن الحسين عن النضر بن شعيب عن خالد بن خالد بن ماد القلاني عن أبي داود عن أنس بن مالك خادم



امام باقر علیه السلام، در سخنی می فرماید: تمام تأویل قرآن نزد امام علی علیه السلام است،<sup>۱</sup> و با توجه به اینکه تمام قرآن در خاطر امام علیه السلام، وجود داشت، ایشان براسرار آن واقف و آگاه بودند و قرآن با گوشت و خون ایشان در آمیخته بود.<sup>۲</sup> از این رو، با توجه به اینکه امام علیه السلام، به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آگاه به علم تأویل قرآن هستند و قرآن در بردارنده حقایق بسیار با چهره های گوناگون<sup>۳</sup> است در کتاب نهج البلاغه برخی از آیات قرآن کریم تأویل شده است که می توان به موارد زیر اشاره کرد:

#### ۷-۴-۱-۱- تأویل آیه ۶۷ سوره طه

از جمله تعاریفی که برای تأویل مطرح است، تفسیر و تبیین یک حقیقت است با این تفاوت که هر تفسیری تأویل نیست، بلکه تفسیر و بیان عاقبت و سرانجام یک امر را تأویل آن نامیده اند.<sup>۴</sup>

امام علی علیه السلام، در خطبه ۴ نهج البلاغه، در تأویل آیه ۶۷ سوره طه: ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ موسی خویشتن را ترسان یافت.

به تأویل عبارت «خِيفَةً مُوسَى» پرداخته است و با تفسیری که از بیان حقیقت ترس موسی، ارائه داده اند، مراد و مرجع سخن خداوند متعال را در این آیه این گونه بیان کرده اند: ﴿لَمْ يُوجِسْ مُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ خِيفَةً عَلَىٰ نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَدَوْلِ الضَّلَالِ﴾.<sup>۵</sup>

هراسی که موسی را (هنگام روبه روشن شدن با ساحران) گرفت به جهت بیم جان خود نبود، فقط از غلبه اجتماع جاهلان و دولت گمراه (یا گمراه کننده) اندیشناک شد.

رسول الله صلی الله علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله يا علي أنت تعلم الناس تأويل القرآن بما لا يعلمون فقال ما أبلغ رسالتك بعدك يا رسول الله صلی الله علیه و آله قال تخبر الناس بما أشكل عليهم من تأويل القرآن؛ صفار، ۱۹۵.

۱. ولم يكن عند أحد تأويل القرآن بكماله و تمامه إلا عند علي و لذلك قال لأصحابه أفضاكم علي. طبري، دلائل الإمامة، ۱۰۶.

۲. حسینی خطیب، مصادر نهج البلاغه و أسانیده، ۱۱۰/۱.

۳. القرآن جمال ذو ووجه. نامه ۷۷.

۴. شاکر، روش های تأویل قرآن، ۲۹.

۵. خطبه ۴.

این کلام امام علیه السلام، بسیار بلندمرتبه است، زیرا هنگامی که حضرت موسی احساس ترس کرد، به خاطر خودش نبود، بلکه از این بود که وقتی ساحران چوب دستی هایشان را می اندازند، مردم به خاطر سحر آنها فکر می کنند چوب دستی ها حرکت می کنند و راه می روند و دچار شبهه شوند. امام علیه السلام، در بیان تأویل و حقیقت معنای این آیه می فرماید: من نیز به خاطر خودم از دشمنانی که ریسمان های خود را برای من نصب کرده اند و حيله هایشان در کمین من است و آتش جنگ علیه من افروخته اند، نمی هراسم، بلکه می ترسم که به خاطر شبهه ها و پوشش های آنها، مکلفان (مردم) دچار فتنه شوند و به این ترتیب دولت گمراهی قوی شود و کلمه جهال غلبه یابد.<sup>۱</sup> در واقع در خطبه ۴ نهج البلاغه مراد و مقصد الهی (حقیقت امر) در آیه ۶۷، تبیین شده است.

#### ۷-۴-۱-۲- تأویل معنای رسوخ در علم در آیه ۷ سوره آل عمران<sup>۲</sup>

امام علی علیه السلام، در خطبه اشباح، در پاسخ به سوال پرسش کننده که می پرسد خداوند را چنان وصف کن گویا آشکارا آن را می بینم، می فرماید:

«فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَتَمَّ بِهِ وَاسْتَضَىٰ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَآتَمَّتِ الْهُدَىٰ أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَىٰ حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلِمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنْ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَدَحَّ اللَّهُ تَعَالَىٰ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَّىٰ تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصَرَ عَلَىٰ ذَلِكَ وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَىٰ قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ.»<sup>۳</sup>

۱. ابن ابی الحدید، ۱/۲۵۷-۲۵۶.

۲. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»، آل عمران، ۷.

۳. خطبه ۹۰.

با توجه به اینکه نظر غیر از دیدن است و عبارت است از خوب اندیشیدن و دقت کردن، امام علیه السلام، که از نوع سؤال پرسشگر و تلقی او از خداوند ناراحت شده بودند، خطاب به او می فرماید: هر صفتی از صفات الهی را که قرآن تو را به آن دلالت کرده پذیر و آن را پیشوا قرار ده و از آن پیروی کن و از نور هدایتش بهره گیر، نه آنچه را که فرهنگ های اشتباه به اسم توحید بیان کرده اند و اگر شیطان دانستن چیزی را بر تو تحمیل کرد که نه در قرآن و نه در سنت آمده است بدان که آن وسوسه ای از سوی شیطان است و علم آن را به خدا واگذار.

امام علی علیه السلام، در این خطبه با بیان ویژگی های حقیقی راسخان در علم، به تأویل رسوخ در علم پرداخته اند و با توجه به اینکه معنای ظاهری رسوخ عبارت از ریشه داری و ثبات است،<sup>۱</sup> حقیقت آن را با انتقال به معنی غیر ظاهرش، اینگونه بیان می کنند:

راسخان در علم افرادی هستند که به علم اجمالی و کلی خویش و به عجز خویش درباره آگاهی از غیب معترف اند و این جهل، آنان را از تفسیرهای نادرست و کورکورانه رفتن، بی نیاز کرده است و همین اعتراف آنان باعث شده است خداوند آنان را مدح کند. گرچه راسخان در علم علاقه مندند که از غیب آگاهی یابند، اما به ظرفیت خود نیز پی برده اند و با اطلاعاتی که دارند می دانند که بایستی متوقف شوند، زیرا خداوند انسان را مکلف نکرده است تا در بسیاری از حقایق تعمق کند و مصلحت انسان در این است و خداوند می داند چه علمی را به چه کسی دهد. البته این وصف مخصوص افرادی است که راسخ در علم هستند و به برخی از حقایق آگاهند و تنها معصومان علیهم السلام هستند که با وجود راسخ بودن در علم به تمام تأویل قرآن آگاهند.

۱. قرشی، ۳ / ۸۷.

۲. «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»، آل عمران، ۷. ما ایمان به کلیت آورده ایم و فقط اجمالی از حقایق را می دانیم این امر باعث شده است که باب تأویل به روی راسخان در علم باز شود.

۷-۴-۱-۳- تأویل حیات طیبه در آیه ۹۷ سوره نحل<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام، در حکمت ۲۱۵ نهج البلاغه بیان می‌کنند:

«كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا وَ مُحْسِنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا»<sup>۲</sup>، وَ سُئِلَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»<sup>۳</sup> فَقَالَ «هِيَ الْقَنَاعَةُ»<sup>۴</sup>.

از امام علیه السلام، درباره گفته خدای والا جایگاه که می‌فرماید: پس بی‌گمان به زندگی پاکیزه‌ای حتماً او را زنده خواهیم داشت پرسیدند، فرمود: همان خرسندی (قناعت) است.

واژه «طیب» در لغت به معنای دلچسبی، طبع‌پسندی<sup>۵</sup> و پاک است. راغب گوید: اصل طیب آن است که حواس از آن لذت می‌برند و نفس از آن لذت می‌برد.

در این سخن نیز امام علیه السلام، از معنای ظاهری لغت عدول کرده و با بیان یکی از مصادیق<sup>۶</sup> حیات طیبه به تأویل احبات طیبه پرداخته‌اند. با توجه به اینکه یکی از ویژگی‌های زندگانی پاکیزه، زندگانی همراه با بی‌نیازی (قانع بودن) است از آن جهت که بی‌نیازی عدم حاجت است، و بی‌نیازترین مردم کسی است که کمترین

۱. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُتِيَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». النحل، ۹۷.

۲. خرسندی (قناعت) را همان بس که دولت‌مندی به شمار رود و خوش رویی را همان بس که نعمتی است پایدار.

۳. النحل، ۹۷.

۴. حکمت ۲۱۵.

۵. قرشی، ۲۵۷/۴.

۶. درباره بیان مصادیق یک حقیقت در موضوع تأویل، از امام موسی بن جعفر، در رابطه با آیه مباحله:

قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ ... آل عمران، ۶۱  
 نقل است که می‌فرماید: «وَلَمْ يَدْعُ أَحَدًا أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ مُبَاهَلَةِ النَّصَارَى إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع: فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ نِسَاءَنَا فَاطِمَةَ علیها السلام وَ أَنْفُسَنَا عَلِيٌّ ع» (مجلسی، ۲۴۱/۹۳) بدیهی است که معنای لغوی «أَبْنَاءَنَا» و «أَهْلُ الْبَيْتِ» حسن و حسین و... نیست، بلکه آنها مصادیق این الفاظ هستند. شاکر، ۲۹.

حاجت را به سوی مردم دارد و از آنجا که خدای تعالی غنی تر از همه اغنیاء و در اوج بی نیازی مطلق است.<sup>۱</sup> ذات خداوند متعال، بالاترین و پاکیزه ترین حیات را در نظام خلقت داراست. در واقع امام علیه السلام، با بیان مصداقی از حقیقت زندگی طیب و پاکیزه به تأویل آیه ۹۷ سوره نحل، پرداخته و آن را زندگی همراه با قناعت و بی نیازی معرفی کرده اند.

#### ۷-۴-۲- وصف و بیان حقیقت صفات الهی از طریق وصف صفات انسانی

حقایق در عالم بسیار است و خداوند متعال به انسان قدرت تعقل داده است، اما انسان نمی تواند حقایق مطلق و بالاتر از فهم خود، مانند عالم غیب و ماورای طبیعت را با ابزارهای حسی و عقل خویش درک کند و به همه آن حقایق دست یابد مگر اینکه خداوند متعال، مصلحت بداند تا آنچه برای انسان لازم است در حد فهم او نازل کند. از این رو، امام علی علیه السلام، در موارد متعددی از نهج البلاغه به تناسب سخن و مقتضای حال مخاطب، حقایق عالم هستی را از طریق واقعیت های قابل درک برای انسان ها تشریح و تأویل کرده اند تا بدین وسیله معرفت او نسبت به خداوند متعال افزایش یابد و محبت بنده ها نسبت به او افزایش یابد. از این رو، یکی دیگر از رویکردهای تأویلی امام علی علیه السلام، بیان حقیقت صفت های خداوند متعال در نهج البلاغه است:

#### ۷-۴-۲-۱- تأویل صفت احدیت خداوند متعال

تأویل در معنای توجیه متشابه: که از جمله مفاهیم شبیه نما هستند<sup>۲</sup> که در پاره ای از اوصاف و کیفیات با هم توافق دارند؛<sup>۳</sup> و ممکن است با یکدیگر مشتبه شوند<sup>۴</sup> نیز به کار می رود؛ زیرا تأویل کننده، آن گاه که برای متشابه وجه و معنی معقولی را بیان می کند، لفظ متشابه را به سویی ارجاع و سوق می دهد که متناسب با همان معنی (حقیقت آن)

۱. ابن ابی الحدید، ۷۰/۱۹.

۲. طالقانی، پرتوی از قرآن، ۱۷/۵.

۳. طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ۳۰/۳.

۴. طبرسی، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۲۳۲/۳.

باشد و شک و شبهه را برطرف می‌نماید. در حالی که تفسیر عبارت از توضیحی است که پیرامون ابهام کلمه داده می‌شود.<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام، در نهج البلاغه با سخنان مختلفی به تأویل و بیان حقیقت «احدیت»<sup>۲</sup> ذات اقدس اله است پرداخته‌اند: «الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ»<sup>۳</sup> یکتاست، نه با گزارش شماره‌ای.

خداوند احد است و این وصف به این معنی نیست که احدیت او از نوع عددی است؛ چنان که مردم می‌گویند: آغاز اعداد، احد و واحد است، بلکه مراد از احدیت خداوند آن است که او جزء نمی‌پذیرد و به اعتبار دیگر در ربوبیت ثانی برای او نیست؛<sup>۴</sup> و در ادامه خطبه آمده است:

«مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ»؛ هر کس او را وصف کرد، پس مرزی برایش گذاشته و هر کس مرزی برایش گذاشت او را به شماره درآورده است و آن کس که او را به شماره درآورد، بی‌آغاز بودنش را نادرست شمرده است؛ زیرا هر کس او را با صفتی زائد بر ذات توصیف کند، او را محدود کرده و از بی‌نهایت بودن ساقط کرده است، و دوئیت منافی بی‌نهایت بودن است و شمارش و امکان فرد دیگری ازلی و قدیم بودن خدا را از بین می‌برد، زیرا که چنین شمارش سبب محدود بودن است و وجود خداوند متعال مطلق و بی‌نهایت است:

«لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍّ»؛<sup>۵</sup> نه در مرزی فراگرفته شود و نه با شماره‌ای به شمار آید. از این رو، «كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ»<sup>۶</sup> هر چه به وحدت نام برده شود کم است جز ذات او (که وحدت او عددی نیست). به جز خدا هر چیزی که با وحدت توصیف

۱. معرفت، علوم قرآنی ترجمه التمهید فی علوم القرآن، مترجم ابومحمد وکیلی، ۳/ ۳۸.

۲. «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». الاخلاص، ۱.

۳. خطبه ۱۵۱.

۴. ابن ابی الحدید، ۹/ ۱۴۴.

۵. خطبه ۱۸۵.

۶. خطبه ۶۴.



شود وحدت او وحدت عددی است، پس او نسبت به فرد مفروض دیگر قلیل است، زیرا فرض فرد دیگر او را زیاد می‌کند، مگر خدا زیرا که وحدتش عددی نیست.<sup>۱</sup>

در کتاب خصال در «باب الواحد» نیز در این خصوص حدیثی نقل شده است که فردی درباره یکتایی خداوند از امام علی علیه السلام سؤال کرد، ایشان در پاسخ فرمود: ای مرد عرب این گفتار که خدا یکی است، دو صورتش بر خدا روا نیست و دو صورتش بر خدا روا است، اما آن دو حالت که روا نیست به اینگونه است که: کسی بگوید خدا یکی است و مقصودش یک از لحاظ عدد - یکدانه - باشد. زیرا آنچه دومی ندارد به شماره نیاید مگر نینیی آن که گفت: «ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»<sup>۲</sup> (خدا سومی از سه موجود است) کافر شده است و دیگر آنکه کسی بگوید: خدا یکی است و مقصودش نوعی از جنس باشد که این هم روا نیست، زیرا تشبیه خداوند است و پروردگار ما والاتر و بالاتر از آن است که شبیه و مانند داشته باشد؛ اما آن دو که گفتنش درباره خدا رواست به این صورت است که: کسی گوید خدا یکی است یعنی بی مانند است که آری خدای ما چنین است و دیگر آنکه کسی گوید خدای عزوجل یکتاست و یگانه یعنی ترکیبی در و قابل بخش با اجزا نیست نه در خارج، نه در عقل و نه در وهم. آری خدای ما به این معنا یکی است.<sup>۳</sup>

۱. قرشی، مفردات نهج البلاغه، ۷۰/۱.

۲. «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». المائدة، ۷۳.

۳. عَنِ الْمُقَدَّمِ بْنِ شَرِيحِ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا أَعْرَابِيٍّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دَعَا دَعْوَةَ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي يُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيٍّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا شَأْنِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ تَشْبِيهٌ وَجَلَّ رُبُّنَا وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهُهُ كَذَلِكَ رُبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِيٌّ الْمَعْنَى يَغْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْتَقِسُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رُبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ. صدوق، الخصال، ۲/۱.



در واقع امام علیه السلام، با رفع شک و شبهه از ویژگی احدیت به بیان تأویل صفت احدیت خداوند متعال، پرداخته‌اند که این آگاهی تنها از سرچشمه آگاهی علی علیه السلام، که از راسخان در علم است می‌تواند در بین انسان‌ها جاری شود.

#### ۷-۴-۲- تأویل صفات اعطاء و جود الهی

از آنجا که تأویل، حقیقتی واقعی است، که بیانات قرآنی چه احکامش، چه مواعظش و چه حکمت‌هایش مستند به آن است، چنین حقیقتی در باطن تمامی آیات محکم و متشابه وجود دارد و این حقیقت از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد نیست، بلکه امور عینی است که از بلندای مقام، ممکن نیست در چار دیواری شبکه الفاظ قرار گیرد، و اگر خدای تعالی آنها را در قالب الفاظ و آیات کلامش در آورده در حقیقت از باب «چون که با کودک سرو کارت فتاد» است، خواسته است ذهن بشر را به گوشه‌ای و روزنه‌ای از آن حقایق نزدیک سازد. در حقیقت، کلام او به منزله مثل‌هایی است که برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصد گوینده زده می‌شود، تا مطلب بر حسب فهم شنونده روشن شود.<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام در خطبه اشباح<sup>۲</sup>، به بیان برخی اوصاف خداوند تعالی پرداخته‌اند و حقیقت عینی این صفات را با توجه به آثار رحمت حق و خصوصیتی که منحصر شأن ذات اوست از طریق توصیف صفات بشری تأویل کرده‌اند، تا بدین طریق برای انسان‌ها عینیت یافته و رفع شک و شبهه شود تا این صفات برای انسان‌ها قابل فهم شود. ایشان در تأویل دو صفت جود و اعطاء الهی می‌فرمایند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمُنْعُ»: سپاس و ستایش ویژه الله است، همان کس که از بخشش خودداری کردن، دارایی او را بسیار نگرداند.

دارایی، غنا و ثروتمندی خداوند متعال، با خودداری از بذل و بخشش زیاد نمی‌شود و منع خداوند از روی حکمت است، اما ثروت و دارایی انسان‌ها با عدم بخشش فزونی پیدا می‌کند. در نتیجه درباره خداوند دلیلی بر منع از جود، وجود ندارد:

۱. طباطبایی، ۷۵/۳.

۲. خطبه ۹۱.

«وَلَا يُكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ»: ودهش و بخشش او را به ناداری و گدایی نمی اندازد.

امام علیه السلام در این سخن، دو صفت از صفات الهی را مطرح می کنند که اعطاء به معنای دهش به همه موجودات است و هنگامی که خداوند خلق می کند تمام امکانات مورد نیاز او را نیز برایش فراهم می کند و صفت دیگر جود الهی است و این علاوه بر اعطای همگانی است بدین معنا که وقتی انسان صفت رحمانیت الهی را که از اعطای او به همه موجودات نشأت می گیرد، شناخت، و حق شکرگزاری نعمات را که عبارت از استفاده بجا از نعمت هاست به جای آورد، جود الهی شامل حالش می شود و بیشتر از استحقاقش را به او اعطاء می کند، زیرا خود او زمینه دریافت را فراهم کرده است.

سپس امام علیه السلام، با تأکید بر معانی قبل در توصیف صفات الهی به رفع شبهه و بیان حقیقت این صفات در قالب واقعیت های قابل درک برای انسان ها پرداخته و می فرماید: «إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِضٍ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَذْمُومٌ مَا خَالَاهُ»: هر بخشنده ای دچار کمبود و کاهش شود جز او، و هر توانگر خودداری کننده از بخشش، گرفتار سرزنش گردد مگر او.

از آنجا که زیاد شدن مال به بخشش نکردن و نقص پیدا کردن مال با بخشش، در حق کسانی صادق است که به زیادی و نقصان، دچار سود و زیان می شوند. تصوّر نفع و ضرر برای خداوند به دو امر محال که نیازمندی و امکان، و محدود شدن خداوند در بخشش و جود است منجر می شود، در حالی که قدرت ذات حق تعالی نامحدود است. از سویی، انسان بخشنده به این دلیل دچار کمبود می شود که خود به آنچه می بخشد نیازمند است و از آن سود می برد، و این صفات در مورد خداوند صادق نیست؛ زیرا خداوند اگر از بخشش خودداری کند مطابق نظام حکمت و عدالت رفتار می کند، ولی غیر خداوند اگر از بخشش خودداری کند، اکثراً به دلیل پیروی از حرص و یا هوای نفس چون ترس از فقریا دنیادوستی است در نتیجه سزاوار مذمت و ملامت است.<sup>۱</sup>

در نتیجه خداوند جواد است اگر ببخشد و جواد است، اگر باز دارد، زیرا اگر ببخشد

۱. ابن میثم، شرح نهج البلاغه، مترجم: محمدی مقدم؛ نوایی یحیی زاده، ۶۸۳/۲-۶۸۲.

او را چیزی بخشیده که از آن او نیست و اگر باز دارد از او، چیزی را از او باز داشته که از آن او نیست.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام، در ادامه خطبه، به توصیف و بیان حقیقت دیگر صفات الهی می‌پردازد، که این توصیف‌ها در ابتدای خطبه اشباح، به عنوان براعت استهلال مطرح است که به معنای استادی در مقدمه‌چینی است تا به کمک این شیوه، مخاطب متوجه شود با وجود اینکه این صفات در انسان‌ها هم وجود دارد حقیقت صفات خداوند متعال همانند انسان‌ها نیست و رفع شک و شبهه شود و با وصف صفات الهی از طریق مقایسه با صفت‌هایی که برای انسان محسوس است به تأویل صفات الهی پرداخته‌اند تا حقیقت‌های توحیدی را در حد فهم مخاطب نزول دهند و به واقعیت برسانند.

#### ۷-۴-۳- مصداق خارجی و عینیت یافتن حقایق امور

از دیگر رویکردهای تأویلی امام علی علیه السلام، در نهج البلاغه بیان حقایقی است که در آینده تحقق خواهند یافت و عبارت از بیان مصداق خارجی و تجسم عینی وعد و وعیدهای قرآن در مورد قیامت است. با توجه به اینکه نهج البلاغه، متأثر از مفاهیم قرآن کریم است در بردارنده حقایقی است که در آینده قطعاً محقق خواهد شد، اما برخی از این امور هنوز تأویل آنها نرسیده است و همانگونه که در قرآن کریم وعده‌های فراوانی در مورد آخرت ابراز شده است، که حقیقت عینی و مصداق خارجی آن وعده‌ها، در این جهان برای انسان نامعلوم است و مراد از تأویل، همان مصداق عینی و تحقق وعده و وعیدهای قرآن کریم<sup>۲</sup> و اخبارهای آن از «جهان آخرت» است.<sup>۳</sup> و خداوند متعال، حقیقتی را که موجب نزول بیانات قرآن و احکام آن و انذار و تبشیر آن است و در روز قیامت ظاهر خواهد شد، برای انسان‌ها نمایان و تحقق خواهد یافت.<sup>۴</sup>

۱. ابن ابی الحدید، ۶/ ۴۰۵.

۲. اعراف، ۵۳-۵۱؛ یونس، ۳۹؛ رک: طباطبایی، ۹/ ۱۰.

۳. بابایی، مقاله تأویل قرآن، مجله معرفت، ۴۷.

۴. طباطبایی، ۸/ ۱۶۸-۱۶۷.

علم امام علی علیه السلام از مسایل غیب، از دو سرچشمه سیراب گردیده بود. نخست آگاهی های ویژه ای که به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به واسطه جبرئیل از پروردگاران دریافت کرده بود و دوم بینش ژرف و شناخت گسترده وجود پرگنجایش آن حضرت از اوضاع زمان خود و رفتار با مردم نشأت می گرفت. بیان این حقایق و مطالب پیشگویی گونه و غیب مانند از سوی امام علیه السلام، نه ادعای نبوت بود و نه کفایت و نه اثبات فضیلتی برای خود، بلکه بیان حقیقت بود و قصد دادن آگاهی و بینش و اندیشه به مردم و آنچه را از آینده خبر می داد، حقایقی بود که پیامبر اکرم از جهان غیب با خبر شده و در اختیار ظرفی شایسته قرار داده بود،<sup>۱</sup> ایشان در سخنانی به بیان حقایق روز قیامت که تأویل شان هنوز محقق نشده است، اشاره کرده اند:

«حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَالْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَالْحَقُّ أَخْرَجَ الْخَلْقَ بِأَوَّلِهِ وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَفَظَرَهَا وَارْتَجَّ الْأَرْضَ وَأَزْجَفَهَا وَقَلَعَ جِبَاهَهَا وَنَسَفَهَا وَذَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَأَخْرَجَ مَنْ فِيهَا فَجَدَدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَخَبَايَا الْأَفْعَالِ وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَوْلَاءَ وَانْتَقَمَ مِنْ هَوْلَاءَ.»<sup>۲</sup>

تا آنگاه که سرنوشت (آفریدگان) به سر رسید پایانی رسد و فرمان آفریدگار به اندازه های خود دست یابد و به پایان آفرینش را به آغاز آن ببینند و آنچه از فرمان خدا را که برای نوآفرینی آفریدگانش بخواهد فرا رسد؛ آسمان را بگستراند و بشکافد و زمین را به لرزه درآورد و بجنباند و کوه ها را از ریشه برکند و برباد دهد و برخی از آنها را از بیم شکوه و هراس چیرگی او خود را بر برخی دیگر بکوبد و هر چه در آنهاست بیرون آرد پس آنان را پس از کهنه کردن شان از نو پدید آرد و پس از پراکنده شدن شان گردآوری کند. آنگاه برای پرسش از کارها و نهانی رفتارها همه را از یکدیگر جدا گرداند و دو دسته سازد بر آن دسته بهره ها بخشد و این دسته را به کیفر رساند.

۱. جعفری، ۲/ ۳۹۴ و ۱۹۳.

۲. خطبه ۱۰۸.

«إِذَا رَجَعَتِ الرَّاحِفَةُ وَحَقَّتْ بِجَلَائِلِهَا الْفِيَامَةُ وَلَحِقَ بِكُلِّ مَنْسَكٍ أَهْلُهُ وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبْدُهُ وَبِكُلِّ مُطَاعٍ أَهْلُ طَاعَتِهِ.»<sup>۱</sup>

در آن هنگام که لرزنده لرزیدن گیرد و رستاخیز با همه بیم و هراس‌های سترگش انجام پذیرد و به هر آیینی پیروانش پیوندند و به هر پرستنده‌ای پرستیدگانش و به هر فرمانروایی فرمانبرانش.

سخنان امام علیه السلام، در واقع بیان مصداق خارجی حقایقی است که در قیامت تحقق خواهد یافت و برای نزدیک کردن ذهن شنونده به مقصود گوینده ایراد شده است تا مطلب بر حسب فهم شنونده روشن شود و قطعاً در زمان موعود این حقایق به واقعیت عینی خواهند رسید و انسان‌ها از تأویل آنها در روز قیامت آگاه خواهند شد.

#### ۷-۵- نتیجه

امام علی علیه السلام، از راسخان در علم و آگاه به تأویل قرآن کریم است. با بررسی گزاره‌های نهج البلاغه، این نتیجه به دست می‌آید که امام علیه السلام، با رویکردهای متعددی به تأویل امور پرداخته‌اند؛ از جمله این رویکردها می‌توان به تأویل برخی از آیات قرآن کریم مانند: آیه ۶۷ سوره طه، آیه ۷ سوره آل عمران، آیه ۹۷ سوره نحل اشاره کرد که امام علیه السلام، مراد و منظور الهی (حقایق) در قرآن کریم را بیان کرده‌اند. همچنین ایشان، با وصف و بیان حقیقت صفات الهی مانند صفات احدیت، اعطاء و جود الهی از طریق مقایسه با صفات انسانی، برای رفع شک و شبهه در امور متشابه و بیان کردن حقایق این صفات با مفاهیم قابل فهم برای انسان‌ها آنها را به عینیت رسانده‌اند و به تأویل ویژگی‌های الهی پرداخته‌اند. بیان کردن مصداق خارجی و تجسم عینی وعد و وعیدهای قرآن در مورد روز قیامت، که بیان حقایق است که قطعاً تحقق خواهد یافت، رویکرد دیگر امام علی علیه السلام در عبارات تأویل شده در نهج البلاغه است.

## بخش ۲: درس‌ها و معارفی از نهج البلاغه

فصل ۸: کارکردهای عقل در نهج البلاغه

فصل ۹: آثار به‌کارگیری عقل در نهج البلاغه

فصل ۱۰: امتناع معرفت‌کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه

فصل ۱۱: درآمدی بر مفهوم صدق، مراتب و آثار آن از منظر نهج البلاغه

فصل ۱۲: صدق و راستی در کلام و سیره امیر مؤمنان با تأکید بر نهج البلاغه

فصل ۱۳: اصول مدیریت زمان و آسیب‌شناسی آن از منظر امام علی علیه السلام

فصل ۱۴: نقش اصلاح ساختارهای مدیریت در عملکرد مطلوب کارگزاران از منظر نهج البلاغه

فصل ۱۵: بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی علیه السلام

## فصل ۸: کارکردهای عقل در نهج البلاغه<sup>۱</sup>

- ۸-۱- طرح مسأله
- ۸-۲- عقل در نهج البلاغه
- ۸-۳- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خدا
- ۸-۴- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خود
- ۸-۵- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با دیگران
- ۸-۶- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان
- ۸-۷- نتیجه

---

۱. با همکاری: مرتضی قاسمی حامد.



در نهج البلاغه مردم به تعقل دعوت شده‌اند و نقش‌هایی برای عقل ترسیم شده است، اما این موارد به صراحت بیان نشده‌اند، بلکه در فحوای کلام امام علی علیه السلام قرار دارند. این نوشتار ضمن بررسی این موارد و نظام بخشیدن به آنها، با روش توصیفی - تحلیلی به استخراج کارکردهای عقل در چهار محور می‌پردازد:

۱- در ارتباط انسان با خدا: یعنی کاربردهای عقل برای شناخت خداوند و دستوراتش و زمینه‌سازی برای ارتباط با خداوند.

۲- در ارتباط انسان با خود: یعنی کاربردهای عقل برای شناخت اعمال خوب و بد و راهنمایی انسان به جهت رسیدن به وظایف خود در دنیا و دوری از انحراف‌ها.

۳- در ارتباط انسان با دیگران: یعنی کاربردهای عقل در انجام برخی امور اجتماعی که لازمه آنها برخورداری از عقل است، به جهت فراهم کردن شرایط رشد جامعه.

۴- در ارتباط انسان با طبیعت و جهان: یعنی کاربردهای عقل برای شناخت انسان از دنیا، تا به قدرت‌های خداوند پی‌ببرد. کارکردهای عقل در نهج البلاغه دو نوع هستند: یکی نظری که باعث ارتقای سطح معرفتی انسان می‌شود و دیگری عملی که باعث رشد جامعه خواهد شد. عقل انسان در ارتباط با خداوند و طبیعت با محدودیت‌هایی مواجه است.

## ۸-۱- طرح مسأله

عقل در نهج البلاغه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ امام علی علیه السلام در موارد متعدد به

مدح عقل پرداخته و از جهل بر حذر داشته است. همچنین به بیان ویژگی‌های عاقلان و جاهلان می‌پردازد. نیز به عنوان یک مفهوم ارزشمند از منظرهای مختلف مورد توجه قرار گرفته است. یکی از مواردی که در رابطه با مفهوم عقل حائز اهمیت است، این است که بررسی شود امام در چه جاهایی، مردم را به تعقل دعوت می‌کند و چه نقش‌هایی برای آن قائل است. با بررسی این موارد، می‌توان کارکردهای عقل؛ یعنی نقش‌های گوناگونی که عقل در حوزه‌های مختلف از خود ایفا می‌کند و به عبارتی کاربردهای مختلف آن را استخراج کرد که استخراج، تبیین و دسته‌بندی آنها می‌تواند به انسان در راستای بهره‌مندی هر چه بیشتر از عقل یاری رساند. بنابراین این نوشتار در صدد پاسخ به این سؤال است که عقل در ارتباط انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت چه کارکردهایی از خود ایفا می‌کند و چه محدودیت‌هایی در این حوزه‌ها دارد. از آنجا که تا به حال به این موضوع پرداخته نشده و از این منظر به آن نگریسته نشده است،<sup>۱</sup> ضرورت پرداختن به آن آشکار می‌شود.

## ۸-۲- عقل در نهج البلاغه

عقل در نهج البلاغه در معنای اصطلاحی به کار رفته؛ یعنی نقیض جهل<sup>۲</sup> یا حقم<sup>۳</sup> و به معنای

۱. از جمله آثاری که درباره عقل در نهج البلاغه نگارش یافته عبارتند از: خردگرایی در نهج البلاغه، نوشته علی محمد خادمی سید بنادکی، بررسی و تحلیل رابطه عقل و عاطفه در نهج البلاغه و استلزامات تربیتی آن، نوشته جهانبخش فلسفی جو، اعتبار عقل از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، نوشته ایران خانی، عقل و گستره شناخت آن از دیدگاه امام علی علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه، نوشته زینب علی عسکری، بررسی حوزه معنایی عقل در نهج البلاغه، نوشته نرگس یاوریان، عقلانیت از منظر نهج البلاغه، نوشته سیده زهرا امینی، بررسی زمینه رشد تفکر و تعقل از منظر نهج البلاغه، نوشته معصومه دستواره، «تربیت عقلانی در نهج البلاغه و دلالت‌های آموزشی آن»، نوشته حسین ملکی، «جایگاه عقل و تجربه در نهج البلاغه»، نوشته عبدالرحمن وائلی، ترجمه سید محمد حدادی، «سلامت عقل و روان از دیدگاه نهج البلاغه»، نوشته سالار منافی اناری، «عقل و فلسفه در نهج البلاغه»، نوشته مسعود امید، و «دعوت به تعقل و نشانه‌های عقل‌گرایی در نهج البلاغه»، نوشته کرم سیاوشی و سید جواد فاضلیان. اما در هیچ‌یک به کارکردهای عقل در نهج البلاغه پرداخته نشده است.

۲. ابن درید، ۹۳۹/۲؛ فراهیدی، ۱۵۹/۱.

۳. ابن درید، ۲۰۴/۱.

فهمیدن<sup>۱</sup> است. <sup>۲</sup> البته مشتقات «عقل» در نهج البلاغه در مواردی اندک در معنای لغوی؛ یعنی حبس کردن<sup>۳</sup> بستن<sup>۴</sup> پناهگاه (ملجاً)<sup>۵</sup> بزرگوار (کریمه)<sup>۶</sup> و مهار چهارپایان<sup>۷</sup> به کار رفته است.<sup>۸</sup>

امام علی علیه السلام از جنبه‌های گوناگون به موضوع عقل پرداخته است. هرچند در برخی موارد تنها به توصیف و مدح عقل و عاقل و ذم جاهل و جاهل می‌پردازد.<sup>۹</sup> اما در بقیه موارد، برای بهره‌مندی هر چه بهتر از آن، توصیه‌های ارزشمندی ارائه کرده است که از این قرارند:

الف) زمینه‌های رشد عقل: پویندگی راه خدا<sup>۱۰</sup> غلبه بر نفس و شهوت<sup>۱۱</sup> دوری از جاهل<sup>۱۲</sup> نگرستن به بزرگی قدرت و ملک خداوند<sup>۱۳</sup> مشورت کردن<sup>۱۴</sup> و دوری از شراب‌خواری<sup>۱۵</sup>

ب) آفت‌های عقل: سستی و سفاهت<sup>۱۶</sup> دنیاپرستی و هواپرستی<sup>۱۷</sup> آرزوهای دراز<sup>۱۸</sup>

۱. همو، ۲۰۵/۱؛ ابن منظور، ۴۵۹/۱۱؛ فراهیدی، ۱۵۹/۱.

۲. برای نمونه رک: حکمت ۳۸، ۵۴؛ خطبه ۱۹۹.

۳. ابن فارس، ۶۹/۴.

۴. ابن درید، ۹۳۹/۲؛ ابن منظور، ۴۵۸/۱۱؛ فراهیدی، ۱۵۹/۱.

۵. جوهری، ۱۷۶۹/۵؛ صاحب، ۱۷۴/۱.

۶. ابن درید، ۹۳۹/۲؛ فراهیدی، ۱۶۰/۱.

۷. ابن سیده، المحکم والمحیط الأعظم، ۲۰۵/۱؛ ابن منظور، ۴۵۹/۱۱؛ فراهیدی، ۱۵۹/۱.

۸. برای نمونه رک: خطبه ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۹۰؛ نامه ۳۱.

۹. رک: خطبه ۱۹۲، ۱۹۹؛ نامه ۳۱؛ حکمت ۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۵۴، ۱۱۳، ۱۱۹، ۲۳۵، ۳۹۰.

۱۰. خطبه ۲۲۰.

۱۱. خطبه ۱۶۱.

۱۲. نامه ۳۱.

۱۳. نامه ۵۳.

۱۴. حکمت ۱۶۱.

۱۵. حکمت ۲۵۲.

۱۶. خطبه ۱۴، ۲۷.

۱۷. خطبه ۳۴، ۹۲، ۱۰۹؛ نامه ۳، ۶؛ حکمت ۲۱۱.

۱۸. خطبه ۸۶.

عدم استفاده و بهره‌مندی از آن<sup>۱</sup> اکتفاء کردن به قدرت عقل در شناخت عظمت خداوند<sup>۲</sup> تکبر و غرور<sup>۳</sup> پیروی از سران متکبر (شیطان)<sup>۴</sup> تصب ناروا<sup>۵</sup> همنشینی با جاهل،<sup>۶</sup> خودرأیی<sup>۷</sup> شراب‌خواری<sup>۸</sup> طمع‌ورزی<sup>۹</sup> فقر<sup>۱۰</sup> و شوخی بی‌جا.<sup>۱۱</sup>

ج) کاستی‌های عقل: تفاوت در به‌کارگیری<sup>۱۲</sup> نقصان عقل در شناخت عظمت و صفات خداوند<sup>۱۳</sup> نقصان عقل در شناخت شگفتی‌های آفرینش<sup>۱۴</sup> نقصان عقل در شناخت معاد<sup>۱۵</sup> و نقصان عقل در شناخت سختی‌های مرگ.<sup>۱۶</sup>

پس برهرانسانی واجب است که آفت‌های عقل را از خود دور کند و با در نظر گرفتن کاستی‌های عقل، در جهت رشد و شکوفایی آن بکوشد. در نهج البلاغه در موارد متعدد به تعقل دعوت، یا نقش‌های عقل ترسیم شده است. از بررسی این موارد، می‌توان کارکردهای مختلفی برای آن استخراج کرد که انسان باید در آنها گام بردارد و امام علی علیه السلام

۱. خطبه ۱، ۹۷، ۱۳۱، ۲۱۵، ۲۲۴؛ نامه ۶۴، ۶۴، ۷۸.

۲. خطبه ۹۱، ۱۵۵، ۱۶۰.

۳. خطبه ۱۹۲؛ نامه ۵۳؛ حکمت ۲۱۲.

۴. خطبه ۱۹۲.

۵. همو.

۶. نامه ۳۱.

۷. حکمت ۱۶۱.

۸. حکمت ۲۵۲.

۹. حکمت ۲۱۹.

۱۰. حکمت ۳۱۹.

۱۱. حکمت ۴۵۰.

۱۲. خطبه ۸۰، ۲۳۴؛ نامه ۱۴، ۶۴، ۷۸.

۱۳. خطبه ۴۹، ۹۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۲.

۱۴. خطبه ۱۶۵.

۱۵. خطبه ۱۸۶.

۱۶. خطبه ۲۲۱.

برای تشویق انسان‌ها در این زمینه، آثار ارزشمندی ذکر می‌کند که استخراج این آثار در زمینه‌های مختلف خود نیازمند تحقیق جداگانه است. این کارکردها دو نوع هستند: یکی نظری که باعث ارتقای سطح معرفتی انسان می‌شود و دیگری عملی که باعث رشد جامعه خواهد شد. این نوشتار با بررسی موارد استعمال واژه «عقل» و مشتقات آن در نهج البلاغه، به استخراج، بررسی و تبیین کارکردهای عقل می‌پردازد.

### ۸-۳- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خدا

کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خدا، کارکردهای نظری هستند؛ یعنی عقل وسیله‌ای برای معرفت و شناخت است که برای شناخت خداوند، مخلوقات و دستوراتش و آماده کردن زمینه برای ارتباط با او، نقش ایفا می‌کند.

#### ۸-۳-۱- شناخت خداوند (خداشناسی)

مهم‌ترین کارکرد عقل در نهج البلاغه شناخت خداوند است؛ یعنی تلاش برای دستیابی به شناخت واقعی خداوند با در نظر گرفتن محدودیت‌ها و کاستی‌هایی که عقل انسان در این راستا دارد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خردها را براندازه کردن صفاتش آگاهی نداده، و از مقدار واجب شناختش محروم نساخته، پس او کسی است که نشانه‌های هستی گواهی دهند که دل شخص منکرهم به وجود او اقرار دارد»؛<sup>۱</sup> یعنی عقل انسان‌ها منتهای و محدود، و ذات و صفات خداوند<sup>۲</sup> نامحدود است، اما با توجه به آثار خداوند در موجودات، هرکس می‌تواند به طور اجمال به ذات و صفات، و کمال قدرت و علم او آگاه شود؛ زیرا فطرتش به وجود خالق گواهی می‌دهد.<sup>۳</sup>

۱. خطبه ۴۹.

۲. چه از نظر جنس و فصل، چه از نظر ابتدا و انتها (بیهقی فرید خراسان، معارج نهج البلاغه / ۱۳۴؛ بیهقی کیدری، حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغه، ۳۰۲، ۳۰۱/۱، و چه از نظر حدود و قیود (همو، ۲۸۰/۱).

۳. ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۱۵۶؛ حسینی شیرازی، توضیح نهج البلاغه، ۲۲۰/۱؛ مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۵۴/۲.

بنابراین حقیقت ذات و صفات کمال مطلق خداوند، قابل درک نیست، با این حال، خداوند برای هرکس بهره‌ای از معرفت خود مقرر داشته و برحسب استعدادش یادگیری آن را واجب کرده است.<sup>۱</sup> برای مثال عقل پی می‌برد که خداوند عالم، قادر و حکیم است، اما حقیقت این اوصاف را درک نخواهد کرد.<sup>۲</sup>

روایت شده است: «زندیقی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و از دلیل اثبات وجود پروردگار پرسید، امام به وی توجهی نکرد، سپس به آن مرد رو کرد و فرمود: از کجا می‌آیی و قصه تو چیست. پس زندیق گفت: من در دریا مسافرت می‌کردم که بادی برما وزید و امواج دریا ما را به هرسوپرت می‌کرد. سرانجام کشتی شکست و من به تخته چوبی از آن چنگ زدم، امواج دریا این تخته را بالا و پایین می‌برد، تا اینکه تخته من را به ساحل افکند و من نجات یافتم. امام فرمود: در آن حالت که کشتی شکست و امواج دریا متلاطم بود، آیا قلبت متوجه فریادرسی شد که پیش او برای نجات خود تضرع و زاری کنی، او خداوند تو است. پس زندیق به آن اعتراف و عقیده‌اش را اصلاح کرد».<sup>۳</sup>

۱. ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۱۵۶؛ همان، شرح نهج البلاغه، ۱۳۲/۲؛ خویی، الدرر النجفیة، ۱۰۵/۱؛ موسوی، شرح نهج البلاغه، ۳۴۴/۱.  
۲. حسینی شیرازی، ۲۲۰/۱.

۳. فیض کاشانی، ۴۷۷/۱؛ در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که به مفضل بن عمرو فرمود: «إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْحَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ وَلَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ فَإِنْ قَالُوا فَكَيْفَ يُكَلِّفُ الْعَبْدَ الضَّعِيفَ مَعْرِفَتَهُ بِالْعَقْلِ اللَّطِيفِ وَلَا يُحِيطُ بِهِ قِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كَلِّفَ الْعِبَادُ مِنْ ذَلِكَ مَا فِي طَاقَتِهِمْ أَنْ يُبْلَغُوهُ وَهُوَ أَنْ يُوقِنُوا بِهِ وَيَقْفُوا عِنْدَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَ لَمْ يُكَلِّفُوا الْإِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ كَمَا أَنَّ الْمَلِكَ لَا يُكَلِّفُ رَعِيَّتَهُ أَنْ يَعْلَمُوا أَطْوِيلَ هُوَ أَمْ قَصِيرَ أَيْبُضُ هُوَ أَمْ أَسْوَدُ إِنَّمَا يُكَلِّفُهُمُ الْإِدْعَانَ بِسُلْطَانِهِ وَ الْإِثْتِهَاءَ إِلَى أَمْرِهِ أَلَا تَرَى أَنَّ رَجُلًا لَوْ أَتَى بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَ أَعْرِضْ عَلَيَّ نَفْسَكَ حَتَّى أَتَقَضِيَ مَعْرِفَتَكَ وَ الْإِلَامَ أَسْمَعُ لَكَ كَانَ قَدْ أَحَلَّ نَفْسَهُ الْعُقُوبَةَ فَكَذَا الْقَائِلُ إِنَّهُ لَا يُقَرَّبُ بِالْحَالِقِ سُبْحَانَهُ حَتَّى يُحِيطَ بِكُنْهِهِ مُتَعَرِّضٌ لِسَخَطِهِ» (شوشتری، بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، ۱۶۹/۱، ۱۷۰؛ مجلسی، ۱۴۶/۳؛ مفضل بن عمر جعفی کوفی، توحید المفضل، ۱۷۷). همچنین در روایتی آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدِّثْتُهُ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ قَالَ قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» (ابن بابویه، التوحید، ۳۱۳؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۱۹۱/۷، ۳۶، ۱۱۷/۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۳۶۶/۸۱).



فیض کاشانی ذیل روایت بیان می‌دارد که آن از جمله قول خداوند است که می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا»؛<sup>۱</sup> «و هنگامی که در دریا زیان (و ناراحتی) به شما رسید، تمام کسانی که جز او (برای حل مشکلات خود)، می‌خواندید، از نظرتان گم شد».

بنابراین جمله «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ»، در باب توحید، به چند نکته اشاره دارد:

۱- خداوند تحدید صفات خود را به عقول نیاموخته است.

۲- عقول، مخلوقات خداوند هستند.

۳- تحدید صفات، مستلزم تحدید ذات است.

۴- حد در لغت به معنی مطلق منع از هر چیزی است.

همچنین جمله «وَلَمْ يَجْزِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»، به چند امر اشاره دارد:

۱- خداوند عقول را از معرفت منع نکرده است.

۲- خداوند عقول را از واجب معرفت خود منع نکرده است.

۳- خداوند عقول را از معرفت غیر واجب پوشانده است.<sup>۲</sup>

«لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، و «لَا يَنْتَهِي إِلَيْهِ نَظَرُ عَقْلِيَّ أَوْ بَصْرِيَّ»، یا اضافی هستند مانند «مَدْرَكًا لِلْأَبْصَارِ»، «مَحْصِيًّا لِلْأَعْمَالِ» و «أَخْذًا بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ».<sup>۳</sup> آن حضرت در ادامه این خطبه و با جمله استفهامی بیان می‌دارد: «و آنچه از آفریدگانت می‌بینیم، و از تواناییت به شگفت می‌آییم، و از بزرگی سلطنتت وصف می‌کنیم چه قدری دارد با آنکه آفریده‌هایی که از ما نمانده است و دیدگان ما از دیدن آنها عاجز است، و خردهای ما از پی بردن به آنها بازمانده، و پرده‌های غیب میان ما و آنها فاصله افکننده بسی بزرگ‌تر است!»<sup>۴</sup> «ما» در

۱. الإسراء، ۶۷.

۲. رک: نقوی قاینی خراسانی، مفتاح السعادة في شرح نهج البلاغة، ۵۶/۷-۶۴.

۳. ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۳۳۵.

۴. خطبه ۱۶۰.



عبارت «وَمَا اللَّذِي»، استفهامی برسبیل استحقار است؛ زیرا از او درباره تعداد مدرکات به نسبت چیزهایی که از بزرگی ملکوتش درک نمی‌کند، می‌پرسد.<sup>۱</sup>

امام در پایان این خطبه بیان می‌دارد که عقل حتی از درک چگونگی قدرت‌های خداوند عاجز است. بنابراین هرچند در نهج البلاغه در موارد متعدد به عدم دسترسی به عمق عظمت خداوند و کنه صفات او اشاره شده.<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر در خصوص وصف ناپذیری خداوند و چگونگی و میزان فهم صفات او در نهج البلاغه،<sup>۳</sup> اما در عین حال حدود و مرزهای شناخت ترسیم شده است؛ زیرا امام خود به وسیله عقل در راه شناخت خداوند گام برمی‌دارد و با استدلال‌های عقلی و به وسیله برهان‌های مختلف در راه اثبات خداوند و توحید می‌کوشد که این برهان‌ها عبارتند از: فطری، نظم، علی، معجزه، حدوث، فسخ عزائم، صدیقین و حرکت.<sup>۴</sup>

از دیگر برهان‌هایی که در نهج البلاغه برای اثبات یکانگی خداوند به کار رفته، برهان تمناع است که در قرآن نیز وجود دارد. از جمله امام می‌فرماید: «و بدان - ای پسر - که اگر پروردگارت را شریکی بود رسولان او نیز نزد تو می‌آمدند، و آثار ملک و سلطنت او را می‌دید، و به افعال و صفاتش پی می‌برد، ولی او به طوری که خود را وصف کرده خدایی یگانه است، احدی در فرمانرواییش با او ستیز و مخالفت ندارد، و همیشه بوده و تا ابد هم خواهد بود. او اولی است که پیش از همه چیز بوده، ولی آغازی ندارد، و آخری

۱. ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۳۳۶.

۲. رک: خطبه ۴۹، ۹۱، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۸۲.

۳. رک: الهیان، مجتبی و حامد پوررستمی، «نگاهی تعلیلی و فلسفی به وصف ناپذیری خدا در نهج البلاغه»، ۸۷-۱۰۰؛ خالقیان، «مسأله عینیت ذات و صفات الهی و کاوشی در نهج البلاغه»، ۷۱-۷۸؛ سبحانی، «اسماء و صفات خداوند»، ۷۸/۲-۱۲۳.

۴. جهت اطلاع از برهان‌های خداشناسی در نهج البلاغه رک: محمدرضایی، برهان‌های اثبات وجود خدا، دانشنامه امام علی (علیه السلام)، ۱۲/۲-۴۰، ۶۲-۸۶. نیز در خصوص خداشناسی و توحید در نهج البلاغه؛ رک: ۲۵؛ سیدان، «توحید»، ۴۸/۲-۶۳.

است که پس از همه چیز هست بی‌آنکه نهایی داشته باشد.<sup>۱</sup> که برگرفته از آیات ۲۲ سوره انبیاء و ۹۱ سوره مؤمنون است.<sup>۲</sup>

ایشان چنان به مسأله خداشناسی اهتمام دارد که عدم تعقل درباره خداوند و دین او را به عنوان یک صفت ناپسند دوره جاهلیت یاد می‌کند: «مانند مردمان خشن دوران جاهلیت نباشید که نه از دین سردر می‌آوردند، و نه درباره فرمان‌های خداوند خرد را به کار می‌بردند».<sup>۳</sup> در اینجا از ویژگی جاهلیت یعنی «جفا و قساوت» نهی می‌کند که آنها درباره دین تفقه نمی‌کردند و درباره آنچه خداوند آنها را به آن امر کرده است، تعقل نمی‌کردند. این برگرفته از قول خداوند سبحان: «صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ»؛<sup>۴</sup> «(کافران) کرو لال و کورند؛ از این رو چیزی نمی‌فهمند» است.<sup>۵</sup> «لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ» یعنی تا احکام را دریافت کنند و «لَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ» یعنی تا شریعت و راه را اخذ کنند.<sup>۶</sup>

### ۸-۳-۲- شناخت دین و دستورات آن

نقش هدایتی عقل در شناخت دین و دستورات آن نهفته است؛ یعنی عقل وسیله‌ای نزد انسان است و باید از آن برای شناخت دین استفاده کند، تا به هدایت دست یابد. مظاهر دین در نهج البلاغه به چند دسته تقسیم می‌شوند که مردم به تعقل درباره آنها دعوت شده‌اند:

در دیدگاه امام علی علیه السلام عقل وسیله‌ای برای شناخت اسلام است. از این رو، مردم را به تعقل درباره اسلام دعوت می‌کند، تا به آثار خوب آن - که در اثر این تعقل حاصل می‌شود - دست یابند: «سپاس و ستایش خدای را که آیین اسلام را وضع کرد، آنگاه

۱. نامه ۳۱.

۲. رک: معارف، «رابطه نهج البلاغه با قرآن»، ۴۴، ۴۵.

۳. خطبه ۱۶۶.

۴. البقره، ۱۷۱.

۵. ابن ابی الحدید، ۲۸۲/۹.

۶. حسینی شیرازی، ۲۰/۳.

آبشخورهای آن را برای کسی که بخواهد وارد شود در اختیار نهاد، و پایه‌های آن را در برابر کسی که بر آن چیرگی جوید غالب و شکست‌ناپذیر ساخت. آن را پناهگاه کسی ساخت که بدان آویزد، و حریم سلامت کسی که بدان درآید، و برهان کسی که بدان سخن گوید، و گواه کسی که به پشتیبانی آن با خصم بستیزد، و نور کسی که از آن روشنی جوید، و مایه فهم کسی که اندیشه کند، و مغز و خرد برای کسی که تدبیر کند.»<sup>۱</sup>

امام در این بیان، اسلام را یک دین عقلی و فطری، و شناخت آن را منوط به تدبیر و تعقل در آن می‌داند.<sup>۲</sup> البته خود مقوله دین و به طور خاص اسلام، جزو امور عقیدتی است و پذیرش آن باید به وسیله عقل انجام گیرد و تقلید در آن جایز نیست؛ زیرا امام در نامه خود به امام حسن علیه السلام به ایشان سفارش می‌کند که راه شایستگان خانداانش را در پیروی از خدا در پیش گیرد، اما اگر تجربه گذشتگان را نپذیرفت، باید با فهم و دانش راه خود را انتخاب کند.<sup>۳</sup> با این حال در مبانی اسلام نیز مضامین عقلی نهفته است که باید به وسیله عقل شناخته شوند و نتیجه آن رسیدن به «فهم» است. در واقع تعبیر «وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ» اشاره به این مطلب دارد که اسلام عالی‌ترین معارف و حقایق را در اختیار کسی قرار می‌دهد که در آن تعقل کند.<sup>۴</sup> و به جهت ترغیب مردم به این امر بیان شده است.

همچنین یکی از کارکردهای عقل، تعقل درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که امام در این بیان به آن دعوت کرده است: «اینک هربیننده‌ای باید به دیده خرد بنگرد که آیا

۱. خطبه ۱۰۶.

۲. جعفری، ۲۸۶/۱۸؛ مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴/۴۷۲.

۳. نامه ۳۱؛ عبارت امام از این قرار است: «وَأَعْلَمُ يَا بَيْتِي، أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ أَخَذَ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ، وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَفَكَرُّوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكَ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا، فَإِنَّ أَبْتَ تَنْفُسِكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا، فَلْيَكُنْ ظَلَمَكَ ذَلِكَ يَتَفَهَّمُ وَتَعْلَمَ، لَا يَتَوَرَّطُ الشُّبُهَاتِ وَعَلَقَ الْخُصُومَاتِ».

۴. جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۲۸۸/۱۸.

خداوند، محمد را با آن وضع گرامی داشت یا خوار و سبک شمرد؟ اگر گوید: او را خوار و سبک شمرد. هرآینه به خدا سوگند دروغ گفته و افترايي بزرگ بافته است. و اگر گوید: او را گرامی داشت. باید بداند که خداوند دیگری خوار و سبک شمرد که سفره دنیا را برایش گسترد، و آن را از پیش نزدیک‌ترین مردم به خود برچید. پس باید هرپیروی از پیامبرش سرمشق گیرد، و همان راهی را که او پیموده است پوید، و به راهی که او درآمده است درآید، ورنه خود را از تباهی ایمن نداند.<sup>۱</sup>

«فَلْيَنْظُرْنَا ظُرًّا بِعَقْلِهِ»؛ یعنی با تدبر و تفکر نظر کند.<sup>۲</sup> و به حق حکم کند و با هوایی که دوستدار باطل است، نظر نکند.<sup>۳</sup> تا پیامبر ﷺ را آن‌گونه که هست دریابد و به جایگاه او نزد خداوند پی برد که خداوند به واسطه ترک دنیا، او را گرامی داشته و خوار نکرده است. بنابراین باید با تعقل، از شخصیت ایشان الگوبرداری شود. امام در نهج البلاغه با استدلال‌های عقلی در جهت شناخت پیامبر ﷺ و معرفی ایشان می‌کوشد.<sup>۴</sup>

نیز آن حضرت عقل را وسیله‌ای برای شناخت قرآن معرفی کرده است: «و قرآن را پیام‌ورزی که نیکوترین گفتارها است، و در فهم آن عمیق شوید که آن بهار دل‌ها است»<sup>۵</sup> و با استدلال‌های عقلی در جهت شناخت و معرفی آن، گام برمی‌دارد.

کارکرد دیگر عقل، این است که باید از آن برای بررسی و شناخت اخبار رسیده از جانب پیامبران خدا بهره برد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه خبری شنیدید، آن را خوب درک کنید و به کار برید، نه فقط بشنوید و روایت کنید؛ زیرا روایت‌کنندگان علم بسیارند و رعایت‌کنندگان آن اندک».<sup>۶</sup>

۱. خطبه ۱۶۰.

۲. حسینی شیرازی، ۴۳۷/۲.

۳. شوشتری، ۴۳۹، ۴۴۰.

۴. از جمله رک: همان، خطبه ۱، ۲، ۷۲، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶.

۵. خطبه ۱۱۰.

۶. حکمت ۹۸.

در این کلام، امام بر لزوم بررسی صحت و سقم اخباری که به ما می‌رسد و ضرورت فهم آنها از طریق تدبیر و تعقل تأکید ورزیده‌اند.<sup>۱</sup> بنابراین نقش عقل در فهم مقصود حقیقی اخبار در این بیان مورد تأکید واقع شده است؛ زیرا امام تصریح کرده‌اند که راویان اخبار و احادیث فراوانند، اما انسان‌هایی که با عقول خود به کنه مطلب رسوخ می‌کنند و راسخ در علم هستند، اندک‌اند.<sup>۲</sup> پس عقل وسیله‌ای برای رسیدن به مفهوم حقیقی روایات است که امام به بهره‌گیری از آن برای این امر، دعوت می‌کند.

### ۸-۳-۳- برقراری ارتباط با خداوند

امام علی علیه السلام یکی از کارکردهای عقل را برقراری ارتباط با خداوند می‌داند که می‌فرماید: «و خدای بزرگ بخشنده راه‌همواره در هر برهه‌ای از زمان، و در دوران‌های خالی از پیامبران بندگانی است که با آنان در فکرشان راز گفته، و در عمق خردشان سخن رانده، و آنان از نور بیداری چشم‌ها و گوش‌ها و دل‌ها روشنی گرفته‌اند، روزهای پیروزی و شکست را که خدا پیش آورده به یاد دیگران می‌آورند، و آنان را از مقام الهی بی‌م می‌دهند، مانند رهنمایانی که در بیابان‌ها مسافران را راه می‌نمایند».<sup>۳</sup>

یعنی در زمان فترت انبیاء و در دوره‌ای که جهل و گمراهی جامعه انسانی را فرا گرفته است، انسان‌هایی با بهره‌گیری از عقل خود، مسیر هدایت را یافته و در آن گام برمی‌دارند؛<sup>۴</sup> زیرا در این دوره که دست مردم از وحی آسمانی بریده شده، پروردگار با عقول انسانی، بر افراد مستعد و جویندگان طریق هدایت جلوه می‌کند و آنان را به سوی هدایت و سعادت راهنمایی می‌کند.<sup>۵</sup>

آنچه در نهج البلاغه درباره خدا آمده، مؤید متشخص بودن خدا و توانمندی انسان در

۱. نهج البلاغه، ۲۷۴/۵.

۲. مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ۲۷۴/۴.

۳. خطبه ۲۲۲.

۴. مغنیه، ۳۰۰/۳.

۵. هاشمی خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ۲۵۳/۱۴.

تحقق رابطه با او است. وقتی در نهج البلاغه خطاب به خدا به کرات از واژه «تو» استفاده می‌شود و حتی از او با عنوان جانشین مسافر در منزل یاد می‌شود، همه دال بر متشخص بودن خدا است. در نهج البلاغه گاهی از روابط ناظر به «هست»ها سخن به میان آمده و گاهی نیز از روابط ناظر به عقیده و در مواردی هم از روابط معطوف به وظایف سخن گفته شده است: ۱- رابطه بندگی (عبد و رب) ۲- رابطه جانشینی ۳- رابطه عاشقانه ۴- رابطه همکاری.

یاد خدا در نهج البلاغه، نتایج زیادی به بار می‌آورد که امام علی علیه السلام در خطبه ۲۲۲ به برخی از نتایج اصلی و اساسی آن اشاره کرده است: صیقلی دل‌ها، فعال شدن قوای نفسانی و گفتگوی متقابل عقلانی با خدا.<sup>۱</sup>

#### ۸-۴- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خود

کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خود، کارکردهای نظری هستند؛ یعنی عقل وسیله‌ای برای شناخت انسان از خود است، تا به هدف زندگی دست یابد. از این رو، برای بررسی، شناخت و تمییز اعمال خوب و بد و راهنمایی انسان نقش دارد.

#### ۸-۴-۱- سنجش اعمال

امام علی علیه السلام در موارد متعدد و به طرق مختلف، مردم را به تعقل درباره اعمال و سنجش آنها دعوت می‌کند، تا به این وسیله به راه درست رهنمون شوند. دعوت به تعقل برای سنجش اعمال در نهج البلاغه به چند شکل انجام شده است:

#### ۸-۴-۱-۱- با چشم عقل نگریستن

امام علی علیه السلام با چشم عقل نگریستن را به عنوان یک صفت نیکوی بندگان یاد می‌کند که می‌توان از آن برای سنجش اعمال بهره برد: «پس - ای بندگان خدا - بسان کسی که بر خویشتن چیره گشته، و جلوه‌جوی و هوس‌ها را گرفته، و با چشم خرد نگریسته است،

۱. همو، ۱۴۶-۱۵۸.



خود را بپایید»<sup>۱</sup>. یعنی با عقل خود نظر می‌کند و تفکر می‌کند و دقت می‌کند برای در امان ماندن از سقوط و انهدام.<sup>۲</sup>

امام در جای دیگر در خصوص شناخت پیامبر ﷺ نیز تعبیر «با چشم عقل نگرستن» را آورده است. یعنی باید اعمال و رفتار ایشان با عقل سنجیده شود، تا بتوان از آنها الگوبرداری کرد.<sup>۳</sup> آن حضرت همچنین در نامه‌ای خطاب به معاویه، او را به با چشم عقل نگرستن دعوت می‌کند، تا عمل خود را بسنجد و بفهمد که در خصوص خون عثمان به خطا رفته و از روی هوی خون او را به گردن امام انداخته است.<sup>۴</sup> به این ترتیب، عقل وسیله‌ای برای سنجش اعمال است که به کمک آن، می‌توان اعمال و اشخاص خوب و بد را تشخیص داد.

#### ۸-۴-۱-۲- با گوش عقل شنیدن

امام علی علیه السلام بیان می‌دارد که چنانچه آثار گذشتگان با گوش عقل شنیده شوند، می‌توان اعمال آنها را سنجید و از آنها عبرت گرفت: «و اگر آثارشان ناپدید شده و اخبارشان از ما بریده، اما دیده‌های عبرت بین آنها را نگریسته، و گوش‌های خرد آیین زبان حال آنها را شنیده».<sup>۵</sup>

لازمه توجه انسان به زودگذر بودن دنیا و فناپذیر بودن آن، تفکر در آثار گذشتگان و عبرت گرفتن از آنان است که اینها همه از طریق عقل حاصل می‌شود.<sup>۶</sup> بنابراین با گوش شنوای عقل، می‌توان اعمال و رفتار خوب و بد گذشتگان را مورد ارزیابی قرار داد.

۱. خطبه ۱۶۱.

۲. موسوی، ۳/ ۵۵.

۳. رک: خطبه ۱۶۰.

۴. رک: نامه ۶.

۵. خطبه ۲۲۱.

۶. موسوی، ۴/ ۱۸؛ هاشمی خوئی، ۱۴/ ۲۲۹.



## ۸-۴-۱-۳- تجسم اعمال

امام علی علیه السلام گاهی مردم را به تجسم اعمال دیگران با نیروی عقل وامی‌دارد، تا به این وسیله به عاقبت اعمال آنها پی ببرند و اعمال خوب و بد را تشخیص دهند. ایشان در جایی دربارهٔ مردگان می‌فرماید: «پس اگر آنان را به عقل خود مجسم کنی، یا پرده از روی آنها کنار رود و ببینی که گوش‌هاشان از کرم‌ها پر شده و کرگشته... نه دست‌هایی که چیزی را دور سازند، و نه دل‌هایی که بنالند و بگدازند، هرآینه دل‌های اندوه‌کشیده و چشم‌های خار در آن خلیده خواهی دید. در هر پریشانی و نگرانی شرح حالی دارند که به وصف در نمی‌آید، و سختی‌هایی که هرگز زودده نمی‌شود»<sup>۱</sup>.

همچنین در جای دیگر بیان می‌دارد که چنانچه اهل ذکر که در پیشگاه خداوند حاضر می‌شوند و به محاسبهٔ نفس خود می‌پردازند و بار سنگین گناهان خود را به دوش کشیده و به گریه و زاری می‌پردازند و به گناهان خویش اعتراف می‌کنند، با کمک عقل مجسم شوند، عاقبت اعمال و جایگاه‌های پسندیده آنها را خواهیم دید که خداوند نیز مقام آنان را می‌ستاید.<sup>۲</sup>

امام برای هدایت ابوموسی اشعری فرماندار کوفه که مردم را از پیوستن به سپاه امام برای مقابله با اهل جمل برحذر می‌داشت، او را به تعقل دعوت می‌کند، تا عمل خود را بسنجد و آن را با عقل خود تجسم کند: «پس عقلت را مهار کن و زمام کار خود به دست گیر و نصیب و بهره خویش دریاب».<sup>۳</sup> نیز آن حضرت در جایی پس از ذکر برخی صفات ناپسند، بیان می‌داد: «این مثل را خوب فراگیر (و در موارد مشابه آن به کار بر)، چه هر مثلی رهنمایی است بر مانند خود».<sup>۴</sup> تا مردم با تجسم این اعمال به وسیلهٔ عقل خود، موارد مشابه را تشخیص دهند و از این رو با بهره‌گیری از عقل، راه درست را در پیش گیرند.

۱. خطبهٔ ۲۲۱.

۲. رک: خطبهٔ ۲۲۲.

۳. نامهٔ ۶۳.

۴. خطبهٔ ۱۵۳.

## ۸-۴-۲- مقابله با هواپرستی

امام علی علیه السلام، عقل را شمشیر برانی معرفی می‌کند که در جهت زدودن هواهای نفسانی باید آن را به کار بست: «بردباری پرده‌ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است بُرنده. پس کمبودهای اخلاقی خود را به بردباری خود پیش، و با هوای نفس خود به نیروی عقلت پیکار کن».<sup>۱</sup> بنابراین عقل از دیدگاه امام، وسیله تنظیم‌کننده قوای نفسانی است؛ زیرا وی ابتدا بر دشمنی نفس و هواهای نفسانی با انسان تأکید ورزیده و سپس دفع خطرات ناشی از هواهای نفسانی را به کمک قوه عقل میسر دانسته است.<sup>۲</sup>

از آنجا که انسان موجودی متشکل از دو بعد مادی و معنوی است، نفس انسان در برابر نیازهای مادی و معنوی قرار می‌گیرد. بعد جسمانی انسان، نفس را به سوی نیازهای مادی و بعد معنوی، نفس را به سوی نیازهای معنوی سوق می‌دهد؛ شخصیت انسان همواره میان این دو نوع نزاع فطری قرار دارد.<sup>۳</sup> از این رو خداوند، ابزار تعادل جنبه مادی و معنوی؛ یعنی عقل را در انسان تعبیه کرده است. اگر قوه عقل - که خود یکی از قوای نفسانی است - مدیریت سایر قوای نفسانی را تحت کنترل خود درآورد، انسان به سعادت دنیا و آخرت نایل خواهد آمد. اما اگر انسان در زندگی خود، پیروی از هوای نفس و شهوات پست دنیوی را بر عقل مقدم دارد، همین شهوات او را به خاری و ذلت در دنیا و آخرت می‌کشانند. بنابراین امام بر لزوم مبارزه با شهوات به وسیله سلاح عقل توصیه می‌کند.<sup>۴</sup> زیرا به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله: «دشمن‌ترین دشمن تو، نفس توست که میان دو پهلویت می‌باشد».<sup>۵</sup>

۱. حکمت ۴۲۴.

۲. مکارم شیرازی، ۴۱۶/۱۵.

۳. نجاتی، قرآن و روان‌شناسی، ۳۲۲.

۴. مغنیه، ۴۶۲/۴.

۵. ابن‌ابی‌جمهور، عوالی اللالی، ۴/۱۱۸؛ ورام، مجموعه ورام، ۳۱۴؛ مجلسی، ۶۷/۶۴؛ ورام، ۵۹/۱.

### ۸-۴-۳- نصیحت خواهی

عقل انسان با گذشت زمان به شکوفایی و تکامل می‌رسد؛ زیرا می‌تواند با دقت و تحلیل نتایجی که حرکت در یک مسیر در برداشته، به جبران اشتباهات گذشته و نیز تداوم اموری که در آن منتفع شد، پردازد و مسیر صحیح را از سقیم تشخیص دهد و انسان را به سوی کمال و سعادت راهبری کند.<sup>۱</sup> از این روی یکی از کارکردهای عقل این است که انسان از او نصیحت بخواهد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اندیشیدن مانند دیدن با چشم نیست؛ زیرا بسا که دیدگان خطا کنند و صاحبش را با واقعیت آشنا نسازد، ولی عقل به کسی که از او خیرخواهی جوید، خیانت نوزد».<sup>۲</sup>

نصیحت خواستن از عقل؛ یعنی در راه درست به کار بردن عقل برای استخراج نظرات صالح، که عقل به کسی که از آن راهنمایی بخواهد، دروغ نمی‌گوید، اما حواس ظاهرگاهی به صاحب خود دروغ می‌گویند؛ چون حکم آنها، حکم عقل از روی خیال و وهم است، نه حکم عقل از روی فکر<sup>۳</sup> بنابراین عقل حاکم مطلق است که اشیاء را تمیز می‌دهد و بر آنها حکم می‌کند و از این رو آیات و روایات برای تشویق در خصوص اعمال فکروارد شده است.<sup>۴</sup>

### ۸-۵- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با دیگران

کارکردهای عقل در ارتباط انسان با دیگران، کارکردهای عملی هستند؛ یعنی عقل ابزاری برای انجام برخی از امور اجتماعی است، به طوری که در این امور، برخورداری از عقل سلیم شرط شده است و می‌توان میزان عقل انسان‌ها را با این موارد سنجید.

#### ۸-۵-۱- شهادت دادن

یکی از کارکردهای عقل در ارتباط انسان با دیگران، شهادت دادن است، به طوری که

۱. موسوی، ۴/ ۳۶۶.

۲. حکمت ۲۸۱.

۳. ابن میثم، ۵/ ۳۸۶، ۳۸۷.

۴. موسوی، ۵/ ۴۲۲.

اگر انسانی از عقل کامل برخوردار نباشد، یا آن را به کار نگیرد،<sup>۱</sup> نمی‌تواند به عنوان شاهد قرار گیرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «ای مردم، زنان ایمان‌شان ناقص، بهره‌شان ناقص، و خردشان ناقص است. کمبود ایمان‌شان آن است که در ایام عادت ماهانه از نماز و روزه دست می‌کشند، و کمبود خردشان آن است که گواهی دوزن برابر گواهی یک مرد است، و کمبود بهره‌شان آن است که میراث آنان نصف میراث مردان است».<sup>۲</sup>

مکارم شیرازی درباره علت برابر دانستن شهادت یک مرد با دوزن می‌گوید: «به خاطر آن است که عواطف بر آنان غلبه دارد، و ای بسا تحت تأثیر عواطف واقع شوند و به نفع کسی و به زیان دیگری شهادت دهند».<sup>۳</sup> از این رو، جز در بدهکاری<sup>۴</sup> گواهی‌شان به (تنهایی) پذیرفته نیست.<sup>۵</sup> در رابطه با مراد «نَوَاقِصُ الْعُقُولِ»، آثار بسیاری نگاشته شده است،<sup>۶</sup> اما آنچه مسلم است اینکه از جمله حوزه‌هایی که عقل در آن نقش دارد، شهادت دادن است، بنابراین یکی از شروط شاهد بهره‌مندی از عقل است.

۱. امام در بیان تفاوت‌های مردم می‌گوید: «فَتَأْمُرُ الرُّؤَاءِ نَاقِصُ الْعُقُولِ» (خطبه ۲۳۴) یا در نامه‌ای خطاب به معاویه می‌گوید: «وَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ الْأَعْلَفُ الْقَلْبِ، الْمُتْقَارِبِ الْعُقُولِ» (نامه ۶۴). نیز در نامه‌ای خطاب به ابوموسی اشعری می‌گوید: «وَسَأْفِي بِالَّذِي وَأَيْتُ عَلَى نَفْسِي، وَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ صَالِحٍ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّيْءَ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أَوْتِيَ مِنَ الْعُقُولِ، وَالْتَجَرِبَةِ» (نامه ۷۸).

۲. خطبه ۸۰؛ امام در جای دیگر در این باره می‌گوید: «وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدَى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَ سَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ» (نامه ۱۴).

۳. مکارم شیرازی، ۲۹۱/۳.

۴. یا در رابطه با خود.

۵. طالقانی، پرتوی از نهج البلاغه، ۷۱۱.

۶. رک: «روایات نقصان عقل و ایمان زنان در بوتۀ اعتبارسنجی»، نوشته محمدتقی دیاری بیدگلی و اسمر جعفری، «بررسی روایات نقصان عقل زنان و تطبیق با روایت متخالف این معنا در بستر مطالعات جنسیت»، نوشته میثم قمشیان، «جامعه‌شناسی زبان در تبیین جایگاه اجتماعی زن در خطبه ۸۰ نهج البلاغه»، نوشته شرمین نظریگی، «نقد و بررسی دیدگاه‌های مربوط به خطبه هشتادم نهج البلاغه»، نوشته ناصر قربان‌نیا و معصومه حافظی، «عقل زنان از منظر نهج البلاغه»، نوشته سیده زهرا امینی و حسن ابراهیمی، «جوامع روایی فریقین و گزاره نقصان عقل زن (گونه‌ها، اسناد و مصادر)»، نوشته علی راد و زینب مجلسی راد، «اعتبار و مفهوم‌سنجی روایات کاستی عقل زنان»، نوشته محمود کریمیان، و «شبهۀ نقصان عقل زن»، نوشته مهدیه موسوی.

## ۸-۵-۲- پیشوایی و راهنمایی کردن

یکی از کارکردهای عقل این است که پیشوای مردم باید برای راهنمایی کردن اهل خود، عقل خود را به کار گیرد، تا علاوه بر فهمیدن آنچه از اهل بیت پیامبر ﷺ دریافت می‌کند، به درستی آن را انتقال دهد. امام علی علیه السلام ضمن ذکر برخی از فضایل اهل بیت پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بنابراین خبرگزار باید به کسان خود راست گوید، و عقلش را نیک به کار برد»<sup>۱</sup>.

«فَلْيَصْذُقْ رَأْيَ أَهْلِهِ» یعنی کسی که در مجلس آن حضرت حاضر می‌شود و احوال ایشان را مشاهده و مسائل را اخذ می‌نماید، باید آنها را به همان طریق که استماع و مشاهده کرده است، به عشایر و اولاد خود برساند.<sup>۲</sup> پس بر اهل علم و معرفت واجب است که با مردم صادق باشند و آنها را به سوی آنچه از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) فرا گرفته‌اند، ارشاد کنند.<sup>۳</sup>

«وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ»، یعنی باید عقل خود را حاضر سازد، تا آنچه را می‌شنود، بفهمد.<sup>۴</sup> و صحت ادعاهای ما را تشخیص دهد.<sup>۵</sup> و نیز حق را از باطل تمیز دهد و تحت تأثیر عواطف و تقلید قرار نگیرد.<sup>۶</sup>

عقل حجت باطنی است و انبیاء حجت ظاهری‌اند. بنابراین انبیای الهی هدایت انسان‌ها را از طریق رشد قوه عقلی آنها انجام می‌دهند، تا با آزاد کردن ظرفیت‌های نامحدود عقل و توسعه و تکامل آن، انسان را به سعادت دنیا و آخرت و سرمنزل مقصود

۱. خطبه ۱۵۴.

۲. کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين، ۱/۷۰۸، ۷۰۹.

۳. دخیل، شرح نهج البلاغه، ۲/۷۲.

۴. ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۳۲۶؛ کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين، ۱/۷۰۹.

۵. ابن میثم بحرانی، ۳/۲۵۰:۲۱، ۱۸۷.

۶. حسینی شیرازی، ۲/۳۹۱.

برسانند. همچنین انبیاء از طریق استدلال‌های عقلی حجت را بر مردم تمام می‌کنند.<sup>۱</sup> امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «پس خداوند فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت، و پیامبرانش را از پی یکدیگر به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهدی را که خداوند در فطرت‌شان با آنان بسته بود از آنان بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند، و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و دفینه‌های خرد آنان را برایشان برانگیزند.»<sup>۲</sup> بنابراین انبیای الهی با استدلال‌های عقلی به شکوفایی عقل‌های مردم می‌پردازند و آنها را به هدایت می‌رسانند. از این رو، پیشوای مردم نیز باید با احضار عقل خود به راهنمایی آنها بپردازد.

امام علی علیه السلام خود نیز به عنوان پیشوای مردم با استدلال‌های عقلی به راهنمایی مخالفان می‌پردازد و مانند انبیاء سنت احتجاج یعنی گفتگوی منطقی و مستدل دو جانبه را در پیش می‌گیرد. از این رو نهج البلاغه سرشار از احتجاجات مختلف آن حضرت با معارضان نظیر امویان، اصحاب جمل و خوارج است.<sup>۳</sup> آن حضرت در مقام راهنمایی نزدیکان و یاران خود نیز همچون فرزند خود امام حسن علیه السلام همین روش را در پیش می‌گیرد و راهنمایی‌های خود را در قالب استدلال‌های عقلی بیان می‌کند.<sup>۴</sup>

۱. رک: ابن میثم، ۲۰۲/۱؛ مکارم شیرازی، ۲۱۶/۱؛ موسوی، ۲۹/۴.

۲. خطبه ۱؛ این خطبه به برهان فطرت به عنوان یکی از راه‌های خداشناسی اشاره دارد. رک: محمدرضایی، ۱۴/۲، ۱۵؛ محمدی ری شهری، دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، ۸۵/۱۰. نوعی شناخت خدا که نیازی به آموزش و فراگیری ندارد، خداشناسی فطری است و اگر نوعی گرایش به سوی خدا و پرستش او در هرانسانی باشد، می‌توان آن را خداپرستی فطری نامید. اما نه خداشناسی و نه خداپرستی، آن‌گونه آگاهانه نیست که انسان را از تلاش عقلانی یا استمداد از پیامبران علیهم السلام برای شناخت خداوند بی‌نیاز کند (محمدرضایی، ۱۶/۲). بنابراین پیامبران علیهم السلام به عنوان پیشوای مردم برای راهنمایی آنها به سوی هدایت، تلاش می‌کنند تا فطرت آنها را بیدار کنند که در این خطبه به آن اشاره شده است.

۳. رک: اسلامی، عقلانیت و معنویت در نهج البلاغه، ۲۱-۲۲.

۴. رک: نامه ۳۱.



## ۸-۵-۳- مشورت کردن

کارکرد دیگر عقل در ارتباط انسان با دیگران، مشورت کردن است؛ یعنی در مشورت، عقل‌های مردم با یکدیگر مشارکت خواهند داشت و آثار خوبی به وجود می‌آورند. از این رو امام علی علیه السلام دعوت می‌کند، تا مردم به مشورت با دیگران بپردازند و عقل‌های خود را در آن به کار گیرند: «هر که خودکامگی کند به هلاکت رسد. و هر که با دیگران مشورت کند، در عقل آنان شرکت جسته است.»<sup>۱</sup> یعنی هر کس به مشورت با دیگران بپردازد، بهترین نظرها انتخاب می‌کند، گویی تمامی عقل‌ها در اختیار او قرار گرفته‌اند و از ثمره آنچه همه عقل‌ها به آن رسیده‌اند، بهره‌مند می‌شود.<sup>۲</sup>

البته با هر کس و در هر قضیه‌ای نمی‌توان مشورت کرد، مشاور باید شرایط لازم را داشته باشد که از مهم‌ترین شرایط این است که متدین، ملتزم و خبیر باشد.<sup>۳</sup> در سفارشات امام علی علیه السلام، بهترین مشاوران، اشخاص امین، مجرب، خردمند و دوران‌دیش معرفی شده‌اند.<sup>۴</sup> مشورت اساس اجرای امور و به خصوص امور عمومی است که به امت، قبیله و هر فردی مرتبط است. قرآن حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را که مصون از خطا است، به مشورت دعوت می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَاعْتَفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>۵</sup> همچنین خداوند در سوره شوری، سیره اجتماعی عمومی کاملی برای مسلمانان مقرر می‌دارد، همچون اقامه نماز و سایر شعائر دین، و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾<sup>۶</sup>.

۱. حکمت ۱۶۱.

۲. ابن میثم، ۳۳۴/۵؛ موسوی، ۳۴۵/۵، ۳۴۶؛ ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۶۱۹؛ فواید مشورت از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه عبارتند از: دوری از استبداد و خودرایی، اداره بهتر امور جامعه، و استفاده از تجربیات دیگران (ر.ک: مؤمنی، «اصل مشورت در نهج البلاغه»، ۱۰۹-۱۱۳).

۳. موسوی، ۳۴۵/۵، ۳۴۶.

۴. ر.ک: مؤمنی، ۱۱۳-۱۱۵.

۵. آل عمران، ۱۵۹.

۶. الشوری، ۳۸؛ هاشمی خوئی، ۲۱/۲۴۲.



## ۸-۵-۴- پیام‌رسانی

یکی دیگر از کارکردهای عقل، پیام‌رسانی است؛ یعنی عقل در انتخاب پیام‌رسان نقش دارد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «بیک تونشانگر عقل توست، و نامه‌ات گویاترین سخنگوی توست»<sup>۱</sup> یعنی پیام‌رسان از مقدار عقل و جهل فرستنده پیام حکایت می‌کند.<sup>۲</sup> اگر پیام‌رسان، از روی سهویا غرض، پیام را بوجه درست نرساند، در اثر آن خللی ایجاد می‌شود که حتی ممکن است باعث هلاکت فرستنده پیام شود.<sup>۳</sup>

بنابراین پیام‌رسان تعبیرکننده و مبین و شارح مراد فرستنده پیام است. پس اگر سخیف و ضعیف و ناتوان در سخنوری باشد، پیام را به خوبی منتقل نخواهد کرد.<sup>۴</sup> پس هنگامی که پیام‌رسان انتخاب می‌شود، باید زیرک باشد.<sup>۵</sup> و در تعقل و ادب به فرستنده پیام نزدیک باشد، در غیراین صورت در پیام خللی ایجاد می‌شود. از این رو، بزرگان قبایل و رؤسای سرزمین‌ها، سفیران و رسولان خود را از بین خواص صاحبان عقل انتخاب می‌کردند.<sup>۶</sup>

## ۸-۵-۵- سخن گفتن

در دیدگاه امام علی علیه السلام، عقل در چگونگی سخن گفتن نقش دارد؛ یعنی عاقل و جاهل را می‌توان از نحوه سخن گفتن آنها تشخیص داد. بنابراین چنانچه انسان قبل از سخن گفتن عقل خود را به کار گیرد، کنترل زبان خویش را در دست خواهد گرفت. امام می‌فرماید: «زبان خردمند پشت دل اوست، و دل بی‌خرد پشت زبان اوست».<sup>۷</sup> شریف

۱. حکمت ۳۰۱.

۲. ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ۶۴۹.

۳. ابن میثم، ۳۹۶/۵.

۴. موسوی، ۴۳۴/۵.

۵. راوندی، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ۳۸۹/۳.

۶. هاشمی خوبی، ۳۹۲/۲۱.

۷. حکمت ۴۰.

رضی ذیل این روایت می‌گوید: «منظور این است که خردمند زبان نمی‌گشاید، مگر پس از رایزنی با فکر و اندیشه. و بی‌خرد سخنان شتابزده و ناسنجیده‌اش بر اندیشیدن و رسیدن به نظر ناب پیشی دارد. گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل بی‌خرد پیرو زبان او»<sup>۱</sup> همچنین آن حضرت فرموده است: «دل بی‌خرد در دهان اوست، و زبان خردمند در دل اوست»<sup>۲</sup>. نیز امام درباره‌ی زبان مؤمن و منافق تعبیری مشابه در روایت فوق دارد و می‌فرماید: «زبان مؤمن در پس دل اوست و دل منافق در پس زبان اوست؛ زیرا مؤمن هنگامی که می‌خواهد سخن گوید، لختی در دل خود درباره‌ی آن می‌اندیشد، اگر نیک و پسندیده بود، بر زبان می‌آورد، و اگر زشت و نکوهیده بود، ناگفته و نهان می‌دارد. و منافق هر چه بر سرزبانش آمد، می‌گوید و نمی‌داند که کدام به سود و کدام به زیان اوست»<sup>۳</sup>. یعنی مؤمن و منافق را نیز می‌توان از طریق زبان‌شان تشخیص داد و به تعبیری مؤمن عاقل و منافق جاهل است.

### ۸-۶- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان

کارکردهای عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان، کارکردهای نظری هستند؛ یعنی عقل وسیله‌ای برای شناخت انسان از طبیعت و جهان‌های پیرامون است، تا به قدرت‌های خداوند پی ببرد.

#### ۸-۶-۱- شناخت شگفتی‌های آفرینش

یکی از کارکردهای عقل از دیدگاه امام علی علیه السلام، شناخت شگفتی‌های آفرینش است؛ یعنی باید از عقل برای شناخت مخلوقات خداوند بهره برد. بنابراین ایشان اشاره می‌کند که خداوند با نشانه‌های خود بر عقل‌ها جلوه می‌نماید: «بلکه با نشانه‌های تدبیر محکم و قضا و قدر استواری که به ما نموده بر خرده‌ها آشکار شده است. از نمودارهای آفرینش او آفرینش آسمان‌هاست که بی‌ستون در مدار خود ثابتند، و بی‌پایه بر سر پایند. آنها را

۱. شریف رضی، نهج البلاغه.

۲. حکمت ۴۱.

۳. خطبه ۱۷۶.

به فرمانبری فراخواند و همه با میل و رغبت و فروتنی پاسخ گفتند بی آنکه درنگ کنند و کندی ورزند.<sup>۱</sup> انسان بر اثر تأمل در ساختار مخلوقات پی می‌برد که ناظمی حکیم چنین ساختار منظمی را آفریده است و با این مجموعه‌های منظم به سوی خدا رهنمون می‌شود. این همان برهان نظم در اثبات وجود خداوند است.<sup>۲</sup> قرآن در بحث خداشناسی از نظام آیه‌ای استفاده فراوان کرده است و شگفتی‌های موجود در عالم طبیعت و حتی وجود انسان را پایه‌ای جهت شناخت خدای ناظم و حکیم می‌داند. امام علی علیه السلام نیز با بهره‌گیری از همین روش، ذهن انسان را متوجه آیه‌های مهم خلقت کرده است و وجود هر کدام را دلیلی بر وجود آفریدگار حکیم می‌داند.<sup>۳</sup> در نهج البلاغه در موارد متعدد به توصیف شگفتی‌های آفرینش آسمان‌ها، زمین، فرشتگان، انسان و حیوانات پرداخته شده است. همه این توصیف‌ها با هدف زمینه‌سازی برای خداشناسی و توحید انجام گرفته است.<sup>۴</sup> پس راه رسیدن به شناخت خداوند و قدرت او، شناخت شگفتی‌های آفرینش است. از این رو ایشان پس از ذکر برخی از شگفتی‌های آفرینش می‌فرماید: «به وسیله همین ابزارها سازنده آنها خود را به خردها نشان داده، و از قرار گرفتن در چشم اندازها امتناع ورزیده».<sup>۵</sup> باید در نظر داشت که در دیدگاه امام علی علیه السلام، عقل انسان از رسیدن به شناخت حقیقی مخلوقات خداوند، عاجز است، همان‌گونه که حقیقت ذات و صفات خداوند را درک نمی‌کند، از این رو در جایی ضمن ذکر برخی از شگفتی‌های آفرینش طاووس بیان می‌دارد که خردهای انسان‌ها حتی از پی بردن به حقیقت کوچک‌ترین اجزای او ناتوان هستند و قدرت وصف او را ندارند، و به این ترتیب از طریق بیان شگفتی‌های این پرنده، خردها را به سوی قدرت خالق آن رهنمون می‌سازد.<sup>۶</sup>

۱. خطبه ۱۸۲.

۲. رک: محمدرضایی، ۲/۲۲-۳۲.

۳. معارف، ۴۴.

۴. جهت اطلاع از این موارد رک: محمدی ری شهری، ۱۰/۱۷۵-۲۰۶.

۵. خطبه ۱۸۶.

۶. رک: خطبه ۱۶۵.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ای مفضل! اول عبرت‌ها و دلیل‌ها بر خالق، نظام این عالم و تألیف اجزای آن و نظم دادن آن بوجه مطلوب است. پس اگر با فکر خود در این عالم تأمل کنی و با عقل خود تمییز دهی، آن را مانند خانه‌ای خواهی یافت که هر چه بندگان خدا به آن احتیاج دارند در آن مهیا شده است. پس آسمان مانند سقف آن است... پس این دلالت روشنی دارد بر اینکه این عالم با تقدیر و حکمت و نظام و مصلحت خلق شده است و همانا خالق آن یکی است»<sup>۱</sup>.

اما مراتب عقول بشر در معرفت خداوند متفاوت است، از این رو برخی برای شناخت خداوند، نیازی به توجه به جهان آفرینش ندارند. ابن میثم در این باره می‌گوید: «آن ظهور و تجلی به حسب تفاوت صیقل و جلای نفوس متفاوت است، پس برخی از نفوس بعد از توجه به جهان آفرینش، برخی به همراه توجه به جهان آفرینش، و برخی دیگر قبل از توجه به جهان آفرینش خدا را می‌بینند، و برخی نیز او را به گونه‌ای می‌بینند که چیزی همراه او نیست و آنها کسانی هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حال‌شان شده؛ و آنان هدایت‌یافتگان»<sup>۲</sup>.

#### ۸-۶-۲- شناخت معاد

امام علی علیه السلام در جایی ضمن بحث از شگفتی‌های آفرینش، پیرامون معاد و آفرینش دوباره موجودات صحبت می‌کند و عقل‌ها را به تفکر درباره آن وامی‌دارد. بنابراین یکی از کارکردهای عقل، تعقل درباره معاد و شناخت آن است، تا به وسیله آن، به قدرت خداوند پی ببرد و عاجز و ناتوانی خود را بشناسد. امام می‌فرماید: «اوست که پدیده‌ها را پس از هستی نیست می‌کند تا آنجا که هست‌ها چون نیست‌ها شوند. ناپدید ساختن جهان پس از آفرینش آن شگفت‌تراز ایجاد و آفرینش آغازین آن نیست. و چرا چنین

۱. شوشتری، ۶۴/۷، ۶۵؛ مجلسی، ۶۱/۳، ۴۲، ۴۷.

۲. ابن میثم، ۱۶۰/۴؛ عبارت ابن میثم از این قرار است: «یتفاوت ذلك الظهور والتجلي بحسب تفاوت صقال النفوس و جلالها فنها من يراه بعد، ومنها من يراه مع، ومنها من يراه قبل، ومنها من يراه لا شيء معه و ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَهْتَدُونَ﴾ (البقره، ۱۵۷).

باشد حال آنکه اگر همه جانداران عالم از پرندگان گرفته تا چهارپایان و... گرد هم آیند و بخواهند پشه‌ای پدید آرند هرگز نتوانند آن را پدید آورند، و راه ایجاد آن را نشناسند، و هرآینه خردهاشان در پی بردن به آن حیران و سرگردان شود، و نیروهاشان فرو ماند و پایان پذیرد، و خسته و درمانده بازگردد، در حالی که بداند در چنگ قدرت الهی مقهور است، و اقرار کند که از آفریدن آن پشه عاجز است، و اعتراف کند که از نابود ساختن آن نیز ناتوان است!... آنگاه همه را پس از هستی دادن نیست می‌کند،... آنگاه پس از نابودی آنها دوباره بازشان می‌گرداند، بی‌آنکه به آنها نیازمند باشد، یا از برخی بر ضد برخی دیگریاری جوید<sup>۱</sup> یعنی عقول درباره خلقت پشه متحیر می‌شوند که با وجود کوچکی و ضعفش، خداوند او را شبیه فیل خلق کرده و اعضای او بیشتر است؛ یعنی علاوه بر اعضای فیل، دو پای اضافه و چهار بال دارد<sup>۲</sup> و عقول از درک سر آن و عظمت آن عاجز هستند. بنابراین عقول به عمق شناخت این مخلوق و اسرار تکوینش نمی‌رسند. پس معترف می‌شوند که قادر به خلق کردن نیستند، همان‌گونه که قادر به نابودی نیستند، در حالی که خداوند قادر به هر چیزی است.<sup>۳</sup> امام در نهج البلاغه در موارد متعدد در جهت شناخت معاد و اثبات آن به کمک استدلال‌های عقلی گام برداشته است.<sup>۴</sup>

### ۸-۶-۳- شناخت قیامت

یکی دیگر از کارکردهای عقل، تفکر درباره قیامت و شناخت آن است که امام علی علیه السلام به آن فرامی‌خواند: «پیش از فرارسیدن مرگ و سختی‌هایش خویشتن را آماده کنید، و پیش از آمدنش زمینه را فراهم سازید، و پیش از فرود آمدنش مهیا باشید؛

۱. خطبه ۱۸۶.

۲. هاشمی خویی، ۱۱/۱۲۰.

۳. موسوی، ۳/۲۴۲.

۴. جهت اطلاع بیشتر در خصوص بحث معاد در نهج البلاغه رک: قربانی، دانشنامه امام علی علیه السلام،

۲/۳۹۸-۴۲۸.

زیرا قیامت پایان کار است؛ و همین بس که خردمندان را اندرزگو و نادانان را درس عبرت باشد.<sup>۱</sup>

جمله «فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ»، یادآوری سرانجام؛ یعنی قیامت و ترس‌های آن است. این سرانجام لازمه مرگ است، بنابراین، امر به آمادگی برای مرگ، همان امر به آمادگی برای قیامت است، از این رو، بعد از امر به آمادگی برای مرگ، این جمله با «فَإِنَّ» آمده است که صغرای قیاسی است که کبرایش در تقدیر است؛ یعنی هرکس سرانجامش قیامت است، پس واجب است خود را برای آن آماده کند.<sup>۲</sup>

جمله «وَ كَفَىٰ بِذَلِكِ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ»، یعنی یاد مرگ و سختی‌هایش و قیامت و هنگامه‌هایش برای عقلا پند است.<sup>۳</sup> بنابراین امام مردم را به تعقل درباره قیامت دعوت می‌کند، تا به این وسیله از آثار خوب آن بهره‌مند شوند.

## ۸-۷- نتیجه

۱- در نهج البلاغه از جنبه‌های گوناگون به موضوع عقل پرداخته شده است:

- الف) زمینه‌هایی که به واسطه آنها می‌توان برای رشد و شکوفایی عقل کوشید.
- ب) آفت‌هایی که عقل انسان با آنها مواجه است و باید در جهت رفع آنها تلاش کند.
- ج) کاستی‌هایی که عقل انسان در شناخت خداوند و قدرت‌هایش دارد و باید آنها را مدنظر قرار دهد، تا مبادا موجب هلاکت او شود.

۲- امام علی علیه السلام در نهج البلاغه گاهی به صراحت به تعقل دعوت و گاهی نقش‌های عقل را ترسیم می‌کند، از بررسی این موارد، می‌توان کارکردهای مختلف آن را در ارتباط انسان با خدا، خود، دیگران و طبیعت استخراج کرد که دو نوع هستند: یکی نظری که باعث ارتقای سطح معرفتی انسان می‌شود و دیگری عملی که باعث رشد جامعه خواهد

۱. خطبه ۱۹۰.

۲. ابن‌میثم، ۴/۲۰۵.

۳. همو، ۲۰۶؛ هاشمی خویی، ۱۱/۱۹۴.



شد. کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خدا، خود و طبیعت نظری، و کارکردهای آن در ارتباط انسان با دیگران عملی هستند. بنابراین عقل وسیله است که باید از آن در زمینه‌های مختلف بهره برد.

۳- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خدا؛ یعنی کاربردهای عقل برای شناخت خداوند و دستوراتش، عبارتند از: شناخت خداوند، شناخت دین، و برقراری ارتباط با خداوند. انسان در این زمینه با محدودیت‌هایی مواجه است، بنابراین باید در این راه گام بردارد، تا به عظمت خداوند و قدرت او پی ببرد و اوصاف او را بشناسد و هدف زندگی را بیابد، و گرنه حقیقت اوصاف خداوند را درک نخواهد کرد. اما با این حال با کمک همین عقل می‌تواند با خداوند ارتباط برقرار کند.

۴- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خود؛ یعنی کاربردهای عقل برای شناخت اعمال خوب و بد و راهنمایی انسان، عبارتند از: سنجش اعمال، مقابله با هواپرستی و نصیحت خواهی. چنانچه انسان عقل خود را در این سه زمینه به کارگیرد، سبب دوری او از انحراف‌ها خواهد شد و باعث می‌شود وظایف خود را در زندگی بیاید.

۵- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با دیگران؛ یعنی کاربردهای عقل در انجام برخی امور اجتماعی که لازمه آنها برخورداری از عقل است، عبارتند از: شهادت دادن، پیشوایی و راهنمایی کردن، مشورت کردن، پیام‌رسانی، و سخن گفتن. با بررسی این موارد می‌توان میزان عقل انسان‌ها را سنجید که هر چه عقل خود را در آنها بیشتر به کار گیرند، آثار بهتری در زمینه اداره و رشد جامعه به همراه خواهند آورد.

۶- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان؛ یعنی کاربردهای عقل برای شناخت انسان از طبیعت و جهان‌های پیرامون، تا به قدرت‌های خداوند پی ببرد، عبارتند از: شناخت شگفتی‌های آفرینش، شناخت معاد و شناخت قیامت، انسان در این زمینه نیز با محدودیت‌هایی مواجه است، یعنی حقیقت اوصاف مخلوقات و قدرت‌های خداوند را درک نخواهد کرد.



## فصل ۹: آثار به‌کارگیری عقل در نهج البلاغه<sup>۱</sup>

۹-۱- طرح مسأله

۹-۲- مفهوم‌شناسی عقل

۹-۳- آثار عقل در ارتباط انسان با خدا

۹-۴- آثار عقل در ارتباط انسان با خود

۹-۵- آثار عقل در ارتباط انسان با دیگران

۹-۶- حفظ تجربه‌ها و پند گرفتن از آنها

۹-۷- نتیجه

---

۱. با همکاری: مرتضی قاسمی حامد



واژه «عقل» و مشتقات آن در نهج البلاغه در موارد متعدد به کار رفته است. امام علی علیه السلام بسیار به بهره‌گیری از عقل و تعقل در امور مختلف توصیه می‌کند. هرچند امام در صدد ارائه آثار به کارگیری عقل نبوده است، اما از بررسی موارد استعمال این واژه و مشتقاتش، می‌توان به آثار آن از دیدگاه امام علی علیه السلام پی برد. این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی، به استخراج آثار مثبت به کارگیری عقل می‌پردازد و این آثار را در چهار دسته ارائه می‌نماید:

- ۱- در ارتباط انسان با خدا: یعنی موهبت‌های الهی، و ثمراتی که به واسطه تعقل درباره خداوند و دستوراتش نصیب انسان می‌شود.
- ۲- در ارتباط انسان با خود: یعنی مواردی که باعث بهره‌مندی از زندگی دنیا و آماده شدن برای آخرت می‌شود.
- ۳- در ارتباط انسان با دیگران: یعنی مواردی که باعث تعامل بهتر در زندگی اجتماعی می‌شود.
- ۴- در ارتباط انسان با طبیعت و جهان: یعنی مواردی که باعث تعامل بهتر با طبیعت و جهان می‌شود. برخی از این آثار، به صورت مستقیم در نهج البلاغه بیان و برخی دیگر به صورت غیرمستقیم و از فحوای کلام امام علیه السلام استخراج شده‌اند.

## ۹-۱- طرح مسأله

یکی از واژه‌هایی که در فرهنگ اسلامی کاربرد فراوان دارد و در حوزه عقاید و اخلاق بسیار

به کار می‌رود، واژه «عقل» است. این واژه و مشتقات آن در نهج البلاغه در موارد متعدد به کار برده شده است. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه بسیار انسان‌ها را به تعقل دعوت می‌کند. با بررسی موارد به‌کارگیری این واژه و مشتقاتش، پی می‌بریم امام آثار ارزشمندی برای به‌کارگیری عقل در نظر گرفته است که در زمینه‌های مختلف در زندگی انسان نمود می‌یابند، البته در بسیاری موارد به صورت مستقیم به آنها پرداخته نشده است.

استخراج، تبیین و دسته‌بندی این آثار می‌تواند الگویی در راستای تکامل زندگی فردی و اجتماعی در دو بعد مادی و معنوی پیش روی انسان قرار دهد. از این رو، این نوشتار در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که از دیدگاه امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، به کارگیری عقل توسط انسان در زندگی فردی و اجتماعی، در ارتباط او با خدا، خود، دیگران و طبیعت چه آثار مادی و معنوی در پی دارد. البته پیرامون موضوع «عقل در نهج البلاغه» پایان‌نامه‌ها<sup>۱</sup> و مقالاتی<sup>۲</sup> به نگارش درآمده است، اما در آنها یا به آثار عقل در نهج البلاغه، پرداخته نشده یا تنها به برخی از مطالب نهج البلاغه در این باره اشاره شده است.<sup>۳</sup> بنابراین ضرورت پرداختن به آن، با تفصیل، جزئی‌نگری و نگاه کاربردی آشکار می‌شود که تا به حال انجام نشده است.

۱. ن. ک: خردگرایی در نهج البلاغه، نوشته علی محمد خادمی سید بنادکی، بررسی و تحلیل رابطه عقل و عاطفه در نهج البلاغه و استلزامات تربیتی آن، نوشته جهانبخش فلسفی جو، اعتبار عقل از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، نوشته ایران خانی، عقل و گستره شناخت آن از دیدگاه امام علی علیه السلام با تأکید بر نهج البلاغه، نوشته زینب علی عسکری، بررسی حوزه معنایی عقل در نهج البلاغه، نوشته نگس یوریان، عقلانیت از منظر نهج البلاغه، نوشته سیده زهرا امینی، و بررسی زمینه رشد تفکر و تعقل از منظر نهج البلاغه، نوشته معصومه دستواره.

۲. ن. ک: «تربیت عقلانی در نهج البلاغه و دلالت‌های آموزشی آن»، نوشته حسین ملکی، «جایگاه عقل و تجربه در نهج البلاغه»، نوشته عبدالرحمن وائلی، ترجمه سید محمد حدادی، «سلامت عقل و روان از دیدگاه نهج البلاغه»، نوشته سالار منافی اناری، «عقل و فلسفه در نهج البلاغه»، نوشته مسعود امید و «دعوت به تعقل و نشانه‌های عقل‌گرایی در نهج البلاغه»، نوشته کرم سیاوشی و سید جواد فاضلیان.

۳. البته مقاله «دعوت به تعقل و نشانه‌های عقل‌گرایی در نهج البلاغه»، به تعدادی از آثار عقل، اشاره کرده است، اما زاویه بحث کاملاً متفاوت است.

## ۹-۲- مفهوم‌شناسی عقل

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه به بیان تعریفی از «عقل» پرداخته، اما واژه «عقل» و مشتقات آن، بسیار استعمال شده است. با توجه به موارد استعمال آن - که در برخی موارد به توصیف و مدح عقل و عاقل پرداخته شده است - پی می‌بریم که در دو حوزه معنایی به کار رفته است:

### ۹-۲-۱- معنای لغوی

مشتقات «عقل» در نهج البلاغه در مواردی اندک در معنای لغوی به کار رفته است. «عقل» در اصل به معنای بازداشتن و منع کردن است.<sup>۱</sup> که بر حبس کردن چیزی یا آن را نزدیک حبس قرار دادن، دلالت دارد،<sup>۲</sup> همچنین به معنای بستن است.<sup>۳</sup> عقل به معنای حبس کردن در این موارد در نهج البلاغه به کار رفته است: «فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْتَقَلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَفْعَلْ»<sup>۴</sup> «پس در آن هنگام هر که بتواند خود را پابند دستورات خداوند بزرگ کند، چنین کند»، «حَتَّى يَظَنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةَ»<sup>۵</sup> «تا جایی که برخی گمان کنند که همواره دنیا چون شتری پای بسته در بند خاندان امیه خواهد بود» و «وَاعْقِلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ»<sup>۶</sup> «و برای همیشه در دل نگاه دارید». همچنین عقل به معنای بستن در این مورد به کار رفته است: «نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ، وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ»<sup>۷</sup> «شترانی هستند گروهی دست و پا بسته و گروهی رها شده».

عقل در لغت در معانی دیگری نیز به کار رفته است که با معنای اصلی

۱. جوهری، ۱۷۶۹/۵؛ راغب اصفهانی، ۵۷۸؛ ابن منظور، ۴۵۸/۱۱.

۲. ابن فارس، ۶۹/۴.

۳. فراهیدی، ۱۵۹/۱؛ ابن درید، ۹۳۹/۲؛ صاحب، ۱۷۲/۱؛ جوهری، ۱۷۶۹/۵؛ ابن منظور، ۴۵۸/۱۱.

۴. خطبه ۱۵۶.

۵. خطبه ۸۷.

۶. خطبه ۱۲۱.

۷. نامه ۳۱.

ارتباط دارند. از جمله مهم‌ترین آنها که در نهج البلاغه نیز استعمال شده است، از این قرارند:

۱- پناهگاه (ملجأ) <sup>۱</sup> «وَمَعْقَلًا مِّنْبِعًا ذُرْوَتُهُ» <sup>۲</sup> «و پناهگاهی است با قله‌ای بلند و پایدار».  
 ۲- بزرگوار (کریمه) <sup>۳</sup> «وَالْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ» <sup>۴</sup> «و به برترین کرامات و مقامات مخصوص شده».

۳- مهار چهارپایان (ریسمانی که به وسیله آن چهارپایان را می‌بندند) <sup>۵</sup> «نَعَمٌ مُّعَقَلَةٌ، وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ، قَدْ أَضَلَّتْ عُقُوبَهَا، وَرَكِبَتْ جَهْوَهَا» <sup>۶</sup> «شترانی هستند گروهی دست و پا بسته و گروهی رها شده که مهار خود را گسیخته و به بیراهه رفته‌اند».

## ۹-۲-۲- معنای اصطلاحی

«عقل» در اصطلاح نقیض جهل <sup>۷</sup> یا حتم <sup>۸</sup> و به معنای فهمیدن است <sup>۹</sup> از این رو، به نیرویی که آماده پذیرش علم است و به علمی که نیروی باطنی انسان از آن سود می‌برد، «عقل» گفته می‌شود <sup>۱۰</sup> بنابراین عقل علم پیدا کردن به صفات اشیاء از قبیل حسن و قبح و کمال و نقصان آنها و به برترین خیر و بدترین شر یا مطلق امور است. یا نیرویی است که به واسطه آن بین حسن و قبح تمییز داده می‌شود <sup>۱۱</sup> عقل صاحب خود را از خارج

۱. صاحب، ۱۷۴/۱؛ جوهری، ۱۷۶۹/۵.

۲. خطبه ۱۹۰.

۳. فراهیدی، ۱۶۰/۱؛ ابن‌درید، ۹۳۹/۲؛ صاحب، ۱۷۲/۱؛ جوهری، ۱۷۷۰/۵.

۴. خطبه ۱۷۸.

۵. فراهیدی، ۱۵۹/۱؛ ابن‌سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ۲۰۵/۱؛ ابن‌منظور، ۴۵۹/۱۱.

۶. نامه ۳۱.

۷. فراهیدی، ۱۵۹/۱؛ ابن‌درید، ۹۳۹/۲.

۸. ابن‌سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ۲۰۴/۱.

۹. فراهیدی، ۱۵۹/۱؛ ابن‌سیده، ۲۰۵/۱؛ ابن‌منظور، ۴۵۹/۱۱.

۱۰. راغب اصفهانی، ۵۷۷.

۱۱. ازدی، کتاب‌الماء، ۹۱۴/۳.

شدن از راه درست<sup>۱</sup> و گرفتار شدن به مهلکه‌ها منع می‌کند، از این رو با عنوان «عقل» نام‌گذاری شده است. پس عقل تمییزدهنده بین انسان و سایر حیوانات است<sup>۲</sup> و عاقل کسی است که خود را حبس می‌کند و از هوای نفس باز می‌دارد.<sup>۳</sup>

به این ترتیب عقل در اصطلاح به معنای قوه ادراک و فهم است. عقل در نهج البلاغه به جز موارد اندکی که در معنای لغوی استعمال شده، در بقیه موارد در معنای اصطلاحی به کار رفته است که از جمله آنها عبارتند از: «لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ كَالْجُهْلِ»<sup>۴</sup> «هیچ بی‌نیازی مانند عقل نیست، و هیچ تهیدستی مانند جهل نیست»، «وَقَطِيعَةُ الْجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ الْعَاقِلِ»<sup>۵</sup> «بریدن از جاهل برابر پیوند با عاقل است»، «وَعَقْلَنْ مَا جِهَلٍ مَنْ هُوَ أضعَفُ مِنْهُمْ»<sup>۶</sup> «و چیزی را که موجود ناتوان‌تر از آنها نفهمید، فهمیدند»، «اغقلوا الحُبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ»<sup>۷</sup> «هرگاه خبری شنیدید، آن را خوب درک کنید» و «اغقل ذلك فإنَّ المثل دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ»<sup>۸</sup> «این مثل را خوب فراگیر (و در موارد مشابه آن به کار بر)، چه هر مثلی رهنمایی است بر مانند خود».

### ۹-۳- آثار عقل در ارتباط انسان با خدا

آثار عقل در ارتباط انسان با خدا دو گونه‌اند: یکی موهبت‌های الهی که به واسطه عقل نصیب انسان می‌شود و دیگری ثمراتی که به واسطه تعقل برای معرفت خداوند و دستوراتش به دست می‌آید:

۱. همو، ۳/ ۹۱۶.

۲. ابن‌منظور، ۱۱/ ۴۵۸-۴۵۹.

۳. ازدی، ۳/ ۹۱۶.

۴. حکمت ۵۴.

۵. نامه ۳۱.

۶. خطبه ۱۹۹.

۷. حکمت ۹۸.

۸. خطبه ۱۵۳.



## ۹-۳-۱- فهم حقایق

امام علی علیه السلام یکی از آثار عقل را فهم می‌داند که به واسطه تعقل درباره اسلام به دست می‌آید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ، فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَاعَزَّزَ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أُمَّناً لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسُلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَاناً لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِداً لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَنُوراً لِمَنْ اسْتَصْأَى بِهِ وَفَهَمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبّاً لِمَنْ تَدَبَّرَ؛<sup>۱</sup>» (سپاس و ستایش خدای را که آیین اسلام را وضع کرد، آنگاه آبشخورهای آن را برای کسی که بخواهد وارد شود در اختیار نهاد، و پایه‌های آن را در برابر کسی که بر آن چیرگی جوید غالب و شکست‌ناپذیر ساخت. آن را پناهگاه کسی ساخت که بدان آویزد، و حریم سلامت کسی که بدان درآید، و برهان کسی که بدان سخن گوید، و گواه کسی که به پشتیبانی آن با خصم بستیزد، و نور کسی که از آن روشنی جوید، و مایه فهم کسی که اندیشه کند، و مغز و خرد برای کسی که تدبر نماید.)

«وَفَهَمًا لِمَنْ عَقَلَ» یعنی برای کسی که تعقل کند، موجب درک اشیاء و فهم حقیقی آنها می‌شود؛ زیرا اسلام خطوط کلی هستی و زندگی را روشن می‌کند.<sup>۲</sup> هرکس احکام اسلام و شرایط آن را یاد گیرد، می‌تواند به درک نیکو برسد، بلکه به بالاترین درجات فکر و فهم شایسته می‌رسد.<sup>۳</sup> یعنی با پذیرش اسلام و فهم قواعد و ارکانش، ذهن آماده و مهبیای قبول انوار الهی و فهم اسرار حق می‌شود، پس اسلام سبب فهم است.<sup>۴</sup>

بنابراین اسلام مبتنی بر عقل بنا نهاده شده است، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۵</sup>

۱. خطبه ۱۰۶.

۲. حسینی شیرازی، توضیح نهج البلاغه، ۱۵۵/۲.

۳. موسوی، شرح نهج البلاغه، ۲۰۰/۲.

۴. مدرس وحید، شرح نهج البلاغه، ۱۲۹/۷؛ هاشمی خوئی، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه، ۲۵۸/۷؛

ابن میثم، اختیار مصباح السالکین، ۳۱/۳.

۵. روم، ۳۰.

«پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند». به این ترتیب، لازمه رسیدن به فهم حقیقت اشیاء و اسرار الهی که فلسفه زندگی دنیا را برای انسان روشن می‌کند، تعقل دربارهٔ اسلام و شناخت آن است.

### ۹-۳-۲- درک دستورات دینی و عمل به آنها

یکی از آثار بهره‌مندی از عقل، این است که انسان دستورات دینی را درک و به آنها عمل می‌کند. امام علی علیه السلام اهل بیت علیهم السلام را به عنوان الگوهای حقیقی در این زمینه معرفی می‌کند: «عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَرِعَايَةً وَرِعَايَةً لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرِوَايَةً فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ»<sup>۱</sup> «دین را آن گونه که باید دریافتند و در عمل به آن پرداختند، نه آنکه تنها شنیدند و روایت کردند؛ زیرا روایان دانش بسیارند، و پاسداران آن اندک». یعنی دین را شناختند و به آن عالم شدند، شناختی از نوع گردآوری چیزی و فهم آن و استوار کردن آن، و آن را دریافت و نگهداری کردند، نه اینکه تنها آن را بشنوند و روایت کنند؛ زیرا کسانی که علم را روایت می‌کنند و آن را به رجال می‌رسانند و آن را از زبان مردم دریافت می‌کنند، بسیارند، اما کسانی که علم را فهم و درک و با اصالت و بدون تقلید حفظ می‌کنند، اندک هستند.<sup>۲</sup>

برای شناخت، سه مرتبه وجود دارد:

- ۱- تصور چیزی به اعتبار نامش (پایین‌ترین مرتبه).
  - ۲- درک آن به واسطهٔ اوصاف و لوازم مخصوص به آن، و برخی اجزایش (مرتبهٔ متوسط).
  - ۳- تصور آن بر حسب حقیقت و کنه آن (بالاترین مرتبه).
- درک اهل بیت علیهم السلام از دین، بالاترین مرتبه شناخت بود و حفاظت آنان از دین، یعنی

۱. خطبهٔ ۲۳۹.

۲. ابن ابی الحدید، ۳۱۸/۱۳.

آن را به دیگران می‌آموزند و یادآوری می‌کنند و نسبت به آن، احتیاط دارند.<sup>۱</sup> اهل بیت علیهم‌السلام تنها به نقل احادیث نمی‌پردازند، بلکه به فهم حقیقی و صحیح از دین می‌پردازند، نه مانند دیگران که روایت را حمل و درایت آن را ترک می‌کنند؛ یعنی احادیث را می‌شنوند و نقل می‌کنند، در حالی که معنا و مضمون آن را نمی‌دانند. بنابراین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، آنها را جانشین خود برای دین و دنیا برگزید، تا دین را از تحریف و تخریب حفظ کنند و آن را بین مردم نشر دهند و هیچ کسی از امت با آنها در این باره قابل مقایسه نیست.<sup>۲</sup>

پس «عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَعَايَةً وَرِعَايَةً» یعنی فهم دین و عمل به آن و ارشاد به سوی آن، همان گونه که نزد خداوند است، بدون کذب و تزویر<sup>۳</sup> از این رو امام به مردم دستور می‌دهد که در خصوص روایات، تنها به نقل آنها بسنده نکنند، بلکه ضمن فهم آنها، به آنها عمل کنند: «اغفلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعایة لا عقل روائية، فإن رواة العلم كثير، ورعاته قليل»<sup>۴</sup>؛ «هرگاه خبری شنیدید، آن را خوب درک کنید و به کار برید، نه فقط بشنوید و روایت کنید؛ زیرا روایت‌کنندگان علم بسیارند و رعایت‌کنندگان آن اندک».

### ۹-۳-۳- هدایت یافتن

یکی از آثار عقل این است که انسان را از ضلالت و دنیاپرستی بازداشته و به مسیر هدایت رهنمون می‌سازد. امام علی علیه‌السلام درباره گمراهان می‌فرماید: «أشروا عاجلاً وأخروا أجلاً... كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحِبَ الْمُتَنَكَّرَ فَأَلْفَهُ،... أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَضْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى»؛<sup>۵</sup> «آنان دنیای زودگذر را بر هر چیز مقدم داشتند و آخرت را پشت گوش انداختند... گویا به فاسق آنان می‌نگرم که همنشین منکرشده و با آن انس گرفته... کوآن عقل‌هایی که از چراغ‌های هدایت نور می‌گرفت». یعنی انسان‌های عاقل با بهره‌گیری از عقل خویش،

۱. ابن‌میثم، ۳۳۴/۴.

۲. موسوی، ۱۰۹/۴-۱۱۰.

۳. مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ۳۶۶/۳.

۴. حکمت، ۹۸.

۵. خطبه ۱۴۴.

هدایت یافته و گرفتار دنیاپرستی و ضلالت نمی‌شوند.<sup>۱</sup> عبارت «بِمَصَابِيحِ الْهُدَى» در این بیان، ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند که عقل انسان در چهارچوب هدایت‌های آنان، می‌تواند راه هدایت را بیابد.<sup>۲</sup>

همچنین آن حضرت، تعقل درباره‌ی اهل ذکر را که در پیشگاه خداوند به گناهان خویش اعتراف می‌کنند، سبب بهره‌مندی از هدایت می‌داند: «فَلَوْ مَثَلْتُمْ لِعَقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُحْمُودَةَ، وَ مَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةَ... لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدَى وَ مَصَابِيحِ دُجَى»؛<sup>۳</sup> «پس اگر آنان را در جایگاه‌های پسندیده و مجالسی که در آنها حضور می‌یابند در عقل خود مجسم کنی... هر آینه در این تجسم، پرچم‌های هدایت و چراغ‌های شب ظلمت را خواهی دید».

#### ۹-۳-۴ - اعتراف به قدرت خداوند

در دیدگاه امام علی علیه‌السلام، عقل انسان وظیفه دارد در راه شناخت خداوند و نشانه‌های قدرت او گام بردارد که در اثر این شناخت، به عظمت قدرت خداوند پی خواهد برد.<sup>۴</sup> از این رو به قدرت خداوند اعتراف خواهد کرد که امام علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «وَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنَعَتِهِ، وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا انْتَقَدَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ، وَ مَسْلَمَةً لَهُ»؛<sup>۵</sup> «و از شواهد روشن بر کار ظریف و قدرت بزرگش چندان به پا داشت که خردها از درک آن فرومانده و با اعتراف به وجود او سرتسلیم در برابرش فرود آورده‌اند».

امام در این گفتار، به یکی از مظاهر قدرت الهی پرداخته و ضمن بیان عجایب خلقت و شگفتی‌های آفرینش، خرد آدمی را از درک و توصیف حقیقت این مظاهر، عاجز و ناتوان معرفی

۱. مکارم، ۶۲۴/۵.

۲. رک: ابن میثم، ۱۹۰/۳؛ موسوی، ۴۳۳/۲؛ مدرس وحید، ۲۷۶/۹؛ حسینی شیرازی، ۲۳۴/۲.

۳. خطبه ۲۲۲.

۴. رک: خطبه ۴۹، ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۸۶ و...

۵. خطبه ۱۶۵.

می‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین نیروی عقل انسانی با بررسی، تدبر و دقت در آیات الهی و شگفتی‌های آفرینش، به عظمت قدرت خدا اعتراف کرده و در برابر آن سر تسلیم فرو می‌آورد.<sup>۲</sup>

### ۹-۳-۵- نجات یافتن

چنانچه عقل به کار گرفته شود، سرانجام انسان را از گمراهی‌های دنیا و گرفتاری‌هایی که به خاطر عدم تعقل، در دنیا و آخرت، نصیب انسان می‌شود، نجات خواهد بخشید. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أُمَّرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا مَّا»؛<sup>۳</sup> «خداوند عقلی را در کسی به ودیعه نهد، جز آنکه روزی به سبب آن نجاتش دهد». در این بیان، به اهمیت عقل در نجات بخشی انسان اشاره شده است. خداوند با به ودیعه نهادن آن در وجود انسان‌ها، آنان را از گرفتاری‌های دنیوی و اخروی نجات می‌دهد. عقل بزرگ‌ترین نعمت الهی است که موجب تمایز انسان از حیوان می‌شود.<sup>۴</sup>

بنابراین عقل انسان را از گمراهی نجات می‌دهد. از این رو امام برای هدایت ابوموسی اشعری و نجات او از گمراهی، او را به تعقل دعوت می‌کند: «فَاعْقِلْ عَقْلَكَ وَ اْمْلِكْ اَمْرَكَ وَ حُدْ نَصِيْبَكَ وَ حَظَّكَ»؛<sup>۵</sup> «پس عقلت را مهار کن و زمام کار خود به دست گیر و نصیب و بهره خویش دریاب». زیرا او به دلیل ناآگاهی از اوضاع حکومت اسلامی، با منع مردم از حضور در سپاه امام برای مقابله با اهل جمل، به خیال خود آنان را از ورود در فتنه نجات می‌داد، حال آنکه عمل وی - که از سر جهل و نادانی بود - عواقب خطرناکی برای جامعه اسلامی در پی داشت. امام سعی داشت، تا با دعوت وی به تعقل و تدبر در این ماجرا، او را از سقوط در ورطه هلاکت نجات دهد.<sup>۶</sup>

۱. ابن‌میثم، ۳/ ۳۰۸.

۲. مکارم، ۶/ ۳۵۷.

۳. حکمت ۴۰۷.

۴. موسوی، ۵/ ۵۰۳.

۵. نامه ۶۳.

۶. ابن‌میثم، ۵/ ۲۰۵؛ موسوی، ۵/ ۱۴۲.

### ۹-۴- آثار عقل در ارتباط انسان با خود

چنانچه انسان در زندگی، عقل خود را به کار گیرد، ثمراتی در پی دارد که باعث بهره‌مندی از زندگی دنیا، مدیریت آن و آماده شدن برای زندگی اخروی می‌شود:

#### ۹-۴-۱- قدرت تشخیص (تمییز حق از باطل)

عقل انسان این توانایی را دارد که طریق حق را از باطل تشخیص داده و بارهنمون ساختن انسان به مسیر هدایت و سعادت، وی را از گمراهی و شقاوت نجات دهد.<sup>۱</sup> پس یکی از آثار عقل تمییز حق از باطل است. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أُوضِحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ»<sup>۲</sup> «از عقل تو همین بس که راه گمراهیت را از راه راستگاریت آشکار می‌سازد». در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز در این باره آمده است: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>۳</sup> «کسی که عاقل باشد، دین‌دار است و کسی که دین‌دار باشد، وارد بهشت می‌شود». یعنی به خاطر بهره‌مندی از عقل، راه راستگاری را در دین‌داری می‌بیند و از بی‌دینی پرهیز می‌نماید و در نتیجه بهشت در انتظار او خواهد بود.

امام علی علیه السلام برای عقلی قدرت تشخیص حق از باطل قائل است که تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار نگیرد. از این رو در نامه‌ای خطاب به معاویه می‌نویسد: «وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَيْبَرُ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَبَّنِي؛ فَتَجَبَّنَ مَا بَدَا لَكَ وَالسَّلَامُ»<sup>۴</sup> «به جانم سوگند - ای معاویه - اگر به دیده خرد خود نه به دیده هوس خود بنگری مرا بری‌ترین کس از ریختن خون عثمان خواهی یافت، و خواهی دانست که من از آن برکنار بودم، مگر آنکه بخواهی متهم سازی (و گناه آن را به گردن من بیاندازی)؛ پس هر تهمتی که به نظرت می‌رسد بزن! والسلام».

۱. موسوی، ۵/۵۱۲.

۲. حکمت ۴۲۱.

۳. کلینی، ۱/۱۱؛ ابن بابویه، ثواب الأعمال، ۱۴؛ حرعاملی، وسائل الشیعة، ۱۵/۲۰۶.

۴. نامه ۶.



همچنین آن حضرت در جایی دیگر بیان می‌دارد که چنانچه عقل به کار گرفته شود، امر و راه روشن خواهد بود؛ یعنی راه هدایت روشن است، ولی اگر عقل به کار گرفته نشود، آن را روشن نخواهد یافت: «فَاخْذُرُوا، عِبَادَ اللَّهِ، حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْمَانِعِ لِسَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَالْعِلْمَ قَائِمٌ، وَالطَّرِيقَ جَدِّدٌ، وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ»<sup>۱</sup> «پس - ای بندگان خدا - بدان کسی که بر خویشتن چیره شده، و جلوه‌وی و هوس‌ها را گرفته، و با چشم خرد نگرسته است، خود را بپایید؛ زیرا برنامه روشن، و نشانه‌ها برپا، و جاده پهن‌آور و هموار، و راه راست و استوار است». یعنی امر دنیا و آخرت واضح است و غباری بر آن نیست و دنیا فانی و آخرت باقی است و علم شریعت و دین پابرجا است که هرکس آن را طلب کند، خواهد دید و هرکس آن را قصد کند، به وسیله آن هدایت خواهد شد و راه به سوی بهشت آسان و مستقیم است و بر عاقل است که این راه را ببیند و به آنچه محبوب و مورد رضایت است، برسد.<sup>۲</sup> پس چون عاقل با چشم عقل و بصیرت به دنیا می‌نگرد، سود و زیان خود را درمی‌یابد<sup>۳</sup> به این ترتیب، نتیجه به کارگیری عقل، رسیدن به قدرت تشخیص است.

#### ۹-۴-۲- سرکوبی هوای نفس

زنده کردن عقل (به کارگیری آن)، باعث مرگ نفس (سرکوبی آن) خواهد شد که امام علی علیه السلام در وصف پوینده راه خدا می‌فرماید: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ»<sup>۴</sup> «عقلش را زنده کرد، و نفسش را می‌راند». همچنین در جایی دیگر، ضمن هشدار برای مهار شهوات می‌فرماید: «فَاخْذُرُوا عِبَادَ اللَّهِ حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْمَانِعِ لِسَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ»<sup>۵</sup> «پس - ای بندگان خدا - بدان کسی که بر خویشتن چیره شده، و جلوه‌وی و هوس‌ها را گرفته، و با چشم خرد نگرسته است، خود را بپایید».

۱. خطبه ۱۶۱.

۲. موسوی، ۳/ ۵۵.

۳. مدرس وحید، ۱۰/ ۲۶۷.

۴. خطبه ۲۲۰.

۵. خطبه ۱۶۱.



پس یکی از آثار به‌کارگیری عقل، سرکوبی هواهای نفسانی است که امام دستور می‌دهد، تا مردم از عقل برای کشتن هوای خویش استفاده کنند: «الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَانِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ فَأَشْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ»<sup>۱</sup> «بردباری پرده‌ای است پوشاننده، و با عقل شمشیری است بُرنده. پس کمبودهای اخلاقی خود را به بردباری خود پیوش، و با هوای نفس خود به نیروی عقلت پیکار کن».

به این ترتیب، دنیا محل نزاع عقل و شهوات نفسانی با یکدیگر است.<sup>۲</sup> چنانکه امام علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّمَنِ وَالْهُوَى قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَ النَّفْسُ مُتَجَاذِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ»<sup>۳</sup> «خرد سپهسالار سپاه خدا و هوی امیر لشکر سپاه شیطان و نفس میان این دو در حال کشش است، پس هرکدام از آنها که غالب شوند، نفس در اختیار اوست». همچنین در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است: «الْعَقْلُ وَ الشَّهْوَةُ ضِدَّانٍ وَ مُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مُزِينُ الشَّهْوَةِ الْهُوَى وَ النَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا فَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ»<sup>۴</sup> «عقل و شهوت دو دشمن هم‌اند، علم پشتیبان عقل و هوای نفس آرایش دهنده شهوت است و نفس انسانی مورد نزاع این دو است، هر یک از این دو که دیگری را مقهور سازد، نفس به سوی قاهر مایل است». بنابراین، وزنه تقابل میان عقل و شهوت، به سوی هرکدام از این دو بچرخد و برد دیگری غلبه یابد، نفس و قوای نفسانی را تحت سلطه خویش قرار می‌دهد.<sup>۵</sup> اگر شهوت پرستی به پیروزی برسد، حجابی بر عقل افتاده و حاکمیت عقل کنار می‌رود و هنگامی که زمام امور انسان از عقل سلب شود و به دست شهوات بیافتد، هرگونه بدبختی یا خطری برای او فراهم خواهد شد.<sup>۶</sup> زیرا عقل را در جهت‌ی که برای آن آفریده شده، به کار نبرده است. به عبارت دیگر نیروی عقل که قلعه قدرتمندی

۱. حکمت ۴۲۴.

۲. جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ۱۸/۲۰.

۳. آمدی، ۲۱۲.

۴. همو.

۵. جعفری، ۱۸/۲۰.

۶. مکارم، ۵۵۰/۱۵.

است که انسان را از ضلالت و شقاوت نجات می‌دهد، با دور شدن از محور اصلی خود و جایگزینی شهوات به جای آن، تخریب شده، ثمربخشی خود را از دست می‌دهد.<sup>۱</sup> چنانکه امام می‌فرماید: «مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ عَقْلُهُ افْتَضَحَ»؛<sup>۲</sup> «هر که هوای نفسش بر عقلش بچربد، رسوا شود». ولی اگر عقل بر هوای نفس غلبه یافت و تسلط قوای نفس در دست عقل قرار گرفت، انسان به رستگاری و سعادت نایل خواهد آمد، چنانکه امام می‌فرماید: «مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ هَوَاهُ افْلَحَ»؛<sup>۳</sup> «هر که عقلش بر هوای نفسش بچربد، رستگار است».

### ۹-۴-۳- هر چیزی را در جای خود قرار دادن

یکی دیگر از آثار عقل که امام علی علیه السلام در مقام توصیف عاقل بیان کرده، هر چیزی را در جای خود قرار دادن است: «وَقِيلَ لَهُ عليه السلام صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ، فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَصْعُقُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ لَنَا الْجَاهِلُ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ»؛<sup>۴</sup> «به آن حضرت گفتند: عاقل را برای ما وصف کنید، فرمود: عاقل کسی است که هر چیزی را در جای خود می‌نهد. گفتند: پس جاهل را برای ما وصف کنید، فرمود: وصف کردم». یعنی عاقل به کمک عقل خویش و با تحلیل و پردازش امور و فعالیت‌هایی که قصد انجام دادن آنها را دارد، به بهترین وجه اهمیت‌ها و اولویت‌ها را تشخیص داده و امور خویش را به طرز شایسته‌ای سامان می‌دهد.<sup>۵</sup> اما جاهل یا کلاً چیزی را در جای خود قرار نمی‌دهد مانند ترک نماز، یا آن را در غیر جایگاه خود قرار می‌دهد مانند نماز خواندن از روی عمد و قصد در خانه غصبی. از این رو جهل در مقابل عقل در این معنی، غیر از جهل در مقابل علم است؛ زیرا جاهل در این معنی چه بسا عالم باشد و عمل خلاف را عمدی انجام دهد.<sup>۶</sup>

۱. موسوی، ۲/ ۲۳۶.

۲. آمدی، ۱۶۷.

۳. همو.

۴. حکمت، ۲۳۵.

۵. مکارم، ۱۳/ ۷۹۰؛ حجازی و دیگران، یادنامه دومین گنگره نهج البلاغه، ۱۱۰.

۶. هاشمی خوئی، ۲۱/ ۳۰۵.

بنابراین عقل صاحب خود را از هر انحرافی منع و او را به سوی اعتدال متوسط همیشگی دعوت می‌کند؛ زیرا هر چقدر انسان از آنچه عقل سلیم به آن امر و شرع به آن حکم کرده است، تخلف کند، به همان اندازه در افراط و تفریط وارد شده است و به جهل می‌رسد.<sup>۱</sup>

به این ترتیب، عاقل تمام امور دینی و دنیوی خویش را با اندیشه و موقعیت‌شناسی خویش در موقع و محل مناسب و شایسته به انجام می‌رساند و در واقع عدالت را نسبت به هر چیزی برقرار می‌کند؛ زیرا امام در توصیف عدل فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا»<sup>۲</sup> «عدالت هر چیز را به جای خود می‌نهد، و بخشندگی آن را از جا و جهت خود بیرون می‌برد. عدالت اداره‌کننده همگان است، و بخشندگی به افراد خاصی روی آور است. پس عدالت از بخشندگی شریف‌تر و برتر است». پس یکی از ویژگی‌های عاقل، برقراری عدالت است.

#### ۹-۴-۴ - تدبیر امور

یکی از آثار عقل، تدبیر و دوراندیشی است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا مَالٌ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةٌ أَوْحَشُ مِنَ الْعَجَبِ وَلَا عَقْلٌ كَالْتَدْبِيرِ»<sup>۳</sup> «هیچ ثروتی سودمندتر از عقل نیست. هیچ تنهایی هراس‌انگیزتر از خودپسندی نیست. هیچ عقلی چون تدبیر نیست». وجه سرمایه بودن عقل از آنجا نشأت گرفته که خداوند به واسطه آن، انسان را بر حیوان برتری داده است.<sup>۴</sup>

تدبیر در امری، یعنی به مصلحت آن بیانده شود و به عاقبت آن بنگرد.<sup>۵</sup> بنابراین تدبیر،

۱. غروی، الأمثال والحکم المستخرجة من نهج البلاغة، ۳۹۴.

۲. حکمت ۴۳۷.

۳. حکمت ۱۱۳.

۴. مکارم، ۶۶۹/۱۲.

۵. دخیل، شرح نهج البلاغة، ۵۵/۳.

تصرف عقل عملی در مصالح به وجه شایسته است، از این رو، نام عقل به طور مجاز بر آن اطلاق شده و از باب اطلاق نام سبب بر مسبب است؛ زیرا تدبیر ثمره عقل است، ولی هیچ یک از تصرفات عقل، مانند تدبیر نیست.<sup>۱</sup>

تدبیر شامل صیانت از مال و رفق در انفاق هم می‌شود.<sup>۲</sup> چه بسا افراد ثروتمندی به دلیل سوء تدبیر نتوانستند به حفاظت از اموال خود پردازند، اما افرادی با دارایی اندک، به دلیل حسن تدبیر توانستند ثروت خود را افزایش دهند.<sup>۳</sup> به این ترتیب، تدبیر، تصرف در امور و قرار دادن آنها در جایگاهشان و شناخت چگونگی محافظت از قضایا و اشیاء و در اختیار گرفتن هر امر کوچک و بزرگی است.<sup>۴</sup>

## ۹-۵- آثار عقل در ارتباط انسان با دیگران

به کارگیری عقل در ارتباط با دیگران، ثمراتی در پی دارد که باعث تعامل بهتر در زندگی اجتماعی می‌شود:

### ۹-۵-۱- پند گرفتن از تأدیب و آموزش

یکی از آثار عقل، پند گرفتن از تأدیب و آموزش است که امام علی علیه السلام در مقام توصیف عاقل، آن را بیان می‌دارد: «فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّى بِالْأَدَابِ، وَالْأَبْهَائِمَ لَا تَتَعَطَّى إِلَّا بِالضَّرْبِ»<sup>۵</sup> «زیرا خردمند با تأدیب و آموزش پند می‌پذیرد و چهارپایان فقط با کتک». یعنی عاقل تنها با ادب پند می‌گیرد و مانند چهارپایان نیست که برای پند گرفتن نیاز به کتک دارند. مراد از ادب، درس و تعلیم است. پس چنانچه به عاقل خوب و بد را درس دهند، پند

۱. ابن میثم، ۲۹۹/۵؛ ابن میثم، اختیار مصباح السالکین، ۶۰۵؛ کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ۶۴۰/۲؛ حسینی شیرازی، ۳۱۴/۴.

۲. مغنیه، ۲۸۶/۴-۲۸۷.

۳. موسوی، ۲۹۰/۵.

۴. همو.

۵. نامه ۳۱.

می‌گیرد و به امور حسنه می‌پردازد و از بدی‌ها اجتناب می‌کند. هرکس چنین نباشد به منزله چهارپایان است.<sup>۱</sup>

بنابراین انسان عاقل به وسیله روشن‌ترین و آسان‌ترین امور؛ یعنی با کوچک‌ترین معرفت و تذکر، پند می‌گیرد و نیازی به امتحان شدید و آموزش بسیار دردناک ندارد؛<sup>۲</sup> زیرا او انسانی است که امور و عواقب آن را درک می‌کند و مانند حیوان نیست که به زدن با عصا نیاز داشته باشد.<sup>۳</sup>

### ۹-۵-۲- رازداری

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، اسرار انسان را به منزله اشیاء قیمتی دانسته که هر صاحب عقلی خود را ملزم به حفظ و حراست از آن می‌داند: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ»؛<sup>۴</sup> «سینه عاقل، صندوقچه اسرار اوست». یعنی انسان خردمند با کتمان اسرار خویش و حفظ و صیانت آن از دستبرد دیگران، شرف و فساد ناشی از آن را از خود دور می‌کند. به همین روی، خرد آدمی انسان را به کتمان اسرار امر کرده و از افشای آن باز می‌دارد پس یکی از آثار عقل، رازداری است.

رازداری در امور فردی و اجتماعی یک ضرورت عقلی است. کتمان اسرار به منظور جلوگیری از خسارت و زیان ناشی از افشای اسرار که گاه موجودیت و سرنوشت فرد یا جامعه را به خطر انداخته و موجبات شرف و فساد را فراهم می‌آورد، به حکم عقل لازم و ضروری است. چنانکه قرآن در این زمینه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَعْضَاءُ مِّنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تَحْفَىٰ صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ

۱. خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ۵۵۲/۲.

۲. موسوی، ۳۹۶/۴؛ دخیل، ۷۳/۳.

۳. مغنیه، ۵۲۶/۳.

۴. حکمت، ۶.

۵. مکارم، ۵۹/۱۲.

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»؛<sup>۱</sup> «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید. آنها از هرگونه شر و فسادِ درباره شما، کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از سخنان‌شان آشکار شده؛ و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات (وراه‌های پیشگیری از شر آنها) را برای شما بیان کردیم، اگر بیاندیشید». در این آیه، بر حفظ اسرار جامعه و محرم قرار ندادن بیگانگان تأکید شده و رازداری امری مبتنی بر عقل شمرده شده است؛ زیرا می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ».

### ۹-۵-۳- کوتاهی سخن

یکی از آثار عقل، کوتاهی سخن است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ»؛<sup>۲</sup> «هرگاه عقل کامل شد، سخن اندک شود». پس رابطه مستقیمی بین کمال عقل و نقصان کلام وجود دارد. از این رو، هرچه عقل به مراتب بالایی کمال دست یابد، در نتیجه انسان جز در مواقع لازم زبان به سخن گفتن نمی‌گشاید.<sup>۳</sup> بنابراین امام به پرهیز از پرگویی دعوت می‌کند: «طُوبَى لِمَنْ... وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ لِسَانِهِ»؛<sup>۴</sup> «خوشا به حال کسی که... و زبانش را از زیاده‌گویی نگاه می‌دارد»؛ زیرا در دیدگاه ایشان، پرگویی آثار سوء بسیاری در پی دارد: «وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ»<sup>۵</sup> «و هر که پرسخن باشد، پرخطا شود، و هر که پرخطا باشد، کم حیا شود، و هر که کم حیا باشد، پرهیزگاریش اندک شود، و هر که پرهیزگاریش اندک شود، دلش بمیرد، و هر که دلش بمیرد، به آتش دوزخ درآید». یکی از این آثار سوء تحریک دشمنان است: «إِيَّاكَ وَ فُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَّنَ

۱. آل عمران، ۱۱۸.

۲. حکمت ۷۱.

۳. ابن میثم، ۵/۲۷۴؛ مکارم، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۲/۴۲۵.

۴. حکمت ۱۲۳.

۵. حکمت ۳۴۹.



وَيُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ؛<sup>۱</sup> «بر توباد به دوری از اینکه در سخن زیاده روی کنی؛ زیرا که این کار آنچه از عیوب تو که پنهان است، آشکار می‌سازد و آنچه که از دشمنانت ساکن بوده است، به حرکت درمی‌آورد».

از آنجا که ارتکاب بخش عمده‌ای از گناهان به وسیله زبان صورت می‌گیرد و نیز ریشه بسیاری از دشمنی‌ها از طریق زبان است، بنابراین، بهره‌گیری از عقل، موجب رهایی از آثار سوء و آفات ویرانگری است که پرگویی در پی دارد.<sup>۲</sup>

به این ترتیب، در دیدگاه امام علی علیه السلام، عاقل کنترل زبان خویش را در دست دارد؛ زیرا می‌فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَمَّحِقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ»؛<sup>۳</sup> «زبان خردمند پشت دل اوست، و دل بی‌خرد پشت زبان اوست». همچنین فرموده است: «قَلْبُ الْأَمَّحِقِ فِي فِيهِ، وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ»؛<sup>۴</sup> «دل بی‌خرد در دهان اوست، و زبان خردمند در دل اوست». پس از پرگویی پرهیز می‌کند.

#### ۹-۵-۴- دوستی با دیگران

دشمنی و دشمن‌تراشی موجب آسیب‌های گوناگونی برای فرد و جامعه می‌شود و گاه خسارت‌های جبران‌ناپذیری را بر هر دو تحمیل می‌کند؛ چنانکه هر یک از ما در موارد گوناگون شاهد زیان‌های ناشی از این امر در عرصه‌های مختلف بوده‌ایم! بنابراین حکم عقل آن است که تا بیشترین حد ممکن تلاش شود به جای دشمنی و درگیری، به دوستی و ارتباط و برقراری پیوند پردازیم.<sup>۵</sup> پس یکی از آثار عقل، دوستی با دیگران است که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ»؛<sup>۶</sup> «دوستی با دیگران، نیمی از خرد است». مراد

۱. آمدی، ۲۱۲.

۲. مکارم، ۴۲۶/۱۲.

۳. حکمت ۴۰.

۴. حکمت ۴۱.

۵. سیاوشی و فاضلیان، «دعوت به تعقل و نشانه‌های عقل‌گرایی در نهج البلاغه»، ۸۰.

۶. حکمت ۱۴۲.



از عقل در این کلام، تصرفات عقلی است که از باب مجاز و اطلاق سبب برمسبب چنین استعمال شده است.<sup>۱</sup> از تعبیر «نِصْفُ الْعَقْلِ»، این مطلب به دست می‌آید که انسان عاقل، به خاطر بهره‌مندی از عقل خویش، در روابط انسانی با هم‌نوعان خود، محبت و دوستی را محور معاشرت و رفتار با آنان قرار می‌دهد.<sup>۲</sup> دوستی با مردم، زمینه جذب قلوب را فراهم می‌آورد که منافع فراوانی به همراه دارد؛ زیرا انسان در رفع نیازهای زندگی محتاج به دیگران است و عقل در تصرفاتش در امور، بهترین و شایسته‌ترین روش را برمی‌گزیند که معاشرت نیکو و خوش برخوردی با مردم، لازمه این کار است.<sup>۳</sup>

از آنجا که پیامبر ﷺ که حجت آشکار است، تمام اهداف رسالت خویش را در تکمیل مکارم اخلاقی معرفی می‌کند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۴</sup> «من تنها برای تکمیل فضایل اخلاقی مبعوث شده‌ام»، عقل که حجت باطنی است، نیز باید کارکردی متناسب با همین هدف پیامبر ﷺ در پیش گیرد؛ روشن است که انسان با تخلق به مکارم و فضایل اخلاقی، می‌تواند به سر منزل مقصود و کمال مطلوب انسانی دست یابد، چنانکه پیامبر ﷺ در این باره می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلََّةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسْبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِمُخْلِطٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ»<sup>۵</sup> «خداوند متعال فضایل اخلاقی را وسیله ارتباطی میان خود و بندگانش قرار داده است، برای هر یک از شما همین قدر کافی است که به اخلاقی چنگ زیند که به خدا ارتباط دارد».

## ۹-۵-۵- عبرت گرفتن از گذشتگان

یکی از آثار عقل عبرت گرفتن است. امام علی علیه السلام تعقل در آثار پیشینیان را مایه عبرت

۱. ابن میثم، اختیار مصباح السالکین، ۶۱۳؛ خوئی، الدرّة النجفیة، ۳۶۷.

۲. مکارم، ۱۳/۱۵۹.

۳. ابن میثم، ۵/۳۱۹.

۴. بزار، البحر الزخار، ۳۶۴/۱۵؛ بیهقی، السنن الكبرى، ۱۰/۳۲۳؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ۱۰/۵۰۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۶۸/۳۸۲؛ نوری، مستدرک الوسائل، ۱۱/۱۸۷.

۵. ورام، مجموعه ورام، ۲/۱۲۲.

گرفتن می‌داند: «أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجْرٌ، وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۱</sup> «آیا در آثار پیشینیان جای خودداری از گناه نیست، و در حال پدران گذشته‌تان مایه بینش و پند و عبرت نیست، اگر خردمند باشید؟!». استفهام به کار رفته در این عبارت، استفهام انکاری است؛ یعنی از آن عبرت نگرفته‌اند.<sup>۲</sup> پس چنانچه عقل خود را به کار گیرند، ثمره آن عبرت گرفتن است.

همچنین امام در بیانی دیگر در این باره می‌فرماید: «وَلَيْنَ عَمِيَتْ آثَارُهُمْ وَانْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبِيرِ وَسَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ الْعُقُولِ»<sup>۳</sup> «و اگر آثارشان ناپدید شده و اخبارشان از ما بریده، اما دیده‌های عبرت بین آنها را نگریسته، و گوش‌های خرد آیین زبان حال آنها را شنیده». یعنی اگرچه انسان‌هایی که در قید حیاتند، نمی‌توانند از نظر ظاهری با اموات ارتباط برقرار کنند، اما عقل انسان می‌تواند با گوش شنوای خود، صدای آنان را بشنود و از مواعظ و نصایح آنان پند گیرد.<sup>۴</sup> بنابراین زوال و ناپایداری نعمت‌های دنیوی، تولد و مرگ، همگی این امور، همیشه همچون گذشته در حال تکرار است، اما عاقلان با مطالعه در حالات پیشینیان و جوامع گذشته، با درک نیازمندی خویش، خود را از خطا، زیان و خسرانی که گذشتگان را به هلاک کشاند، در امان می‌دارند.<sup>۵</sup>

نیز آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید: «إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ ﴿وَحَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ﴾»<sup>۶</sup> «شَهَدَ عَلَى ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أُسْرِهِ هُوَى، وَ سَلِمَ مِنْ عَلَاقِي الدُّنْيَا»<sup>۷</sup> «آنگاه این دادوستد خردی است که از بند هوی و هوس برهد و از وابستگی‌های دنیا سالم

۱. خطبه ۹۹.

۲. ابن میثم، ۵/۳.

۳. خطبه ۲۲۱.

۴. هاشمی خوئی، ۲۲۹/۱۴.

۵. مکارم، ۱۶۶/۶.

۶. غافر، ۷۸.

۷. نامه ۳.

بماند». یعنی برای اینکه عقل عبرت بین شود، باید از اسارت هوی و دوستی دنیا رهایی یابد. بنابراین باید پیش از مرگ، عقل را به کار گرفت، تا از مرگ و آثار گذشتگان عبرت گیرد؛ زیرا هنگام مرگ، انسان با عقل کامل، عواقب کارهای خود را خواهد دید، چنانکه امام درباره دنیاپرستان می‌فرماید: «قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا، وَ لَمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا... ثُمَّ أَزَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وُجُوهًا، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ، وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمُرِهِ، وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرُهُ»؛<sup>۱</sup> «خواهش‌های نفسانی پرده عقلش را دریده و دنیا دلش را می‌رانده، و جانش شیفته آن شده، از این رو بنده دنیا و بنده کسی که چیزی از آن در دست دارد، شود... آنگاه مرگ بیشتر و بیشتر در آنان راه یافت، و میان هریک از آنان و سخن گفتن فاصله افتاد. وی در میان اهل خانه‌اش (در حالی که در بستر مرگ افتاده)، در سلامت عقل و برجایی خرد، با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود. با خود می‌اندیشد که عمرش را در چه چیز تباه کرده، و روزگارش را در چه راه به سر آورده؟!».

### ۹-۶- حفظ تجربه‌ها و پند گرفتن از آنها

یکی از آثار عقل سلیم آن است که به حفظ تجربه‌ها و پند گرفتن از آنها می‌پردازد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «وَ الْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظْتُكَ»؛<sup>۲</sup> «خردمندی حفظ تجربه‌هاست، و بهترین تجربه‌ات آن است که تو را پند دهد». همچنین آن حضرت در نامه‌ای خطاب به ابوموسی اشعری، کسی را که از عقل و تجربه محروم ماند، شقی خطاب کرده است: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعُقْلِ وَ التَّجْرِيبَةِ»؛<sup>۳</sup> «و بدبخت آن کس که از سود عقل و تجربه‌ای که او را داده‌اند، محروم بماند». یعنی عقل انسان بدون تجارب و داده‌های علمی کاری نمی‌تواند از پیش ببرد و بدون استفاده خواهد ماند؛

۱. خطبه ۱۰۹.

۲. نامه ۳۱.

۳. نامه ۷۸.

زیرا همه انسان‌ها از قوه تعقل برخوردار هستند، اما بهره‌گیری از آن، نیازمند مقدماتی است که بعضی از آنها جزئی محسوس و برخی کلیاتی از نوع اولیات، یا تجربیات، یا مشهورات، یا ظنیات هستند.<sup>۱</sup> بنابراین عقل و علم با یکدیگر رابطه دارند، چنانچه در روایتی از امام کاظم علیه السلام آمده است: «يَا هِشَامُ، إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ، فَقَالَ: «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»<sup>۲</sup> «ای هشام! همانا عقل با علم است، پس خدا فرموده است: «اینها مثال‌هایی است که ما برای مردم می‌زنیم، و جز اهل دانش آن را درک نمی‌کنند».

پس عقل از تجربیات جزئی، اصول کلی را استخراج می‌کند، تا در موارد مشابه مورد بهره‌برداری قرار دهد و با دفع ضررها، به بهترین سود و منفعت دست یابد.<sup>۳</sup> البته باید در نظر داشت در دیدگاه امام علی علیه السلام، دو نوع عقل؛ طبیعی و تجربی وجود دارد، چنانکه می‌فرماید: «الْعَقْلُ عَقْلَانِ عَقْلُ الطَّبْعِ وَعَقْلُ التَّجْرِبَةِ وَكِلَاهُمَا يُؤَدِّي إِلَى الْمُنْفَعَةِ»<sup>۴</sup> «عقل دو نوع است: عقل طبیعی و عقل تجربی؛ و هر دو مایه سود است». عقل طبیعی، یعنی عقلی که در نهاد انسان قرار دارد و عقل تجربی، یعنی عقلی که در اثر تجربه‌ها در انسان تقویت می‌شود و رشد می‌کند.<sup>۵</sup> بنابراین کسی که از تجربه‌ها در زندگی خویش بهره‌نگیرد، خود را از عقل تجربی خویش محروم ساخته است.<sup>۶</sup> به این ترتیب، یکی از مهم‌ترین آثار عقل که باعث شکوفایی آن نیز می‌شود، پند گرفتن از تجربه‌ها است.

۱. ابن میثم، ۵/۵۱.

۲. العنكبوت، ۴۳؛ کلینی، ۱/۱۴؛ فیض کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ۱/۸۸.

۳. ابن میثم، ۵/۵۱؛ مکارم، ۹/۶۳۹.

۴. مجلسی، ۶/۷۵.

۵. همچنین در شعری منسوب به امام علی علیه السلام آمده است: «رَأَيْتَ الْعَقْلَ عَقْلَيْنِ / فَطَبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ / وَلَا يَنْفَعُ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَطْبُوعٌ / كَمَا لَا تَنْفَعُ الشَّمْسُ / وَضُوءَ الْعَيْنِ مَمْنُوعٌ» (راغب اصفهانی، ۵۷۷-۵۷۸). این روایت در نهج البلاغه این‌گونه نقل شده است: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ: مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ، وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنْ الْمَطْبُوعُ» (حکمت ۳۳۸).

۶. جعفری، ۱۷/۱۵۳.

### ۹-۶-۱- آثار عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان

چنانچه انسان در ارتباط خود با طبیعت و جهان، عقل خود را به کار گیرد، ثمراتی در پی دارد که باعث تعامل بهتر با طبیعت و جهان می‌شود.

#### ۹-۶-۱-۱- دل بریدن از دنیا

در دیدگاه امام علی علیه السلام، عاقلان به واسطه عقل سلیم خویش، از دنیا طلبی و آثار سوء آن در امان بوده و به همین دلیل به دنیا دل نبسته و فریفته لذت‌های زودگذر آن نمی‌شوند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَوَيْءِ الظِّلِّ بَيْنَنَا تَرَاهُ سَابِغاً حَتَّى قَلَصَ وَ زَائِداً حَتَّى نَقَصَ»<sup>۱</sup> «آری، دنیا در نظر خردمندان مانند سایه بعد از ظهر است که هنوز پهن نشده جمع شود، و هنوز بلند نشده کوتاه شود». تعبیر دنیا به «فیء» - که به معنای سایه بعد از زوال است - تعبیر لطیفی است که واقعیت این دنیا و متاع زوال پذیر آن را روشن می‌سازد.<sup>۲</sup> هرچند در عبارات زاهدان و گوشه نشینان و افراد منزوی از زندگی، دنیا پیوسته مذموم معرفی شده است و گاه در آیات و روایات نیز ذم و سرزنش‌هایی نسبت به آن صورت گرفته است؛ لیکن پیداست که همه این نکوهش‌ها مربوط به جهت‌گیری نادرست افراد در دنیا است و ارتباطی با اصل وجود این دنیا ندارد؛ بلکه حتی ربطی با اصل فرصت و مهلتی که هرکس برای زندگی در این دنیا دارد، نیز ندارد. چه، این فرصت هدیه‌ای از جانب خداوند مهربان است، تا انسان در پرتو بهره‌مندی درست از آن، وارد مرحله اصلی زندگی خویش - که در جوار حضرت حق تعالی خواهد بود - بشود.<sup>۳</sup> بنابراین خردمندان، دنیای فانی را به جای آخرت باقی بر نمی‌گزینند، بلکه زندگی دنیوی را در مسیر نیل به اهداف عالی انسانی به کار می‌گیرند.<sup>۴</sup>

۱. خطبه ۶۳.

۲. مکارم، ۳/۳۵.

۳. سیاوشی و فاضلیان، ۸۲-۸۳.

۴. نقوی قاینی، مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغة، ۷/۳۵۱؛ جعفری، ۱۰/۲۸۶.

همچنین امام در بیانی دیگر، به خوبی اثر عقل را در دل بریدن از دنیا، در قالب تشبیهی، چنین به تصویر می‌کشد: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْغَرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ»<sup>۱</sup> «داستان دنیا داستان مار سمی است که پوست آن نرم است و سم کاری و کشنده در دل آن است. فریب خورده نادان بدان میل می‌کند، و خردمند عاقل از آن می‌پرهیزد». در این مثال، دو گروه مختلف از انسان‌ها در مقابل هم قرار گرفته‌اند: یکی خردمندان که با رجوع به عقل خود، ظاهر و باطن دنیا را به خوبی شناخته و فریفته ظاهر پرفریب آن نشده و از باطن خطرناک آن غافل نمی‌شوند، و دیگری جاهلان که ظواهر فریبنده دنیا، آنان را از درک باطن آن غافل ساخته است.<sup>۲</sup>

#### ۹-۶-۱-۲- پند گرفتن از مرگ و قیامت

در دیدگاه امام علی علیه السلام سرانجام مرگ و قیامت نصیب انسان خواهد شد، پس چنانچه عقل خود را به کار گیرد و از جهل پرهیز کند، می‌تواند از آن پند گیرد: «وَبَادِرُوا الْمَوْتَ وَ غَمْرَاتِهِ وَ امْهَدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَ اَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نُزُولِهِ فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ، وَ كَفَى بِذَلِكَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ وَ مُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ»<sup>۳</sup> «پیش از فرارسیدن مرگ و سختی‌هایش خویشتن را آماده کنید، و پیش از آمدنش زمینه را فراهم سازید، و پیش از فرود آمدنش مهیا باشید؛ زیرا قیامت پایان کار است؛ و همین بس که خردمندان را اندرزگو و نادانان را درس عبرت باشد». یعنی در نهایت قیامت خواهد آمد که آغاز آن با مرگ است و مرگ در پند دادن به کسی که صاحب عقل باشد، کفایت می‌کند.<sup>۴</sup>

همانا مرگی که بین ما و آن، به جزایست قلب و قطع نفس فاصله‌ای نیست، کفایت می‌کند برای انسان که او را پند دهد و از ارتکاب گناهان بازدارد و نسبت به عمل خیر،

۱. حکمت ۱۱۹.

۲. رک: مکارم، ۷۱۱/۱۲.

۳. خطبه ۱۹۰.

۴. نواب لاهیجانی، شرح نهج البلاغه، ۲۱۷.



حریص شود.<sup>۱</sup> بنابراین ظاهر مرگ و آمدنش بر این خلقت کامل که بنیانش محکم و با وضع عجیب و ترتیب لطیف ساخته شده است و از بین بردن آن، پند دهنده بلیغی است که انسان‌ها را از پیروی هواهای نفسانی باز می‌دارد و آنها را به جهان دیگر که کامل تر است، رهنمون می‌سازد.<sup>۲</sup>

### ۹-۶-۱-۳- تأمین زندگی حلال

در دیدگاه امام علی علیه السلام، عاقل در جهت تأمین زندگی حلال گام برمی‌دارد. از این رو در سه ویژگی شاخص است: «وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرْمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحْرَمٍ»؛<sup>۳</sup> «و عاقل را نسزد که بکوشد جز در سه چیز: ترمیم امر معاش، یا برداشتن گامی در کار معاد، و یا لذت بردن از غیر حرام».

«مَرْمَّةٍ لِمَعَاشٍ» یعنی اصلاح معاش خود و تقویت آن<sup>۴</sup> برای زندگی دنیا<sup>۵</sup> «خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ» یعنی گام برداشتن برای تحصیل معارف و علمی که باعث اصلاح آخرتش می‌شود.<sup>۶</sup> مانند عبادت و طاعت خدا<sup>۷</sup> رفتن به حج، و زیارت انبیاء و ائمه علیهم السلام<sup>۸</sup> «لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحْرَمٍ» یعنی لذت یافتن در غیر فعل حرام (همان)، به طوری که نفس خود را با حدود حلال و حرام خدا آشنا کند<sup>۹</sup> مانند ازدواج، یا دیدار دوست<sup>۱۰</sup> یا تفریحات سالم.<sup>۱۱</sup>

۱. دخیل، ۲/ ۹۷.

۲. ابن میثم، ۴/ ۲۰۵-۲۰۶؛ خوئی، ۲۷۶.

۳. حکمت ۳۹۰.

۴. ابن ابی الحدید، ۱۹/ ۳۳۸؛ موسوی، ۵/ ۴۹۳؛ هاشمی خوئی، ۲۱/ ۴۷۹؛ حسینی شیرازی، ۴/ ۴۵۱.

۵. مغنیه، ۴/ ۴۴۷.

۶. حسینی شیرازی، ۴/ ۴۵۱.

۷. ابن ابی الحدید، ۱۹/ ۳۳۸؛ خوئی، ۳۸۷.

۸. کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين، ۲/ ۸۰۵.

۹. مغنیه، ۴/ ۴۴۷.

۱۰. حسینی شیرازی، ۴/ ۴۵۱.

۱۱. هاشمی خوئی، ۲۱/ ۴۷۹.



## ۹-۷- نتیجه

۱- انسان‌ها در نهج البلاغه بسیار به بهره‌گیری از عقل خود و تعقل در امور مختلف توصیه می‌شوند و برای آن آثار مثبتی معرفی شده است. برخی از این آثار، به صورت مستقیم و برخی دیگر به صورت غیرمستقیم بیان شده‌اند که آثار غیرمستقیم از فحوای کلام امام علی علیه السلام قابل برداشت هستند.

۲- آثار عقل در ارتباط انسان با خدا؛ یعنی موهبت‌های الهی، و ثمراتی که به واسطه تعقل درباره خداوند و دستوراتش نصیب انسان می‌شود و او را به هدف نهایی که خداوند مقرر داشته، می‌رساند، عبارتند از: فهم حقایق، درک دستورات دینی و عمل به آنها، هدایت یافتن، اعتراف به قدرت خداوند، و نجات یافتن.

۳- آثار عقل در ارتباط انسان با خود؛ یعنی مواردی که باعث بهره‌مندی از زندگی دنیا، ساماندهی آن و آماده شدن برای آخرت می‌شود، عبارتند از: قدرت تشخیص (تمییز حق از باطل)، سرکوبی هوای نفس، هر چیزی را در جای خود قرار دادن، و تدبیر امور.

۴- آثار عقل در ارتباط انسان با دیگران؛ یعنی مواردی که باعث تعامل بهتر با دیگران در زندگی اجتماعی می‌شود و انسان‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌سازند، عبارتند از: پند گرفتن از تأدیب و آموزش، رازداری، کوتاهی سخن، دوستی با دیگران، عبرت گرفتن از گذشتگان، و حفظ تجربه‌ها و پند گرفتن از آنها.

۵- آثار عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان؛ یعنی مواردی که باعث تعامل بهتر با طبیعت و جهان می‌شود؛ تا از آن در راستای رسیدن به هدف خود؛ یعنی سربلندی در آخرت استفاده کند و دچار لغزش نشود، عبارتند از: دل بریدن از دنیا، پند گرفتن از مرگ و قیامت، و تأمین زندگی حلال.



## فصل ۱۰: امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه<sup>۱</sup>

۱-۱۰- طرح مسأله

۲-۱۰- پیشینه:

۳-۱۰- امتناع معرفت کنه ذات و صفات خدای متعال

۴-۱۰- محدودیت حواس از معرفت کنه ذات و صفات الهی

۵-۱۰- محدودیت قلب از معرفت کنه ذات و صفات الهی

۶-۱۰- محدودیت عقل از معرفت کنه ذات و صفات الهی

۷-۱۰- محدودیت اوهام از معرفت کنه ذات و صفات الهی

۸-۱۰- محدودیت شناخت اندیشه‌ها از معرفت کنه ذات و صفات الهی

۹-۱۰- دلیل امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه

۱۰-۱۰- امکان شناخت خدای متعال

۱۱-۱۰- شناخت از طریق صفات

۱۲-۱۰- محدودیت معرفت انسان و نارسایی ابزار آن در برابر شناخت صفات خداوند

۱۳-۱۰- ضرورت رجوع به قرآن در رابطه با شناخت صفات الهی

۱۴-۱۰- شناخت از طریق آیات آفاقی

۱۵-۱۰- نتیجه

۱. با همکاری: نصرت نیل‌ساز، زهره بابا احمدی میلانی.



پرسش از امکان معرفت کنه ذات و صفات الهی همواره یکی از مهم‌ترین مسائل در تاریخ اندیشه بشر است. در فرازهای متعددی از سخنان حضرت علی علیه السلام به این مسأله تصریح شده که معرفت کنه ذات و صفات الهی به وسیله هیچ‌کدام از ابزارهای شناخت برای بشر امکان‌پذیر نیست. اگرچه این نوع شناخت برای احدی مقدور نیست، ولی نمی‌توان به بهانه امتناع شناخت کنه ذات و صفات الهی، از اصل خداشناسی محروم ماند. شناخت خدا از طریق صفات و آثار صنع الهی در عالم تکوین امکان‌پذیر است. در این پژوهش برآنیم، به بررسی و تبیین معرفت کنه ذات و صفات الهی بپردازیم و با استناد به فرازهایی از کلام حضرت علی علیه السلام نشان دهیم که چنین شناختی نه تنها امکان‌پذیر نیست، بلکه اساساً ممتنع است. ولیکن خدا را از روی صفات و آثارش می‌توان شناخت.

### ۱۰-۱- طرح مسأله

شناخت خدای متعال از مهم‌ترین مسائلی است که ذهن انسان را همواره به خود مشغول کرده است، در قرآن و روایات از یک سو، به تلاش برای شناخت خداوند امر و از سوی دیگر معرفت خداوند امری محال دانسته شده است. حقیقت این است که به طور کلی در مورد خداوند متعال دو نوع شناخت وجود دارد: یک نوع شناخت در مورد خدا اثبات می‌شود، و نوع دیگر نفی می‌شود. معرفت به معنای اول که در مورد خدای متعال اثبات می‌شود؛ معرفت به وجود پروردگار و اقرار به صفات اوست و معرفت به معنای دوم که در

مورد خدا نفی می‌شود، معرفت به کنه و ادراک حقیقت ذات و صفات پروردگار است.<sup>۱</sup> منظور از «کنه ذات حق تعالی» که بیشتر عرفا، با تعبیر «هویت غیبیه»، «غیب ذات» و گاهی هم به الفاظ دیگر مانند «غیب الغیوب» از آن یاد می‌کنند،<sup>۲</sup> در این پژوهش این است که حقیقت ذات حق تعالی را «کما هو حقه» نمی‌توان شناخت، زیرا که خدای متعال وجودی است نامتناهی؛ هیچ‌گونه حدی ندارد، نه اسمی دارد، و نه رسمی، نه مکانی را به خود اختصاص داده و نه مکانی خالی از او است و در زمان ننگنجد، و زمانی هم خالی از او نیست؛<sup>۳</sup> و «ذات» نیز اصطلاحاً به هستی محض و هویت مطلق گفته می‌شود و هیچ لفظی وجود ندارد که بر آن دلالت کند؛ زیرا دلالت لفظ بر ذات، متوقف بر ادراک و شناخت ذات است و هیچ کس توان درک یا شهود آن هویت مطلق را ندارد.<sup>۴</sup> از این رو تدبیر ذات خدای متعال ممنوع است که بازگشت آن به امتناع اکتناه است؛ نه فکر بدان مقام راه دارد و نه عقل و نه وهم و کشف ارباب شهود. همه اینها از این مقام قاصرو در این میدان کاملاً عاجزاند. خدای سبحان همه را به تفکر در آیات کتاب تکوینی و تدوینی دعوت کرده است، و جهان بینی الهی و راه‌های رسیدن به آن را در آیات قرآن کریم به صورت کامل ارائه کرده است.

در نهج البلاغه به امکان معرفت خدا، در موارد متعددی تصریح شده است؛ از جمله اینکه اساس دین شناخت خداست،<sup>۵</sup> ذهن‌ها او را در می‌یابند، اما نه با حواس.<sup>۶</sup> و خداوند بدون اینکه دیده شود، شناخته شده است.<sup>۷</sup> همه این موارد دلالت بر این دارد که خدا را می‌توان شناخت، ولی نه به این صورت که او را حس کنیم یا او را ببینیم، در

۱. بیضون، ۶۳.

۲. سبزواری، ۶۷.

۳. اصفهانی، ۲۹۶/۲.

۴. جوادی آملی، ۱۸.

۵. أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ؛ خطبه ۱.

۶. تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ؛ خطبه ۲۲۷.

۷. الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ؛ خطبه ۹۰.

فرازهای دیگری از نهج البلاغه آمده است: حجت بر معرفت خدا قائم و استوار است،<sup>۱</sup> زیرا خداوند در آثار مختلفی از جمله علامات تدبیرمتقن،<sup>۲</sup> لطایف صنعت و عجایب خلقتش،<sup>۳</sup> عجائبی که گویای آثار حکمت اوست،<sup>۴</sup> خود را به ما نمایانده است.<sup>۵</sup> پس هر آنچه را که خلق کرده، دلیل و برهانی بر وجود خداست.<sup>۶</sup>

در مورد نوع دوم شناخت، خدای متعال انسان‌ها را به شناخت ذات خویش مکلف نکرده، بلکه از آن نهی کرده است از این رو در روایات متعددی که از ائمه نقل شده، مردم از تفکر در کنه ذات و صفات پروردگار نهی شده‌اند در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ إِلَّا تَحْتِيراً»<sup>۷</sup>؛ «در مورد خلق خدا سخن بگویید، ولی در مورد ذات خدا سخن نگویند، چرا که سخن گفتن در مورد ذات خدا چیزی جز گمراهی و سرگردانی برای صاحب آن به همراه ندارد». محدثان این روایات را در کتاب‌های حدیثی غالباً در بابی با عنوان «النهی عن التفکرفی ذات الله» آورده‌اند.<sup>۸</sup>

جستار اصلی این پژوهش، ارائه یک بحث منسجم و منظم، از محدودیت هرکدام از ابزارهای شناخت از معرفت‌کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه می‌باشد، که به صورت منطقی وارد حیطه و قلمرو هرکدام از ابزارهای شناخت گردد و عدم توانایی آنها را

۱. مَا دَلَّنَا بِأَضْرَارٍ قِيَامَ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ؛ خطبه ۹۰.

۲. بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ، خطبه ۱۸۱.

۳. وَ مِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ وَ عَجَائِبِ خَلْقَتِهِ، خطبه ۱۵۴.

۴. وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حُكْمَتِهِ؛ خطبه ۹۰.

۵. در سخنان حضرت علیه السلام با تعبیر «ارانا» بیان شده است.

۶. كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ، خطبه ۹۰.

۷. کلینی، ۹۲/۱.

۸. برای نمونه (رک: کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳ ش، کافی، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ۹۳/۱، کتاب التوحید، «النهی عن الکلام فی کیفیة»؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۷۵/۳، «النهی عن التفکر فی ذات الله، و الخوض فی مسائل التوحید»؛ حرعاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ۱۹۵/۱۶، «عدم جواز الکلام فی ذات الله و التفکر فی ذلك».



از شناخت حقیقت و ذات خدای متعال از دیدگاه امام علی علیه السلام مورد بررسی قرار دهد. و پس از بررسی محدودیت این ابزارها، دلیل امتناع معرفت کنه ذات و صفات را از دیدگاه امام علیه السلام تبیین کند.

### ۱۰-۲- پیشینه:

در زمینه «امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی» تألیفات مستقلى صورت نگرفته است، ولی در خلال برخی مباحث خداشناسی، به این مطلب اشاره‌هایی شده است؛ از جمله در کتب حدیثی، تحت عناوینی از قبیل: «النهی عن التفکر فی ذات الله، و الخوض فی مسائل التوحید» در بحار الأنوار و «عدم جواز الکلام فی ذات الله و التفکر فی ذلك» در تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، همچنین در تفاسیر قرآن، مانند تفسیر المیزان، التحریر و التنویر، روح البیان و... در ذیل برخی صفات خدا، مانند، «لطیف»، «کبیر»، «باطن» و در ذیل برخی آیات مانند، آیه ۱۱۰ سوره طه ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا﴾ و آیه ﴿وَإِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾ اشاره‌هایی شده است. در شروح نهج البلاغه نیز در ذیل فرازهایی که امام علیه السلام می‌فرماید: کنه ذات و صفات حق تعالی قابل شناسایی نیست، به تفصیل در مورد این مطلب بحث شده است، خصوصاً شرح ابن میثم و شرح علامه جعفری.

در دیگر کتب مانند، الهیات در نهج البلاغه، از آقای صافی گلپایگانی، و مجموعه آثار آقای جوادی آملی، خصوصاً در دو کتاب تفسیر موضوعی ج ۲ (توحید در قرآن)، و حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه این بحث مورد بررسی قرار گرفته است.

### ۱۰-۳- امتناع معرفت کنه ذات و صفات خدای متعال

قبل از هر چیزی ذکر این نکته ضروری که صفات خدا عین ذات اوست؛ و اگر در مواردی ذات و صفات از هم جدا می‌شوند، در مرحله مفاهیم و تفکر بشر است که این دور از هم انتزاع می‌کند، اما در عالم واقع و وجود خدا این دو یکی است.

به طور کلی شناخت‌های انسان از طریق حس، عقل، شهود حاصل می‌شود. مسأله این

است که آیا توسط این ابزارها می‌توان همه چیز را شناخت؟ یا اینکه هریک از ابزارهای مذکور قلمرو خاصی دارد؟ آیا می‌توان با این ابزار کنه ذات و صفات الهی را شناخت؟

قلمرو منابع شناخت محدود است. یعنی هریک از منابع مذکور، تنها در محدوده خاصی می‌توانند فعالیت کنند، حس تنها در محدوده محسوسات، یعنی اموری که قابل ادراک از طریق حواسند، قادر به شناخت است، عقل تنها در محدوده شناخت‌های عقلی کارآمد است، و قلب تنها در محدوده شناخت‌های قلبی می‌تواند ایفای نقش کند.<sup>۱</sup> حضرت علی علیه السلام در مقام شناخت کنه ذات و صفات خدای متعال از تعبیری چون «کنه معرفته»<sup>۲</sup>، «کنه صفت»<sup>۳</sup>، «کنه عظمت»<sup>۴</sup>، «کنه»<sup>۵</sup> و... یاد می‌کند و به این مطلب تصریح می‌کند که با هیچ‌کدام از ابزارهای شناخت از جمله حواس، عقل، قلوب، اوهام، أفهام و... نمی‌توان به کنه ذات و صفات خداوند پی برد. از دیگرانمه نیز، روایات فراوانی نقل شده که به این نکته اشاره کرده‌اند؛ علامه مجلسی (ره) در جلد سوم بحار الأنوار این روایات را در بابی، با عنوان «وَأَنَّهُ لَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِ وَالْأَوْهَامِ، وَالْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ» آورده است.<sup>۶</sup> اینک به بررسی هریک از ابزارهای شناخت و محدودیت هریک از آنها از معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه و قرآن می‌پردازیم:

#### ۱۰-۴- محدودیت حواس از معرفت کنه ذات و صفات الهی

حواس پنجگانه روزنه‌هایی هستند که ابتدایی‌ترین و سطحی‌ترین شناخت‌ها از هستی را برای انسان ایجاد می‌کنند.<sup>۷</sup> حس‌گرایی، یکی از موانع شناختی محسوب می‌شود؛ زیرا

۱. ری شهری ۲۳۱۰.

۲. اُنْحَسِرَتِ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ؛ لَا يَبَالُ مَجْزُورِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ؛ خطبه ۹۰.

۳. رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفْسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ؛ خطبه ۱۸۶.

۴. فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهُ عَظَمَتِكَ؛ خطبه ۱۵۹.

۵. وَسَيِّئٌ تَزَكُّهُمْ التَّعَمُّقُ فِيمَا لَمْ يَكْلِفُهُمُ الْبَحْثُ عَنْ كُنْهِ رُسُوحًا؛ خطبه ۹۰.

۶. مجلسی، ۳/ ۲۸۷.

۷. ری شهری، ۱۹۹.

انس فراوان با امور حسی موجب می‌گردد انسان دانسته‌های خود را بیشتر از راه حس به دست آورد و در امور نامحسوس نیز از حس بهره گیرد.<sup>۱</sup>

در نهج البلاغه، در موارد متعددی به عدم امکان شناخت ذات باری تعالی توسط حواس تصریح شده است. حضرت علی علیه السلام گاه با تعبیری چون «درک حواس» و «درک شواهد»<sup>۲</sup> به محدودیت حواس به طور کلی در شناخت اشاره می‌فرمایند؛ در فرازهایی که از «درک حواس» یاد کرده، با دو صیغه مختلف «لَا يَدْرِكُ»<sup>۳</sup> و «لَا تَدْرِكُ»<sup>۴</sup> به آن اشاره می‌کند؛ از جمله اینکه در فرازی از خطبه<sup>۱۸۱</sup> پس از نفی صفاتی چون مکان داشتن، جفت داشتن، و عضو داشتن از خدای متعال می‌فرماید: «وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ»<sup>۵</sup>؛ «به حواس درک نگردد». خداوند با حواس درک نمی‌شود، زیرا درک با حواس و کیفیات آن اختصاص به جسم دارد و خداوند از جسمیت و لواحق آن منزّه است.<sup>۶</sup> گاه حضرت علیه السلام در عبارات و تعبیر مختلف، به محدودیت برخی از حواس پنجگانه، مانند چشم و دست اشاره می‌کند، مثلاً محدودیت چشم را با عبارات مختلفی چون «لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ»<sup>۷</sup>، «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ»<sup>۸</sup>؛ «وَلَمْ يُدْرِكْكَ بَصَرٌ»<sup>۹</sup> و «وَلَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ»<sup>۱۰</sup>؛ «وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ»<sup>۱۱</sup> بیان می‌کند، در مورد محدودیت دست نیز می‌فرماید: «وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ»<sup>۱۲</sup> «و دست‌ها به او نرسند تا لمسش کنند».

۱. شیروانی، ۱۳۲.

۲. «لَا تَدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ»؛ خطبه ۲۲۷.

۳. «وَلَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِ»؛ خطبه ۱۸۱.

۴. «لَا تَدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتَحْسُهُ»؛ خطبه ۲۲۸.

۵. خطبه ۱۸۱.

۶. ابن میثم، ۳/۳۸۲؛ هاشمی خوبی، ۱۰/۳۲۰.

۷. خطبه ۱۰۸.

۸. خطبه ۱۷۸.

۹. خطبه ۱۶۰.

۱۰. خطبه ۸۴.

۱۱. خطبه ۱۸۵.

۱۲. خطبه ۲۲۸.

امام علی علیه السلام علاوه بر تذکره به محدودیت شناخت حسی به صورت‌های مختلف، در فراز دیگری بیان می‌دارد که نه تنها خدا را نمی‌توان رؤیت کرد، بلکه اساساً چنین شناختی ممتنع است از جمله می‌فرماید: «... بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَ بِهَا امْتَنَعَ عَنْ نَظْرِ الْعُيُونِ»<sup>۱</sup>، «آفریننده بر عقول آفریده‌ها آشکار گردید، و به دیدن آنهاست که دیدن ذات پروردگار ممتنع شود».

در پایان باید گفت اگرچه از طریق حواس نمی‌توان به شناخت ذات الهی پی برد، اما آن کس که با حواس طبیعی خدا را ندیده است، نمی‌تواند وجود او را منکر شود، چنانکه اعتقاد به وجود او نیازی به ارتباط حواس طبیعی با او ندارد، و چقدر ناروا و ضد منطق است که ملاک واقعیت را حواس قرار بدهیم، برای اثبات یک واقعیت هیچ ضرورتی نیست که به طور مستقیم با آن واقعیت ارتباط برقرار کنیم، ولی راه دیگری برای اثبات واقعیت‌ها به وسیله حواس داریم و آن راه عبارتست از آثار و معلول‌ها و نتایج واقعیت‌ها، بنابراین حواس مقدمه‌ای برای شناخت عقلانی است به این صورت که انسان با مشاهده آثار عالم تکوین و شگفتی‌ها و واقعیاتی که در آن وجود دارد، به وجود خدا پی می‌برد.<sup>۲</sup>

## ۱۰-۵- محدودیت قلب از معرفت کنه ذات و صفات الهی

آدمی علاوه بر حواس پنجگانه ظاهری، دارای حواس باطنی است که به کمک آنها، به طور مستقیم با برخی حقایق ارتباط برقرار کرده، و از آنها آگاه می‌شود، شناخت شهودی در حقیقت، مشاهده حضوری<sup>۳</sup> حقایق مجرد است.<sup>۴</sup> در نگاه اول عبارات نهج البلاغه در

۱. خطبه ۲۲۸/۵۴۳.

۲. جعفری، ۸۰/۱۰ ذیل خطبه ۴۹.

۳. برای روشن‌تر شدن مطلب نگاهی به تفاوت‌های علم حصولی و حضوری می‌اندازیم: علم حصولی از طریق مفاهیم و صور ذهنی حاصل می‌شود؛ بدین معنا که با حصول صورتی از شیء در ذهن، آن شیء را درک می‌کنیم، در علم حضوری، معلوم بدون واسطه نزد عالم حاضر می‌شود، یعنی اثری از شناخت یا مفهوم ذهنی در میان نیست، بلکه شیء معلوم بنفسه نزد عالم حاضر است، مانند علم انسان به ذات خودش (سبحانی، ۹۳) پس در علم حصولی، ماهیت معلوم نزد عالم حاضر است. و در علم حضوری، وجود معلوم نزد عالم حاضر است (طباطبایی، ۲۹۴).

۴. مطهری، ۴۷/۱.

مورد این نوع شناخت نسبت به خدا موهم تعارض است، بدین صورت که حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در مواردی شناخت قلبی و شهودی را نفی می‌کند، و خدا را بالاتراز آن می‌داند که قلب انسان به ذات مقدس او احاطه یابد و بتواند با دیده دل خدا را تصور کند؛ مانند: «عَظَمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ»؛ «فراتر از این است که پروردگارش ثابت شود به دانستن و شناختن به دل یا به چشم». «لَا تُعَقَّدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ»؛ «فراتر از این است که پروردگارش ثابت شود به دانستن و شناختن به دل یا به چشم».

در مواردی دیگر این نوع شناخت قلبی اثبات می‌شود: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»؛ «چشم‌ها او را به عیان نتوانند دید، ولی، دل‌ها به ایمان حقیقی درکش کنند».

در دفع این تعارض ظاهری باید گفت: منظور از عدم احاطه قلب به ذات او، که در نامه ۳۱ به آن اشاره شده است، نفی ادراک کنه ذات الهی و به تعبیر دیگر علم تفصیلی است، اما آنچه در خطبه ۱۷۸ آمده که خداوند با چشم دل دیده می‌شود، اشاره به علم اجمالی است.<sup>۴</sup>

(مرحوم) ری شهری در این باره می‌گوید؛ شناخت قلبی، شهودی به دو معناست: قسم اول اینکه قلب انسان به ذات مقدس حق تعالی احاطه یابد و انسان بتواند با دیده دل خدا را تصور کند. این قسم از دیدار قلبی مانند دیدار حسی غیرممکن است، اما معنای دوم نوعی تجربه باطنی است که با کشف حجاب‌های ظلمانی، و تجلی انوار الهی برای انسان حاصل می‌شود، ابزار این تجربه صفای باطن است.<sup>۵</sup>

۱. نامه ۳۱/۶۶۵.

۲. خطبه ۸۴/۱۶۷.

۳. خطبه ۱۷۸/۴۲۵.

۴. مکارم شیرازی، ۳/۴۸۸.

۵. آیت الله مکارم علم به کنه ذات و صفات را علم تفصیلی و علم به آثار خداوند در عالم تکوین را علم اجمالی می‌داند که اولی غیرممکن ولی دومی امکان پذیر است (مکارم شیرازی، ۱/۹۱).

۶. ری شهری، مبانی خداشناسی، ۴۷۸.

## ۱۵-۶- محدودیت عقل از معرفت کنه ذات و صفات الهی

یکی دیگر از راه‌های شناخت در وجود انسان عقل است، عقل در چینه‌ای است که انسان از آن با فضای گسترده‌تر و عمیق‌تری از فضای حسی، آشنا می‌شود.<sup>۱</sup> مقصود ما از عقل همان عقل نظری است<sup>۲</sup> که همواره مواد خام کارش را از محسوسات و یا از آن مفاهیم ذهنی که متکی به محسوسات است، می‌گیرد.<sup>۳</sup> در واقع «عقل» آن قوه‌ای است که ادراک معانی کلیه متعلق به محسوسات برای او حاصل شود.<sup>۴</sup> در موارد متعددی از کلام امام علی علیه السلام آمده است که خدا را از طریق عقل می‌توان شناخت، در عین حال در بعضی از سخنان خویش می‌فرماید: شناخت خدا از این طریق محال است. در جمع بین این دو سخن باید گفت در مواردی که حضرت شناخت خدا را از طریق عقل اثبات می‌کند مراد این است که به وسیله استدلال عقلی می‌توان خدا را شناخت، بدین گونه که در عالم تکوین وجود هر پدیده منظمی مستلزم وجود موجود با شعور و مدبری است که بر اساس آگاهی و علم خویش، اجزای درونی پدیده مزبور را با هماهنگی و آرایش خاص و به منظور وصول به هدف مشخصی در کنار هم نهاده است.<sup>۵</sup> به طور کلی روش امام علیه السلام در بررسی پدیده‌های طبیعی این است که پس از بیان شگفتی‌های طبیعت، همه را به تفکر و تعقل واداشته و تأکید می‌کند که آثار عظمت خدا در همه آفرینش آشکار است و با یک سؤال اساسی در خطبه ۱۸۵، ذهن انسان را به اندیشه در مشاهدات خود وا می‌دارد: «هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَنٍ أَوْ حَيَاةٌ مِنْ غَيْرِ حَيٍّ؟» «آیا هیچ بنایی بی‌سازنده‌ای تواند بود و هیچ جنایتی بی‌جنایتکاری

۱. ری شهری، مبانی شناخت، ۱۹۹.

۲. عقل به دو قسم عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود؛ به واسطه عقل نظری نفس، اشیاء را درک می‌کند و عقل عملی مربوط به عمل است و مصدر افعال و رفتار انسان می‌شود (شیرازی، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، ۸۳).

۳. جعفری، ۸۳/۱۰.

۴. جوادی آملی، ۲۹۸/۱۳.

۵. سعیدی مهر، ۴۵/۱.

۶. خطبه ۲۲۷.



صورت بندد» آیا جهان با عظمت و هستی انسانی که عقول را به تحیر و می‌دارد، خود ساخته شده است؟<sup>۱</sup> و علاوه بر دعوت به تفکر و تعقل در آثار صنع الهی، در فرازهای دیگر با تعبیری چون «ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ»<sup>۲</sup>؛ «شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنَعَتِهِ»<sup>۳</sup>؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّيِّ لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ»<sup>۴</sup> به «شناخت عقلی و بداهت وجود آفریدگار (ناظمی آگاه) از طریق آفرینش مخلوقات» اشاره می‌کند. اما آنجا که امام علیه السلام شناخت عقلی خدای متعال را نفی می‌کند مربوط به شناخت حقیقت و کنه ذات الهی می‌باشد که اساساً چنین شناختی از طریق عقل محال است. امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، ناتوانی عقل را از شناخت کنه ذات الهی با عباراتی چون «لَمْ تَبْلُغُهُ الْعُقُولُ»<sup>۵</sup>؛ «لَمْ تَتَنَاةَ فِي الْعُقُولِ»<sup>۶</sup>؛ «وَأَنْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ»<sup>۷</sup> بیان می‌کند، از جمله این که در خطبه ۹۱ می‌فرماید: «وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَنَاةَ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونُ فِي مَهَبِّ فِكْرِهَا مُكَيِّفًا»؛ «همانا، تو آن خدایی که در عقل‌ها ننگنجی تا برای تو چگونگی انگارند». امام علیه السلام در این جمله، بر منزه بودن خداوند از اینکه در عقول و افکار بشری بگنجد، گواهی می‌دهد، یعنی محال است که حقیقت ذات او در حیطه درک انسانی قرار گیرد. بدین معنا که حق تعالی دارای چگونگی وجودی خاصی نیست که قوای خیالیه تصویرش کنند و عقول او را درک نمایند که اگر چنین باشد، محدود می‌شود. کنه و حقیقت اشیاء به این دلیل قابل درک است که وجودشان محدود می‌باشد.<sup>۸</sup>

نه تنها از طریق عقل به معرفت کنه ذات الهی نمی‌توان دست یافت، بلکه به کنه صفات او نیز از این طریق، نمی‌توان دست یافت چرا که صفات او نیز مانند ذات او

۱. جوادی آملی، ۵۹.

۲. خطبه ۱۸۱.

۳. خطبه ۱۶۴.

۴. خطبه ۱۰۷.

۵. خطبه ۱۵۴.

۶. خطبه ۹۰.

۷. خطبه ۱۵۹.

۸. ابن میثم، ۳۴/۲.



نامحدود است.<sup>۱</sup> حضرت علی علیه السلام در مورد محدودیت عقول از ادراک کنه صفات الهی می‌فرماید: «... وَ غَمَضْتُ مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَتَأَوَّلَ عِلْمِ ذَاتِهِ»؛<sup>۲</sup> «... عقول که از درک صفات او بازمانند، سودای رسیدن به کنه ذاتش را در سر پرورند». بحرانی در شرح این بخش از خطبه که به خطبه «اشباح» معروف است می‌نویسد: «علت حصر و محدودیت عقول و اندیشه‌ها از درک کنه صفات حق به لحاظ خلقت قاصرو ناتوان آنهاست که نمی‌توانند بر آنچه بینهایت و نامحدود است احاطه پیدا کنند، صفات کمال و اوصاف جلال خداوند همچون ذاتش بینهایت است».<sup>۳</sup>

### ۱۰-۷- محدودیت اوهام از معرفت کنه ذات و صفات الهی

در کلام حضرت علی علیه السلام به ناتوانی قوه‌ای دیگر، یعنی وهم، نیز از شناخت کنه ذات و صفات الهی با عباراتی چون «لم تقع علیه الاوهام»؛<sup>۴</sup> «لا تقدّره الاوهام»<sup>۵</sup> «لا يدرك بوهم»؛<sup>۶</sup> «لم تحط به الاوهام»<sup>۷</sup> اشاره شده است. ابن میثم بحرانی در توضیح اوهام چنین می‌نویسد: «در طریق خداشناسی، اوهام، به درک ذات حق نمی‌رسند، تا برای او صفتی را اثبات کنند: در واقع حکم خیال و اوهام جز در امور محسوس و یا وابسته به محسوس صادق نیست و قوه واهمه، وجود مجرّات را انکار می‌کند چه برسد که برای آنها صفاتی را هم تصدیق کند».<sup>۸</sup> علامه حلی نیز در معنای «وهم» می‌نویسند: «وهم آن قوه‌ای است که ادراک معانی جزئیة متعلّق به محسوسات برای او حاصل می‌شود».<sup>۹</sup>

۱. مکارم شیرازی، ۱/۷۷.

۲. خطبه ۹۰.

۳. ابن میثم، ۲/۳۳۶.

۴. خطبه ۱۵۴.

۵. خطبه ۱۶۲.

۶. خطبه ۱۸۱.

۷. خطبه ۲۲۷.

۸. ابن میثم، ۲/۲۷۴.

۹. حلی، ۲۹۶.

در واقع اگر معانی عقلی مضاف به صور جزئی ملاحظه شوند، آنها را معانی «وهمیه» می‌گویند که توسط واژه ادراک می‌شوند. پس فرق عقل و وهم در این است که وهم مفاهیم مضاف به صور جزئی را ادراک می‌کند، و عقل مفاهیم کلی مجرد را می‌فهمد، و چون در معنای موهوم اضافه به صورت مأخوذ است و ادراک صورت توسط خیال انجام می‌شود، پس ادراک معنای جزئی و موهوم بدون دخالت خیال میسر نیست، ولی ادراک معنای معقول گرچه در حدوث نیازمند به صورت جزئی یا معنای جزئی است لیکن در بقا از آن بی‌نیاز است.<sup>۲</sup>

حضرت علیه السلام در مورد محدودیت شناخت اوهام از کنه ذات الهی در خطبه ۲۲۷ می‌فرماید: «لَمْ تُحِطْ بِهِ الْاَوْهَامُ بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا وَبِهَا اُمَّتَّعَ مِنْهَا...»<sup>۳</sup>: «اوهام به او احاطه نکنند. بلکه جلوه‌ای کرد تا به وجودش معترف شوند و دریابند که ادراک کنه ذاتش ممنوع است». در توضیح این فراز ابن میثم بحرانی می‌نویسد: «چون حکم اوهام مربوط به امور محسوس و جزئی است، نمی‌تواند به شناخت خدای متعال برسد. بدین جهت خدای متعال خود را برای اوهام، روشن و متجلی ساخته است، و معنای تجلی خداوند برای اوهام آن است که خدا در صورت‌های جزئی تمام آنچه که به وسیله وهم‌ها درک می‌شوند، نشان داده است که او صانع آنهاست، زیرا اوهام، موقعی که به خود و تغییرات عارضه بر خود می‌نگرند، درمی‌یابند که صانعی دارند و این تغییرات از ناحیه اوست.»<sup>۴</sup> سپس می‌نویسد: «علاوه بر نقصانی که در قوای ادراکی آدمی وجود دارد، دلیل‌های دیگری هم برای ناتوانی اوهام از شناخت کنه ذات الهی وجود دارد که از جمله آنها، علوساحت اقدس ربوبی از انواع ترکیب است. به عبارت دیگر نیروی واژه به دلیل این که هم خودش ناقص است و هم کنه ذات حق درک شدنی نیست، از احاطه برخوردارند باز داشته شده است.»<sup>۵</sup>

۱. با از بین رفتن صورت مادی یا غیبت آن، صورتی منهای ماده از همان شیء در ذهن باقی می‌ماند که به آن صورت خیالی می‌گویند (جوادی آملی، ۱۳/۲۹۸).

۲. همو.

۳. خطبه ۲۲۷.

۴. ابن میثم، ۴/۱۲۵.

۵. ابن میثم، ۴/۱۲۶.

در مورد محدودیت اوهام از شناخت کنه صفات الهی نیز در خطبه ۸۵ می‌فرماید: «لَا تَفْعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ»؛ «اوهام هیچ یک از صفات او را درنیابند». آیت الله مکارم در ذیل این فراز می‌نویسد: «عقل ما محدود است و جز امور محدود را درک نمی‌کند، بنابراین، ذات بی‌پایان خدا و صفات نامحدودش که عین ذات اوست نیز، در وهم نمی‌گنجد و به تعبیر دیگر: اگر ما به صفات او آگاهی داریم، از قبیل علم اجمالی است و الا علم تفصیلی درباره ذات و صفاتش برای مخلوقات، امکان‌پذیر نیست.»<sup>۲</sup>

### ۱۰-۸- محدودیت شناخت اندیشه‌ها از معرفت کنه ذات و صفات الهی

حضرت علیه السلام گاه با عباراتی که به تصریح، یکی از ابزارهای شناخت مانند حس، عقل و قلب در آن ذکر نشده، محدودیت اندیشه‌ها را از شناخت ذات و صفات الهی بیان می‌کنند:

در خطبه ۱۸۶ امام علیه السلام می‌فرماید: «وَرَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنِ عِزْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ»<sup>۳</sup>؛ «اندیشه را از شناخت کنه صفتش باز داشته است». بسیاری از مترجمان<sup>۴</sup> و شارحان نهج البلاغه<sup>۵</sup> «هماهم» را به افکار و اندیشه‌ها معنا کرده‌اند و منظور از «هماهم النفوس» را افکاری دانسته‌اند که به دل‌خطور می‌کند و انسان درباره آنها می‌اندیشد. پس مراد از این فراز این است که خدای متعال افکار و اندیشه‌هایی را که به نفوس خطور می‌کنند و موجب بحث‌ها و صحبت‌هایی در مورد معرفت کنه صفات جمال و جلال خدا می‌شود، را دفع و رد می‌کند.<sup>۶</sup>

۱. خطبه ۸۴.

۲. مکارم شیرازی، ۴۸۶/۳.

۳. خطبه ۱۸۶.

۴. آیتی، ترجمه نهج البلاغه، ۴۵۳؛ شهیدی، ترجمه نهج البلاغه، ۲۲۹؛ بهشتی، ترجمه نهج البلاغه، ۲۴۰؛ دشتی، ۴۰۹؛ فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۶۳۰/۴.

۵. ابن ابی الحدید، ۱۷۲/۱۰؛ ابن میثم، ۷۸۵/۳؛ مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ۱۸۱/۳.

۶. هاشمی خویی، ۱۸۸/۱۲.

ترکیب «رَوِيَاتٍ خَوَاطِرِهَا» نیز در سخنان حضرت ﷺ، به فکر و اندیشه معنا شده است: «وَلَا فِي رَوِيَاتٍ خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مُحْدُوداً مُصَرِّفًا»؛ «در اندیشه‌ها در نیایی تا محدود و مرکبت شمارند». این فراز به عدم احاطه اندیشه‌ها به ذات پاک او اشاره می‌کند، چرا که اگر اندیشه به او احاطه یابد، حتماً باید محدود باشد و هر چیز که محدود باشد، در معرض تغییرات زمانی و مکانی و جهات دیگر قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup> اکثر مترجمان و شارحان نیز این واژه را به معنای «افکار و اندیشه» دانسته‌اند،<sup>۲</sup> ولی در ترجمه شهیدی به معنای «خیال و وهم» آمده است.<sup>۳</sup>

با توجه به مطالبی که گفته شده، معرفت کنه ذات و صفات خدا با اعتراف به عجز و ناتوانی همراه است؛ زیرا گفته شد که احاطه بر موجود غیر محدود، برای موجود محدود میسر نیست. بدیهی است، که هر چه بیشتر پیش رویم، اعتراف به جهل عمیق‌تر و بیشتر خواهد شد و چون خدا ذاتی نامحدود دارد و از هر جهت مطلق و نامتناهی است، از لحاظ جهت و مکان منزّه است؛ بلکه خود خالق جهت، مکان و زمان است و هرگز جهت، زمان و مکان بر او محیط نیست او از ماهیت نیز منزّه است.

با این تحلیل، بشر اندیشور با چه ابزاری می‌خواهد آن وجود مقدس را اکتناه کند؟

## ۱۰-۹- دلیل امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه

همان‌طور که اشاره شد خدای متعال حقیقتی نامحدود و موجودی مطلق و محض است، بر این اصل فرعی بار می‌شود که: نمی‌شود خدا را اکتناه کرده بر او احاطه علمی پیدا کرد و او را آنچنان که هست شناخت، زیرا عقل محدود انسان، نمی‌تواند بر ذاتی نامحدود

۱. مکارم شیرازی، ۴/ ۶۶.

۲. دشتی، ترجمه نهج البلاغه، ۱۵۹؛ بهشتی، ترجمه نهج البلاغه، ۸۴؛ فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۲/ ۲۴۱؛ شوشتری، شرح نهج البلاغه، ۱/ ۲۳۲؛ ابن میثم، ۲/ ۳۳۷؛ ابن ابی الحدید، ۴۱۵/ ۶.

۳. شهیدی، خطبه ۹۱، ص ۷۶.

احاطه یابد؛ پس احاطه علمی به ذات حق ممکن نیست. نه با ریاضت کشیدن، نه با اندیشیدن، نه با مشاهدات عرفانی، با هیچ راهی نمی‌توان به خدا احاطه یافت، زیرا او محیط به راه، محیط به رونده و محیط به رفتن اوست. هم محیط بر افکار متفکر است، هم محیط به تفکرات و هم محیط به خود اوست. در مشاهدات عرفانی نیز، هم محیط بر عرفان است، هم محیط به معرفت و وهم محیط به مشهودات اوست. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»<sup>۱</sup>، نمی‌توانند بر خدا احاطه علمی پیدا کنند؛ زیرا محدود نمی‌تواند نامحدود را تحت احاطه خود قرار دهد.<sup>۲</sup>

امام علی علیه السلام علاوه بر اینکه عدم امکان ادراک کنه ذات و صفات را در کلام خویش بیان فرموده است. در برخی از سخنان علت عجز انسان را از درک ذات و صفات الهی بیان می‌فرماید.

در مواردی که به علت عدم ادراک ذات باری اشاره دارد، می‌فرماید: «كُلُّ مَعْرُوفٍ بِتَنْفِيسِهِ مَصْنُوعٌ»<sup>۳</sup>؛ «هر چه کنه ذاتش شناخته آید، مصنوع است» مراد از این جمله این است که کنه و حقیقت وجود حق تعالی بر کسی معلوم نیست، ولی چون در مقام استدلال است می‌توان از شکل اول قیاس اقترانی<sup>۴</sup> بدین گونه استفاده کرد: این جمله از سخن امام را «هر چه کنه و حقیقتش معلوم شود مصنوع است» صغری، و این جمله تقدیری را هم که «هیچ مصنوعی واجب الوجود نیست» کبری قیاس قرار دهیم و نتیجه این دو مقدمه چنین می‌شود: هر چه کنه و حقیقتش معلوم شود، واجب الوجود نیست.

۱. طه، ۱۱۰.

۲. جوادی آملی، ۹۱-۹۲.

۳. خطبه ۲۲۸.

۴. قیاس از لحاظ صورت برد و قسم تقسیم می‌شود، قیاس استثنایی و قیاس اقترانی. قیاس استثنایی، عبارت است از اینکه نتیجه یا نقیض نتیجه، در مقدمات بالفعل موجود باشد. اما قیاس اقترانی عبارت است از این که نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل در مقدمات موجود نباشد، ولی بالقوه در مقدمات موجود است (مظفر، ۲۳۷). شکل اول قیاس اقترانی بدین صورت است که: وسط در صغری محمول و در کبری موضوع باشد (همو، ۲۴۵).

هنگامی که این قضیهٔ سالبهٔ کلیه<sup>۱</sup> را عکس کنیم، این جمله به دست می‌آید: هیچ واجب الوجودی معلوم الحقیقه نیست که همان مطلوب و مدّعی اول است. علت اینکه هر معلوم الحقیقه‌ای مصنوع می‌باشد آن است که حقیقت هر چیزی به اجزایش شناخته می‌شود و هر چه اجزاء دارد مرکب است و هر مرکبی نیاز، به ترکیب کننده و صانع دارد، پس هر معلوم الحقیقه‌ای مصنوع و دارای صانع است، و بطلان تالی به این دلیل است که اگر حق تعالی مصنوع بود، ممکن و محتاج به غیر می‌شد و در نتیجه واجب الوجود بالذات<sup>۲</sup> نبود.<sup>۳</sup>

در بیان دیگری می‌فرماید: «لَيْسَ بِالْإِلَهِ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ»<sup>۴</sup>؛ «هرکس که ذاتش شناخته شود إله نیست». با توجه به سخنان حضرت عليه السلام که می‌فرماید: «هر چه به ذات شناخته شده باشد مصنوع است و در این صورت إله نیست»، در اینجا یک سؤال پیش می‌آید اینکه می‌گوییم «دلالت از شئون مصنوع است، نه واجب الوجود»<sup>۵</sup> آیا با بیان دیگری که حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: خدای متعال معلوم است بالذات «يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»<sup>۶</sup> منافات ندارد؟

جواب این سؤال را در فراز دیگری از سخنان حضرت علی عليه السلام می‌یابیم آنجا که می‌فرماید: «هُوَ الدَّالُّ بِالذَّلِيلِ عَلَيْهِ»<sup>۷</sup> معنایش این است که خدای تعالی خود دلیل بر وجود خویش است، حتی دلیل را هم او راهنمایی کرده که چگونه دلالت کند، بنابراین

۱. قضیه‌ای است که سورآن، هیچ و یک، و نکره در سیاق نفی است؛ و همچنین کلیهٔ الفاظی که دلالت بر سلب محمول از همهٔ افراد موضوع کند. و سور قضیه لفظی است که دلالت بر کمیت افراد موضوع می‌کند (همو، ۱۶۳).

۲. اصطلاح «بذاته» به این معنی است که موجودیت عین ذاتش است، یعنی حقیقتش عین حقیقت هستی است (مطهری، ۱۳۹/۲).

۳. ابن میثم، ۱۵۳/۴.

۴. مجلسی، ۲۵۳/۴؛ طبرسی، ۲۹۹/۱.

۵. طباطبایی، ۹۹/۶.

۶. مجلسی، ۳۳۹/۸۴.

۷. مجلسی، ۲۵۳/۴؛ طبرسی، ۲۹۹/۱.



خدا به دلالت و راهنمایی خودش شناخته شده است، چون او ادله‌ای را که به وجود او دلالت دارند دلیل کرده است.<sup>۱</sup>

در فراز دیگری از سخنان خویش امام علی علیه السلام، نداشتن حرکت و سکون را علت عدم ادراک ذات الهی می‌داند که اگر این چنین بود، ذات او قابل تغییر و قابل تجزیه و ترکیب بود: «وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ... إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ وَ لَتَجَزَّأَتْ كُنْهُهُ»<sup>۲</sup>. علت نداشتن حرکت و سکون به دو دلیل در این فراز از کلام امام علیه السلام ذکر شده است: ۱- اگر این خصوصیات بر خداوند عارض شود، لازمه آن تغییر در ذات اوست و وی را در سلسله ممکنات قرار می‌دهد، زیرا حرکت و سکون از حوادث تغییر دهنده هستند و تغییر و دگرگونی از خواص ممکن است. بنابراین واجب ذاتی ممکن ذاتی خواهد بود و این نیز محال است. ۲- اگر حرکت و سکون از صفات باری تعالی باشد، تجزیه و ترکیب در ذات وی لازم آید، ولی تالی باطل است و مقدم نیز همین طور است، زیرا این دو صفت از ویژگی‌های ماده است، پس اگر بر خدا عارض شوند، لازمه اش جسم بودن او خواهد بود و جسم هم مرکب و قابل تجزیه است و هر مرکبی هم نیازمند به اجزاء و ممکن می‌باشد و در نتیجه لازم می‌آید که واجب ممکن شود و این امری محال است.<sup>۳</sup>

با توجه به سخنان حضرت علی علیه السلام می‌بینیم که امام علیه السلام دلیل عدم ادراک کنه ذات الهی را «نداشتن سکون و حرکت» و «عدم مصنوع بودن خدا» می‌داند، زیرا که همه این ویژگی‌ها لازمه موجود محدود است؛ موجودی که محدود است، تغییر و تحول، سکون و حرکت و مصنوع بودن در او راه دارد، بنابراین عدم امکان و محال بودن درک حقیقت و کنه ذات پروردگار متعال، به این دلیل است که ذات باری تعالی نامحدود است و ما محدود، و محدودی که تغییر و تحول در او راه دارد به کنه و حقیقت وجودی که از هر نظر نامحدود است، راهی ندارد.

۱. طباطبایی، ۱۰۳/۶.

۲. خطبه ۲۲۸.

۳. ابن میثم، ۱۶۰/۴-۱۶۱.



با توجه به اینکه خدای متعال ذاتی غیرمحدود و وجودی واجب و غیرمتناهی است، و همچنین با توجه به مسألهٔ عینیت ذات و صفات الهی؛ یعنی نمی‌توان صفتی فرض کرد که خارج از ذات خدا و مباین با او باشد، - علاوه بر این میان صفات ذات خداوند مانند، علم، قدرت، و حیات نیز هیچ مغایرت و جدایی وجود ندارد، زیرا مغایرت مستلزم محدودیت است. بنابراین وقتی علم، غیر از قدرت و حیات باشد، باید علم محدود باشد و در ظرف قدرت و حیات وجود نداشته باشد. و به همین ترتیب قدرت و حیات نیز باید محدود باشد<sup>۱</sup> - به کنه صفات خدای متعال هم به دلیل نامحدود بودن، نمی‌توان دسترسی پیدا کرد.

حضرت علی علیه السلام در فرازهایی از سخنان خویش، علت ناتوانی انسان را از درک صفات خدای متعال نیز به دو صورت بیان می‌کند: از یک طرف به محدودیت انسان و از طرف دیگر به نامحدود بودن خدای متعال اشاره می‌کند، محدودیت انسان از وصف خدای متعال را نیز به دو صورت کلی بیان می‌کند:

۱- گاه عدم توانایی بشر از وصف برخی مخلوقات مانند، ملائکه<sup>۲</sup> و طاووس<sup>۳</sup> و خود انسان<sup>۴</sup> را ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرند که انسان به طریق اولی از وصف پروردگار ناتوان‌تر است. در مورد ناتوانی از وصف ملائکه می‌فرماید: «بَلْ لِّئِنْ كُنْتُمْ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لِيُوصِفَ رَبِّكَ فَصَفَ جَبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ جُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُتَقَرَّبِينَ فِي حُجْرَاتِ الْقُدُسِ»؛<sup>۵</sup> «ای آنکه در وصف پروردگارت خویشتن را به رنج افکنده‌ای، اگر راست می‌گویی، جبرئیل و میکائیل و افواج ملائکه مقرب را، که در غرفه‌های قدس او هستند وصف نمای» این فراز از کلام امام علیه السلام شبیهه آیه ۱۴۳ سورهٔ اعراف: «لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي» است که خدا در پاسخ موسی علیه السلام می‌فرماید: «نمی‌توانی مرا ببینی، ولی به

۱. طباطبایی، ۷۱/۶، ۹۱-۱۱/۱۷۶.

۲. خطبه ۱۸۱.

۳. خطبه ۱۶۴.

۴. خطبه ۱۶۲.

۵. خطبه ۱۸۱.

کوه نگاه کن، اگر کوه ثابت ماند می‌توانی مرا ببینی» امام نیز می‌فرماید: «ای انسان اگر ملائکه را توانستی وصف کنی، خدا را نیز می‌توانی وصف کنی.»

۲- گاه در مورد علت عدم ادراک صفات خدای متعال قانون کلی تری را بیان می‌کند و می‌فرماید: «فَأَمَّا يَدْرُكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ وَمَنْ يَنْقَضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ»؛ «کسانی به صفات درک می‌شوند که دارای شکل و هیأت و آلات و ابزار باشند یا کسی که چون زمانش سرآید فانی گردد.»<sup>۱</sup>

از طرف دیگر نامحدود بودن خدای متعال را دلیل عدم ادراک کنه صفاتش بیان می‌کند: در خطبه اول، بعد از بیان «الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَمِّمْ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ»؛ به بیان علت آن می‌پردازد: «الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مُحَدَّدٌ، وَلَا نَعْتُ مَوْجُودٌ»؛ «او کسی است که برای صفاتش حدی نیست و توصیفی برای بیان اوصافش وجود ندارد» چگونه می‌توان به کنه ذات و صفات الهی دست یافت حال آنکه ذات خدا از هر نظر نامحدود و صفات نیز نامحدود است.

## ۱۰-۱۰- امکان شناخت خدای متعال

اگرچه در مطالب گذشته بیان شد که کنه ذات و صفات الهی را نمی‌توان شناخت، اما آیا راه شناخت خدای متعال به طور کامل بسته است؟

حضرت علی عليه السلام در خطبه ۴۹ می‌فرماید: «لَمْ يَطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ»<sup>۲</sup>؛ «خردها را به چگونگی صفات خویش آگاه نساخته و نیز از شناخت خود محروم نگردانیده است.»

اگرچه شناخت کنه ذات و صفات الهی برای احدی مقدور نیست، ولی ادراک خداوند به مقدار لازم میسر است، بدین معنی که ما وجود ذات خدا را می‌فهمیم، اما کنه ذات را نمی‌فهمیم، در مورد صفات نیز همین طور است که ما وجود صفات خدا را می‌فهمیم،

۱. همان.

۲. خطبه ۴۹.

اما شناخت کنه صفات الهی امکان‌پذیر نیست. به همین خاطر نمی‌توان به بهانه امتناع شناخت کنه ذات و صفات الهی، از اصل خداشناسی محروم ماند.<sup>۱</sup> حضرت علیه السلام در این فراز تصریح می‌کند که راه شناخت خدای متعال به طور کامل بسته نیست و می‌توان خدا را از روی برخی اوصافش - وجود صفات نه معرفت کنه صفات - شناخت.

در فراز دیگری از کلام امام علیه السلام آمده است که «تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمِشَاعَرَةٍ»؛ «ذهنها او را دریابند ولی نه از روی حواس»<sup>۲</sup> ولی در ترجمه شهیدی این گونه بیان شده است که «ذهن‌ها او را - از روی اوصاف - شناسند».<sup>۳</sup> بحرانی در شرح این فراز می‌نویسد: ذهن‌ها او را دریابند، ولی نه با حواس ظاهر، یعنی ذهن‌ها به اندازه‌توان خود به سبب صفات سلبی و اضافی وی را می‌شناسند.<sup>۴</sup>

نوع شناختی را که حضرت علی علیه السلام مطرح می‌کند این است که انسان می‌تواند خدا را از روی اوصافش بشناسد، اما این که آیا اندیشه بشر قادر است بفهمد ذات خداوند دارای چه صفاتی است؟ یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها در حوزه معناشناختی اوصاف الهی است. علامه طباطبایی (ره) معتقد است عقل بشر این قدرت را دارد که اوصاف حضرت حق را دریافته و علاوه بر درک آن به بررسی و تحلیل آن نیز بپردازد؛ اما این فهم بدان معنا نیست که عقل آدمی به کنه صفات پی ببرد، بلکه بشر در خور توان خویش می‌تواند معانی صفات را دریابد.<sup>۵</sup>

ممکن است سؤالی هم در اینجا پیش آید، که صفات خدا عین ذات اوست. پس اگر شناخت ذات خداوند محال است، چگونه شناخت خدا از راه شناخت صفات میسر می‌شود؟

۱. جوادی آملی، ۱۵۵.

۲. خطبه ۲۲۷.

۳. شهیدی، خطبه ۱۸۵.

۴. ابن میثم، ۴/۱۲۴.

۵. طباطبایی، ۲۲۴، ۲۲۶.

در جواب می‌گوییم: صفات خدای متعال بردو گونه است: یکی صفات ذات، دیگری صفات افعال. معنی صفات ذات این است که ذات خدای متعال شایسته معنای این صفات است - و نه معنایی جز اینها -<sup>۱</sup> و در مقابل این گونه صفات هیچ وصف کمالی قرار ندارد؛ مانند: علم و حیات و قدرت و چون مقابل‌های این صفات (نادانی، مرگ، ناتوانی) برای خداوند ممتنع است، خدای سبحان به آنها متصف نمی‌شود.<sup>۲</sup> و صفات افعال، صفاتی است که این صفات به وجود فعل تحقق پیدا می‌کند و پیش از وجود فعل چنین نیست.<sup>۳</sup> و ذات خداوند به لحاظ صدور برخی کارها از او، مثل خالقیت، رازقیت و امثال آن، از صفاتی که از فعل الهی انتزاع می‌گردد، به آن صفات موصوف می‌شود. به این عنوان که جهان را آفریده است، «خالق» است و به این سبب که به مردم روزی می‌دهد «رازق» است.<sup>۴</sup> و در برخی موارد مقابل دارد، و با داشتن مقابل خداوند به مقابل‌های آنها نیز متصف می‌شوند، مانند اراده، رضا، احیاء و بسط که مقابل‌های آنها (کراهت، سخط، اماتة، قبض) نیز صفات فعل خدای سبحان است.<sup>۵</sup>

همان‌گونه که هیچ کس به معرفت کنه ذات خدا راه ندارد، اکتناه صفات ذات نیز که عین ذات اوست، مقدور کسی نیست؛ نه انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام و نه عارف و حکیم، زیرا صفات ذاتی نیز چون ذات نامحدود است. حضرت علی علیه‌السلام درباره ذات خداوند می‌فرماید: «الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ»؛ «اوست که افکار بلند صاحب نظران و معارف ژرف صاحب بصیران کنه ذاتش را ادراک نکنند». در باب صفات ذاتی می‌فرماید: «لَمْ يَطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ»؛ «عقول را بر کنه صفات

۱. مکدرموت، ۱۹۲.

۲. جوادی آملی، ۳۱۱/۱.

۳. مکدرموت، ۱۹۲.

۴. سبحانی، ۶۵.

۵. جوادی آملی، ۳۱۱/۱.

۶. خطبه ۱.

۷. خطبه ۴۹.

خویش آگاه نساخت». و چون ذات خدا، بسیط محض است، صفات ذاتی او نیز با بساطت بحت همراه است و در بسیط محض، تبعیض، تجزیه و مانند آن راه ندارد. از این رو نمی‌توان ذات خدا را به اقیانوس و مانند آن تشبیه کرد. اما اکتناهی صفات فعلی، برخلاف صفات ذاتی، نه تنها منعی ندارد، بلکه می‌توان با تلاش و تهذیب نفس مظهر فعلی از افعال خدای سبحان شد و اگر وصفی برای انبیاء و اولیاء در قرآن و روایات، ادعیه و زیارات آمده است، در همین محدوده فعلی است. بزرگان دین با مجاهدت و تلاش مظهر فعلی از افعال الهی می‌شوند. البته مراتب مظهریت طبق درجات ولایت آنان متفاوت است.<sup>۱</sup>

به طور کلی می‌توان شناخت خدا را بر اساس آنچه علم انسان بدان تعلق می‌گیرد، بردو قسم دانست: ۱- از طریق صفات - فعلیه - خداوند ۲- از طریق آیات آفاقی (از روی آثار خداوند). حضرت علی علیه السلام در مورد شناخت خدا از این دو طریق می‌فرماید: «وَلَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَيُدْرَكُ بِأَسْمَائِهِ وَيُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ فِي ذَلِكَ الظَّالِبِ الْمُتَزَادَ إِلَى رُؤْيَا عَيْنٍ وَلَا اسْتِمَاعِ أُذُنٍ وَلَا لَمَسِ كَفِّ وَلَا إِحَاطَةَ بَقَلْبٍ»؛<sup>۲</sup> «بلکه خداوند متعال با صفاتش شناخته می‌شود و با اسمائش درک می‌شود، و از مخلوقاتش پی به وجودش برده می‌شود تا در این معارف جوینده مشتاق به دیدن به وسیله چشم و شنیدن به وسیله گوش و لمس به وسیله دست و احاطه به وسیله قلب نیازی نداشته باشد.»

### ۱۰-۱۱- شناخت از طریق صفات<sup>۳</sup>

یکی از راه‌ها برای شناخت خداوند، شناخت از طریق صفاتش است. در مورد شناخت صفات خداوند دو اصل مطرح است: ۱- محدودیت معرفت انسانی و نارسایی ابزار آن در برابر شناخت صفات خداوند. ۲- ضرورت رجوع به قرآن برای صفات خدا.

۱. جوادی آملی، ۲/ ۲۹۷.

۲. صدوق، ۴۲۷؛ مجلسی، ۱۰/ ۳۱۵.

۳. این تقسیم‌بندی از شرح نهج البلاغه علامه جعفری، ۱۵/ ۲۸۸ است.

## ۱۰-۱۲- محدودیت معرفت انسان و نارسایی ابزار آن در برابر شناخت صفات خداوند

پیش‌تر فرازهایی را از کلام امام علیه السلام ذکر کردیم که دال بر عجز انسان از شناخت کنه صفات خداوند است. در واقع اگر انسان‌ها بخواهند وارد قلمرو شناخت صفات خداوند - شناخت وجود صفات - بشوند به دو صورت است:

۱- انسان مفاهیم برگرفته از صفات خود را که معلول و وابسته و محدود است در مورد خدا به کار می‌برد؛ مثلاً مفهوم علم را که وابسته و محدود است، بر خدای تعالی اطلاق کرده، و سپس به منظور رفع محدودیتش قیدی به او زده می‌گوید: علمی نه چون سایر علوم، درست است که مفهوم را از قید حدودی ساخته، ولی باز هم از عالم مفهوم و الفاظ بشری که خود مجعول و مخلوق خداست، فراتر نرفته است،<sup>۱</sup> بنابراین این گونه مفاهیم نمی‌تواند نشان‌دهنده هویت و مختصات صفات خداوند بوده باشد.<sup>۲</sup>

۲- چون انسان با امور حسی سروکار دارد. در مورد خدا مسأله تشبیه، توهم، و قیاس با مخلوقات پیش می‌آید. بدین جهت یکی از مواردی که به عنوان لغزشگاه خطیر در امر خداشناسی مورد توجه حضرت علی علیه السلام واقع می‌شود، مسأله تشبیه و قیاس خدا با مخلوقات است،<sup>۳</sup> و در پاسخ به این سؤال که توحید چیست؟ می‌فرماید: «التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ»<sup>۴</sup>؛ «توحید این است که خدا را به تصور در نیاری.»

## ۱۰-۱۳- ضرورت رجوع به قرآن در رابطه با شناخت صفات الهی

هرچند توصیف خدا به آنچه مخلوقات را به آن وصف می‌کنند، کاری نادرست است و بشر از درک حقیقت صفات الهی عاجز است، ولی این به آن معنی نیست که خداوند عاری از صفات جمال و اوصاف کمال است سرتاسر نهج البلاغه پر از عبارات‌هایی

۱. طباطبایی، ۱۰۱/۶.

۲. جعفری، ۲۸۹/۱۵.

۳. خالقیان، ۷۳.

۴. حکمت ۴۶۲.



است که به زیباترین شکل، توصیف خدا را بیان داشته است.<sup>۱</sup> علاوه بر این برخی کلمات حضرت تصریح به داشتن صفات جمال و جلال برای خدای متعال می‌نماید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوُصْفِ الْجَمِيلِ»<sup>۲</sup>؛ «ای خدا تو شایسته‌ترین توصیف‌هایی».

در وادی اسماء و صفات خداوند تنها باید با راهنمایی خدای متعال و پیامبران گام برداریم، چرا که الفاظ ما که برای رفع نیازهای روزمره وضع شده است، طبعاً آلوده با نقایص امکانی است که باید بعد از تجرید از این نقایص در مورد آن ذات پاک از هرگونه نقص استعمال شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در فرازهایی از سخنان خویش در پاسخ به پرسشگری که از امام خواست خدا را برای او توصیف کند، تبعیت از قرآن و سنت پیامبر و ائمه هدایت‌گرا توصیه فرموده است: «فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَسْتَمِّ بِهٖ وَاسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أُمَّةٍ أَهْدَى أَشْرُهُ فَكُلِّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ»<sup>۳</sup>؛ «ای مردی که سخن پرسیدی، به آنچه قرآن از صفات او برای تو بیان کرده و تورا بدان راه کرده است، اقتدا کن و از چراغ هدایت آن روشنایی بگیر و هر چه را که شیطان تورا به دانستن آن واداشته و در کتاب خدا آموختنش بر تو واجب نشده و در سنت پیامبر و ائمه هدی از آن نشانی نیست، علم آن را به خدا واگذار و از آموختن آنها بپرهیز نهایت چیزی که خدای تعالی بر تو مقرر داشته، همین است و بس».

پس به دلیل محدودیت انسان از شناخت صفات خدای متعال ضرورتاً باید به قرآن و سنت و بیانات ائمه رجوع کند که البته دو مورد اخیر به همان اصل اول یعنی کتاب بر می‌گردد؛ زیرا ائمه در بیانات مختلف فرموده‌اند که شایسته نیست خدا را به غیر آن چه خود توصیف کرده، وصف کنیم.<sup>۴</sup>

۱. خالقیان، ۷۵.

۲. خطبه ۹۰.

۳. خطبه ۹۰.

۴. برای نمونه ن. ک: «النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالی»، کلینی، ۱۰۰/۱.



ضرورت رجوع به قرآن برای شناخت صفات خداوند متعال، ناتوانی بشر از درک حقیقت صفات خداوند است، نه به این معنی که ما از کلماتی که به عنوان صفات خداوند به کار می‌بریم، هیچ چیزی را نمی‌فهمیم، بلکه می‌توانیم هویت صفاتی مانند علم و قدرت را در خود درک کنیم و آن را نمونه ناچیزی از علم و قدرت خداوند تلقی کنیم، و به جهت علو ذات و صفات خداوند ذوالجلال از مفاهیم ذهنی ما درباره آنها، باید بدانیم که مفاهیم آن کلمات در برابر واقعیت ذات و صفات خداوندی درست مانند نوری ضعیف در برابر نور خورشید است.<sup>۱</sup>

### ۱۵-۱۴- شناخت از طریق آیات آفاقی

یکی دیگر از راه‌های شناخت خدا آیات آفاقی است؛ یعنی شناخت خداوند از طریق آثار او در عالم تکوین. خداوند متعال دلائل متعدّد و روشنی را برای معرفت ما درباره خودش بیان فرموده است، بدین صورت که انسان ۱- با مشاهده نظم و قانون حاکم در جهان ۲- بروز و ظهور ملکوت قدرت خداوندی در عالم هستی،<sup>۲</sup> ۳- شگفتی‌های آثار حکمت خداوندی در جهان هستی،<sup>۳</sup> به وجود خدا و به صفاتی چون عظمت و بزرگی خدا، قدرت خدا، و... پی می‌برد.<sup>۴</sup>

بنابراین اگر چه انسان نمی‌تواند به شناخت کنه ذات و صفات الهی دست یابد ولی در مقابل، آن قدر آثار عظمت او در پهنه هستی در درون و برون موجودات، در نظم خارق‌العاده آنها، در اسرار و شگفتی‌های آفرینش آنها و در همه چیز نمایان است که با مشاهده آنها انسان به یاد دعای بسیار عمیق و پر محتوای عرفه امام حسین علیه السلام می‌افتد<sup>۵</sup> آنجا که می‌گوید: «مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى

۱. جعفری، ۲۱۹/۱۳، ۲۲۰.

۲. وَ أَرَأَيْتُمْ مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ؛ خطبه ۹۰.

۳. وَ عَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ آثَارُ حِكْمَتِهِ؛ خطبه ۹۰.

۴. جعفری، ۲۵۲/۱۵.

۵. مکارم شیرازی، ۵۵۸/۲.

تَكُونُ الْأَثَرُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا»<sup>۱</sup>، «کی از ما پنهان شدی تا نیاز به دلیلی داشته باشیم که ما را به سوی تورهبری کند و کی از ما دور شدی تا دست به دامان آثارت زنیم که ما را به تونزدیک سازد، کور باد چشمی که تورا مراقب خویش نبیند». به طور کلی، تاکید امام علی علیه السلام بر این نکته که به کنه ذات خدا نیندیشید! بلکه در جهان آفرینش و خلقت او تفکر کنید، یک اصل اساسی در بحث‌های مربوط به شناخت خداست.<sup>۲</sup>

### ۱۰-۱۵- نتیجه

اولاً حضرت علی علیه السلام در موارد متعددی به محدودیت هر کدام از ابزارهای شناخت مانند: حس، اوهام، فکر، قلوب، عقول، از معرفت کنه ذات و صفات الهی اشاره می‌کند. و دلیل این مطلب را از یک طرف نامحدود بودن خدای متعال و از طرف دیگر محدود بودن انسان دانسته است. در عین حال حضرت علیه السلام در موارد متعددی به این مطلب تصریح می‌کند، اگرچه شناخت کنه ذات و صفات الهی امکان پذیر نیست، ولی این به این معنی نیست که راه شناخت به طور کلی بسته است، بلکه خدا را از روی صفاتش و آثار صنع الهی در عالم تکوین می‌توان شناخت.

در ثانی معرفت ذات خدا و اکتناه صفات ذاتی او دارای حریم ممنوع است و هیچ حکیم برهانی یا عارف شهودی را به آن راهی نیست، ولی راه برای معرفت صفات فعل خدا باز است؛ چون عالم مظهر خدا و فعل اوست. از این رو تدبّر در آیات الهی و تلاش برای کسب معرفت، مورد سفارش خداوند است.

۱. مجلسی، ۱۱۴/۶۴.

۲. مکارم شیرازی، ۷۵/۴.

## فصل ۱۱: درآمدی بر مفهوم صدق، مراتب و آثار آن از منظر نهج البلاغه

۱-۱۱- طرح مسأله

۲-۱۱- مفهوم شناسی صدق

۳-۱۱- اهمیت صدق و راستی

۴-۱۱- مراتب صدق

۵-۱۱- تقسیمات و حوزه‌های صدق در نهج البلاغه

۶-۱۱- تأکید بر صدق در سایه نكوهش كذب

۷-۱۱- الگوهای صادق و كاذب در نهج البلاغه

۸-۱۱- آثار و ثمرات صدق

۹-۱۱- نتیجه



## ۱۱-۱- طرح مسأله

یکی از صفات والای اخلاقی که در آموزه‌های علوی به ویژه نهج‌البلاغه مورد توجه قرار گرفته، صدق و راستی است. ترغیب انسان به راستگویی و در مقابل آن تحذیر وی از کذب و دروغگویی در مواضع بسیاری از نهج‌البلاغه به موازات هم قابل مشاهده است. به موجب این آموزه‌ها صدق اقسام و مراتبی دارد. از جهتی می‌توان مراتب صدق در نیت، صدق در گفتار و صدق در کردار را در نظر گرفت و از سوی دیگر صدق در حوزه فردی و اجتماعی قابل تقسیم است و صدق اجتماعی خود محورهای چندی را به خود اختصاص می‌دهد. صدق و راستی آثار و دستاوردهای مهمی از جهت زندگانی دنیا و آخرت دارد که در صدر آنها می‌توان از جلب نظر الهی به انسان، نجات او از مهالک، نیل به موفقیت، به سامان یافتن امور، تحکیم مبانی ایمان، تقویت دیگر صفات اخلاقی از جمله صبر، تسلیم در برابر خداوند، افزایش بصیرت و تقوا و نهایتاً دستیابی به پیروزی در دنیا و فوز و فلاح در عالم آخرت اشاره کرد.

## ۱۱-۲- مفهوم‌شناسی صدق

«صدق» در لغت به معنی راستگویی و در مقابل کذب و دروغگویی است. علمای لغت در معنای صدق معمولاً به بیان: «الصدق نقیض الکذب» بسنده کرده‌اند.<sup>۱</sup> متقابلاً در

۱. از جمله ن.ک: ابن منظور، ۱۹۳/۱۰؛ فیروزآبادی، ۳/۲۵۳.

مفهوم‌شناسی «کذب» نیز به تقابل آن با صدق و راستی اشاره شده است؛ مانند: «الکذب ما یقابل الصدق»<sup>۱</sup> در آموزه‌های علوی در مفهوم‌شناسی صدق گاه بر تقابل آن با کذب سخن رفته است، چنانکه در خطبه<sup>۲</sup> ۲۱۰ در مورد روایاتی که در دست مردمان است می‌فرماید: «إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذِبًا...» و نیز در حکمت ۲۵۲ آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ... تَرَكَ الْكُذِبَ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ» و گاه نیز از طریق همنشینی صدق با دیگر واژه‌های اخلاقی، مفهوم‌شناسی صدق و بالاتر از آن ماهیت این صفت اخلاقی تبیین شده است. طبق روایات متعددی که در کتاب غررالحکم وارد شده، صدق با دیگر صفات اخلاقی پیوند مستقیم دارد و از مهم‌ترین این اوصاف می‌توان به مواردی نظیر: ورع، وفای به عهد، حق‌طلبی، عدالت، تقوا، کرامت انسانی اشاره کرد.<sup>۲</sup>

نکته دیگر در مفهوم‌شناسی صدق آنکه راستگویی به ظاهر امری زبانی است، اما به واقع تحقق آن از عزم و اراده انسان مبنی بر راستگویی برمی‌خیزد. به عبارتی هرانسانی با دو زبان سروکار دارد: زبان حال و زبان قال. اصل صدق و راستگویی تطابق زبان حال و زبان قال است و این موضوع در آموزه‌های علوی به این شکل وارد شده که: «أَصْدَقُ الْمُقَالَ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ»<sup>۳</sup> یعنی: راست‌ترین سخن، سخن زبان حال است. و نیز در مقایسه «لسان حال» و «لسان مقابل» اصل بر لسان حال است، لذا علی عليه السلام در سخن دیگری فرماید: «لِسَانُ الْحَالِ أَصْدَقُ مِنْ لِسَانِ الْمُقَالَ»<sup>۴</sup>. طبیعی است که تحقق ایمان در شخصیت انسان در شرایطی است که قلب و زبان او تطابق لازم را پیدا کند به این صورت که: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»<sup>۵</sup> یعنی: ایمان بنده از استحکام برخوردار نمی‌شود مگر آنکه قلب او به استقامت نایل شود و قلب به استقامت نمی‌رسد مگر آنکه زبان از استقامت برخوردار باشد.

۱. ن.ک: مصطفوی، ۳۴/۱۰ و نیز این منظور، ۷۰۴/۱.

۲. تفصیل ران.ک: آمدی، ۱۷۴-۱۷۵ در روایات مختلف.

۳. آمدی، ۳۵.

۴. همو، ۲۶۹.

۵. خطبه ۱۷۶.

### ۱۱-۳- اهمیت صدق و راستی

صدق و راستگویی از صفات والای اخلاقی است که در آموزه‌های دینی اعم از قرآن و روایات تأکید زیادی بر آن شده است. از نظر قرآن وعده‌های خداوند حق و سخن او راست‌گوترین قول است.<sup>۱</sup> راستگویان و راست کرداران همنشین با پیامبران، شهدا و صالحین بوده و مشمول برخورداری از نعمت الهی شده‌اند؛<sup>۲</sup> چنانکه در آیات متعددی بر اوصاف و کمالات آنان سخن رفته است.<sup>۳</sup> علی علیه السلام نیز که بر پایه آیاتی چون: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۴</sup> و «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ»<sup>۵</sup> از مصادیق مسلم صادقین است، در آموزه‌های متعدد بر اهمیت صدق و راستی تأکید فرموده و متقابلاً نسبت به آثار و عوارض کذب و دروغ‌گویی هشدار داده است. در این آموزه‌ها علاوه بر آنکه صدق و راستی عامل نجات و کرامت انسان<sup>۶</sup> و نیز تقویت ایمان او قلمداد شده،<sup>۷</sup> بر نقش صدق و راستی در تقویت سایر کمالات نیز تأکید شده است. نمونه‌ای از این سخنان عبارتند از:

- و الصق باهل الورع والصدق<sup>۸</sup>

- الصدق اخوالعدل

- الصدق حق صادق

- الصدق صلاح كل شی

۱. النساء، ۱۲۲.

۲. النساء، ۶۹.

۳. از جمله ن.ک: البقره، ۱۷۷؛ الحجرات، ۱۲.

۴. التوبه، ۱۱۹.

۵. الاحزاب، ۲۳.

۶. مانند: الصدق نجاه و کرامه (آمدی، ۱۷۵) یا الصدق ینجی و الکذب یردی (همانجا).

۷. از جمله: الصدق اقوی دعائم الایمان (آمدی، ۱۷۴) و نیز الصدق رأس الایمان و زین الانسان (همو، ۱۷۴ به شماره ۴۶۲۶).

۸. نامه ۵۳.



- الصدق حیاہ التقوی

- الصدق کمال النبل

- الصدق انجح دلیل

- الصدق لسان الحق<sup>۱</sup>

در این سخنان به طوری که مشاهده می‌شود رابطه صدق با دیگر اوصاف اخلاقی و کمالات انسانی مانند عدالت، پایداری تقوا، خردمندی و منطق قوی و آشکار شدن حق و حقیقت مورد تصریح قرار گرفته است.

#### ۱۱-۴- مراتب صدق

بر پایه آموزه‌های نهج البلاغه صدق مراتبی دارد که از جمله می‌توان به صدق در نیت، صدق در گفتار و صدق در عمل و رفتار اشاره کرد. گفتنی است که این مراتب رابطه مستقیمی با هم دارند و از طریق ارتباطات طولی و بعضاً متقابل با یکدیگر در تقویت و تثبیت راستی و حقیقت جویی بر صاحب خود اثرگذار خواهند بود. اما شرح مختصر مراتب یاد شده عبارتند از:

#### ۱۱-۴-۱- صدق در نیت

نخستین مرتبه از مراتب صدق، صدق در نیت و انگیزه‌های انسان است که خود زمینه‌ساز دیگر مراتب صدق است. بر پایه روایاتی چون: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»<sup>۲</sup> یا «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى»<sup>۳</sup> این مرتبه از صدق کارکرد مهمی از جهت نیل انسان به موفقیت‌های دیگر دارد، خصوصاً اگر همراه با عمل‌کرد صحیح شود. علی علیه السلام در حکمت ۴۲ نهج البلاغه می‌فرماید: «الْأَقْدَامُ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصَدَقِ النَّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ» یعنی: خداوند به سبب نیت راست و درون پاک هر که را از بندگانش بخواهد،

۱. این موارد و نظائر آن را ن. ک. آمدی، ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲. کلینی، ۸۴/۲.

۳. بجاری، ۶/۱؛ طیب‌السی، ۹.

وارد بهشت می‌سازد. از مواردی که صدق در نیت ظاهر شده و کارکرد خود را نشان می‌دهد، قرار گرفتن انسان در شدائد و خطرات است که در پی آن انسان با اخلاص تمام خدا را صدا می‌زند و نجات خویش را طلب می‌کند.<sup>۱</sup>

با تأکید بر چنین کارکردی از «صدق در نیت» علی علیه السلام می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ الْيَقْمُ وَتَزُولُ عَنْهُمْ الْيَعْمُ فَرَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَوَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلُّ فَاسِدٍ»<sup>۲</sup> یعنی: و اگر آنگاه که عذاب دامن مردم را می‌گیرد و نعمت‌ها از دست آنان می‌رود با نیت خالص و دل‌های لرزان و خاشع به درگاه خداوند بروند تمام آنچه را از دست‌شان رفته به دست می‌آورند و تمام فسادها و نابسامانی‌ها برطرف می‌گردد. صدق در نیت علاوه بر کارکردهای یاد شده، در افزایش بصیرت انسان نیز مؤثر است، چنانکه علی علیه السلام این موضوع را درباره خود به این شکل اعلام کرده که: «بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ»<sup>۳</sup>

#### ۱۱-۴-۲- صدق در گفتار

از مهم‌ترین مراتب صدق در سخنان امام علی علیه السلام صدق در مرتبه گفتار و به عبارتی راستگویی است. در یک توصیه علی علیه السلام خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «اصْدُقُوا فِي أَقْوَالِكُمْ وَأَخْلِصُوا فِي أَعْمَالِكُمْ وَتَرَكُوا بِالْوَرَعِ»<sup>۴</sup> یعنی: در گفتارتان راستگو باشید، اعمال‌تان را خالص گردانید و با ورع و پارسایی پاکی را اختیار کنید. از نظر علی علیه السلام لسان صدق و نام نیکو مهم‌ترین سرمایه‌ای است که خداوند در اختیار انسان قرار داده که قابل قیاس با اثری که بر جای می‌گذارد، نخواهد بود.<sup>۵</sup> طبق بیان دیگر راستگویی

۱. ن. ک. یونس، ۲۲؛ الاسراء، ۶۸.

۲. خطبه ۱۷۸.

۳. خطبه ۴.

۴. آمدی، ۳۵.

۵. ولسان الصدق یجمع الله للمرء فی الناس خیر له من المال بیثه غیره (خطبه ۲۳). تعبیر «لسان الصدق» در ترجمه و شرح‌های نهج البلاغه به نام خوب و نیکو هم به کار رفته است.

امانتی است که برعهده زبان گذاشته شده.<sup>۱</sup> و شایسته نیست که زبان براین امانت خیانت کند. تا آنجا که به سیره امام علی علیه السلام ارتباط پیدا می‌کند، آن حضرت در طول عمر خود جز صدق و راستی سخنی بر زبان جاری نساخت و با آنکه معمول نیست که انسان از فضائل و کمالات خود مستقیماً سخن بگوید اما راستگویی در تفکر علی علیه السلام از چنان اهمیتی برخوردار بود که با قید سوگند به خدا، اعلام می‌کند که هرگز جز به راستگویی زبان به سخن باز نخواهد کرد، آنجا که اعلام می‌دارد: «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقاً»<sup>۲</sup> آن حضرت با صفت راستگویی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به شهرت رسید زیرا هرگز دروغی از او در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ظهور نرسید.<sup>۳</sup> و امام صادق علیه السلام در یک حدیث مقامات علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله را حاصل راستگویی او و تعهد آن حضرت در ادای امانات اعلام می‌کند آنجا که می‌فرماید: «فان علیا انما بلغ به عند رسول الله بصدق الحديث و اداء الامانه»<sup>۴</sup>

از شواهدی که گذشت برمی‌آید که صدق در گفتار معمولاً از طریق همنشینی واژه صدق و مشتقات آن با واژه‌های «قول»، «نطق» و «حدیث» و «لسان»، از دیگر مراتب صدق متمایز می‌شود. چنانکه در مواردی نیز وجود قرینه‌های دیگر مانند صدق در نیت یا صدق در عمل دلالت یک سخن بر صدق در گفتار را مشخص خواهد ساخت.

### ۱۱-۴-۳- صدق در عمل و رفتار

مراد از صدق در عمل تطابق گفتار با کردار است. در این مرتبه از صدق سخن راست عمل مطابق با آن را به دنبال دارد. چنانکه عمل و رفتار هم بیانگر اعتقادات و ادعاهای انسان خواهد بود مگر آنکه نفاق و دورویی در کار باشد که در این صورت یکی از دو جانب گفتار یا کردار از دروغ و عدم حقیقت برخوردار خواهد شد. صدق در عمل و رفتار در آموزه‌های علوی

۱. الصدق امانه اللسان (آمدی، ۱۷۴).

۲. خطبه ۱۷۵.

۳. و ما وجد لی کذبہ فی القول (خطبه ۱۹۲).

۴. کلینی، ۱۰۴/۲.

از اهمیت به سزایی خصوصاً در مورد علماء و دانشمندان برخوردار است. علی علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۱</sup> می‌فرماید: «بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ فِعْلُهُ قَوْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلُهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ»<sup>۲</sup> یعنی: مراد از دانشمندان کسانی هستند که فعل‌شان قول‌شان را تصدیق کند و کسی که فعل او قولش را تصدیق نکند او عالم و دانشمند نیست. احتمالاً سعدی با الهام از این حدیث است که این شعر را سروده است:

از من بگوی عالم تفسیر گوی را      گر در عمل نکوشی نادان مفسری<sup>۳</sup>

علی علیه السلام به عنوان الگوی جامعه اسلامی به صداقت در مرتبه عمل پافشاری بسیار داشت. در این راستا نخست از خود آغاز کرد: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»<sup>۴</sup> یعنی: ای مردم به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم جز آنکه پیش از شما خود به انجام آن برمی‌خیزم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم جز آنکه پیش از شما خود از آن دست برمی‌دارم.

و در جای دیگر خود را در شمار کسانی اعلام می‌کند که جز راستی در مقام قول و عمل از آنان صادر نمی‌شود. بدون توجه به ملامت ملامت‌کنندگان<sup>۵</sup> با توجه به این صداقت رفتاری است که به عنوان یک اصل حکومتی اعلام می‌کند که: «وَلْيُصَدِّقْ رَأْيُكَ أَهْلَهُ»<sup>۶</sup> یعنی: پیشوای قوم باید با مردم خود صادق باشد.

که شاخصه صداقت در این جایگاه علاوه بر راستگویی زبانی، وفای به عهد‌ها و عمل به وعده‌ها را شامل خواهد بود.

صدق در عمل از مهم‌ترین مواضع صداقت و راستگویی در نهج البلاغه است این

۱. فاطر، ۲۸.

۲. کلینی، ۳۶/۱.

۳. سعدی، ۵۱۴.

۴. خطبه ۱۷۵.

۵. وانی لمن قوم لا تأخذی الله لومه لآثم سیماهم سیمای الصدیقین و کلامهم کلام الابرار... (خطبه ۱۹۲).

۶. خطبه ۱۰۸.

بحث زمانی اهمیت می‌یابد که علی علیه السلام به نقد عملکرد برخی از رهبران اجتماعی از جمله امراء و والیان و حتی خلفای قبل از خود می‌پردازد. به عنوان نمونه هنگامی که مردم ناراضی از عملکرد عثمان نزد علی آمده و از آن حضرت خواستند که از طرف مردم با عثمان سخن گوید امام نزد خلیفه رفت و به او گفت: «مردم پشت سر من هستند از من خواسته‌اند که میان تو و ایشان پیام‌رسانی کنم. به خدا سوگند نمی‌دانم چه به تو بگویم؟ چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی و تو را به کاری نمی‌توانم راهنمایی کنم که آن را نشناخته باشی. بی‌گمان آنچه را می‌دانیم تو هم می‌دانی و به چیزی برتو پیشی نجسته‌ایم تا تو را از آن آگاه کنیم. جدا از تو چیزی نشنیده‌ایم تا خبر آن را به تو برسانیم. تو همچون ما دیده‌ای و مانند ما شنیده‌ای و به سان ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت و همنشینی داشته‌ای... پس خدای را، خدای را پروا بگیر درباره خودت، زیرا سوگند به خدا تو کور نیستی تا بینایت کنند و نادان نیستی تا دانایت گردانند. راه‌ها هویدا است و نشانه‌های دین برپاست. بدان که برترین بندگان نزد خداوند پیشوایی است دادگر که راه یافته باشد و راه کند که سنتی را شناخته است، برپا دارد و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند (امروز) سنت‌ها روشن است و نشانه‌هایش هویدا است و بدعت‌ها آشکار است و نشانه‌هایش برپاست. و بدترین مردمان نزد خدا، پیشوایی است ستمگر، خود گمراه و موجب گمراهی دیگران که سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت و اگذارده را زنده گرداند.<sup>۱</sup>

از نظر علی علیه السلام یکی از دروغ‌گویان شاخص در عرصه سیاست معاویه است که خود در یاری عثمان کوتاهی کرده تا آنکه این کوتاهی به قتل عثمان منجر شد، در عین حال علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت را مسؤول کشته شدن عثمان می‌داند، آنجا که در نامه‌ای خطاب به او می‌نویسد: «فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَابِ عَلَى عُثْمَانَ وَقَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِيمًا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَ حَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ»<sup>۲</sup> یعنی: اما پرگویی و ستیز تو درباره عثمان و کسندگانش بی‌گمان جز این نیست که تو عثمان را هنگامی یاری کردی که

۱. خطبه ۱۶۴.

۲. نامه ۳۷.

انتظار سود داشتی (اشاره به ادعای خونخواهی عثمان بعد از کشته شدن او) و آن گاه که یاری توبه سود او بود، او را فرو گذاشتی.

اما اوج صداقت عملی در نهج البلاغه زمانی است که پس از کشته شدن عثمان مردم جهت بیعت با علی علیه السلام متوجه او شدند و با اصرار از او تقاضای بیعت کردند. حضرت در آغاز از قبول بیعت استنکاف کرد به این دلیل که در صورت پذیرش مسئولیت جز عمل به دانسته‌های خود اقدامی نخواهد کرد. آنجا که خطاب به مردم فرمود: «از من دست بردارید و به دامن دیگری جز من بیاویزید که ما روی آورندگان به کاری هستیم که آن را روی‌ها و رنگ‌هاست. دل‌ها برابر آن برجای نمی‌ماند و خردها برپایه‌اش استوار نمی‌پایند. همانا کران تا کران را ابرفتنه پوشانده و راه راست ناشناس گردیده است؛ و بدانید که اگر من درخواست شما را بپذیرم، شما را آن چنان که خود دانم راه برم و به گفته (ناحق) گوینده و ملامت سرزنش‌کننده گوش فراندهم؛ و اگر مرا به خود واگذارید، همچون یکی از شما باشم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید از همه شما شنواتر و فرمانبردارترم. من اگر وزیر شما باشم بهتر است تا امیر شما باشم.»<sup>۱</sup>

پس از آگاهی از مراتب سه‌گانه صدق، قابل ذکر است که علی علیه السلام خود در سخنی جامع، مراتب یاد شده را مورد توجه قرار داده آنجا که می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَ عَلَانِيَتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتُهُ فَقَدْ آدَى الْأَمَانَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ»<sup>۲</sup> یعنی: هر که آشکار و نهان او و نیز کردار و گفتار او اختلافی با هم نداشته باشد، او امانت الهی را رد کرده و عبادت (خود) را خالصانه انجام داده است. در این کلام تقابل آشکار و نهان در درجه اول بیانگر صدق در نیت و هماهنگی فعل و قول، صداقت در هر دو مرتبه را نشان می‌دهد.

## ۱۱-۵- تقسیمات و حوزه‌های صدق در نهج البلاغه

صدق و راستی و به تبع آن صادقان دسته‌بندی‌های متنوعی در نهج البلاغه دارند که در

۱. حکمت ۹۲.

۲. نامه ۲۶.



مباحث پیش‌گفته اشارات مشخصی درباره آنها از نظر گذشت. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان از دو نوع صدق فردی و صدق اجتماعی سخن به میان آورد که هر کدام برای خود آثار و نتایجی در بردارد.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، صدق اجتماعی در عرصه‌های متعددی قابل ملاحظه است که از جمله آنها می‌توان به عرصه سیاسی<sup>۲</sup> و عرصه حکومتی<sup>۳</sup> اشاره کرد. به عنوان یک نمونه، از صدق اجتماعی با جهت‌گیری اقتصادی می‌توان به کلام نبوی اشاره کرد که فرمود: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ أَنْتُمْ فُجَّارٌ إِلَّا مَنْ اتَّقَى وَبَرَّ وَصَدَقَ»<sup>۴</sup> یعنی: ای گروه بازرگانان! شما در زمره پرده‌دران هستید مگر آنکه تقوا پیشه سازید و نیکوکار و راستگو باشید.

### ۱۱-۶- تأکید بر صدق در سایه نکوهش کذب

قسمتی از بیانات علی علیه السلام در بزرگداشت صدق و راستگویی از مجرای نکوهش کذب و بیان آثار و عواقب آن وارد شده است. این موضوع به دلیل تقابلی است که بین «صدق» و «کذب» وجود دارد. در قسمتی از حکمت ۲۵۲ آمده است: «فَرَضَ اللَّهُ... تَرْكُ الْكُذِبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ» یعنی: خداوند به جهت شرافت دادن به صدق، ترک کذب و دروغ را واجب ساخته است. آموزه‌های علوی درباره کذب و مسائل جانبی آن از تنوع ویژه‌ای برخوردار است. در برخی از سخنان علی علیه السلام آن حضرت به نفی هرگونه دروغی از طرف خود اشاره دارد مثل اینکه: «وَاللَّهِ... لَا كَذِبْتُ كِذْبَةً»<sup>۵</sup>. ذکر این مطلب از ناحیه علی علیه السلام جنبه تفاهر ندارد، بلکه در واقع تخطئه شبهه‌ای است که از ناحیه برخی دروغگویان نسبت به آن حضرت ابراز شده است، چنانکه در خطبه ۷۱ می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ يَكْذِبُ فَأَتَلَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ» یعنی: به من خبر رسیده است که برخی از شما می‌گویند: علی دروغ می‌گوید خدا شما را بکشد بر چه

۱. آثار صدق را ن. ک: ادامه مقاله.

۲. ن. ک: دلشاد تهرانی، ۶-۸-۸۱۷.

۳. ن. ک: همانجا، ۸۲۲-۸۴۷.

۴. ن. ک: ثعلبی، ۲/۲۶۶؛ طبرسی، ۱/۳۸۰؛ و نیز دلشاد تهرانی، ۸۳۷.

۵. خطبه ۱۶.



کسی دروغ بستم. بعید نیست مراد از کسانی که در آن روزگار نسبت دروغ به امام داده‌اند امثال عمرو بن عاص و معاویه بوده‌اند، چون دقیقاً علی علیه السلام درباره عمرو بن عاص چنین باوری را ابراز فرموده است، آنجا که می‌فرماید: «شگفتا از عمرو عاص پسر نابغه میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده و عمر بیهوده می‌گذرانم. او حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد. آگاه باشید بدترین گفتار دروغ است. عمرو عاص سخن می‌گوید و در همان حال دروغ می‌بندد. وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود...»

در شرایطی که آن حضرت شیوع دروغ بستن بر خدا و رسول را پس از خود پیش‌بینی می‌فرماید: در همان حال به هشدار این امر مبادرت می‌ورزد که: «جَانِبُوا الْكُذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ... وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفِ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ»<sup>۲</sup> یعنی: از دروغ دوری کنید که آن دورکننده (زوال بخش) ایمان است، دروغگو بر مسیر خواری و هلاکت است. آری از نظر علی علیه السلام شاخصه ایمان ترجیح دادن راستی بر دروغ است، حتی در شرایطی که در راستگویی ضرر و در دروغ‌گویی سود و امتیاز نهفته باشد به این صورت که: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكُذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ»<sup>۳</sup>. نکته مهم در سخنان امام علی علیه السلام در مباحث صدق و کذب بحث کنترل زبان از ناحیه انسان است. از نظر امام علیه السلام زبان کلید هر خیر و شری بوده، و شایسته است که انسان مؤمن بر زبان خود مهر (سکوت) زند همان‌گونه که بر طلا و نقره مهر می‌زند.<sup>۴</sup> حضرت در یک توصیه مهم اخلاقی می‌فرماید: «... سپس مواظب باشید که اخلاق نیکورا در هم نشکنید، و به رفتار ناپسند مبدل نسازید. زبان و دل را هماهنگ کنید، مرد باید زبانش را حفظ کند. همانا زبان سرکش صاحب خود را به هلاکت می‌اندازد، به خدا سوگند پرهیزکاری را ندیده‌ام که تقوا برای

۱. ن. ک: خطبه ۱۱۳.

۲. خطبه ۸۶.

۳. حکمت ۴۵۸.

۴. ن. ک: کلینی، ۴۹۴/۵.

او سودمند باشد مگر آنکه زبان خویش را حفظ کرده بود، همانا زبان مؤمن در پس قلب او و قلب منافق از پس زبان اوست؛ زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی گوید نخست در نفس خود اندیشه می‌کند، اگر نیک بود آن را اظهار می‌کند و چنانچه ناپسند بود، آن را پنهان می‌سازد؛ در حالی که منافق آنچه برزانش آمد، می‌گوید؛ و نمی‌داند چه به سود او و چه حرفی بر ضرر اوست؛ و به راستی پیامبر خدا ﷺ فرمود: ایمان بنده استوار نگردد تا دل او استوار شود، و دل استوار نشود تا زبان استوار شود.<sup>۱</sup>

### ۱۱-۷- الگوهای صادق و کاذب در نهج البلاغه

با مطالعه نهج البلاغه روشن می‌شود که علی علیه السلام در معرفی الگوهای صادق و کاذب خصوصاً از جهت صدق و کذب در مرحله عملکرد معاصران خود، اهتمام ویژه معمول داشته است. بر پایه شواهد، نخستین الگوی همه‌جانبه صدق، وجود مبارک رسول خدا ﷺ است که طبق بیان علی علیه السلام با زبان سراسر راستی مردم را به راه حق دعوت فرمود.<sup>۲</sup> به دنبال پیامبر، علی علیه السلام به دفعات از صادق بودن خود خبر می‌دهد که دلیل آن در فرازهای پیشین از نظر گذشت.<sup>۳</sup> اهل بیت پیامبر<sup>۴</sup> گروه پرهیزکاران<sup>۵</sup> و برخی از اصحاب با وفای علی علیه السلام از جمله ابوذر غفاری، عمار یاسرو ذوالشهادتین<sup>۶</sup> به راستی در قول و عمل و اخلاص در وفای به عهد و پیمان‌های خود، مورد ستایش واقع شده‌اند.

در مقابل الگوهای راستگو، برخی از جریان‌ها و افراد معاصر آن حضرت نیز به دروغ‌گویی و نفاق متهم شده‌اند. اتهامات وارد شده بیشتر در مرحله عمل و نیز عملکرد سیاسی، اجتماعی نامبردگان است، در قسمت جریان‌های معاصر، آن حضرت منافقان

۱. خطبه ۱۷۶.

۲. خطبه ۱۴۴.

۳. ن.ک: خطبه‌های ۱۷۵، ۱۹۳، ۱۶.

۴. خطبه ۸۷.

۵. خطبه ۱۹۳.

۶. ن.ک: خطبه‌های ۱۳۰، ۱۸۲.

را به دروغگویی متهم ساخته<sup>۱</sup> و علاوه بر آن اصحاب سُست پیمان سپاه خود را نیز گرفتار تخلف از بسیاری ادعاهای می‌داند<sup>۲</sup> و در شمار افرادی که از مصادیق کاذبان قلمداد شده‌اند می‌توان از خلفای سه‌گانه،<sup>۳</sup> عمرو عاص،<sup>۴</sup> معاویه،<sup>۵</sup> مغیره بن شعبه،<sup>۶</sup> انس بن مالک<sup>۷</sup> و طلحه و زبیر<sup>۸</sup> یاد کرد.

### ۱۱-۸- آثار و ثمرات صدق

صدق آثار گوناگونی دارد که در سخنان امام علی علیه السلام به آن اشاره شده است. این آثار از جهات مختلفی قابل تقسیم است؛ از جمله: آثار فردی و اجتماعی و نیز آثار دنیوی و اخروی. در ادامه به نمونه‌هایی از آثار فردی و اجتماعی صدق اشاره می‌شود.

### ۱۱-۸-۱- آثار فردی صدق

صدق و راستگویی آثار فردی متعددی به دنبال دارد؛ از جمله:

### ۱۱-۸-۱-۱- صدق و نجات از مهالک

در آموزه‌های علوی تعابیر مختلفی وارد شده که رابطه راستگویی و نجات را روشن می‌سازد همانند: «الصدق ینجی» یا «الصدق ینجیک و ان خفته» و نیز: «الصادق علی شفا منجاه و کرامه».<sup>۹</sup> این شواهد ضرب‌المثل مشهور فارسی را تداعی می‌کند که: «نجات در راستی است» در مقابل راستگویی دروغگویی نتیجه‌ای جز هلاکت در بر ندارد.<sup>۱۰</sup>

۱. خطبه‌های ۱۹۴ و ۲۱۰.

۲. خطبه ۲۹.

۳. خطبه ۳.

۴. خطبه ۸۶.

۵. نامه ۱۰.

۶. حکمت ۴۰۸.

۷. حکمت ۳۱۱.

۸. خطبه ۳۱.

۹. ن.ک: آمدی، ۱۷۴ و ۱۷۵؛ خطبه ۸۶.

۱۰. ن.ک: آمدی، ۲۲۹.

## ۱۱-۸-۱-۲- صدق و نیل به هدف و موفقیت

در این خصوص حکمت‌های زیرمثال زدنی است که: «الصدق نجاح»<sup>۱</sup> یا «فمن صدق فی المواطن قضی ما علیه»<sup>۲</sup> یعنی: و کسی که در موارد گوناگون راست بگوید وظیفه خود را انجام داده است. ضمناً در حکمت دیگر از صدق به عنوان کارآمدترین دلیل و برهان یاد شده است. آنجا که می‌فرماید: «الصدق انجح دلیل»<sup>۳</sup>

## ۱۱-۸-۱-۳- صدق و تقویت ایمان

صدق و ایمان با یکدیگر رابطه متقابل دارند به طوری که صدق و راستی معرف ایمان بوده، و ایمان نیز الزامی جز صدق ندارد، چنانکه دروغ با نفاق پیوند می‌خورد. در این خصوص علی علیه السلام چنین تنبیه می‌دهد که: «الصِّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ»<sup>۴</sup> یعنی: صدق و راستی محکم‌ترین پایه ایمان است.

## ۱۱-۸-۱-۴- صدق و تقویت بصیرت

به دنبال رابطه صدق و ایمان، می‌توان افزایش بصیرت را نیز از ثمرات صدق به شمار آورد. نکته قابل توجه آنکه علی علیه السلام از «صدق در نیت» به عنوان عاملی جهت تقویت بصیرت دینی یاد کرده است، به این جهت که بصیرت خود امری باطنی است و نمودی در ظاهر مشخص ندارد. در خطبه ۴ در مقام روشن ساختن وضعیت خود با متخلفان از بیعت می‌فرماید: «سَتَرَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ وَ بَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ» یعنی: پیراهن دینداری (و تقوا) مرا از شما پنهان کرد (لذا با دیگری بیعت کردید)، اما نیت صادق مرا نسبت به شما بصیر و بینا ساخت.

## ۱۱-۸-۱-۵- صدق و حیات تقوا و پرهیزکاری

در معارف دینی تقوا مهم‌ترین عامل حفظ ایمان است. لذا در آیات متعدد قرآن خداوند

۱. آمدی، ۱۷۴.

۲. حکمت ۱۲۱.

۳. آمدی، ۱۷۵.

۴. همو، ۱۷۴.

مؤمنان را به رعایت تقوا دعوت فرموده و مکرر گفته است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» آیات گوناگون) در آموزه‌های علوی صدق و راستی عامل حیات تقوا اعلام شده است،<sup>۱</sup> آن هم تقوایی که به نوبه خود حفظ‌کننده ایمان خواهد بود.

#### ۱۱-۸-۱-۶- صدق و سامان یافتن امور

یکی از آموزه‌های علوی در خصوص صدق چنین است که: «الصِّدْقُ صَلَاحٌ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup>، به همان نسبت که صدق در سامان یافتن امور مؤثر است دروغ‌گویی مایه فساد و تباهی کارها می‌گردد.<sup>۳</sup>

#### ۱۱-۸-۱-۷- صدق و تکامل صفات والای انسانی

صدق و راستی عامل تکامل صفات انسانی است در این خصوص علی عليه السلام می‌فرماید: «بِالصِّدْقِ تَكْمُلُ الْمَرْوَةُ»<sup>۴</sup> و نیز: «الصِّدْقُ كَمَالُ الثُّبُلِ». در این حکمت‌ها رابطه صدق و صفاتی چون بزرگواری و جوانمردی قابل درک است. در حکمت دیگر صدق و مروت به تناسب هم قلمداد شده‌اند.<sup>۵</sup> چنانکه ملازمت صدق و وفا از موارد دیگر ارتباط صدق با یک صفت والای انسانی است که در نهج البلاغه به آن اشارت رفته است.<sup>۶</sup>

#### ۱۱-۸-۱-۸- صدق و ظهور حقیقت

رواج صدق تعبیری از ظهور حقیقت است آن هم به صورت آشکار و صریح، لذا در آموزه‌های علوی در این جهت تأکید شده که: «الصِّدْقُ لِسَانُ الْحَقِّ» یا «الصِّدْقُ حَقٌّ صَادِقٌ».<sup>۷</sup>

۱. همو، ۱۷۵.

۲. همو، ص ۱۷۵.

۳. همو، ص ۲۹.

۴. همو، ۹۹.

۵. همو، ۱۷۴.

۶. خطبه ۴۱.

۷. آمدی، ۱۷۴-۱۷۵.

## ۱۱-۸-۱-۹ صدق و امنیت از دوزخ

نیت راست و باطن پاک عامل رهایی انسان از عذاب دوزخ است خصوصاً آنگاه که راستی با وفای به عهد همراه شود. اینکه حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ»<sup>۱</sup> یعنی: وفا قرین راستی است و من سپری نگهدارنده‌تر از وفای به عهد (برای جلوگیری از عذاب الهی) سراغ ندارم. طبق سخن دیگر اطاعت از رهبر صادق ضامن عاقبت به خیری اعلام شده آنجا که تصریح می‌کند: «فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup>

## ۱۱-۸-۲- آثار اجتماعی صدق

بخش دیگر از آثار صدق به آثار اجتماعی آن مربوط می‌شود و دین در وقتی است که افراد جامعه در مسیر راستی و حقیقت گام زنند. در این خصوص نیز آثار مختلفی قابل ملاحظه است که اهم آن به قرار زیر است:

## ۱۱-۸-۲-۱- صدق و جلب نظر الهی

خداوند متعال به عنوان وعده‌ای قطعی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ...»<sup>۳</sup> و نیز: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ»<sup>۴</sup> اما یاری کردن خداوند توسط مؤمنان، تحقق صدق ادعای آنان در حمایت از این خداست که در مواضعی از نهج البلاغه به آن اشاره شده است. از جمله علی ع در نوبتی خطاب به عمر - که از فراوانی ایرانی‌ها و کم بودن تعداد مسلمانان هراسان شده بود - فرمود: «اما آنچه درباره‌ی عدد آنها (سپاه مقابل) ذکر کردی، ما در گذشته در مقابل دشمنان با توجه به زیادی آنان جنگ نمی‌کردیم، بلکه ما بر پایه یاری و حمایت دین الهی می‌جنگیدیم.»<sup>۵</sup> (و نظر خداوند نیز بر پیروزی ما تعلق می‌گرفت.)

۱. خطبه ۴۱.

۲. خطبه ۱۵۵.

۳. محمد ص، ۷.

۴. الحج، ۴۰.

۵. خطبه ۱۴۶.

### ۱۱-۸-۲-۲- حصول پیروزی بردشمن

در گزارش دیگر علی عَلَيْهِ السَّلَام به سابقه جهاد در رکاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشاره می‌کند به این صورت که: «ما در رکاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با پدران، فرزندان، برادران و عموهای خود (که کافر بودند) پیکار می‌کردیم و این حوادث به تقویت ایمان و تسلیم ما می‌افزود. آنگاه که خداوند ما را در فداکاری صادق دید دشمن ما را ذلیل ساخت و ما را پیروز می‌گردانید.»<sup>۱</sup>

### ۱۱-۸-۲-۳- نفی شبهات با قطع زبان مخالفان

وجود شبهات در جامعه از آثار به هم آمیختن حق و باطل است که خود جلوه‌ای از تداخل صدق و کذب است. در شرایطی که امثال معاویه و عمرو عاص و حتی صحابه‌های با سابقه‌ای مانند طلحه و زبیر حقیقت را بر بسیاری مشتبه ساخته بودند، علی عَلَيْهِ السَّلَام به روشنگری پرداخته و به شناخت ملاک‌های حق از باطل توجه داد؛ از جمله فرمود: «وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤَخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَمِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيُمَزَّجَانِ فَهَذَا لِكَيْ يَسْتَوِيَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ»<sup>۲</sup> یعنی: و اگر حق از لباس باطل بیرون می‌آمد (و خالص می‌شد) زبان دشمنان کوتاه می‌گردید. اما مقداری از حق و مقداری از باطل گرفته می‌شود و با هم مخلوط می‌گردد در چنین شرایطی شیطان بر دوستان خود تسلط پیدا می‌کند.»

### ۱۱-۸-۲-۴- تقویت آزادمنشی مردم

صدق اجتماعی از صدق مسؤولان و حاکمان و نیز متولیان امور ناشی می‌شود و نتیجه آن به آزادگی، عدم تملق و چابلوسی مردم باز می‌گردد، پیرو این نکته علی عَلَيْهِ السَّلَام تأکید می‌کند که: «وَلْيُصَدِّقْ رَأْيُ أَهْلِهِ وَلْيُجْمَعِ شَمْلُهُ»<sup>۳</sup> یعنی: باید دیده‌بان (رهبر) به مردم خود راست بگوید و پراکندگی خویش را جمع کند. و در جای دیگر بر راستگویی خود تصریح

۱. خطبه ۵۵.

۲. خطبه ۱۵.

۳. خطبه ۱۰۸.



فرمود<sup>۱</sup> اما این که حاکم به دستور العمل‌های اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و... پایبند بوده و با راستگویی با مردم رو به رو شود، اثر روانی مستقیم بر تحقق صدق اجتماعی دارد، به گفته علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در اثر نبودن چنین روحیه‌ای از حاکمان، مردم نیز متلون و بوقلمون صفت شدند<sup>۲</sup>. اما در دوران زمامداری علی علیه السلام حضرت به جبران پرداخته و از خود به عنوان پیشتاز در عمل به فرامین و خودداری کننده از نواهی نام برد<sup>۳</sup>. که ره‌آورد آن آزاد منشی برای جامعه باشد.

### ۹-۱۱- نتیجه

۱- صدق و راستگویی کلید تقویت صفات اخلاقی است و در مقابل دروغ‌گویی ریشه هر بدی را تشکیل می‌دهد.

۲- صدق دارای مراتب گوناگونی است که صدق در نیت، صدق در گفتار و صدق در کردار از جمله آنهاست. صدق در کردار می‌تواند معرف دیگر مراتب صدق باشد.

۳- در هر جامعه وجود الگوهای صادق و کاذب عینیت صدق و کذب و میزان رواج این دو صفت را نشان خواهد داد.

۴- صدق و راستی آثار فراوانی در دو ساحت فردی و اجتماعی به بار آورده و رواج آن ضامن سلامت روحی و روانی فرد و جامعه خواهد بود.

۵- در نهج البلاغه نکوهش کذب و کاذبان بیان غیرستقیمی در تأکید بر ارزش صدق و تجلیل از الگوهای صادق است.

۱. خطبه ۱۶.

۲. خطبه ۳.

۳. خطبه ۱۷۵.

## فصل ۱۲: صدق و راستی در کلام و سیره امیر مؤمنان با تأکید بر نهج البلاغه

۱-۱۲- طرح مسأله

۲-۱۲- مفهوم‌شناسی صدق و کذب و جایگاه آن در آیات و روایات

۳-۱۲- صدق و راستی در نهج البلاغه

۴-۱۲- نتیجه



## ۱۲-۱- طرح مسأله

صدق و راستی در کلام و سیره امیرمؤمنان علیه السلام از جایگاه رفیعی برخوردار است و نهج البلاغه آینه تمام‌نمای این صفت والا به شمار می‌رود. به موجب آموزه‌های نهج البلاغه صدق و راستی که از عوامل نجات و کرامت انسان است، قلمروهایی دارد که از جمله می‌توان به دو قلمرو اعتقادی و اخلاقی اشاره کرد. قلمرو اخلاقی صدق به نسبت اعتقادی از شواهد بیشتری در سخنان امام علی علیه السلام برخوردار است و آن حضرت مراتب آن را در سه مورد نیت، گفتار و کردار مورد توجه قرار داده‌اند. دسته‌بندی صدق به صدق فردی و اجتماعی موضوع دیگری است که در نهج البلاغه به آن توجه شده و برای هر کدام آثار و نتایجی اعلام شده است. در سخنان امام علی علیه السلام صدق فردی از عوامل تقوات بصیرت و ایمان به شمار رفته و در نجات انسان از مهالک و رساندن او به موفقیت‌ها نقش آفرین است، اما در قلمرو اجتماعی گرچه صدق و راستی فضیلتی اخلاقی برای مؤمنان در حوزه‌های تعاملات اجتماعی است، اما بلاشک صدق حاکمان و زمامداران در مقابل مردم از اهمیت بیشتری برخوردار است که علی علیه السلام هم در گفتار خود آن را مورد تأکید قرار داده و هم سیره اجتماعی و حکومت خود را به عنوان رهبری صادق به نمایش می‌گذارد. الگوی علی علیه السلام در این خصوص رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بوده که خود آینه تمام‌نمای صداقت و راستی است. سخن از الگوهای صادق و کاذب در نهج البلاغه با معرفی جریانات و مصادیق مشهور هر کدام، موضوع دیگری که از نظر امام علیه السلام مغفول نمانده است.

## ۱۲-۲- مفهوم‌شناسی صدق و کذب و جایگاه آن در آیات و روایات

### ۱۲-۲-۱- صدق و کذب در منابع لغوی و شواهد دینی

صدق و کذب از تعابیری است که به صورت جداگانه یا تقابل با هم در کتاب‌های لغت و آثار اسلامی به کار رفته است. علمای لغت غالباً صدق را نقطه مقابل کذب دانسته و آن را به راستگویی در مقابل دروغگویی معنا کرده‌اند.<sup>۱</sup> این مفهوم از صدق و تقابل آن با کذب در برخی از روایات هم دیده می‌شود. از جمله سخن امام علی علیه السلام که از وجود روایات راست و دروغ در دست مردم پرده برمی‌دارد،<sup>۲</sup> و یا ترک دروغگویی را به منظور شرافت بخشی به راستگویی فریضه‌ای الهی معرفی می‌کند.<sup>۳</sup> طبق این شواهد «صدق» به معنای راست و راستگویی و «کذب» در معنای دروغ و دروغگویی استعمال شده است. فراتر از مفهوم‌شناسی ساده صدق به راستگویی، این تعبیر به عنوان یکی از فضائل اخلاقی دامنه معنایی وسیعی دارد که با شناخت حوزه معنایی آن در آیات و روایات به دست می‌آید. به موجب برخی از این شواهد صدق با مفاهیمی چون ایمان، اسلام، نجات، ورع، پارسایی، وفای به عهد، حق طلبی، کرامت انسانی سروکار داشته و با مفاهیم یاد شده تأثیر و تأثر متقابل پیدا می‌کند.<sup>۴</sup>

### ۱۲-۲-۲- اهمیت صدق و راستی در آیات و روایات

راستی و راستگویی از جمله فضایل اخلاقی است که در آیات و روایات از جایگاه رفیعی برخوردار است. خداوند در رأس راستگویان قرار دارد که وعده‌هایش هرگز خلاف نخواهد شد.<sup>۵</sup> از برخی آیات به دست می‌آید که راستگویی جامع فضایل اعتقادی بوده و نشانه

۱. ن. ک: ابن منظور، ۱۹۳/۱۰ و ۷۰۴/۱؛ فیروزآبادی، مسند امام رضا، ۳/۲۵۳؛ مصطفوی، ۳۴/۱.

۲. خطبه ۲۱۰.

۳. حکمت ۲۵۲.

۴. نمونه شواهد اثرگذاری متقابل؛ ن. ک: آمدی، ۱۷۷-۱۷۴؛ و نیز معناشناسی راستگویی در نهج البلاغه، قنبری، ۸۳.

۵. النساء، ۱۲۲؛ آل عمران، ۹.

تقید به فرائض دینی و آراستگی به اصول اخلاقی است.<sup>۱</sup> و نیز راستگویان مؤمنانی هستند که هرگز در عقیده خود به خدا و رسول او دچار تردید نشده و از هیچ تلاش و جهادی با مال و جان خود در را خدا دریغ نمی‌ورزند.<sup>۲</sup> آنان به عهد و پیمان خود با خداوند استوار بوده<sup>۳</sup> و در سایه اطاعت از خدا و رسول قال همنشینی با پیامبران، صالحان و شاهدان را کسب می‌کنند.<sup>۴</sup> به همین سبب به عموم مؤمنان توصیه شده که با رعایت تقوای الهی همگام با راستگویان باشند؛<sup>۵</sup> چرا که در قیامت همین راستگویی و صداقت نافع به حال آنان خواهد بود.<sup>۶</sup> به موجب برخی از آیات و نیز با استمداد از روایات تفسیری، مردانی چون اسماعیل، علی بن ابی طالب از مصادیق صادقان معرفی شده‌اند.<sup>۷</sup> چونان که حضرت مریم نیز صدیقه توصیف شده است.<sup>۸</sup> در روایت اسلامی هم بر صدق و راستی به عنوان فضیلتی اخلاقی بسیار تأکید شده است. مرحوم کلینی در کتاب الکافی ذیل بابی با عنوان «باب الصدق و الأمانة» ۱۲ روایت آورده است که اهمیت صدق و راستی حتی نسبت به سایر فضایل اخلاقی روشن می‌شود. به موجب روایتی از این باب توصیه به راستگویی و امانتداری آن هم به نیکوکار و بدکار در رأس دعوت همه پیامبران بوده است.<sup>۹</sup> طبق روایات دیگر این دو خصلت والا معیار آزمون و شناسایی مؤمنان در رفتار اجتماعی آنان است که حتی از تقید ظاهری به نماز و روزه هم سبقت می‌جوید؛ چرا که ممکن است مؤمنان نماز و روزه را از باب عادات روزمره انجام دهند که ترک آن موجب

۱. البقره، ۱۷۷.

۲. الحجرات، ۱۵.

۳. الاحزاب، ۲۳.

۴. النساء، ۶۹.

۵. التوبه، ۱۱۹.

۶. المائده، ۱۱۹.

۷. مریم، ۵۴، الاحزاب، ۲۳؛ و نیز ن. ک: روایات را ذیل آیه ۲۳ الاحزاب، طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱/۵.

۸. المائده، ۷۵.

۹. کلینی، ۲۳۴/۴.

ناراحتی آنان شود.<sup>۱</sup> در روایتی امام صادق علیه السلام از طریق ابوکهمس به عبدالله بن ابی یعفور تأکید می‌کند که علی علیه السلام هم به واسطه دو صفت راستگویی و امانتداری به منزلت ویژه خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نایل شد.<sup>۲</sup>

نکته دیگر در اهمیت صدق و راستی در روایات توجه به حوزه؛ معنایی این صفت اخلاقی است. بر طبق آموزه‌های معصومان علیهم السلام راستگویی با مفاهیم متعددی از جمله امانتداری، حیاء، نجات و بزرگواری، نیکوکاری، وفای به عهد، حلم و بردباری، پارسایی و کوشش، سبکباری در زندگی، پاکی اعمال و همجواری با خوبان از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرین شده است. در ضمن صدق و راستی علاوه بر آنکه خود عامل نجات و کرامت معرفی شده در تقوا، سایر کمالات اخلاقی مانند حق‌گویی، عدالت‌ورزی، تقوا، خردورزی و یا درجات ایمانی از جمله همجواری با رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤثر واقع شده و به تنهایی عامل به سامان رسیدن کارهای دیگر است.<sup>۳</sup>

### ۱۲-۳- صدق و راستی در نهج البلاغه

صدق و مشتقات آن (به صورت اسمی و فعلی) از واژه‌های نسبتاً پرکاربرد نهج البلاغه است. به طوری که بسامد کاربرد این واژه در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها به ۱۱۰ مورد بالغ می‌شود.<sup>۴</sup> در این شواهد هم کاربرد معنایی صدق به دست می‌آید و هم تقسیماتی در خصوص مراتب گونه‌های صدق در اختیار قرار می‌گیرد. ضمن آن که خواننده با الگوهای صادق و کاذب در عصر امیرمؤمنان علیه السلام آشنا می‌شود. ذیلاً در چند بخش به اهم موارد یاد شده پرداخته می‌شود.

۱. همو، ۲۳۷ و ۲۴۰ به نقل از صدوق در عیون اخبار الرضا.

۲. همو، ۳۳۷.

۳. شواهد روایی؛ ن. ک: کلینی، ۴/ ۲۵۴-۲۴؛ آمدی، ۱۷۴-۱۷۵؛ حرانی، تحف العقول، ۱/ ۷۷؛ مجلسی، ۹۴/ ۷۲؛ بررسی روابط معنایی واژه صدق در نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۴. دیاری و سیدی، بررسی روابط معنایی واژه صدق در نهج البلاغه، ۲۸: ۱۳۹۹.



## ۱۲-۳-۱- مفهوم صدق در نهج البلاغه

«صدق» در نهج البلاغه از نظر مفهوم لغوی تفاوت چندانی با کاربرد لغوی آن در زبان عرب ندارد. و به نظر می‌رسد که بیشتر از طریق تقابل با کذب به معنای آن اشاره شده است. شاهد آن سخن امام علی علیه السلام در بیان اقسام روایات است که می‌فرماید: «إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا، وَصِدْقًا وَكُذْبًا...»<sup>۱</sup> که در آن حضرت به وجود روایات راست و دروغ در دست مردم اشاره می‌کند. این معنا در حکمت ۲۵۲ هم قابل مشاهده است که در آن حضرت ترک دروغگویی را برای شرافت بخشی به راستگویی فریضه الهی اعلام می‌کند. اما آنچه در آموزه‌های علوی قابل توجه است آن که: آیا راستگویی امری زبانی و صرفاً از مقوله گفتار است و یا به حال و درون انسان مربوط می‌شود. از برخی از سخنان امام به دست می‌آید که هر انسانی دو زبان دارد: زبان قال و زبان حال و اصل راستگویی مربوط به زبان حال و درون انسان است به طوری که: «أَصْدَقُ الْمُتَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ»<sup>۲</sup> از این سخن تطابق زبان حال و زبان قال در شخص راستگو ضرورت پیدا می‌کند. چنانکه همین ضرورت در تحلیل ماهیت ایمان نیز مورد تأکید قرار گرفته آنجا که می‌فرماید: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»<sup>۳</sup> یعنی ایمان بنده به استحکام نمی‌رسد مگر اینکه قلب او به استقامت نائل شود و قلب او به استقامت نخواهد رسید مگر این که زبان او از استقامت برخوردار شود. منظور حضرت آن است که اگر در موضوع ایمان تطابق زبان و قلب حاصل نشود، نفاق ظاهر شده و به تصریح قرآن منافقان از مصادیق دروغگویان خواهند بود.<sup>۴</sup>

## ۱۲-۳-۲- تقسیمات و مراتب صدق در نهج البلاغه

با توجه به کاربردهای متعدد صدق در نهج البلاغه می‌توان در خصوص قلمرو و تقسیمات

۱. خطبه ۲۱۰.

۲. آمدی، ۳۷.

۳. خطبه ۱۷۵.

۴. ن. ک: المنافقون، ۱.

صدق به شرح زیر اعلام نظر کرد:

- صدق در اعتقادات

- صدق در اخلاقیات

- صدق در ابعاد فردی و اجتماعی

- الگوهای صادق و کاذب که درباره هر کدام و تقسیمات فرعی آنان توضیحاتی ارائه می‌شود.

### ۱۲-۳-۲-۱- صدق در اعتقادات

از آیه شریفه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...»<sup>۱</sup> به دست می‌آید که برخی از مؤمنان از ایمان صادقانه نسبت به عهد و پیمان خود با خداوند برخوردارند، به طوری که تا پای جان بر عهد و پیمان خود استوار مانده و تحت هیچ شرایطی آن را تغییر نمی‌دهند.<sup>۲</sup> ایمان صادقانه همان تصدیق قلبی نسبت به اعتقادات است که در خطبه اول نهج البلاغه و با فراز: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ.» به آن اشاره شده است. تعبیر ایمان صادقانه از برخی سخنان امام علی علیه السلام به صراحت به دست می‌آید؛ مانند این کلام علوی که: «لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أُوثِقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ.»<sup>۳</sup> یعنی ایمان بنده مقرون به صداقت نباشد جز آن که اعتماد او به آنچه در دست خداست بیشتر از آن باشد که در دست خود اوست. مطابق برخی از تحقیقات اعتقاد به مواردی چون «خداوند و وعده‌های او»، «قرآن»، «پیامبر» و «کتاب آسمانی» از مصادیق اعتقادات صادقانه است که در نهج البلاغه از آن سخن به میان آمده است.<sup>۴</sup>

### ۱۲-۳-۲-۲- صدق در اخلاقیات

از آنجا که نهج البلاغه مجموعه بلیغی از سخنان به جا مانده از علی علیه السلام و در درجه

۱. الاحزاب، ۲۴.

۲. ن. ک: ادامه آیه.

۳. حکمت ۳۱۰.

۴. تفصیل ن. ک: دیاری و سیدی، بررسی روابط معنایی واژه صدق در نهج البلاغه، ۲۹-۳۰.

نخست در موضوعات اخلاقی است، بدیهی است که صدق و راستی در حوزه فضائل اخلاقی از تأکید بیشتری برخوردار باشد. این حوزه صدق در نهج البلاغه خود مراتبی دارد که از جمله می‌توان به صدق در نیت، صدق در گفتار و از این دو مهم تر صدق در عمل و رفتار اشاره کرد. در ادامه در مورد هر کدام توضیحی همراه با ذکر شواهد ارائه می‌شود.

### ۱۲-۳-۲-۲-۱- صدق در نیت

اعمال ظاهری انسان مستند بر قصد و انگیزه درونی اوست که این قصد و انگیزه در اصطلاح دینی از آن به «نیت» تعبیر می‌شود. اگر قصد و انگیزه پاک و صادقانه باشد اعمال ظاهری انسان هم از پاکی و صداقت برخوردار خواهد شد و اگر انگیزه‌ها آلوده به شوائب و ناپاکی باشد به همان نسبت بر رفتار ظاهری اثرگذار خواهد بود و احتمالاً به همین سبب است که در روایاتی چون: «نَيْتَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَنَيْتَةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ، وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نَيْتِهِ.»<sup>۱</sup> یا «الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ امْرِيٍّ مَا نَوَى.»<sup>۲</sup> ارزش و اعتبار هر کاری به نیت عامل آن وابسته شده است و بر طبق روایتی دیگر در روز قیامت مردم بر اساس نیت خود برانگیخته و محشور می‌شوند<sup>۳</sup> و جوب نیت در عبادات واجب، بحث دیگری است که در روایات گوناگون به آن تأکید شده است.<sup>۴</sup> اما آنچه در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه سخنان امام علی علیه‌السلام در نهج البلاغه قابل توجه است، تعبیر «صدق نیت» است که در چند موضع آمده است. به نظر می‌رسد که در حیطة فضائل اخلاقی، نخستین مرتبه از مراتب صدق، صدق در نیت و انگیزه انسان است که خود زمینه‌ساز دیگر مراتب صدق است.<sup>۵</sup> در حکمت ۴۲ علی علیه‌السلام نیت راست

۱. کلینی، ۸۴/۲؛ مجلسی، ۱۸۹/۶۷.

۲. بخاری، ۶/۱؛ طرابلسی، ۹.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۲۴/۱، به نقل از برقی.

۴. این روایات ن.ک: حر عاملی، وسائل الشیعه، ۳۳/۱-۳۶.

۵. معارف ارتباط نهج البلاغه و قرآن، ۴.

و باطن پاک را عامل ورود به بهشت اعلام می‌کند و در خطبه ۱۷۸ آن حضرت نیت راست را مهم‌ترین عامل در نجات انسان از شدائد و سختی‌ها می‌داند؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النَّعْمُ، وَتَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ، فَزِعُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ، وَوَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ، وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ.» یعنی و اگر آنگاه که عذاب و سختی دامن مردم را فرا می‌گیرد و نعمت‌ها از کف آنان خارج می‌شود، با نیت‌های صادقانه و دل‌های لرزان به خداوند پناه ببرند، تمام آنچه از دست‌شان رفته، به دست می‌آورند و همه فسادها و نابسامانی‌ها برطرف و اصلاح می‌شود.

این سخن امام علی علیه السلام یادآور آیاتی از قرآن است که فریادرسی خالصانه را عامل نجات و رهایی از شدائد اعلام می‌کند که نمونه‌ای از آن استغاثه انسان به درگاه الهی در زمان قرار گرفتن در امواج طوفانی دریا است.<sup>۱</sup>

صدق در نیت علاوه بر کارکردهای یاد شده از عوامل افزایش بصیرت انسان و شناخت دشمنان هم به شمار می‌رود چونان که علی علیه السلام در خطاب به مردم بصره می‌فرماید: «شما پشت تظاهر به دینداری، باطن خود را از من پوشیده می‌داشتید، ولی من با صدق نیتی که داشتم بر احوال درونی شما بصیر و واقف شدم.»<sup>۲</sup>

### ۱۲-۳-۲-۲-۲- صدق در گفتار

بارزترین جلوه صدق در آیات و روایات که با عرف اجتماعی نیز هماهنگ است صدق در مرتبه گفتار و به عبارتی راستگویی است. صدق در گفتار معمولاً از طریق همنشینی با واژه‌های «قول»، «نطق»، «حدیث» و «لسان» از دیگر مراتب صدق متمایز می‌شود.<sup>۳</sup> مثلاً در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مردم را به صدق در حدیث (راستگویی) و امانتداری بیازمایید».<sup>۴</sup> عمرو بن ابی المقدام گوید: اولین باری که بر امام باقر علیه السلام

۱. ن. ک: یونس، ۲۲؛ الإسراء، ۶۸.

۲. ن. ک: خطبه ۴.

۳. معارف، ۵.

۴. کلینی، ۲۳۷/۴.

وارد شدم به من فرمود: «تَعَلَّمِ الصِّدْقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ»<sup>۱</sup>، یعنی پیش از حدیث سخن گفتن راستگویی را بیاموزید. مطابق سخن دیگری از امام صادق علیه السلام راستگویی عامل پاکیزگی عمل خواهد بود.<sup>۲</sup> در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام هم که در نهج البلاغه و سایر منابع آمده بر راستگویی و اجتناب از دروغگویی بسیار تأکید شده است، از جمله در سخنی می‌فرماید: «اصْدُقُوا فِي قَوْلِكُمْ وَأَخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ وَتَزَكُّوا بِالْوَرَعِ»<sup>۳</sup>، یعنی در گفتار تان راستگو باشید، کارهایتان را خالص گردانید و با ورع و پارسایی، پاکی را اختیار کنید. از نظر امام علی علیه السلام راستگویی امانتی است که بر عهده زبان گذاشته شده و زبان با ادای این امانت بهترین سخنان و برترین دلایل را ابراز می‌کند.<sup>۴</sup> حضرت با این رهنمود: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ»<sup>۵</sup> به ترجیح مطلق راستگویی بر دروغگویی به عنوان معیار ایمان اشاره فرمود؛ چرا که دروغگویی عامل مهم از بین رفتن ایمان و اعتقاد سالم است که در سخن دیگر امام با عبارت: «جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ. الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ، وَالْكَاذِبُ عَلَى شَرَفٍ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ»<sup>۶</sup> به آن تصریح شده است. از این سخن به صراحت برمی‌آید که امام علی علیه السلام راستگویی را (علی‌رغم ضرر احتمالی) عامل نجات و کرامت انسانی و دروغگویی را (علی‌رغم منفعت احتمالی) عامل سقوط و پستی معرفی می‌کند. علاوه بر تصریحات امام علی علیه السلام در توصیه به راستگویی و اجتناب از دروغگویی نکته دیگری که به فضیلت راستگویی و مذمت دروغگویی از نظر علی علیه السلام دلالت دارد، معرفی الگوهای راستگو و دروغگو از ناحیه آن بزرگوار است که در بخش الگوهای صادق و کاذب از آن سخن به میان خواهد آمد.

۱. همو.

۲. همو.

۳. آمدی، ۳۵.

۴. همو، ۱۷۴.

۵. حکمت ۴۵۸.

۶. خطبه ۸۶.

## ۱۲-۳-۲-۲-۳- صدق در عمل و رفتار

مراد از صدق در عمل همان تطابق گفتار با کردار است. در این مرتبه از صدق سخن راست عمل مطابق آن را به دنبال دارد، چونان که عمل و رفتار هم بیانگر اعتقادات و ادعاهای انسان خواهد بود، مگر آنکه نفاق و دورویی در کار باشد که در این صورت یکی از دو جانب گفتار یا کردار از دروغ و عدم حقیقت برخوردار خواهد شد.<sup>۱</sup> بنا به حدیثی که از امام علی علیه السلام در ذیل آیه: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>۲</sup> وارد شده عالم و دانشمند (واقعی) کسی است که کردار او تصدیق کننده گفتار و سخن او باشد و هر کسی که کردار او گفتارش را تصدیق نکند او به واقع عالم نخواهد بود.<sup>۳</sup> قرآن کریم با خطاب: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ»<sup>۴</sup>، بنی اسرائیل را مورد توبیخ قرار می‌دهد که؛ چرا مردم را به نیکوکاری دعوت کرده، اما خودشان را در انجام آن فراموش می‌کنند و در سوره صف بعد از آن که مؤمنان را سرزنش می‌کند که؛ چرا حرف‌هایی می‌زنند که خود انجام نمی‌دهند، اعلام می‌کند که اقدام نکردن بر طبق حرف‌ها و ادعاها خشم بزرگ الهی را به دنبال دارد.<sup>۵</sup>

عمل بر پایه سخنان نیکو، زیننده هر مؤمن و مسلمانی است، اما به نظر می‌رسد که درباره رهبران دینی و سیاسی از اهمیت بیشتری برخوردار است. از این رو علی علیه السلام در نهج البلاغه به عنوان یک اصل حکومتی اعلام می‌فرماید: «وَلْيُصَدِّقْ رَأْيُ أَهْلِهِ»<sup>۶</sup>، یعنی پیشوای قوم باید با مردم خود صادق باشد و شاخصه صداقت در این جایگاه علاوه بر راستگویی زبانی، وفای به عهد و عمل به وعده‌ها را نیز شامل خواهد بود.<sup>۷</sup>

۱. معارف، ۶.

۲. فاطر، ۲۸.

۳. کلینی، ۳۶/۱.

۴. البقره، ۴۴.

۵. ن.ک: صف، ۵ و ۶.

۶. خطبه ۱۰۸.

۷. معارف، ارتباط نهج البلاغه با قرآن، ۴۶.



علی علیه السلام در این باره خودش را مثال می‌زند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ، مَا أُحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَأَسِيفُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا.»<sup>۱</sup>، یعنی ای مردم به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم جز آن که پیش از شما خود به انجام آن بر می‌خیزم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم جز آن که پیش از شما خود از آن دست بر می‌دارم.

و به خاطر آن که علی علیه السلام خود الگویی کامل در صداقت کرداری بود، آن گاه که از والیان خود ضعفی در عمل به رفتار ایمانی مشاهده می‌کرد، برآشفته شده و زبان به ملامت و توبیخ آنان می‌گشود که نمونه‌ای از آن را می‌توان در توبیخ عثمان بن حنیف انصاری مشاهده کرد.<sup>۲</sup> در همان نامه آن حضرت ضمن بیان سیره خود در زهد و زوری اعلام می‌کند که شما مردم قادر نیستید که همانند من باشید. اما مراد در صفات (نیکوی خود از جمله ورع، تلاش، پاکدامنی و درستی یاری رسانید.<sup>۳</sup>

همچنین باید به ملامت علی علیه السلام از خلیفه سوم اشاره کرد که چون قرار شد از طرف مردم ناراضی از عملکرد عثمان با او سخن بگوید خطاب به وی گفت: «مردم پشت سر من هستند. از من خواسته‌اند که میان تو و ایشان پیام‌رسانی کنم، به خدا سوگند نمی‌دانم چه به تو بگویم؟ چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی و تو را به کاری نمی‌توانم راهنمایی کنم که آن را نشناسی. بی‌گمان آن چه را می‌دانیم تو هم می‌دانی و به چیزی بر تو پیش نجسته‌ایم تا تو را از آن آگاه کنیم. جدا از تو چیزی نشنیده‌ایم تا خبر آن را به تو برسانیم. تو همچون ما دیده‌ای و مانند ما شنیده‌ای و به سان ما با رسول خدا و مصاحبت داشته‌ای.»<sup>۴</sup> و پس از ذکر وقایعی ادامه می‌دهد: «پس خدای را خدای را پروا بگیر درباره خودت، سوگند به خدا تو کور نیستی تا بینایت کنند و نادان نیستی تا دانایت گردانند. راه‌ها هویداست و نشانه‌های دین برپاست. بدان که برترین بندگان نزد

۱. خطبه ۱۷۵.

۲. ن. ک: نامه ۴۵.

۳. همو.

۴. خطبه ۱۶۴.



خداوند پیشوای دادگراست که خود هدایت شده و دیگران را هدایت کند. سنت‌های شناخته شده را برپا دارد و بدعت‌های ناشناخته را بمیراند.<sup>۱</sup> و بدون شک این سخنان امام علیه السلام نشانگر خروج عثمان از صداقت عملی در رفتارهای حکومتی او بود که یکی از مصادیق آن به مسلط ساختن والیان فاسد و ظالم بر سرنوشت مردم مربوط می‌شود. در این خصوص شواهد دیگری در نهج البلاغه وجود دارد که در بخش الگوهای صادق و کاذب از نظر خواهد گذشت، اما پس از آگاهی از مراتب سه‌گانه صدق، قابل ذکر است که علی علیه السلام خود در سخنی جامع مراتب یاد شده را مورد توجه قرار داده آنجا که در نامه به یکی از والیان خود می‌نویسد: «و به والی خود امر می‌کند که مبادا از طاعت الهی که در اهرانجام می‌دهد. در نهان و پنهانی برخلاف آن عمل کند و اگر کسی نهان و عیانش متفاوت نبود و گفتار و کردارش اختلافی نداشت، او به واقع امانت الهی را ادا کرده و عبادت را خالصانه انجام داده است.»<sup>۲</sup>

### ۱۲-۳-۲-۳- صدق فردی و اجتماعی

صدق و راستی و در مقابل آن کذب و دروغ‌گویی از جمله مسائل اخلاقی است که در دو حوزه فردی و اجتماعی قابل ملاحظه است. در بادی امر به نظر می‌رسد که صدق و کذب دو خصوصیت انسانی است که جنبه فردی دارد؛ اما با توجه به این که انسان در مقام سخن و محاوره مخاطبانی خواهد داشت، صدق و کذب از جنبه فردی خارج شده و به تدریج جنبه اجتماعی پیدا می‌کند. به عنوان نمونه نفاق که از عدم تطابق قول و فعل حاصل می‌شود و نوعی دروغ به شمار می‌رود، در ابتدا صفتی فردی قلمداد می‌شود؛ اما اجتماع منافقان با یکدیگر از آنان دروغ‌گویانی در صحنه اجتماع به وجود می‌آورد. به همین دلیل خداوند شهادت منافقان بر رسالت رسول خدا و اله و ستا به رسمیت نشناخته و می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ».<sup>۳</sup> صدق اجتماعی خود به عرصه‌های مختلفی قابل

۱. همو.

۲. نامه ۲۶.

۳. المنافقون، ۱.

تقسیم است که از جمله می‌توان به عرصه سیاسی،<sup>۱</sup> و عرصه حکومتی،<sup>۲</sup> اشاره کرد. عرصه اقتصادی نیز جلوه دیگری از صدق اجتماعی است و آن وقتی است که اهل کسب و کار و به ویژه تاجران از کم فروشی و دروغگویی در مسیر معامله خودداری کنند. از این جهت پیامبر اسلام تاجران را افراد فاجر و پرده در معرفی کرد، مگر آنکه در سایه تقوا، نیکوکاری و راستگویی خود را حفظ کنند.<sup>۳</sup> تفکیک صدق فردی از اجتماعی به راحتی قابل انجام نیست، چون جامعه مرکب از افرادی است که با هم رابطه تعاملی برقرار می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که هر جا در آیات و روایات سخن از معیت با صادقان به میان رفته،<sup>۴</sup> و یا از همدلی منافقان با هم و تبانی آنها با مشرکان و اهل کتاب سخن رفته (از جمله ن.ک: سوره حشر) و نیز از خطابات جمع و تعابیری چون «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» استفاده شده همه و همه ناظر به صدق و کذب اجتماعی است.

از جمله در نهج البلاغه امام عليه السلام خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ»،<sup>۵</sup> یعنی از دروغگویی پرهیزید که ایمان را از بین می‌برد. همچنین در موعظه‌ای دیگر تأکید می‌کند: «بر حذر باشید که اخلاق نیکورا در هم نشکنید و به رفتار ناپسند مبدل نسازید. زبان و دل را هماهنگ کنید، مرد باید زبانش را حفظ کند. همانا زبان سرکش، صاحب خود را به هلاکت می‌اندازد. به خدا قسم، پرهیزکاری را ندیدم که تقوا برای او سودمند باشد مگر آن که زبان خود را حفظ کرده بود. همانا زبان مؤمن در پس قلب او و قلب منافق از پس زبان او است؛ زیرا مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست در نفس خود اندیشه می‌کند، اگر نیک بود آن را اظهار می‌کند و چنانچه ناپسند بود آن را پنهان می‌سازد. در حالی که منافق آنچه بر زبانش آمد، می‌گوید و نمی‌داند چه حرفی به

۱. دلشاد تهرانی، رخساره خورشید، ۸۱۶-۸۱۷.

۲. همو، ۸۲۲-۸۴۷.

۳. نوری، مستدرک وسائل و مستنبط المسائل، ۶۶۲/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۸۰/۱ و نیز دلشاد تهرانی، رخساره خورشید، ۸۴۷.

۴. التوبه، ۱۱۸.

۵. خطبه ۸۶.

سود او یا به ضرر اوست و به راستی پیامبر قال او فرمود: ایمان شخص استوار نشود تا دل او استوار شود و دل استوار نشود تا زبان استوار شود.<sup>۱</sup>

در نهج‌البلاغه بخشی از آموزه‌های نهج‌البلاغه سخن در باب الگوهای صادق و کاذب است. آنهم راستگویان و دروغگویان در عرصه گفتار و عمل به ویژه در خصوص کسانی که به نوعی به حکمرانی نائل شده و با مردم و اداره امور آنان سرو کار دارند. از آنجا که در این آموزه‌ها حقایق مهمی از زبان علی علیه السلام بازگو شده و شناخت مناسبی از ماهیت افراد و جریانات صدر اسلام در اختیار قرار می‌گیرد. در این قسمت به تفکیک در خصوص الگوهای صادق و کاذب اطلاعاتی درج می‌شود.

#### ۱۲-۳-۲-۴- الگوهای صادق

مهم‌ترین الگوهای صادق از نظر علی علیه السلام در نهج‌البلاغه عبارتند از:

رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳۱۶

بدون هیچ تردید مهم‌ترین الگوی صداقت از نظر علی علیه السلام رسول خداست؛ کسی که با زبان سراسر راستی مردم را به راه حق دعوت فرمود چونان که می‌فرماید: «فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ»<sup>۲</sup>، و علاوه بر آن بدون هیچ سستی و سازش و یا آوردن عذر و بهانه رسالت الهی خود را در قبال مردم به انجام رساند.<sup>۳</sup> در نتیجه در سایه بشارت و انداز خود، شاهد و حجت عالمیان گردید.<sup>۴</sup> و این موارد، معرف صدق عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مراحل دعوت آن حضرت است و به این خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همان گونه که قرآن تصریح کرده،<sup>۵</sup> شایسته‌ترین الگوی انسانی است که در اختیار بشریت قرار دارد (برای تفصیل اسوه بودن پیامبر.<sup>۶</sup>

۱. خطبه ۱۷۶.

۲. خطبه ۱۴۶.

۳. خطبه ۱۱۶.

۴. خطبه ۲۶، نامه ۶۲، خطبه ۱۴۴.

۵. الاحزاب، ۲۳.

۶. ن.ک: خطبه ۱۶۰.

علی علیه السلام

یکی از الگوهای صدق و راستی در نهج البلاغه شخص علی علیه السلام است. علی علیه السلام در مواضع متعددی از صداقت و راستگویی خود دم زده است. در وهله اول تعجب‌انگیز است که؛ چرا آن حضرت به تعریف خود پرداخته و خود را صادق و راستگو معرفی کرده است؛ اما دقت در موضوعی از نهج البلاغه نشان می‌دهد که مخالفان علی علیه السلام از جمله معاویه و عمرو عاص ناجوانمردانه آن حضرت را به دروغگویی و یا دخالت در قتل عثمان متهم ساخته،<sup>۱</sup> و این تبلیغات بر مردم عراق و اصحاب علی علیه السلام هم اثر گذاشته بود، لذا در خطبه ۷۱ که در مذمت اهل عراق ایراد شده حضرت می‌فرماید: «به من رسیده که شما می‌گویید علی دروغ می‌گوید، خدای متعال شما را بکشد، من بر چه کسی دروغ بستم؟! آیا بر خدا، من که نخستین ایمان آورنده به او هستم، به نبی او دروغ بسته‌ام؟! من که نخستین تصدیق‌کننده او هستم! نه به خدا! هرگز! آنچه گفتم واقعیتی است که شما از دانستن آن دورید و شایستگی درک آن را ندارید». و در موضع دیگر تأکید می‌کند: «آیا می‌پندارید من بر رسول خدا دروغی روا دارم؟! به خدا نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم و اولین کسی نخواهم بود که بروی دروغ ببندم.»<sup>۲</sup> از مواضع دیگر نهج البلاغه به دست می‌آید که علی علیه السلام در مورد خود بر مراتب سه‌گانه صدق تأکید کرده است؛ از جمله در ذکر شهادتین خود تصریح می‌کند که شهادت او شهادت کسی است که نیت او صادقانه، باطن او پاک و یقین او خالص است.<sup>۳</sup> و در خصوص صدق در گفتار سوگند یاد می‌کند که جز به راستی سخن نمی‌گوید.<sup>۴</sup> و بالأخره در مورد صداقت در عمل و کردار به مخاطبان خود اطمینان می‌دهد که آنان را بر طاعتی تشویق نمی‌کند، جز آن که خود بر آنان سبقت داشته و از خطایی باز نمی‌دارد مگر آن که نخست خود از ارتکاب آن خودداری کرده است.<sup>۵</sup> و از

۱. ن. ک: خطبه ۸۴ و ۳۷.

۲. خطبه ۳۷.

۳. ن. ک: خطبه ۱۷۸.

۴. ن. ک: خطبه ۱۶، ۱۷۵.

۵. ن. ک: خطبه ۱۷۵.

این جهت آن حضرت خود را از مصادیق صدیقان دانسته که سخن آنان سخن نیکوکاران است و در راه خدا از ملامت ملامت‌کنندگان پروایی ندارند.<sup>۱</sup>

### اهل بیت پیامبر ﷺ

بعد از پیامبر ﷺ و علی ﷺ گروه دیگری که از مصادیق راستگویان معرفی شده‌اند اهل بیت پیامبر ﷺ هستند. جایگاه اهل بیت در نهج البلاغه، جایگاه رفیع و بالایی است که حضرت در مواضع مختلفی از نهج البلاغه آن را مورد تأکید قرار داده‌اند.<sup>۲</sup> به عنوان نمونه در خطبه ۸۷ آن حضرت به مناسبتی از پرهیزکاران و فاسقان به عنوان مصادیقی از راستگویان و دروغگویان نام برده و اوصاف آنها را برشمرده و سپس در منزلت والای اهل بیت پیامبر ﷺ می‌فرماید: «پس کجا می‌روید و چگونه دروغ می‌گویید حال آن که پرچم های هدایت برافراشته‌اند و نشانه‌ها روشن است و علامت‌های آن نصب شده، پس به کجا حیران و سرگردان، گردانیده می‌شوید. حال آن که اهل بیت پیامبر ﷺ در میان شما هستند و ایشان زمام‌های حق و اعلام دین و زبان‌های راستی‌اند. پس فرود آورید ایشان را به نیکوترین منزل‌های قرآن (مانند قرآن برای ایشان حرمت قائل شوید و به سوی ایشان بشتابید همانند وارد شدن شتران تشنه بر آب گوارا).»

پرهیزکاران و اصحاب وفادار و صادق: علاوه بر پرهیزکاران که علی ﷺ در مواضعی از نهج البلاغه خصوصاً خطبه متقین از آنان سخن گفته و بلاشک آنان از مظاهر روشن راستگویانند، آن حضرت از برخی از اصحاب باوفای خود که هرگز در عهد و پیمان‌های خود با ولی خود دچار سستی نشدند و صداقت عملی را با استقبال از شهادت خود و نیز حق‌گویی در برابرستمگران به منصفه ظهور رساندند، از جمله ابوذر غفاری، عمار یاسر و ذوالشهادتین نام برده و به تمجید آنان پرداخته است.<sup>۳</sup>

۱. خطبه ۱۹۲.

۲. از جمله ن. ک: خطبه‌های ۲، ۴، ۱۲۰، ۸۷، ۱۴۴، ۱۵۴؛ و نیز معارف، ارتباط نهج البلاغه با قرآن، ۳۱۲-۳۲۲.

۳. ن. ک: خطبه‌های ۱۳۰، ۱۹۴، ۲۱۰.

## ۱۲-۳-۲-۵- الگوهای کاذب

در مقابل افراد جریاناتی که در نهج البلاغه به عنوان الگوهای صادق معرفی شده‌اند، علی علیه السلام از شخصیت‌ها و جریاناتی هم به عنوان دروغگویان، افتراء زندگان و باطل‌پیشگان یاد کرده است که به اختصار از آنان یاد می‌شود:

## ۱۲-۳-۲-۵-۱- شیطان و اذتاب او

شیطان در رأس دروغگویان قرار دارد؛ چرا که به دروغ سوگند یاد کرد که خیرخواه آدم است<sup>۱</sup> و از این طریق آنها را فریب داد و موجب اخراج او از بهشت شد.<sup>۲</sup> شیطان که به تصریح قرآن دشمن انسان است<sup>۳</sup> قادر است که با تسلط بر روح و روان پیروان خود، چشم و گوش آنان شده و از زبان آنان به ترویج باطل که قطعاً یکی از مصادیق آن دروغ است بپردازد.<sup>۴</sup> مکاید شیطان و حيله‌های او در وسوسه و فریب بنی آدم در خطبه قاصعه با تفصیل بیشتر گزارش شده است.<sup>۵</sup>

## ۱۲-۳-۲-۵-۲- منافقان، معاندان و سست‌پیمانان

در نهج البلاغه برخی از جریانات اجتماعی متهم به دروغ‌گویی شده‌اند که احتراز از آنان ضروری می‌شود. نخستین گروه از این جریانات منافقان هستند که ابایی نسبت به دروغ‌گویی و دروغ بستن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم ندارند تا چه رسد به دیگران. در خطبه ۲۱۰ وقتی علی علیه السلام به مناسبتی از اقسام روایات در دست مردم سخن می‌گوید، نخستین دسته از روایات را روایات دروغ و جعلی برمی‌شمارد که توسط افراد منافق که تظاهر به ایمان کرده و نقاب اسلام بر چهره دارند و از روی عمد بر پیامبر دروغ بسته‌اند، جعل شده است.<sup>۶</sup>

۱. الأعراف، ۲۱.

۲. همو، ۲۲-۲۴، خطبه ۱.

۳. الأعراف، ۲۲؛ یس، ۶۰.

۴. ن. ک: خطبه ۷.

۵. ن. ک: خطبه ۱۹۲.

۶. ن. ک: همان.



در خطبه دیگر که به خطبه منافقان شهرت یافته، علی علیه السلام به بیان ویژگی‌های منافقان پرداخته و صفت دروغگویی آنان را به بازار خود را گرم کرده، کالای مورد علاقه خویش (ضلالت و گمراهی) را به فروش برسانند، آنان سخنانی می‌گویند و مردم را به اشتباه می‌افکنند، توصیف می‌کنند تا مردم را بفریبند. راه ورود به خواسته‌های خود را آسان و طریق خروج از آن را تنگ و پرپیچ و خم می‌سازند (تا مردم را در دام خود گرفتار سازند) آنها دار و دسته شیطان و شراره‌های آتش دوزخند، آنها حزب شیطانند؛ بدانید که حزب شیطان زیانکارانند<sup>۱</sup> این سخنان علی علیه السلام دروغگویی منافقان را در همه مراتب به ویژه مرتبه گفتار و کردار نشان می‌دهد.

گروه دیگری که در لسان علی علیه السلام به دروغگویی متهم شده‌اند، معاندان اهل بیت علیهم السلام هستند که در دشمنی با آنان از دروغگویی پروا ندارند. یکی از دروغ‌های آنان که علی علیه السلام به افشای آنان پرداخته، انکار مرجعیت علمی اهل بیت و ادعای رسوخ علمی خودشان است. سخن حضرت درباره این معاندان به این صورت وارد شده است: «أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاكِبُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا، كَذِباً وَبَغِياً عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللهُ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ»<sup>۲</sup>، یعنی کجا هستند کسانی که پنداشتند که دانیان به علم (قرآن) هستند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند، آن هم به این دلیل که خدا ما اهل بیت پیامبر علیهم السلام را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد و به ما (نعمت‌ها) عطا فرمود و آنها را محروم ساخت. گروه دیگری که در نهج البلاغه علی علیه السلام از آنان زبان به شکوه گشوده و آنها را به خاطر تطابق قول و با عمل غیر صادق می‌داند افراد سست پیمان و در بین اصحاب و لشکریان خودشان است، کسانی که سخنان‌شان از صلابت و قاطعیت سنگ‌های سخت را در هم می‌شکند، اما رفتار سست آنان دشمنان را امیدوار می‌سازد و در مجالس که می‌نشینند گویند که چنین و چنان خواهیم کرد اما به هنگام جنگ و مواجهه با سختی‌ها گویند

۱. خطبه ۱۹۴، و نیز ن. ک: مکارم شیرازی، پیام امیرالمؤمنین، ۶۱۶/۷.

۲. خطبه ۱۴۴.



که راه گریز کجاست؟<sup>۱</sup> این سست پیمانان کار را به جایی رساندند که علی علیه السلام از آنان مایوس شده فرمود: «به خدا سوگند که دیگر نه سخن شما را باور کنم، نه از شما چشم یاری دارم و نه دشمن را به وجود شما بیم دهم.»<sup>۲</sup>

### ۱۲-۳-۲-۳-۵-۳- افراد شاخص و دروغگو

علاوه بر جریاناتی که در نهج البلاغه در مقام سخن یا عمل به دروغگویی و نفاق متهم شده‌اند، افرادی از معاصران علی علیه السلام هستند که آن حضرت با نام و نشان از آنها یاد کرده و مکرو دروغ آنها را افشا کرده است. یکی از این افراد عمروعاص است که تلاش می‌کرد تصویری مخدوش از شخصیت امام علی در ذهن شامیان ایجاد کند. حضرت درباره او می‌فرماید: شگفتا از عمروعاص پسر نابغه که به مردم شام می‌گوید من اهل شوخی و خوش‌گذرانی بوده و عمر، بیهوده می‌گذرانم. او حرفی از روی باطل گفته و سخن به گناه آورده است. آگاه باشید که بدترین سخن، سخن دروغ است. عمروعاص سخن می‌گوید، اما به دروغ، وعده می‌دهد و خلاف وعده عمل می‌کند و...»<sup>۳</sup>

یکی دیگر از دروغگویان خصوصاً در عرصه سیاست و ورزی، معاویه است که عمداً در یاری عثمان کوتاهی کرد تا در نتیجه کوتاهی او، عثمان به قتل رسید و پس از آن علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت را مسؤول کشته شدن عثمان دانسته و آتش جنگ صفین را برافروخت. حضرت در نامه‌ای خطاب به او نوشت: «فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَابِ عَلَى عُثْمَانَ وَقَتْلِهِ؛ فَإِنَّكَ إِمَّا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ، وَحَدَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَهُ.»<sup>۴</sup>؛ یعنی اما پرگویی و ستیز تو درباره عثمان و کشندگان او، بی‌گمان جزاین نیست که تو عثمان را هنگامی یاری کردی که انتظار سود داشتی (مدعی خونخواهی او پس از کشته شدن او شدی) و آن گاه که کمک تو به سود او بود (هنگام محاصره عثمان) یاری

۱. ن. ک: خطبه ۲۹.

۲. همو.

۳. تفصیل سخنان امام ن. ک: خطبه ۸۴.

۴. نامه ۳۷.

او را فرو گذاشتی. از نظر علی علیه السلام معاویه زیرک تر از حضرتش نبود، جز آن که با مکر و حيله کار خود را به بیش می‌برد که البته علی علیه السلام از آن اجتناب داشت.<sup>۱</sup>

علی علیه السلام در نامه به زیاد بن ابیه نیز پرده از توطئه معاویه در الحاق زیاد به عنوان برادر به خودش برداشته و او را شیطانی معرفی می‌کند که از هرسودر کمین او بوده و با نفوذ به مواضع غفلت وی در صدد است که عقل و روح او را تحت تأثیر قرار دهد.<sup>۲</sup>

از دروغگویان دیگر که حضرت او را منافق پسر کافر خطاب کرده و مشمول لعنت خود ساخته، اشعث بن قیس است که به ظاهر دم از دلسوزی نسبت به علی علیه السلام می‌زد اما علی علیه السلام با تعبیر «حائک بن حائک» او و پدرش را دروغگو خطاب می‌کند. حائک بنا به روایتی از امام صادق علیه السلام کسی است که بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد.<sup>۳</sup> دروغگوی دیگری که حاضر نشد مناقب علی علیه السلام را در مقابل طلحه و زبیر بازگو کند و به این خاطر مشمول نفرین علی علیه السلام قرار گرفت، انس بن مالک است. وی به دروغ ادعا کرد که من فضائل علی علیه السلام را که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرده بود، فراموش کرده‌ام و از این جهت مورد نفرین علی علیه السلام قرار گرفته و نفرین در حق وی کارگر شد<sup>۴</sup> و بالأخره اشخاصی چون مروان بن حکم<sup>۵</sup>، مغیره بن شعبه<sup>۶</sup>، طلحه و زبیر<sup>۷</sup> در لسان علی علیه السلام از مصادیق دروغگویان هستند که علی رغم بیعت با امام به مخالفت برخاسته و بعضاً عذر آوردند که با زبان بیعت کرده و قلب‌شان با امام نبوده است که خود از مصادیق نفاق و دروغگویی است.

۱. ن. ک: خطبه ۲۰۰؛ نیز ن. ک: همین مطلب را در نامه ۱۰.

۲. ن. ک: نامه ۴۴.

۳. ن. ک: خطبه ۱۹؛ کلینی، ۳۴۰/۲، مکارم شیرازی، پیام امیرالمؤمنین، ۶۴۸/۱.

۴. ن. ک: سید رضی، حکمت ۳۱۱؛ ابن ابی الحدید، ۲۱۸/۱۹.

۵. خطبه ۷۲.

۶. حکمت ۴۰۵.

۷. خطبه ۸ و ۵.

## ۱۲-۳-۳- آثار و پیامدهای صدق و کذب

از خلال مطالبی که از نظر گذشت کم و بیش آثار و نتایج صدق و راستی خصوصاً در حفظ شخصیت اعتقادی و اخلاقی انسان نشان داده و متقابلاً عواقب و زیان‌های دروغ و دروغ‌گویی به ویژه در مسیر تخریب شخصیت ایمانی و اخلاقی دروغ‌گویان بیان شد؛ لذا به نظر می‌رسد با آن که قسمتی از آموزه‌های نهج‌البلاغه به بحث از نتایج راست‌گویی و عواقب دروغ‌گویی اختصاص یافته، سخن ویژه درباره آن ضرورتی نداشته باشد به ویژه آن که در برخی از پژوهش‌ها در این باب به تفصیل سخن رفته و قابل مراجعه خواهد بود.<sup>۱</sup>

## ۱۲-۴- نتیجه

۱- صدق و راستی به عنوان یکی از مؤلفه‌های ایمان، در سخنان امیر مؤمنان علیه السلام از بسامد بالایی برخوردار است. به همین سبب قابلیت دسته‌بندی متنوعی به هم می‌زند از جمله صدق اعتقادی و اخلاقی و یا صدق فردی و اجتماعی. این فضیلت در مقابل کذب و دروغ‌گویی قرار داشته و به صورت متقابل در شناخت هم اثرگذارند.

۲- قلمرو صدق اخلاقی به نسبت اعتقادی در آموزه‌های نهج‌البلاغه بیشتر مورد توجه بوده و خود دارای مراتب سه‌گانه: نیت، گفتار و رفتار است. در کنار جنبه صدق فردی، بعد اجتماعی این فضیلت اخلاقی خصوصاً در رفتار حاکمان با مردم بسیار حایز اهمیت است.

۳- الگوهای صادق و کاذب در سطح جریان‌ات و اشخاص مؤثر در حوادث صدر اسلام در نهج‌البلاغه معرفی شده‌اند. این موضوع علاوه بر ارزش تاریخ‌شناختی، انسان را در همگرایی با صادقان و صالحان و دوری‌گزیدن از دروغ‌گویان و فتنه‌جویان و در نتیجه تقوا بر اخلاق عملی یاری می‌رساند.

۱. از جمله ن. ک: معارف، ۱۰-۸ با عنوان آثار و ثمرات صدق.



## فصل ۱۳: اصول مدیریت زمان و آسیب شناسی آن از منظر امام علی علیه السلام

۱-۱۳- طرح مسأله

۲-۱۳- تعریف مدیریت زمان

۳-۱۳- اصول مدیریت زمان

۴-۱۳- آسیب شناسی مدیریت زمان

۵-۱۳- نتیجه



### ۱۳-۱- طرح مسأله

بهره‌گیری از زندگی و رسیدن به موفقیت از جمله اهداف اساسی انسان‌ها است. لذا یکی از مهم‌ترین گام‌ها در این راستا تسلط بر زمان و مدیریت صحیح آن است. مبحثی که ضرورت مواجهه با آن دانشمندان را به ارائه اصول و روش‌های استفاده مؤثر از اوقات و شناسایی آسیب‌های تهدیدکننده آن واداشته است. در این میان پیشوایان دینی شاخصه‌هایی را با توجه به نگاه چند بُعدی به انسان و هدف والای وی از زندگی ارائه کرده‌اند. در این دیدگاه افراد به تعیین اولویت بندی اهداف، تصمیم‌گیری و برنامه‌های عملیاتی شایسته توصیه شده و نیز از سستی، شتابزدگی و هرگونه مانع و آفتی که انجام به موقع و شایسته امور را تهدید می‌کند باز داشته شده‌اند. این فصل به بررسی دیدگاه‌های امام علی علیه السلام در مورد روش‌های مدیریت صحیح زمان و عوامل آسیب‌رسان به آن می‌پردازد.

زمان، ارزشمندترین سرمایه زندگی سازی است که خداوند آن را به بندگان عنایت فرموده است. مشروط بر اینکه با مدیریت صحیح و استفاده بهینه از آن تصمیم‌ها و اهداف مورد نظر به درستی عملی گردیده و فرد در مسیر رشد و تکامل قرار گیرد. در غیر این صورت تلف کردن این عنصر گرانبها سرمایه‌ای می‌شود که موجبات رنج و عذاب و تألم روحی فرد را فراهم خواهد کرد. همان‌گونه که امام علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ قَصَّرَ فِي الْعَمَلِ ابْتُلِيَ بِأَهْمٍ»<sup>۱</sup>

۱. حکمت ۱۲۷، ۴۹۱.



آن‌کس که در کار کوتاهی بورزد به اندوهی جانکاه دچار گردد.

این امر به دنبال خود سبب کاهش کارایی گشته، و به تدریج اساس زندگی فرد را نیز تهدید می‌کند. لذا شناسایی عوامل تأثیرگذار، اصلاح نگرش‌ها، باورها و عملکرد نسبت به زمان و پذیرش یقینی تأثیر آن بر کمیّت و کیفیت زندگی می‌تواند فرد را به سمت اولویت‌بندی، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی مناسب جهت حذف فعالیت‌های غیرضروری و رسیدن به بهترین سطح بهره‌وری و حرکت در مسیر تکاملی و روبه‌رشد با صرف حداقل زمان هدایت کند. با این همه برخی افراد غافل از چیستی و محدودیت زمان و تأثیر آن بر زندگی، تصور می‌کنند فرصت همیشه وجود خواهد داشت، لذا با اهمالکاری و پرداختن به امور غیرضروری گوهر زمان را سپری می‌کنند. گاهی نیز بی‌توجه به ظرفیت زمان جهت انجام تمام یا همزمان کارها، بدون تدبیر و برنامه‌ریزی نسنجیده وارد عمل می‌شوند و چون به هدف و مطلوب خود دست نمی‌یابند گمان می‌کنند زمان مسأله‌ای خارج از اختیار و کنترل آنها است. این‌گونه افراد با نگرش و عملکرد نادرست خود زمان را از کارایی خارج می‌سازند. این امور که جملگی در سایه غفلت از آسیب‌ها و آفت‌های مدیریت صحیح زمان پدید آمده و یا خود مانع و آفت زدوده‌نشده این مسیر می‌باشند، می‌توانند رهاورد همه تفکرات و زحمات فرد را نابود ساخته و وی را از رسیدن به موفقیت دلخواه محروم سازند.

بنابراین با توجه به تأثیر زمان در میزان موفقیت و نیاز انسان‌ها به شناسایی رهنمایان و راهکارهای بهینه‌سازی وقت، اندیشمندان در طول تاریخ به ارائه اصول و تکنیک‌های مورد نظر خود پرداخته‌اند، اما در این میان یافتن الگویی جامع که همزمان به همه ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان توجه نموده و پاسخگوی نیاز فطری آدمی باشد، امری ضروری است. از این جهت می‌توان به واکاوی سخنان حضرت علی علیه السلام پرداخت که صاحب علم حقیقی است و ضمن سخنان خود به این عوامل و راهکارها اشاره کرده است. لذا این فصل بر آن است که با دسته‌بندی نمودن سخنان امیرالمؤمنین، روش‌های پیشنهادی حضرت و آفات مدیریت وقت را ارائه نماید.

### ۱۳-۲- تعریف مدیریت زمان

مدیریت زمان عبارت است از آگاهی به علم و فن و هنر، استفاده مناسب و بهینه از زمان، داشتن دانش و مهارت لازم در این زمینه و انجام کارها به طور اثربخش و به موقع.<sup>۱</sup> مدیریت زمان مجموعه‌ای از مهارت‌ها است جهت منفعل عمل نکردن در مقابل رویدادهای مختلف زندگی و کنترل زمانی که صرف فعالیت‌های خاص می‌شود و در نهایت به حداکثر رساندن اثربخشی و کارایی فرد.

### ۱۳-۳- اصول مدیریت زمان

مدیریت زمان به نحوی که بتواند لحظات ارزشمند عمر آدمی را به نحو مطلوبی سازماندهی کند، فرایندی است که در سایه روش‌های دائمی و یا تکنیک‌های موقت مختلفی صورت می‌پذیرد. برخی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین روش‌های موجود در ذیل بیان می‌گردد. علاوه بر آن طبیعی است فقدان و انحراف هر کدام از این امور آسیبی است که بر بهره‌بری از زمان تأثیر می‌گذارد. لذا در حد ضرورت و ارتباط مطلب به آنها اشاره می‌شود.

### ۱۳-۳-۱- تعیین اهداف و خواسته‌ها

هدف، غایتی است که هر انسان خردمند از رهگذر تلاش خود در صدد دستیابی به آن است.<sup>۲</sup> هدف اصلی از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌تواند سمت و سودهنده به زندگی اشخاص بوده و در صورت تعارض با دیگر اهداف، فرد را از سایر اهداف منصرف نماید. لذا حضرت در طول حیات خویش همواره اهداف خود را از زندگی و تشکیل حکومت متذکر شده و از توقف در اهداف پست دوری گزیده چنانکه می‌فرماید: «فَمَا خُلِقْتُ لِيشْغَلَنِي أَكُلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهَا عَلْفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُّمُهَا، تَكْتَرُّشُ مِنْ أَعْلَافِهَا...»<sup>۳</sup> مرا نیافریده‌اند که هم چون چارپای در آغل بسته که همه خواستش پرداختن به علف

۱. به پزوه، ۱۳۸۱، ۲۸۰-۲۸۹.

۲. طیب، ۱۶۱.

۳. نامه ۴۵.

است، یا چارپای رها شده‌ای که سرگرمی‌اش جست و جوی در خاک‌روبه‌ها باشد تا شکمبه را از علف‌های آن بیانبارد.

امیرالمؤمنین زیستن در راستای این اهداف را زیستنی حیوانی می‌داند و می‌فرماید:

«إِنَّ الْبَهَائِمَ هُمُّهَا بُطُونُهَا، وَإِنَّ السَّبَاعَ هُمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا»<sup>۱</sup>

بی‌گمان چارپایان تنها خواست‌شان پرکردن شکم‌هاشان باشد؛ و همه درندگان تجاوز کردن به دیگر جانوران.

تجلی فوق‌العاده پایبندی به تعیین اهداف را می‌توان در دوران حکومت آن حضرت مشاهده کرد. بخصوص آنچه که در قالب نامه‌ها و بخش‌نامه‌ها خطاب به کارگزارانش بیان نموده و اهداف ضروری را که باید در حوزه مسؤلیتی هریک از ایشان تحقق می‌یافت را متذکر شده‌اند. حضرت بدین طریق آنها را با قرار دادن در یک مسیر استراتژیک هدایت می‌نمودند. چنانکه در ابتدای فرمان خود به مالک اشتر می‌فرماید:

«هَذَا مَا أَمَرَبِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِي عَهْدِي إِلَيْهِ، حِينَ وُلِّدَهُ مِصْرَ؛ جِبَايَةَ خَرَاجِهَا، وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا، وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا.»<sup>۲</sup> این است آیینی که بنده خدا علی، فرمانروای مؤمنان، هنگامی که مالک اشتر پسر حارث را بر مصر سرپرست کرد در پیمان خویش با او، و به وی فرمان داد: برای گرد آوردن خراج آن، و جهاد کردن با دشمنان آنجا، و به سامان درست رسانیدن مردم آن، و آباد ساختن شهرهای آنجا.<sup>۳</sup>

مبهرن است هر فرد برای تعیین اهداف خود و استفاده مؤثر از زمان ابتدا نکاتی را در نظر گرفته و با توجه به آنها تلاش خود را جهت‌دهی نماید. از جمله مهم‌ترین این نکات عبارتند از:

۱. خطبه ۱۵۳.

۲. نامه ۵۳، مشابه نامه ۵، ۵۰، ۴۶.

۳. نامه ۵۳.

## ۱۳-۱-۳- خودشناسی و ارزیابی توانمندی‌ها

نقطه آغازین و مهم‌ترین مبنا، ملاک و معیار هر برنامه و حرکتی، شناخت و معرفت است. بنابراین برای به فعلیت درآوردن قابلیت‌های هر چیز شناخت ابعاد مختلف وجودی آن، امری ضروری است. در این میان جهت تعیین اهدافی که می‌توانند موجب اثر بخشی اوقات قرار گیرند، شناسایی امکانات، محدودیت‌ها و ارزش‌های هر فرد بسیار ارزشمند و اساسی می‌باشد. امام علیه السلام در سخنی این شناخت را در قالب یک مرزبندی و معیار جدید برای تفکیک عالم و جاهل بیان کرده و می‌فرماید: «الْعَالَمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَكَفَى بِالْمُرِّ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ»<sup>۱</sup>

دانشمند کسی است که ارزش خود را بشناسد، و برای نشان نادانی شخص همین بس که ارزش خویش را نشناسد.

بنابراین اگر افراد نتوانند موجودیت خود را درک کرده و شایستگی‌های وجود خود را کشف کنند، این جهل باعث می‌شود از تشخیص مصالح واقعی خود باز مانده و به سمت انتخاب اهدافی مخالف توانایی‌ها و ارزش‌های شان گرایش یابند که این امر نه تنها سبب دوباره‌کاری و هدر رفتن استعدادها می‌شود، بلکه می‌تواند با قرار دادن فرد در مسیرهای متفاوت و پیش‌بینی‌ناپذیری را دچار چالش و سرگردانی کرده و خطرات و مشکلات فراوانی را به وجود آورد و حتی وی را به هلاکت کشاند.<sup>۲</sup> امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيِيرٌ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَرْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ»<sup>۳</sup>

هر کس خود را به چیزی جز خویشتن سرگرم سازد، در تیرگی‌ها به سرگردانی گرفتار آید، و در نابودی پرتگاه‌ها خود را دراندازد.

لذا عبور از اهداف پست مادی و شناخت نیازهای اساسی و فطری انسان‌ها و جستجوی اهدافی که اغناکننده این نیازها باشد می‌تواند یکی از زمینه‌های مهم در مدیریت زمان

۱. خطبه ۱۰۳ و ۱۶.

۲. حکمت ۱۳۶.

۳. خطبه ۱۵۷.

به شمار آید. زیرا چنین فردی قطعاً برای دستیابی به موفقیت و نجات خود از هلاکت از هیچ تلاش و کوششی مضایقه نخواهد کرد. از این رو حضرت، چنین فردی را صاحب پیروزی بزرگ معرفی می‌کند: «نَالَ الْفَوْزَ الْأَكْبَرَ مَنْ ظَفِرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ»<sup>۱</sup>

به بزرگ‌ترین پیروزی و رستگاری نائل گشته کسی که به شناخت نفس دست یابد.

### ۱۳-۳-۱-۲- واقع‌بینی

اهداف واقع‌بینانه اهدافی هستند که امکان دسترسی به آنها وجود دارد، هر چند تلاش و کوشش فراوانی را اقتضا کند. در مقابل این اهداف، اهداف غیر واقعی قرار دارند که غالباً دست‌نیافتنی هستند و علاوه بر آن، فرد را با مشکلات متعددی روبرو می‌سازند. امام علی علیه السلام در مورد پیامدهای تعیین اهداف غیر واقعی می‌فرماید: «عَشْرَةٌ يَفْتَنُونَ أَنْفُسَهُمْ إِلَى أَنْ قَالُوا وَالَّذِي يَطْلُبُ مَا لَا يُدْرِكُ؟<sup>۲</sup> ده گروه، خود را به رنج و بلا گرفتار می‌سازند؛ تا اینکه فرمود: ... و کسی که در پی چیزی است که دست‌نیافتنی باشد.

بنابراین ضروری است با تغییر نگرش نسبت به زندگی، از تعیین اهداف بلندپروازانه دست‌نیافتنی که موجب دوگانگی، مسامحه در انجام کارها و از دست دادن فرصت‌ها می‌شود پرهیز کرده و در عوض هدفی دقیق، قابل وصول با دوراندیشی اتخاذ نمود تا در زمان ناچاری مبهوت و سرگردان نگردید. امام می‌فرماید: «لَا يَدْهَشُ عِنْدَ الْبَلَاءِ الْحَازِمُ»<sup>۳</sup>

جهت رسیدن به این مقصود امیرالمؤمنین در سخنی از واقعیت دنیا که در حقیقت ظرف و زمینه دست‌یابی به اهداف افراد است پرده برداشته، تا همگان خواسته‌های خود را با مطابق واقعیت آن تنظیم نمایند، حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغَيْرِ عِبْرَةٍ فَمَنْ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ لَا تُحْطَى سَهَامُهُ وَلَا تُؤَسَى جِرَاحُهُ يَوْمَ الْحَيِّ بِالْمَوْتِ وَالصَّحِيحُ بِالسَّقَمِ»<sup>۴</sup>

۱. آمدی، حکمت ۴۶۴۱.

۲. مجلسی، ۱۵۹/۷۰.

۳. آمدی، حکمت ۱۰۹۰۱.

۴. خطبه ۱۱۳.

این جهان سرای نابود شدن است و رنج بردن، و دگرگونی پذیرفتن است و آموزش دیدن. از نشانه‌های نابودی اینکه روزگار کمان خود را به زه کشیده، و تیرش به خطا نرود، و زخمش درمان نپذیرد، برزنده تیرمرگ بیبارد و تندرست را با بیماری از پا درآرد، و رسته را در نابودن شدن و درماندگی گذارد.

### ۱۳-۳-۲- اولویت بندی فعالیت‌ها

انسان‌ها همواره با محدودیت‌های مختلفی از درون و بیرون مواجه هستند. این محدودیت‌ها از یک سو و خطر جان‌شین شدن اهداف نسبی که گاهی ایده‌آل برای بخشی از زندگی محسوب می‌شوند از سوی دیگر، لزوم تمرکز بر برخی کارهای مهم و پرهیز از پراکنده‌کاری‌ها<sup>۱</sup> را آشکار می‌سازد. امام می‌فرماید: «رَأَيْكَ لَا يَتَّسِعُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَفَرَّغُهُ لِمُهْمٍ»<sup>۲</sup>؛ فکر تو وسعتی که همه امور را فرا بگیرد ندارد، پس آن را برای امور مهم قرار ده.

لذا ضروری است با در نظر گرفتن منابع، نیازها و ارزش‌ها، افراد کارها و اهداف خود را بر اساس معیارهایی نظیر: مهم و فوری بودن، غیر فوری، ضرورت و اهمیت، سنجیده و اولویت بندی کنند. این امر یکی از مهم‌ترین گام‌های مدیریت است و به فرد کمک می‌کند تا با انجام کارها در زمان بایسته و شایسته آن، و تمرکز بر امور عمده و حساس وقت خود را مدیریت کند. در مقابل بی‌توجهی و انتخاب اهداف فاقد اهمیت نه تنها قدرت بهره‌وری از زمان را سلب می‌کند بلکه می‌تواند فرد را بازیچه و ملعبه ساخته و او را به پایین‌ترین منازل حیوانی کشاند.<sup>۳</sup>

بنابراین امیرالمؤمنین افراد را از پرداختن به امور غیر مهم که سبب مهمل گذاشتن هدف والا و مانعی جهت دستیابی به آن است بازداشتته و می‌فرماید: «دَعْ مَا لَا يَغْنِيكَ وَ اسْتَغْلِ بِمُهْمِكَ الَّذِي يُنْجِيكَ»<sup>۴</sup>

۱. حکمت ۳۷۵.

۲. ابن ابی الحدید، ۲۰/۳۱۴.

۳. نامه ۳۱، خطبه ۱۵۳، نامه ۴۵.

۴. حکمت ۳۴؛ آمدی، حکمت ۱۰۹۴۱ و ۱۰۹۴۴.



آنچه برای تو مهم نیست و اگذار و به کار مهمی مشغول باش که موجب نجات تو خواهد شد.

البته غرض از اولویت‌بندی اهداف تنها مرزبندی و نجات افراد از ناکامی و هلاکت نیست؛ بلکه می‌تواند به فرد کمک کند در صورت نیاز مطابق فوریت‌های زمانی عمل نماید. این امر در گزاره‌های دینی چنان اهمیت دارد که حتی در امور مستحبی که می‌تواند فرد را به موفقیت برساند، سنجش اولویت‌ها از اهمیت کلیدی برخوردار است و ترجیح کارهای اهم بر مهم بنا بر آیات قرآن می‌تواند تسهیل و تسریع‌کننده موفقیت باشد: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛<sup>۱</sup> به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

امام علی علیه السلام با تشویق افراد به گزینش و تمرکز بر بهترین و ارزشمندترین اهداف «خَيْرُ الْأَمَمِ أَعْلَاهَا»<sup>۲</sup> بعد جدیدی را در وجود آنها به حرکت درمی‌آورد. این نیروی ناخودآگاه انگیزه فراوانی را جهت تلاش و رسیدن به مقصود در افراد ایجاد می‌کند. امام می‌فرماید: «مَنْ كَبُرَتْ هِمَّتُهُ كَبُرَ اهْتِمَامُهُ»<sup>۳</sup>؛ کسی که همتش بزرگ باشد اهتمام و تلاشش نیز بزرگ خواهد بود.

علاوه بر آن اولویت‌بندی اهداف به نحوی که اهداف والا در رأس امور قرار گیرند علامت رشد و بالندگی فرد بوده و مبین آن است که فرد تصمیم گرفته است تا مسیر تکامل را بییماید.<sup>۴</sup> این امر بنا به فرمایش حضرت افتخار بزرگی محسوب می‌شود «يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ التَّفَاخُرُ بِعَلِيٍّ الْأَمَمِ»<sup>۵</sup>

۱. الزمر، ۱۸.

۲. آمدی، حکمت ۱۰۲۷۵.

۳. حکمت ۱۰۲۷۷.

۴. خدمتی، ۵۶.

۵. آمدی، حکمت ۱۰۲۸۰.



## ۱۳-۳-۳- تصمیم‌گیری

تصمیم‌گیری نوعی واکنش است که فرد در برابر یک مسأله از خود نشان می‌دهد. به بیانی، بین وضع موجود و وضع مورد نظر فاصله یا تفاوت هست، و برای رسیدن به وضع مورد نظر باید اقداماتی صورت گیرد.<sup>۱</sup> در آموزه‌های دین یکی از واژه‌های مترادف با واژه «تصمیم» واژه «عزم» است. در لغت عرب عزم را: «العَزْمُ مَا عَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُكَ مِنْ أَمْرٍ أَنْتَ فَاعِلُهُ» پیمان قلبی بر انجام کار، قصد و اراده معنا کرده‌اند.<sup>۲</sup>

مفهوم نهایی عزم و تصمیم در قرآن بر اراده انجام کار اطلاق گردیده است: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup> لذا قرآن و امیرالمؤمنین پیامبران را که برترین الگوهای انسانیت و موفقیت محسوب می‌شوند با صفت «اولوا العزم» توصیف کرده‌اند. «وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَىٰ قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ»<sup>۴</sup> بنابراین می‌توان گفت عزم و اراده موهبتی الهی است که در وجود انسان‌ها به ودیعه نهاده شده است. و از آنجا که هر فردی در طول حیات خود از اتخاذ تصمیم در مواضع و موضوعات گوناگون ناگزیر بوده و به کرات با آن مواجه می‌شود، بهره‌گیری از عزم و اراده می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد. البته برخی از این مواضع بسیار حیاتی هستند و عدم مهارت تصمیم‌گیری می‌تواند فرصت‌های ارزشمند بسیاری را ضایع نموده و به دنبال آن فرد را با معضلات جبران ناپذیری مواجه سازد. امام علی علیه السلام حال کسی را که سرمایه گران‌بهای سعادت خود را به واسطه آن از دست داده تأسف برانگیز می‌خواند و می‌فرماید: «فَيَا هَذَا حَسْرَةً عَلَىٰ كُلِّ ذِي عَقْلٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ تَوَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى السَّقْوَةِ»<sup>۵</sup>؛ افسوس بر هر غافلی که سرمایه عمرش بر او حجتی شود، و روزگارش وی را به هرگونه بدفرجامی کشاند.

۱. رابینز، ۲۲۰/۱.

۲. ابن منظور، ۳۹۹/۱۲؛ راغب اصفهانی، ۳۳۴.

۳. آل عمران، ۱۵.

۴. الأحقاف، ۳۵؛ خطبه ۱۹۱.

۵. خطبه ۶۳.

و در مقابل تصمیم‌گیری خردمندانه که با ژرف‌نگری همراه باشد می‌تواند تأثیر عمیقی بر بهینه‌سازی زمان داشته و دست‌یابی افراد به اهداف را تا حد زیادی تضمین کند. «إِذَا أَفْتَرْنَ الْعَزْمُ بِالْحَزْمِ كُمَلَّتِ السَّعَادَةُ»<sup>۱</sup> بنابراین جهت مدیریت زمان به نحوی که زمینه‌ساز موفقیت شود رعایت شروط و مراحل ضروری می‌نماید؛ از جمله:

### ۱۳-۳-۳-۱- کسب اطلاعات

لازمه هرگونه تصمیم‌گیری صحیح و منطقی، کسب اطلاعات، شناخت دقیق و احاطه علمی برآن است. از این رو عقیم ماندن بسیاری از کارها به خاطر آن است که بر شناخت‌های ناقص و نادرست بنا شده است. لذا امیرالمؤمنین به پیروی از قرآن کریم «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۲</sup> آگاهی را لازمه عمل دانسته و ضرورت آن را متذکر می‌شود و می‌فرماید: «مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»<sup>۳</sup>؛ هیچ حرکت و فعالیتی نیست مگر آنکه تو در انجام آن به علم و معرفت نیاز داری.

حضرت آن‌کس را که بدون دانش به کار پردازد، هم چون رونده به بیراهه‌ای می‌داند که جز به دور شدن از آنچه دنبال می‌کند نمی‌افزاید. «الْعَامِلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ»<sup>۴</sup> لذا همواره یاران خود را به این موضوع توصیه کرده و خود نیز به واسطه‌های گوناگون و از منابع مختلف اطلاعات مربوط به موضوعات را جمع‌آوری کرده و براساس آن اقدام می‌فرموده است.<sup>۵</sup>

### ۱۳-۳-۳-۲- ارزیابی و یافتن راه‌حل‌های مختلف

در این مرحله بر تصمیم‌گیرنده لازم است که به ارزیابی راه‌حل‌های مختلف پردازد. و تنها بر راه‌حل‌های اولیه و ابتدایی اکتفا نکند؛ چرا که برخی از آنها ممکن است به ظاهر

۱. آمدی، حکمت ۱۰۸۶۵.

۲. الإسراء، ۳۶.

۳. محمودی، ۱۳۷۶، ۲۱۰/۷؛ الحزائی، ۱۴۰۴، ق، ۱۱۹.

۴. خطبه ۱۵۳.

۵. همو، ۸۹؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۸/۱۶.

مطلوبیت زیادی داشته باشند، اما قابل اجرا نباشد و یا تأثیر زیادی در رسیدن به نتیجه در بر نداشته باشند. لذا این مرحله نگاه واقع‌بینانه‌ای را می‌طلبد که اهداف و آرمان‌ها را از یکدیگر تمیز داده و آنچه متضمن واقع‌گرایی نبوده جدا شود، اینجاست که خرد و تدبیر به اقتضای وجودی خودش می‌تواند راهگشا باشد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ امْرَأً عَقْلاً إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا»؛ خدا خرد را به هیچ‌کس نسپرده است مگر برای اینکه روزی او را از گرفتاری‌ها برهاند.

حضرت همچنين پیرامون نقش عقل در تشخیص و گزینش بهترین راه حل‌ها می‌فرماید: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ»<sup>۲</sup>؛ از خردت تو را همین بس که راه گمراهیت را از راه راست بالنده‌ات روشن گرداند.

اما افراد به هر سطح از رشد که رسیده باشند، گستردگی و پیچیدگی مسائل و محدودیت‌های علمی و عقلی می‌تواند آنها را در تنگنا قرار داده و مانع دستیابی به مطلوب‌شان گردد. لذا مشارکت عقلانی و استفاده از تجربیات مراجع آگاه در این ارزیابی، و بخصوص اصل مشورت امری کارساز خواهد بود. این اصل که موجب همه جانبه‌نگری است و قاعداً مقرون به صواب، به عنوان یک پشتیبان «لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ»<sup>۳</sup> همواره مورد توجه امیرالمؤمنین بوده است. حضرت جهت تشویق افراد به بهره‌مندی هر چه بیشتر از آن می‌فرماید: «حَقُّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضَيِّفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَيَضُمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ»<sup>۴</sup>؛ سزاوار است خردمند رأی خردمندان را به رأی خود بیافزاید و آگاهی علماء را بردانش خویش اضافه کند.

از این رو مولی خود را با وجود برخورداری از مقام عصمت از این مساعدت بی‌نیاز نمی‌داند، و از افراد می‌خواهد مشورت و رأی‌زنی خود را از وی دریغ نکنند. «فَلَا تَكْفُوا عَنِّي

۱. حکمت ۳۷۹.

۲. حکمت ۳۹۲.

۳. حکمت ۱۰۴، ۴۷؛ مشابه، خطبه ۲۱۵.

۴. آمدی، حکمت ۱۰۰۶۵.

مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ<sup>۱</sup>؛ حضرت با عملکرد خود الگویی از تصمیم‌گیری را نیز ارائه کرده است. با این توضیح که ایشان ضمن مدد گرفتن از فکرو اندیشه جمعی کارشناسان صاحب نظر، خویشتن را ملزم به اجرای فرامین آنها نکرده، بلکه پس از ارزیابی جنبه‌های مختلف، رأی و نظر نهایی خود را در تصمیم به اجرا می‌گذازد. چنانکه به ابن عباس می‌فرماید: «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي»<sup>۲</sup>؛ تو حق داری که در پاسخ راینی با من رأی خود را به من بگویی و من بنگرم، پس اگر از پذیرفتن آن سرباز زد من باید از من فرمان ببری.

### ۱۳-۳-۳- پیگیری و قاطعیت در اجرای تصمیم

یکی دیگر از مراحل تصمیم‌گیری مؤثر «قاطعیت در تصمیم‌گیری» است. البته قاطعیت به معنای خودرایی نیست، بلکه به این معنا است که پس از طی مراحل پیشین، با قدری نرمش و انعطاف<sup>۳</sup> ضمن اعتماد به نفس، تصمیم مناسب اتخاذ شده و نسبت به اجرای آن اقدام گردد. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَ يَقِينَكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا وَ إِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا»<sup>۴</sup>

دانش خود را به گونه‌ای نادانی تبدیل نسازید، و یقین خود را به شک برنگردانید. هنگامی دانستید به کار پردازید، و چون به یقین رسیدید پای پیش گذارید.

زیرا احتیاط بیش از اندازه طبعاً باعث می‌شود فرد نتواند کارها را در زمان مناسب خود انجام دهد. از طرفی دیگر عدم قاطعیت و واهمه علاوه بر آنکه می‌تواند باعث کوتاهی در شروع و ختم کارها گردد، زاییده ضعف ایمان است و لذا تنها انسان‌های خدامحور با ایمان، هرگونه ترس و واهمه‌ای را از خود دور ساخته و قاطعانه اقدام به عمل می‌کند

۱. خطبه ۲۱۵.

۲. حکمت ۳۰۰.

۳. نامه ۵۳.

۴. حکمت ۲۶۶.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ با توجه به این مهم، امیرالمؤمنین افراد را به قاطعیت در اجرای تصمیم برمی‌انگیزد.<sup>۲</sup> و ضمن بیان عزم راسخ خود، موفقیت را برای انسان‌های مصمم تضمین کرده و می‌فرماید: «وَلَعُمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ، وَخَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ وَامْضُوا فِي الَّذِي مَهَجَهُ لَكُمْ وَفُومُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلَيَّْ صَامِنٌ لِفُلْجِكُمْ آجَلًا إِنْ لَمْ تُنْتَحُوهُ عَاجِلًا»<sup>۳</sup>؛ به جانم سوگند! در جنگ با کسی که آشکارا با حق مخالفت می‌کند و به گمراهی خود اصرار دارد، بر من هیچ سستی عارض نشود و چرب زبانی راه نیابد. پس شما بندگان خدا، خدای را پروا بگیرید و از خدا به سوی خدا بگریزید، و در راهی که به شما گشوده پیش روید و به وظیفه‌ای که شما را بدان موظف داشته قیام کنید، پس علی پیروزمندی شما را ضمانت می‌کند.

البته ممکن است گاهی حتی انتخاب بهترین گزینه‌ها، تنها به رفع عارضه کمک نموده و هرگز به حل بنیادی مسأله نیانجامد. این امر می‌تواند از عدم شناخت ریشه‌ای مسأله که همواره فرایند تصمیم‌گیری را تهدید می‌کند نشأت گیرد. بنابراین با عبور از مراحل گذشته نمی‌توان کار را تمام شده دانست، بلکه باید همواره از طریق کنترل، نتایج را مورد تحلیل قرار داد و در صورت نیاز در تصمیم‌های خود تجدید نظر کرد. این امر در گزاره‌های علوی محاسبه و مراقبه نامیده می‌شود که می‌تواند فرد را به نتایج مطلوب رهنمون سازد. «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَيْحَ وَمَنْ عَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ»<sup>۴</sup>

### ۱۳-۳-۴- نظم و برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزی به معنای مشخص کردن طرح و نقشه برای حرکت‌های آینده است.<sup>۵</sup> مقوله‌ای که انسان در عرصه زندگی و برخورد با مسائل و مشکلات از آن ناگزیر است. در تبیین جایگاه

۱. الأحقاف، ۱۳.

۲. خطبه ۱۱.

۳. خطبه ۲۴.

۴. حکمت ۱۹۴؛ مشابه، دیلمی، ۱/۱۴۵.

۵. طیب، ۳۷.

و اهمیت این مطلب امام علی علیه السلام آن را از ارزش‌های برتر اسلامی معرفی نموده و همردیف تقوای الهی قرار داده و می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْمَا وَ جَمِيعِ وُلْدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»<sup>۱</sup>

شما دو تن، و همه فرزندان و خاندانم و هر کس که نوشته من به او رسد را به پروای خدا، و به برنامه‌ریزی و نظم در کارتان، سفارش می‌کنم.

در برخی سخنان امیرالمؤمنین «تدبیر» مترادف واژه «برنامه‌ریزی» به کار رفته است. حضرت می‌فرماید: «قِوَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّقْدِيرِ وَ مِلَاكُهُ حُسْنُ التَّدْبِيرِ»<sup>۲</sup>؛ قوام زندگی گذران زندگی بروجهی نیکو) به آن است که به خوبی اندازه نگاه داری، و ملاک زندگی آن است که خوب برنامه‌ریزی کنی.

مبهرهن است بررسی جوانب موضوع و برنامه‌ریزی برای آن قبل از انجام کار، اهداف را روشن تر ساخته، مانع اتلاف وقت، ندامت و تألم روحی می‌گردد. «التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ»<sup>۳</sup> علاوه بر آن باعث افزایش بهره‌وری و تسریع و تسهیل امور می‌گردد.<sup>۴</sup> بنابراین اقدام به چنین کاری امری خردمندانه است که امیرالمؤمنین نیز عقلی بودن آن را مورد تأیید قرار داده و می‌فرماید: «لَا عَقْلَ كَالْتَّدْبِيرِ»<sup>۵</sup>؛ هیچ خردی چون تدبیر نیست.

لذا حضرت ظرافت و دقت در برنامه‌ریزی را برای رسیدن به اهداف از وسایل و امکانات، مهم‌تر و مؤثرتر و حتی باعث افزایش امکانات برمی‌شمرد «التَّلَطُّفُ فِي الْحِيلَةِ أَجْدَى مِنَ الْوَسِيلَةِ»<sup>۶</sup> ضمن اینکه امیرالمؤمنین برنامه‌ریزی مناسب را مستلزم رعایت پاره‌ای امور دانسته است. که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. نامه ۴۷.

۲. آمدی، حکمت ۸۰۸۴.

۳. ابن بابویه القمی، ۴۴۷؛ کراجکی، ۳۶۷/۱.

۴. نامه ۴۷.

۵. حکمت ۱۰۴.

۶. ری شهری، ۷۰۸/۱.



## ۱۳-۳-۴-۱- برنامه عملیاتی و کوتاه‌مدت

لازم است افراد علاوه بر ترسیم برنامه کلی، به برنامه عملیاتی نیز توجه کنند. زیرا تحقق فعالیت در هر روز، برنامه‌ای کوتاه مدت می‌طلبد تا کارها در جدول زمانی خاصی انجام پذیرد؛ از این روزمانبندی در برنامه عملیاتی، عنصری مهم تلقی می‌شود.<sup>۱</sup> با توجه به این امر، امیرالمؤمنین ضمن اینکه افراد را از تعلل در کارها منع می‌کند، ضروری می‌داند که کارها طبق برنامه و در زمان خود انجام شود،<sup>۲</sup> حضرت می‌فرماید: «وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ»<sup>۳</sup>؛ و برای هر روز، کار همان روز را به اجرا بگذار، زیرا هر روزی کار مخصوص به خود دارد.

در غیراین صورت کارها بر روی هم انباشته می‌شود و در نتیجه یا اصلاً انجام نمی‌شود و یا با تأخیر زیاد به صورت ناقص انجام می‌شود. بنابراین باید با برنامه‌ای از پیش تعیین شده، که اولویت‌ها را در خود لحاظ کرده باشد، ظرف زمان را پر کرد، حضرت در این باره می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ إِنِّي يَوْمٌ جَدِيدٌ (وَإِنَّ عَلَى كُلِّ) مَا يُفْعَلُ فِي شَهِيدٍ وَ لَوْ قَدْ عَزَبَتْ شَمْسِي لَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكُمْ أَبَدًا»<sup>۴</sup>

هیچ روزی نیست مگر آنکه می‌گوید: من یک روز جدیدم و بر هر آنچه در ظرف زمانی من انجام می‌شود گواهی می‌دهم و اگر خورشید من غروب کرد دیگر هرگز به سوی شما باز نخواهم گشت.

## ۱۳-۳-۴-۲- توزیع مناسب زمان

با توجه با اینکه انسان در ساعاتی از روز از نظم بیولوژی و آناتومی جسمی، فعال‌تر و تواناتری برخوردار است و حتی برخی کلمات، تراوشات ذهنی هدایت‌ها و دقت‌ها در زمان‌هایی خاص مؤثرتر و ماندگارتر اثر می‌گذارند.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد امیرالمؤمنین جهت استفاده بهینه‌تر

۱. شفيعی و موسوی، ۸۷.

۲. نامه ۵۳.

۳. نامه ۵۳.

۴. نامه ۵۳.

۵. خنیفرو پورحسینی، ۶۵.



از زمان، توجه افراد را به وجود این‌گونه موقعیت‌ها جلب نموده و به اعمالی متناسب با شرایط روحی و جسمی فرامی‌خواند.<sup>۱</sup> علاوه بر آن با عنایت به اینکه زمان گنجایش انجام تمام کارها را ندارد، باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی کرد که از این فرصت کوتاه به بهترین نحو بهره برد. حضرت می‌فرماید: «إِنَّ لَيْلَكَ وَنَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعِبَانِ لِجَمِيعِ حَاجَاتِكَ فَأَقْسِمُهَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَرَاحَتِكَ»<sup>۲</sup>؛ ساعات روز و شب گنجایش تمام نیازهای تورا ندارد، پس آنها را میان کار و استراحت تقسیم کن.

بنابراین با توجه به ضرورت تمرکز بر کارهای مهم، ضمن اختصاص زمان به کارهای مهم‌تر و لازم‌تر، نباید بیش از ظرفیت هر زمان، کاری را به آن اختصاص داد. حضرت در سخنی می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُتَاجَى فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ فِيهَا يَرُومُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَحْتَمِلُ وَ لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ حُظْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ»<sup>۳</sup>؛ مؤمن سه هنگام دارد: هنگامی از شبانه روز را در مناجات با پروردگار خویش می‌گذراند؛ هنگامی از آن را به فراهم کردن وسایل زیست خود در تلاش است؛ و هنگامی هم میان نفس و خوشی آن را در چیزی که روا و زیننده است باز می‌گذارد.

با اختصاص بهینه‌ی زمان به امور مختلف زندگی، فرصت‌ها از بین نمی‌رود، و کار و تلاش روزانه، انسان را از عبادت و رسیدگی به امور اخروی باز نمی‌دارد و از ظرفی انجام امور عبادی، کار و تلاش و به دست آوردن حلال‌های زندگی را غیر ممکن نمی‌سازد، به عبارتی؛ میان ابعاد مختلف زندگی تعادل ایجاد می‌شود.

### ۱۳-۳-۵- صبر و استقامت

در نظام زندگی داشتن اهداف والا به تنهایی انسان را به موفقیت نمی‌رساند. بلکه

۱. حکمت ۲۹۱.

۲. آمدی، حکمت ۱۱۰۳۵.

۳. حکمت ۳۶۶.

صبر و شکیبایی امری ضروری برای وصول به آن محسوب می‌شود. «صبر» به معنای پایداری و مقاومت در راه رسیدن به هدف است. و از جمله اموری است که اگر به خاطر تحصیل آن مسافت طولانی را تحمل کنید سزاوار است.<sup>۱</sup> لذا حضرت اصحاب خود را به آن سفارش کرده، می‌فرماید: «وَاسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ»<sup>۲</sup>؛ شعار صبر برترن پوشید که پایداری برترین منادی پیروزی است.

در نظام زندگی بر سر هر کاری مانعی قرار داده شده است که سختی‌های آن را که گاهی به ظاهر بسیار ناگوار و سنگین است را نیروی صبر قابل عبور می‌کند. چنانکه حضرت می‌فرماید: «لَا يَعْدَمُ الصَّبْرُ الظَّفَرُ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ»<sup>۳</sup>؛ پایدار در شکیبایی پیروزی را از دست ندهد، اگر چه روزگاری دراز بر او بگذرد.

صبر و شکیبایی به انسان توانایی می‌بخشد و یک نوع شجاعت به حساب می‌آید.<sup>۴</sup> لذا امام صبر در مقابل سختی‌ها را باعث راحتی ابدی و موجب موفقیت دانسته و در توصیف صابران می‌فرماید: «صَبْرُوا أَيَّاماً قَصِيْرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً»<sup>۵</sup>؛ روزهایی چند کوتاه پایداری نشان دادند، آسایش دیرپا به دنبال آن به دست آوردند.

با توجه به اهمیت صبر و قدرت رهگشایی که برای افراد به ارمغان می‌آورد، حضرت برای کسانی که خود را ناتوان می‌دانند می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيْمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»<sup>۶</sup>

اگر بردبار نبوده‌ای خود را وادار به بردباری کن؛ زیرا کم کسی بوده که خود را همانند مردمی کرده است و نزدیک نشده از آنان گردد.

۱. حکمت ۷۴.

۲. خطبه ۲۶.

۳. حکمت ۱۴۰.

۴. حکمت ۲.

۵. خطبه ۱۹۲.

۶. حکمت ۱۹۳.

## ۱۳-۳-۶- دینداری و التزام به تعهدات دینی

دین، انسان را موجودی می‌داند که نفخه الهی در او دمیده شده است. «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَتَلَّثَّ اِنْسَانًا»<sup>۱</sup> و عنوان خلیفه‌اللهی را از آن خود کرده است. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup> بنابراین لازم است کسی که صبغه الهی دارد به صفات الهی آراسته شود. چنانکه آموزه‌های دین نیز انسان‌ها را به همین سمت و سوره‌نمون می‌دارد «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>

از جمله صفات الهی نظم و برنامه‌ای است که برای موجودات مختلف قرار داده شده است: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ»<sup>۴</sup> به عبارتی؛ اندیشه مدیریت در اسلام از ترغیب و تشویق به نظم آغاز می‌شود،<sup>۵</sup> و تدبیر و زمان‌دار بودن امور عالم از صفات الهی است که امیرالمؤمنین در مورد آن می‌فرماید: «أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا»؛<sup>۶</sup> ترتیب آفرینش را منظم کرد، و اشیاء را به وقت خود حواله داد.

این قوانین منظم عالم و آگاهی از پیامدهای آن از جمله اموری است که سبب شده امام بروقت‌شناسی و تناسب عمل با زمان مناسب آن بسیار پافشاری کند. چنانکه در سخنان ایشان تنها برخی زمان‌های خاص دارای ظرفیت ظهور حداکثری قابلیت‌ها و توانایی‌های افراد معرفی می‌شود. از جمله این زمان‌ها دوران کودکی است که زمین بی‌گیاه قلب کودک هنوز سخت و مشغول نشده چنانکه امیرالمؤمنین خطاب به امام مجتبی این نکته را متذکر شده و می‌فرماید: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْحَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُهُ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَتَسَوَّ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغَلَ لُبُّكَ لِيَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنْ

۱. خطبه ۱.

۲. البقره، ۳۰.

۳. مجلسی، ۵۸/۱۲۹.

۴. القمر، ۴۹؛ مشابه، خطبه ۹۰.

۵. موسوی، ۵۹.

۶. خطبه ۱.

الْأَمْرِ؛<sup>۱</sup> لذا این دوران بهترین دوران تربیت و تأدیب قلمداد می‌شود که حتی می‌تواند سروری و موفقیت در بزرگسالی را تضمین کند.

حضرت در سخنی دیگر پرده از جزئیات بیشتری از خصوصیات و ظرفیت‌های دوره‌های مختلف عمر برداشته و می‌فرماید: «يُرَبِّي الصَّبِيَّ سَبْعًا وَيُوَدِّبُ سَبْعًا وَيُسْتَعْدَمُ سَبْعًا وَمُنْتَهَى طَوْلِهِ فِي ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَعَقْلُهُ فِي خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً وَمَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَبِالْتَّجَارِبِ»<sup>۲</sup>؛ کودک را تا هفت سال پروراند، و هفت سال آموزش دهند و هفت سال به کار و فعالیت وادارند، و تا بیست و پنج سالگی قامتش بلند گردد و تا سی و پنج سالگی عقل غریزی‌اش کامل گردد و از آن پس تجربه اندوزد.

مزید براین مطلب، انسان موجودی چند بُعدی است و تعالیم دین با توجه به این مهم افراد را از گذراندن لحظات عمر تنها در یک جهت که مانع شکوفایی است، منصرف نموده و وقت آنها را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که تمام ابعاد زندگی‌شان را در برگرفته و هیچ وقتی بیهوده و عبث سپری نگردد. به عنوان مثال در احکام و تکالیف شرعی شرایط مخصوص قرار داده است که نه پیشی گرفتن و نه جا ماندن از آن را می‌پذیرد. تمام این باید‌ها و نبایدها علاوه بر آنکه به این منظور است که تمام فعالیت‌ها و خطوط زندگی افراد، هدف مفید و سازنده‌ای را دنبال کند، نشانه برخورداری از مدیریت صحیح زمان نیز است. امیرالمؤمنین در سخنی می‌فرماید: «صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلَهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفِرَاقٍ وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِإِسْتِغَالٍ»<sup>۳</sup>

نماز را در همان هنگام به جای آر که برایش تعیین کرده‌اند، و برای داشتن فراغت در گذراندن آن شتاب مکن، و برای پرداختن به کاری نیز از هنگام خودش آن را پس میانداز. بنابراین التزام به تعهدات دینی به معنی زندگی بر اساس نظم و سامان و انضباط آگاهانه

۱. نامه ۳۱؛ مشابه، کراجکی، ۱/۳۱۹؛ ابن ابی الحدید، ۲۰/۲۶۷.

۲. ابن بابویه، ۳/۴۹۳.

۳. نامه ۲۷.

و آزادمنشانه است<sup>۱</sup> و می‌تواند همه شئون مربوط به زندگی و وقت رهروانی که روح، جان، باور و منش خود را به آن آراسته‌اند را به خوبی مدیریت کرده و آنها را در رسیدن به خواسته‌ها و اهداف دنیوی و اخروی به درستی رهنمون سازد.<sup>۲</sup> از نگاه امام این مسأله چنان امرارزشمند و سرنوشت‌سازی است که حتی بهره‌بری صحیح از ثانیه‌هایی از آن می‌تواند زندگی فرد را دگرگون سازد. از این روانسان را در هیچ برهه‌ای از زمان، ناامید رها نکرده و فرصت او را تمام شده نمی‌داند. لذا تا لحظه مرگ به او شهامت عمل می‌دهد: «فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامٍ مَّهْلَةٍ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ... وَ فِي مُمَّتَنَّفَسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ»<sup>۳</sup>؛ پس باید عمل کننده از شما، در روزگاران فراخ و مهلت دار، به عمل دست یازد، پیش از فرارسیدن شتابان سررسید زندگی ناپایدار، و در هنگام دم برآوردنش پیش از بسته شدن راه دم زدنش.

این نگرش سهم بسزایی در ایجاد انگیزه جبران مافات و کاهش اندوه و فشار روانی حاصل از مدیریت ضعیف زمان ایفا می‌کند. حضرت می‌فرماید: «تَدَارِكُ فِي آخِرِ عُمْرِكَ مَا أَضَعْتَهُ فِي أَوَّلِهِ تَسْعَدُ بِمُنْقَلَبِكَ»<sup>۴</sup>؛ آنچه را در گذشته نابود ساخته‌ای در آینده جبران کن؛ تا در قیامت سعادت‌مند شوی.

### ۱۳-۴- آسیب‌شناسی مدیریت زمان

مقصود از آسیب‌شناسی در این تحقیق شناسایی مجموعه آفات و موانع پنهان و آشکار و بالقوه یا بالفعلی است که مدیریت صحیح را تهدید می‌کند. بی‌شک این امور باعث به مخاطره افتادن انسان و کاهش کارایی او و در نهایت جا ماندن از اهداف والا می‌گردد. هر چند در مباحث گذشته به برخی از این آفات که در درون و بطن اصول و تکنیک‌ها جای گرفته بودند اشاره شد؛ اما برخی از این آسیب‌ها شکل گسترده و مستقل‌تری دارد

۱. کرمی فریدونی، ۲۶۶.

۲. خطبه ۲۳.

۳. خطبه ۸۵؛ مشابه، خطبه ۲۳۷.

۴. خطبه ۸۵؛ مشابه، خطبه ۲۳۷.

که شایسته بررسی بیشتری است؛ از جمله:

### ۱۳-۴-۱- تسویف و تأخیر در عمل

تسویف از واژه عربی «سوف» به معنی «به زودی» و «آینده» گرفته شده است.<sup>۱</sup> و به این معناست که کاری که عقل سلیم حکم می‌کند باید هم اکنون انجام شود به بهانه‌های مختلف به تأخیر افتاده و به آینده موکول شود.

از آنجا که هر چیزی دارای وقت معین و سرآمد مشخصی است «فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلًا»<sup>۲</sup>؛ هر فردی باید برای رسیدن به اهداف خود، کارهای معینی را در محدوده زمانی خاص دنبال کند از این رو تأخیر در کارها و به دنبال فرصت استثنایی گشتن یکی از موجبات بطالت و تضييع زمان است، فرصتی که بازگشت آن ناممکن و یا بسیار مشکل خواهد بود.<sup>۳</sup> امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ فَوْتِهَا»<sup>۴</sup>؛ کسی که فرصت را از وقت خود به تأخیر اندازد مطمئن باشد که آن وقت دیگر به دست نمی‌آید.

حضرت در گذر سریع روزها که مستلزم سرآمدن عمر آدمی است می‌فرماید: «... إِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَا يُرْجَى الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ»<sup>۵</sup>؛ چنانکه به بازگشت روزی امید می‌رود به بازگشت زندگی از دست رفته امید نمی‌رود، هر آنچه از روزی که امروز از دست رفت، امید است که فزون‌ترش فردا به دست آید، در حالی که هر چه از زندگی که دیروز از دست شده به بازگشت آن در این روز امیدی نمی‌رود.

از منظر امام علیه السلام تسویف دوریشه دارد: نفس انسان و وسوسه شیطان. شیطان از

۱. راغب اصفهانی، ۲۴۹.

۲. خطبه ۱۸۹.

۳. نامه ۳۱.

۴. آمدی، حکمت ۱۰۸۳۸.

۵. خطبه ۱۱۳؛ مشابه حکمت ۲۳۲.



بیرون و نفس اماره از درون همواره در پی آن هستند که فرصت‌های موفقیت را از فرد ربوده و او را در مسیر زندگی دچار زیان کنند: «الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالنَّفْسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِي وَفَسَحَتْ لَهُمْ فِي الْمَعَاصِي وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَأَقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ»؛ شیطان گمراه کننده، و نفس‌های سخت به بدی فرمان دهنده، آنان را با آرزوها فریفتند، و راه نافرمانی‌ها را به رویشان گشودند، و وعده پشتیبانی به آنان دادند، و در نتیجه آنان را با سردر آتش فرو بردند.

نفس راحت طلب انسان از جهت رنج و زحمتی که برای انجام کارها متحمل می‌شود، به بهانه‌های مختلف و گاه ظاهراً منطقی سستی می‌کند، و با این ظاهر موجه به تجدید و تقویت کاستی‌ها کمک می‌کند. البته گاهی نیز ترس<sup>۲</sup> باعث می‌شود فرد کار را به تأخیر اندازد، بدین گونه بهره‌وری زمانی به شدت کاهش می‌یابد، این امر زندگی فرد و در نهایت جامعه را تهدید می‌کند. به همین خاطر امیرالمؤمنین مبتلا شدن افراد جامعه به تسویف را از جمله معضلات جامعه برمی‌شمرد<sup>۳</sup> آفتی که می‌تواند باعث هلاکت افراد گردد. حضرت می‌فرماید: «وَإِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ، فَإِنَّهُ جَرَّيْغُرْقُ فِيهِ الْهَلَكَةَ»؛<sup>۴</sup> زنه‌ار از افکندن کار امروز به فردا؛ زیرا این کار، دریایی است که مردمان در آن، غرق و نابود می‌شوند.

گویا یکی از دلایلی که امام علیه السلام تسویف را موجب هلاکت و عدم موفقیت قلمداد می‌کند این امر است که، فردی که به تسویف مبتلا می‌شود نوعاً وقت خود را با پرداختن به امور لهوی که مانع موفقیت است<sup>۵</sup> هدر می‌دهد. همچنین امروز و فردا کردن می‌تواند برای فرد عادت شده و او را به روزمرگی کشاند. و بدین سان موجب رکود علمی، عملی،

۱. حکمت ۳۰۲.

۲. حکمت ۱۶۸.

۳. حکمت ۲۶۴.

۴. الحزانی، ۲۸۵؛ مجلسی، ۱۶۴/۷۵.

۵. همو، ۶۶.



عبادی و توقف تلاش‌ها شود.<sup>۱</sup> از این رو است که حضرت از کسانی که نفس خود را تحت کنترل درآورده‌اند به نیکی یاد می‌کند<sup>۲</sup> و پاداش آنان را کمتر از مجاهد شهید در راه خدا نمی‌داند. «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَّرَفَعَفَ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»<sup>۳</sup>

در نگاه امام شیطان دشمنی است که با کیدهای خود تأثیر به‌سزایی در کیفیت و حجم زمان می‌گذارد. وی به عنوان موجودی که همواره مترصد هلاکت انسان است، با تزیین معصیت‌ها و وعده‌های بی‌اساس آدمی را از عمل بازداشته («وَأَعْلَمُ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَبَطَكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ»<sup>۴</sup>) و به امور بیهوده مشغول می‌دارد و بدین سان توبه را که یکی از زمینه‌های قرار گرفتن دوباره در مسیر موفقیت است به تعویق افکنده و توفیق آن را از انسان سلب می‌کند تا آنکه اجل، فرد را در کام خود فرو برد. امیرالمؤمنین می‌فرماید: «فَاتَّقِ عَبْدُ رَبِّهِ نَصَحَ نَفْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَغَلَبَ شَهْوَتَهُ فَإِنَّ أَجَلَهُ مَسْتُورٌ عَنْهُ وَ أَمَلُهُ خَادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمُعْصِيَةَ لِيُرَكَّبَهَا وَ يُمَيِّتُهُ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا إِذَا هَجَمَتْ مَنِيئُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا فَيَا هَا حَسْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ أَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ»<sup>۵</sup>؛ پس هر بنده‌ای باید از پروردگارش پروا گیرد، خیرخواهانه خود را پند دهد، توبه‌اش را پیش فرستد، بر خواسته‌تن چیره شود، زیرا سر رسیدش از او پوشیده است، و آرزویش او را فریبنده، و شیطان براو نگهبان گردیده؛ سرپیچی از فرمان خدا را برایش می‌آراید تا بدان دست یازد، و به امید توبه نگاهش می‌دارد تا امروز را به فردا اندازد، تا اینکه ناگهان در غفلت زده‌ترین حالات، لشکر مرگ براو هجوم آرد.

۱. همو، ۲۲۳/۵۳، ۲۰۸/۸۷.

۲. خطبه ۲۳۰.

۳. حکمت ۴۴۴.

۴. نامه ۷۳.

۵. خطبه ۶۳؛ الکلبینی، ۱۳۶/۲.

## ۱۳-۴-۲- شتابزدگی

انجام هر کار و تحقق هر گونه هدف و برنامه‌ای نیازمند اندیشه، فراهم شدن مقدمات لازم و زمان مناسب آن می‌باشد، چه در مرحله تصمیم‌گیری و چه در اجرای آن. بنابراین انجام کارها پیش از زمان مقرر و یا حرکت شتابزده، باعث هدر رفتن زحمات انسان و مانع رسیدن به نتیجه مطلوب می‌شود. امام علی علیه السلام با اشاره به این مطلب می‌فرماید: «وَجُتِنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْرِ وَقْتِ اِنْبَاعِهَا كَالزَّرْعِ بغيرِ اَرْضِهِ»؛ چپنده میوه قبل از اوان رسیدنش، چون بذرافشان در غیر زمین صالح خود است.

بهره‌مندی از عقل و خرد اقتضاء می‌کند که انسان هیچ کاری را بدون تبیین زوایای مختلف آن انجام ندهد. لذا عجولانه عمل کردن کاری نابخردانه است. چنانکه امام می‌فرماید: «مِنَ الخُرْقِ الْمُعَاجِلَةُ قَبْلَ الْاِمْكَانِ وَ الْاَتَاةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ»؛ از ندانم کاری است: پیش از فراهم کردن زمینه و توان، به کاری دست بردن، و پس از انجام گرفتن کار، درباره آن اندیشیدن و درنگ کردن.

بدیهی است زمانی که فرد بدون توجه به شرایط زمانی و مکانی و احتیاط‌های لازم عمل می‌کند برخی از اصول مهم و ضروری در هر امری را فراموش می‌کند و یا حتی خلاف آن را عمل می‌کند. این امر به شدت آسیب‌زا بوده و موجب لغزش و گرفتاری وی می‌گردد.<sup>۲</sup> لذا در بسیاری از موارد ناچار می‌شود که برای رفع آنها دوباره کار را از ابتدا آغاز کند. این امر خستگی، اندوه و ندامت را قرین فرد می‌سازد «اِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ عُصَّةٌ»<sup>۴</sup> و انگیزه وی را برای انجام برنامه‌های بعدی سلب می‌کند و رسیدن به نتیجه مطلوب را بسیار دشوار و بلکه غیرممکن می‌سازد. و فرد را تا آنجا پیش می‌برد که حتی زمانی که به آن خواسته دست می‌یابد چه بسا آرزو می‌کند که ای کاش هرگز به آن دست نیافته بود.

۱. خطبه ۵.

۲. حکمت ۳۴۰.

۳. الحزائی، ۹۰؛ میرجهانی طباطبائی، ۱۸/۴.

۴. نامه ۳۱، مشابه، حکمت ۳۲۶، ۱۰۹، ۱۱۷.

«فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنَّ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنْهُ لَمْ يَدْرِكْهُ»؛ چه بسا شتاب آورنده به چیزی که آگرددان دست یافت، بسی دوست دارد که بدان دست نیافته بود.

در یک جمع‌بندی ریشه بسیاری از سختی‌ها و شکست‌هایی که بابت این مسأله به وجود می‌آید: سطحی‌نگری، عمل با تکیه بر احساسات و شتاب بی‌جا و شیفتگی بی‌اندازه در برابر مقصد است. لذا امیرالمؤمنین افراد را از شتابزدگی بخصوص در هنگامه خشم و شهوت پرهیز داده و به درنگ و تدبیر در امور فرا می‌خواند:

«إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوْ [التَّسَاقُطِ] التَّسَقُّطُ فِيهَا عِنْدَ امْكَانِهَا أَوْ اللَّجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوْ الْوَهْنَ عَمَّا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ، فَضَعَّ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَ أَوْقَعَ كُلَّ [عَمَلٍ] أَمْرٍ مَوْقِعَهُ»<sup>۱</sup>؛ زنهار از شتاب کردن به کارها پیش از فرا رسیدن هنگام آنها، و فروافتادن آزمندانه در آنها هنگام از دست دادن آنها، یا ستیزیدن درباره کارها به هنگامی که ناشناخته‌اند یا ناچیز دانستن آنها به هنگامی که می‌خواهند آشکار شوند. پس هر کاری را در جایگاه خود بگذار، و هر چیزی را در شرایط خودش به جای آر.

### ۱۳-۴-۳- اشتغال به امور غیر ضروری

یکی از عوامل از دست دادن فرصت این تصور واهی فرد است که فرصت همیشه وجود خواهد داشت و هر وقت اراده کند و بخواهد، می‌تواند به کار مورد علاقه خود بپردازد این امر موجب می‌شود افراد نتوانند ارزش، اهمیت و آنی بودن این موهبت بزرگ را درک و قدرشناسی کنند. در نتیجه برخی فرصت‌ها بسیار نامحسوس و شتابان، در قالب طلوع و غروب خورشید برای همیشه نابود می‌گردد. «مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ»<sup>۲</sup> از جمله این موارد گذران عمر در غیر عبادات و اطاعت خداوند است که امام علیه السلام پرداختن به این امور را سبب

۱. همان

۲. نامه ۵۳؛ خطبه ۱۷۲؛ معادخواه، ۴/۳۳۳۴-۳۳۳۵.

۳. خطبه ۱۸۷.

بی‌ثمر گردانیدن عمر دانسته، می‌فرماید: «مَنْ أَفْتَى عُمُرَهُ فِي غَيْرِ مَا يُنْجِيهِ فَقَدْ أَضَاعَ مَطْلَبَهُ»؛ هر که فانی کند عمر خود را در غیر آنچه او را رستگاری دهد پس به تحقیق ضایع کرده مطلب خود را.

اغلب افراد خود را به شدت مشغول چنین کارهای غیر ضروری می‌کنند. و در اموری که تخفیف آنها واجب است، بیهوده پافشاری می‌کنند. لذا با پرداختن به حاشیه، علاوه بر آنکه آرامش و رضایت خاطر خود و دیگران را تباه می‌سازند، با سخت و سنگین نمودن کارها، توان بررسی همه جانبه نسبت به امور حیاتی را از خود سلب می‌کنند، از این رو منفعتی گران بها را از دست می‌دهند. امام در این باره می‌فرماید: «مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ ضَرُورَتِهِ فَوْتَهُ ذَلِكَ مَنَفَعَتَهُ»؛<sup>۲</sup> کسی که سرگرم شود بدانچه ضرورتی برای او ندارد، این کار موجب می‌گردد که سود از دست او برود.

اگر انسان عمر خود را مصروف امور زائل شونده، فائت و زودگذر دنیوی گرداند، غافل است که وقت ارزشمند خود را بیهود زائل کرده است «الاشْتِغَالُ بِالْفَائِتِ تَضْيِيعُ الْوَقْتِ»<sup>۳</sup>. لذا حضرت، افراد را از تضييع عمر در چنین اموری حاصلی بر حذر داشته و می‌فرماید: «لَا تَشْتَغِلْ بِمَا لَا يَغْنِيكَ وَلَا تَتَكَلَّفْ فَوْقَ مَا يَكْفِيكَ وَاجْعَلْ كُلَّ هِمِّكَ لِمَا يُنْجِيكَ»<sup>۴</sup>؛ سرگرم کاری که تو را به کار نیاید مشو و خود را برای بیش از آنچه که تو را بس باشد به زحمت مدار و تمام همتت را در کاری صرف کن که تو را نجات بخشد.

گزینه دیگر مدیریت ضعیف زمان در این مبحث؛ همت‌های بیهوده است. هر چند یکی از طرق بایسته مدیریت زمان بهره‌گیری همه جانبه از فرصت عمر به وسیله همت و تلاش است، و در ارزش و اهمیت آن همین بس که حضرت درباره آن می‌فرماید: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ»<sup>۵</sup>؛ ارزش هر کس به اندازه همت اوست.

۱. آمدی، حکمت ۳۰۶۴.

۲. حکمت ۱۰۹۴۷.

۳. ورام بن ابی فارس، ۱۰۷/۲.

۴. آمدی، حکمت ۱۰۹۴۲.

۵. آمدی، حکمت ۴۰.

اما برخی افراد در این مسیر دچار انحراف شده، خود را به تلاش‌های بیهوده مشغول می‌دارند، در نتیجه با از دست دادن زمان دچار زیان جبران‌ناپذیری می‌شوند. «إِنَّ الْمُتَّعِبُونَ مَنْ غَبِنَ عُمْرَهُ»<sup>۱</sup>

گاهی این تلاش‌ها در راستای اهداف شخصی دیگران انجام می‌شود؛ البته هر چند برطرف کردن نیازهای انسان‌ها از جمله عالی‌ترین تمایلات انسانی و از ضروریات زندگی اجتماعی است و تا بدان حد در وصول افراد به موفقیت تأثیرگذار است که بزرگان دین توفیق آن را از خداوند مسئلت و همگان را به آن ترغیب می‌کردند،<sup>۲</sup> اما گاهی این امر از مسیر صحیح خود خارج شده و مانعی جهت مدیریت زمان و موفقیت محسوب می‌شود، چنانکه برخی افراد تمام توان و وقت خود را به کار می‌گیرند و مانند یک برده کار می‌کنند. اما با کنار گذاشتن اموری که متضمن موفقیت واقعی ایشان است، عمر خود را با سودی که عاید دیگران می‌شود می‌گذرانند و چه بسا در این راه به اعمال نامشروعی دست می‌زنند که به واسطه آن هلاکت دنیوی و اخروی خود را رقم می‌زنند. حضرت می‌فرماید: «النَّاسُ فِي الدُّنْيَا عَامِلَانِ عَامِلٌ عَمِلَ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا قَدْ شَغَلَتْهُ دُنْيَاهُ عَنْ آخِرَتِهِ يَخْشَى عَلَى مَنْ يَخْلُفُهُ الْفَقْرَ وَيَأْمَنُ عَلَى نَفْسِهِ فَيُنْفِي عُمْرَهُ فِي مَنَفَعَةٍ غَيْرِهِ»<sup>۳</sup>؛ مردم در این جهان دوگانه رفتار می‌کنند: عمل‌کننده‌ای که در این جهان برای این جهان کار می‌کند، این جهان او، وی را از جهان دیگرش به خود سرگرم ساخته است، برای کسی که از خود به جا می‌گذارد از ناداری بیمناک است، و از تنگدستی خودش آسوده خاطر، در نتیجه زندگی خویش را در راه سود دیگری نابود می‌کند.

بنابراین ضروری است تا فرصت باقی است از کارهای بی‌ارزش کناره‌گیری نمود و از لحظات عمر نهایت استفاده را کرد. «سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ»<sup>۴</sup>

۱. حکمت ۳۰۶۱.

۲. المغربی، ۳۲۰/۲؛ نامه ۵۳.

۳. حکمت ۲۵۵.

۴. نامه ۳۱.

یکی دیگر از گزینه‌های آسیب‌رسان که در لابلای سخنان امام مطرح شده‌اند و مدیریت نادرست زمان را موجب می‌شود سستی و تنبلی است.

این موضوع قابل انکار نیست که تداوم حیات و بقای انسان‌ها به کار و فعالیت وابستگی تامی دارد. از این رو هنگامی که سستی و تنبلی جانشین سعی و کوشش شود بالتبع باعث از دست رفتن فرصت‌ها شده، فرد ناخواسته در تنگناهای خاصی قرار می‌گیرد که می‌تواند باعث شود از حد خود تجاوز کرده و حتی حقوق دیگران را ضایع کند. «مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي ضَيَّعَ الْحُقُوقَ»<sup>۱</sup>؛ علاوه بر آنکه اندوه و ندامت نیز به بار آورده «مَنْ أَطَاعَ التَّوَانِي أَحَاطَ بِهِنَّ النَّدَامَةُ»<sup>۲</sup>؛ و حسرت ابدی را در پی دارد «التَّوَانِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ»<sup>۳</sup> اگر ضعف و سستی بر افراد حاکم شود هلاکت را حتمی می‌سازد «فِي التَّوَانِي وَالْعَجْزِ أَنْتِجَتِ الْمَلَكَهَ»<sup>۴</sup>. بنابراین با توجه به اینکه تنبلی می‌تواند ابعاد مختلف زندگی انسان را تحت تأثیر قرار دهد، امیرالمؤمنین همگان را به کار و تلاش فرا خوانده و در سخنی می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالْجِدِّ وَالْإِحْتِهَادِ»<sup>۵</sup>؛ شما را سفارش می‌کنم به تلاش و کوشش.

امام علی علیه السلام برای شکستن بستر توجیها و بهانه‌های افرادی که کسالت، خستگی و بی‌حالی را توجیه سستی خود بیان می‌کنند در وصیت خود به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ»<sup>۶</sup>؛ ای فرزندم تو را سفارش می‌کنم به عمل در حال نشاطی و بی‌حالی.

### ۱۳-۵- نتیجه

گزاره‌های علوی بیانگر آن است که زمان تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر کیفیت و کمیت زندگی

۱. همو، ۲۲۵.

۲. آمدی، حکمت ۱۰۶۳۱.

۳. حکمت ۱۰۶۲۶.

۴. مجلسی، ۳۴۲/۶۸.

۵. حرعاملی، تفصیل وسائل الشیعه، ۹۲/۱.

۶. ابن شعبه حرانی، ۹۹.



افراد دارد. از این رو تعالیم مهمی در زمینه‌گزینش و اولویت‌بندی اهداف، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی به عنوان شروط اصلی و اصول اساسی جهت مدیریت صحیح زمان مطرح شده است. که غفلت از آنها می‌تواند سبب تلف شدن زمان شده، خسارات جبران‌ناپذیری را پدید آورده و تحقق اهداف را به تأخیر انداخته و یا متوقف سازد. بنابراین از مجموع آنچه گذشت این مطلب حاصل می‌شود که داشتن اهدافی چند و تکیه بر برخی اصول به تنهایی انسان را به مطلوب نمی‌رساند. لذا اگر بخواهیم مدیریت زمان به صورت صحیح شکل گرفته و تداوم یابد، ضروری است با انتخاب و تمرکز بر والاترین اهدافی که با واقعیات عالم و سرشت آدمی مطابق بوده و ضامن سعادت ابدی است زمان خود را مدیریت کنیم. همچنین روشن شد که اصول شایان توجه‌ای در این زمینه در مکتب علوی که همواره سعادت اخروی مقدم بر کامیابی‌های دنیوی قلمداد شده است وجود دارد که به خوبی می‌تواند بین جنبه‌های مختلف این موضوع تعادل برقرار کرده و مانع از هدر رفتن زمان و پشیمانی ابدی گردد.





## فصل ۱۴: نقش اصلاح ساختارهای مدیریت در عملکرد مطلوب کارگزاران از منظر نهج البلاغه<sup>۱</sup>

۱-۱۴- طرح مسأله

۲-۱۴- اصلاح نگرش به مسئولیت و مدیریت

۳-۱۴- اصلاحات در به‌کارگیری نیروی انسانی

۴-۱۴- اصلاح ساختار نظام اقتصادی

۵-۱۴- اصلاح ساختار نظام قضایی

۶-۱۴- نتیجه

---

۱. با همکاری: میثم کهن ترابی.



عوامل متعددی در کیفیت عملکرد کارگزاران تأثیرگذارند که از جمله آن می‌توان به ویژگی‌های فردی کارگزاران و چگونگی تعامل آنها با رهبری، مردم و نخبگان اشاره کرد؛ اما یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین عوامل، ساختار مدیریتی نظام اسلامی است. مادامی که ساختارهای مدیریت به درستی و براساس اصول دینی نباشد، شایستگی‌های فردی و تلاش و همت کارگزاران نتیجه مطلوبی نخواهد داد. اصلاح ساختاری نگرش به مدیریت و مسئولیت، اصلاح قوانین مزبور برای به کارگیری نیروی انسانی به ویژه مدیران، اصلاح ساختار نظام اقتصادی و قضایی از جمله مهم‌ترین اقدامات امام علی علیه السلام برای پیشگیری از اثرگذاری نامطلوب کارگزاران بر جامعه به شمار می‌آید. در صورت برخورداری حکومت اسلامی از ساختارهای مدیریتی، کارگزاران از آفات متعددی که پیش روی آنهاست در امان می‌مانند.

#### ۱۴-۱- طرح مسأله

در هر حکومتی، ساختارهای مدیریتی وجود دارد که کارگزاران و مدیران آن حکومت در بستر آن ساختارها حرکت می‌کنند. عوامل متعددی در کارآمدی و یا ناکارآمدی یک حکومت تأثیرگذارند که از جمله مهم‌ترین آنها، وجود ساختارهای نادرست در حوزه مدیریت است. بی‌تردید هر چه ساختارهای مدیریتی جامع‌تر و دقیق‌تر باشد، عملکرد کارگزاران نیز بهتر خواهد بود. مسأله محوری پژوهش حاضر، میزان و کیفیت تأثیر اصلاح ساختارهای مدیریتی بر عملکرد بهینه کارگزاران از منظر مولای متقیان علیه السلام در نهج البلاغه است.

یکی از ویژگی‌های حکومت اسلامی برخورداری آن از ساختار مدیریتی مناسب با تعالیم دین است. اساساً مهم‌ترین تفاوت مکتب مدیریتی اسلام با دیگر مکاتب شرقی و غربی در همین مقوله است.<sup>۱</sup> از این رو اگر ساختار یک نظام با تعالیم دینی بیگانه و یا ساختاری دینی ناقصی داشته باشد، نمی‌توان از مدیران چنین نظامی توقع داشت که نتیجه عملکردشان جامعه را به سوی صلاح و سعادت سوق دهد؛ چرا که در یک ساختار فاسد و یا ناکارآمد، تعهد و تخصص مدیران سودی نخواهد داشت. به عبارت دیگر در نظامی با ساختار نادرست، مدیرانی قدرت و کارایی بیشتری دارند که با آن ساختار هماهنگ باشند و اگر مسئولی از تعهد و تخصص برخوردار باشد یا ناگزیر است که خود را با سیستم موجود مدیریتی تطبیق دهد که نتیجه آن فساد رفتاری اوست و یا به مقابله با آن برخیزد که در این صورت بخش زیادی از نیروی خود را در این راه صرف می‌کند و نهایتاً کارایی قابل قبولی نخواهد داشت ضمن اینکه چنین افرادی غالباً یا توسط مدیران بالاتر برکنار شده و یا خود از ادامه کار انصراف می‌دهند. در مقابل اگر ساختار مدیریتی صحیح و براساس دستورات اسلام باشد حتی مدیری که از تعهد و تخصص کافی برخوردار نیست به جهت اینکه بتواند در این سیستم دوام بیاورد، ناچار است که خود را با ساختار موجود تطبیق دهد. در چنین حالتی هر چند وجود این مسؤولان ممکن است سرعت پیشرفت و تعالی جامعه را با کندی مواجه سازد اما اثر نامطلوبی هم بر اجتماع نمی‌گذارد.

امیرمؤمنان علیه السلام در شرایطی زمام امور را به دست گرفت که ساختارهای مدیریتی جامعه اسلامی آن روز به شدت معیوب و فاسد بود. ایشان به جهت اینکه خواهان سعادت مردم و جامعه اسلامی بود در آن شرایط سخت حکومت را پذیرفت اما با هدف اصلاح امور و احیای معالم دین؛ چنانکه فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مَنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَّاسِ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الحُطَّامِ، وَ لَكِنْ لِنَرِدَ المَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تُقَامَ المَعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ»<sup>۲</sup>؛

۱. افجه‌ای، مدیریت اسلامی، ۱۵-۲۲.

۲. خطبه ۱۳۱.

«خدایا تو می‌دانی آنچه از ما رفت نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز زیادت خواستن بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهر کنیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا شود.»

بنابر آنچه گفته شد مادامی که زیربنای مدیریت بر اساس تعالیم دین اصلاح نشود، نیک‌کرداری و اثرگذاری مطلوب از مدیران انتظاری نابعاست. از این رو علی علیه السلام دست به اصلاحات گسترده‌ای زد که سخن پیرامون آن بحثی مستوفی می‌طلبد و از حوصله این گفتار خارج است.<sup>۱</sup> اما آنچه در ادامه مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد اهمیت اصلاح ساختارهای مدیریتی در حوزه‌های مختلف و نقش آن در عملکرد کارگزاران است.

#### ۱۴-۲- اصلاح نگرش به مسئولیت و مدیریت

برای پیشگیری از انحراف مسؤولان و اثرگذاری نامطلوب آنها بر حرکت جامعه، پیش از هر اقدام عملی لازم است نگرش به مسئولیت در نظام اسلامی اصلاح شود. به عبارتی دیگر همه اقشار جامعه به ویژه کارگزاران ضروری است که دیدگاه اسلام را در مورد مسئولیت و اداره امور بدانند و در مسیر تحقق آن گام بردارند. مسؤولان قبل از پذیرش مسئولیت باید بدانند چه امر خطیری را پذیرفته‌اند و عملکرد آنها تا چه اندازه در سعادت و شقاوت جامعه مؤثر است و اینکه اسلام از آنها چه انتظاری دارد و اساساً به چه دلیل این مسئولیت به عهده آنها گذاشته شده است؟

مولای متقیان علیه السلام در نامه‌ای به اشعث بن قیس که استاندار آذربایجان و منصوب خلیفه سوم بود و نگرشی نادرست به مفهوم مدیریت و حکومت داشت می‌فرماید: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ، وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَ أَنْتَ مُسْتَرْعِي مِّنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ، وَ لَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ، وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ أَنْتَ مِّنْ

۱. دلشاد تهرانی، لوح بینایی، ۲۶۱-۴۴۱.

خُزَّانِهِ حَتَّى تَسْلِمَهُ إِلَيَّ، وَ لَعَلِّي أَلَّا أَكُونَ شَرُّؤَلَاتِكَ لَكَ، وَ السَّلَامُ»؛ «کاری که بر عهده توست نان خورش تو نیست، بلکه برگردنت امانتی است. آنکه تو را به آن کار گمارده، نگهبانی امانت را به عهده گذارده، تو را نرسد که آنچه خواهی به رعیت فرمایی و بی دستوری به کاری دشوار درآیی. در دست تو مالی از مال‌های خداست و تو آن را خزانه‌داری تا آن را به من بسپاری امیدوارم برای تو بدترین والیان نباشم و السلام.»

از منظر امام علیه السلام مسؤولان، امانت‌دار و نگهبان امت هستند و آنها باید تمام تلاش خود را برای خزانه‌داری صحیح اموال و مصرف درست آن به کار گیرند. مسؤولان باید در خدمت این امانت باشند و نه مسلط بر آن تا هرگونه که بخواهند در آن تصرف کنند و این معنای مسؤولیت از دیدگاه امام علیه السلام است؛ یعنی مسؤولیت‌پذیری و نه سلطه‌گری. آنها باید برای اقدامات خود ملاک داشته باشند و بر اساس حجتی روشن عمل کنند و در اداره امور از اعمال نظری مبنا و حکومت رأی بپرهیزند.<sup>۲</sup> ایشان به شدت با سلطه‌خواهی و زورگویی و انتظار فرمان‌بری بی‌چون و چرای مردم از مسؤولان مبارزه می‌کند. چنانکه در نامه سراسر حکمت آنها به مالک می‌فرماید: «وَلَا تُقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرُ فَاطُاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِذْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ»<sup>۳</sup>؛ «و مگو مرا گمارده‌اند و من می‌فرمایم و اطاعت امر را می‌پایم چه این کار دل را سیاه کند و دین را پزمرده و تباه و موجب زوال نعمت است و نزدیکی بلا و آفت.»

در این عبارت نورانی فعل نهی «لَا تُقُولَنَّ» نشان‌دهنده بینش و دیدگاه کارگزار به جایگاه خویش است. نتیجه این بینش در سه حوزه مهم و تأثیرگذار فردی، اعتقادی و اجتماعی قابل مشاهده است.<sup>۴</sup> حاکمی که دارای این نگرش است و با این روحیه زمام امور مسلمین را در دست دارد، نه تنها در نهایت به زورمداری، دروغ، حق‌کشی و ارباب

۱. نامه ۵.

۲. دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، ۴۱-۴۲.

۳. نامه ۵۳.

۴. دلشاد تهرانی، دلالت دولت، ۱۹۶.



متوسل می‌شود، بلکه باعث ویرانی دین و آیین مقدس اسلام و بازگشت عزت مسلمین به ذلت و سعادت آنان به شقاوت و بدبختی خواهد شد.<sup>۱</sup> چنانکه در تاریخ نیز شاهد اثرگذاری نامطلوب مدیرانی با این دیدگاه بوده‌ایم از جمله اشعث بن قیس، که سرانجام به دلیل عملکرد غیرقابل قبولش توسط امیرمؤمنان علیه السلام عزل شد.<sup>۲</sup>

#### ۱۴-۲-۱- وسیله و یا هدف بودن حکومت؛ محوری‌ترین مؤلفه نگرش

از جمله مؤلفه‌های مهم در نگرش به مدیریت این است که آیا مدیریت و حکمرانی وسیله است یا هدف؟ در برابر این سؤال مدیران به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول کسانی هستند که مسؤولیت را هدف خود می‌دانند. از این رو همه چیز را برای آن می‌خواهند و در راه آن می‌دانند. بر این مبنا حکومت به خودی خود بالاترین ارزش را داراست و همه چیز با آن سنجیده می‌شود در این صورت تمامی تلاش‌ها برای رسیدن و دست‌یابی به حکومت و حفظ و نگهداری آن به هر صورت و با هر وسیله است. گروه دوم عده‌ای هستند که حکومت را وسیله‌ای برای ترقی خود و رسیدن به ثروت و مکننت می‌دانند و گروه سوم می‌خواهند که به وسیله حکومت به مردم خدمت کرده، شعائر دین را برپا دارند و جامعه را مهیای وصول به قله‌های سعادت و کمال کنند.<sup>۳</sup>

گروه سوم کسانی هستند که مسؤولیت را وسیله‌ای جهت اجرای اهدافی دانسته و برای حکومت ارزش خاصی قایل نمی‌شوند چنانکه از نگاه امام علیه السلام نفس حکومت به خودی خود از کفشی پینه زده شده،<sup>۴</sup> آب بینی بز،<sup>۵</sup> برگی جویده که در دهان ملخ است،<sup>۶</sup>

۱. فاضل لنکرانی، آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام، ۹۱.

۲. بلاذری، انساب الأشراف، ۸۰/۳.

۳. دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، ۸۵-۸۶.

۴. خطبه ۳۳.

۵. خطبه ۳.

۶. حکمت ۲۳۴.

استخوان خوکی که در دست جذامی است<sup>۱</sup> و از دانه تلخ حنظل<sup>۲</sup> بی ارزش تراست مگر اینکه وسیله‌ای باشد تا به کمک آن با شکم بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم مقابله کند.<sup>۳</sup> دین را احیاء کرده و دست به اصلاحات بزند.<sup>۴</sup> به اقامه حق و رفع باطل اقدام کند.<sup>۵</sup> ارزش‌های عصر نبوی را زنده نماید.<sup>۶</sup> زمینه حکومت شایستگان را فراهم کند.<sup>۷</sup> به تبعیض در تمام شؤون آن پایان دهد<sup>۸</sup> و با خشونت و استبداد به ستیز برخیزد.<sup>۹</sup>

وجود مدیرانی در گروه اول و دوم سبب دوری حکومت از اهداف متعالی آن شده و نتیجه عملکرد آنها با وجود چنین دیدگاهی در جامعه جز فساد و تباهی نیست. توضیح اینکه گروه اول تنها به رسیدن به قدرت می‌اندیشند و برای وصول به آن دست به هر کاری می‌زنند لذا پیش از در اختیار گرفتن مسئولیت خود را وامدار افراد و گروه‌های مختلف می‌کنند و معلوم است که پس از رسیدن به قدرت باید در اندیشه تأمین منافع آنها باشند. پس از رسیدن به مسئولیت نیز تمام همت خود را برای حفظ قدرت به کار می‌بندند و حتی اگر دچار انحراف نشوند همه توان‌شان را برای حفظ قدرت به کار گرفته و از انجام وظایف‌شان باز می‌مانند.

گروه دوم مسئولیت را نردبانی برای ورود به جرگه مدیران و ثروتمندان قلمداد می‌کنند. آنها دریافته‌اند که اگر بخواهند از مزایای مختلف بهره ببرند و با افراد و احزاب صاحب نفوذ، ثروت و قدرت در ارتباط باشند، راهی جز در اختیار گرفتن یک مسئولیت هر چند

۱. حکمت ۲۳۶.

۲. نامه ۴۵.

۳. خطبه ۳.

۴. خطبه ۱۳۱.

۵. خطبه ۳۳.

۶. همو.

۷. خطبه ۲۱۶.

۸. خطبه ۲۱۶، ۱۵.

۹. نامه ۵۳.

در سطوح پایین ندارند. بدیهی است که این افراد انگیزه‌ای برای خدمت به مردم و برآوردن خواسته‌هایشان ندارند و فقط به منافع خود و حزب‌شان می‌اندیشند.

### ۱۴-۲-۲- دلایل نگرش ناصحیح برخی مدیران به مدیریت

حضور مدیرانی با نگرش‌های نادرست در نظام اسلامی خطری جدی محسوب می‌شود و حقیقت این است که حکومت‌ها همواره با مدیرانی اینچنین مواجه هستند. پرسش اساسی این است که چرا با وجود اتفاق همگان بر ضروری که از ناحیه این مدیران به نظام، مردم و حتی دین وارد می‌شود باز هم این افراد در سطوح مدیریتی نظام به چشم می‌خورند؟

در پاسخ به این سؤال اگر از تعهد و تقوای فردی مسؤولان اغماض کنیم، دو دلیل عمده قابل طرح است: دلیل اول امکانات و مزایای فراوانی است که برای مدیران فراهم است. به واقع یکی از ایرادهای اساسی ساختار مدیریت این است که یک سمت آن قدر جاذبه داشته باشد که افراد آن را آرزوی خویش قرار داده و برای رسیدن به آن دست به هر کاری بزنند. البته این بدان معنا نیست که مدیران نباید از رفاه برخوردار باشند. در عهدنامه مالک اشتر، امیرمؤمنان علیه السلام از مالک می‌خواهد نیازهای مالی کارگزاران و زبردستانش را تأمین نماید، لکن آنچه آسیب‌آفرین است غلبه درآمد‌ها، امکانات و مزایا بر تکالیف و سختی‌هایی است که از یک مسؤول مطالبه می‌شود. در چنین شرایطی عده‌ای که انگیزه صحیحی از مدیریت ندارند، آن را محملی برای رسیدن به اغراض شخصی خود می‌یابند.

دیگر عاملی که ناصالحان را مشتاق مدیریت می‌کند نوع رفتار عموم مردم با آنهاست، غالباً مردم به گونه‌ای با مدیران رفتار می‌کنند که آنها برای خود شخصیتی خاص و فراتر از دیگران را متصور می‌شوند و این خود سبب می‌شود گروهی که مشتاق برتری طلبی و فخرفروشی هستند این موضع را مکان مناسبی برای رسیدن به اهداف‌شان بدانند. امیرمؤمنان علیه السلام در طول همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله به مقابله با

این نظام و فرهنگ خودکامگی‌پذیری برخاست و زندگی خویش را وقف محو آن و برپایی نظام و فرهنگ اسلامی ساخت. ایشان تمام تلاش خود را برای زدودن این فرهنگ جاهلی به کار بست.<sup>۱</sup> امام علیه السلام پس از به دست گرفتن زمام امور به مردم آموخت که با حقوق خویش آشنا باشند و در برابر هیچ کس جز خدا سرخم نکنند و دیدگاهشان را به این مهم تغییر دهند. ایشان با تأکید بسیار از مردمان می‌خواست که بر خودکامگی‌پذیری گام نهند و آن را پایان بخشند و به هیچ روی در ارتباط با او رفتاری نداشته باشند که سرسوزنی خودکامگی‌پذیری در آن راه داشته باشد. او از آنان می‌خواست توجه داشته باشند که در تمام عرصه‌هایی که دو طرف وجود دارد از جمله زمامداران و مردمان، رابطه حاکم، فقط رابطه دوزی حق است<sup>۲</sup> نه چیز دیگر. خودشان نیز قبل از هر کسی این‌گونه عمل می‌فرمود. هنگامی که از جنگ صفین بر می‌گشتند در مسیر برگشت، دهقانان شهر انبار تا حضرت علیه السلام را دیدند پیاده شده و پیشاپیش آن حضرت می‌دویدند. امام علیه السلام فرمود: «مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلِقْنَا مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَّرَاءَنَا - فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَّرَاؤُكُمْ - وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ - وَتَشُقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ - وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ - وَأُزْبِحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ»<sup>۳</sup>؛ «این چه کار بود که کردید؟ گفتند: عادتی است که داریم و بدان امیران خود را بزرگ می‌شماریم. فرمود: به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیایان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرت‌تان بدبخت می‌شوید و چه زیان‌بار است رنجی که کیفر در پی آن است و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش امان است.»

اهمیت این فرهنگ‌سازی برای امام علیه السلام به اندازه‌ای است که پس از جنگ صفین و اشتغالات ذهنی فراوان از این فرصت کم‌بیشترین استفاده را می‌کند و در جملاتی

۱. دلشاد تهرانی، کاخ تباہی، ب ۳۳.

۲. دلشاد تهرانی، حکومت حکمت، ۱۳۸-۱۴۷.

۳. حکمت ۳۷.

ارزشمند به صراحت از مردم می‌خواهد که این رفتار را کنار بگذارند؛<sup>۱</sup> چرا که هم رنج دنیا و هم عذاب آخرت و در یک کلام شقاوت جامعه را در پی دارد.

کلام نورانی امام علیه السلام اهمیت نوع تعامل مردم با کارگزاران در صلاح و سعادت و یا فساد و شقاوت جامعه را معلوم می‌سازد. ایشان در میدان جنگ صفین در خطبه‌ای به تبیین این مهم پرداخته و تأکید می‌فرماید که مردم مراقب رفتارشان با مسؤولان باشند: «پس با من چنانکه با سرکشان گویند سخن مگویید. چونان که با تیزخویان کنند از من کناره مجوید و با ظاهراآیی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید و نخواهم مرا بزرگ انگارید چه آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و قرار دادن عدالت بروی دشوار بود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است.»<sup>۲</sup>

وجود چنین فرهنگی سبب شیوع ستایش‌گری و چاپلوسی از سوی مردم می‌شود. حضرت علی علیه السلام در پاسخ به شخصی که با جملاتی طولانی به ستایش ایشان پرداخت،<sup>۳</sup> به تبیین آثار سوء شیوع این فرهنگ در میان مردم پرداختند و در سخنانی مردم را از ستایشگری حاکمان برحذر داشتند<sup>۴</sup> و از کارگزاران خود نیز می‌خواستند که اجازه ندهند مردم در تعامل با آنها از ابراز چاپلوسی استفاده کنند؛ چرا که سبب خودشیفتگی آنها شده و چنین حالتی از استوارترین حالات شیطان است که در وجود ستایش شده‌ها شکل می‌گیرد و نهایتاً باعث می‌شود تمام کارهای نیک او از بین برود؛<sup>۵</sup> چنانکه در تاریخ آمده مقداد صحابی گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و آله، به صورت شخصی که نزد عثمان به چاپلوسی او می‌پرداخت مشتی خاک پاشید و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه ستایشگران را دیدید به چهره آنان خاک پاشید.»<sup>۶</sup>

۱. خویی، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ۷۱/۲۱.

۲. خطبه ۲۱۶.

۳. محمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ۱۸۳/۲-۱۸۴.

۴. خطبه ۲۱۶.

۵. خطبه ۵۳.

۶. قشیری، صحیح مسلم، ۱۲۸/۱۸.

اگر مردم، مسؤولان را ستایش کرده و به چاپلوسی آنها پردازند در نحوه مدیریت آنها تأثیرگذار خواهد بود ضمن اینکه وجود چنین فرهنگی ستایش دوستان را به صحنه مدیریت می‌کشد و انسان‌های شایسته که از این حالت بیزارند را از ورود به این عرصه باز می‌دارد. این سخن برگرفته از تعالیم دین مبین اسلام است؛ روایت شده که مردی در حضور پیامبر ﷺ به ستایش از شخصی پرداخت پیامبر ﷺ فرمود: «این سخنان را به گوش او مرسان چرا که باعث هلاکتش می‌شوی و او اگر این سخنان را بشنود رستگار نمی‌شود.»<sup>۱</sup> بنابراین کارگزارانی که در معرض چاپلوسی قرار می‌گیرند و با آن برخورد نمی‌کنند خود و به تبع آن جامعه را به سقوط و شقاوت می‌کشاند. از این رو هم ستایش‌کنندگان و هم ستایش‌شوندگان در اثر سوئی که کارگزاران در جامعه از خود به جای می‌گذارند مشارکت دارند.

### ۱۴-۳- اصلاحات در به‌کارگیری نیروی انسانی

نیروی انسانی یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ارکان یک نظام است. حکومتی که خواهان سعادت و پیشرفت جامعه است لازم است ساختاری روشن و شفاف و در عین حال مبتنی بر تعالیم دین در به‌کارگیری نیروی انسانی شایسته داشته باشد. مراد از نیروی انسانی تمام افرادی هستند که توسط دولت استخدام می‌شوند. از این میان، مدیران و کارگزاران از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. اگر در به‌کارگیری نیروی انسانی، نابسامانی وجود داشته باشد و ارتباط جای روش‌مندی و ضابطه را بگیرد، قطعاً خروجی عملکرد این افراد به زیان مردم و جامعه خواهد بود. از آنجا که محور گفتار حاضر، بیان ملاک‌های مورد تأیید اسلام برای گزینش نیست، لذا بحث را در اینجا به این مهم اختصاص نداده و تنها اهمیت وجود ساختاری صحیح در مدیریت استخدام نیروی انسانی در نظام، به جهت پیشگیری از اثرگذاری نامطلوب کارگزاران مورد تأکید قرار می‌گیرد.

اگر معیار حکومت‌های اسلامی در کشورداری، تعالیم اسلام و به ویژه سیره امیرمؤمنان علیه السلام



است، ضرورت دارد که این مطلب مورد توجه قرار گیرد که ایشان به محض در اختیار گرفتن زمام امور، شیوه به کارگیری کارگزاران را اصلاح کرد و معیارهای گذشته را که بر اساس قبیله‌گرایی، خویشاوندی و سهم‌خواهی بود به کنار نهاد و در این مسیر هزینه‌های فراوانی را پرداخت. مقابله ایشان با حکومت‌خواهی و سهم‌طلبی طلحه و زبیر بهترین گواه بر این ادعاست.<sup>۱</sup> ایشان به صراحت با درخواست آنها از شرکت در حکومت مخالفت کرد و فرمود: «شما تنها در نیرو بخشیدن به من و مساعدت به حکومت به هنگام ناتوانی و سختی شریک خواهید بود.»<sup>۲</sup>

گزینش روش‌مند و معیارگرا نشان‌دهنده سلامت و قوت اشخاص و سازمان‌هاست. فرد و سازمانی که به خود و منافع شخصی و گروهی خود می‌اندیشد و برایش حق و پیشرفت سازمانی و دست‌یابی به اهداف از راه درست مطرح است معیارگرا عمل می‌کند و این از منظر امیرمؤمنان علی علیه السلام نشانه خدا‌خواهی و پیروی از فرمان‌های الهی و علاقه به حکومت و سازمان است و اگر جز این باشد بی‌گمان بی‌مبالاتی و خیانت‌ورزی است.<sup>۳</sup>

امام علیه السلام علاوه بر اینکه خود بر اساس ساختاری صحیح و به صورت قاعده‌مند افراد را به کار می‌گرفتند از کارگزاران خود می‌خواستند که چنین عمل کنند و از بی‌ضابطگی پرهیزند. ایشان به هنگام اعزام کارگزاران‌شان به آنها توصیه‌ای اکید می‌کردند که از انتخاب‌های سلیقه‌ای پرهیز کنند. در آیین‌نامه‌های ایشان به خصوص در عهدنامه مالک اشتر این مطلب به صراحت تأکید شده است.<sup>۴</sup>

نظامی که برای به کارگیری نیروی انسانی به ویژه مدیران از ساختار مناسبی برخوردار نباشد، همواره گرفتار آزمون و خطا خواهد بود که فاجعه‌ای برای یک نظام مدیریتی

۱. مفید، نبرد جمل، ۱۵۰.

۲. دینوری، الإمامه والسیاسة، ۱۵۱/۱.

۳. دلشاد تهرانی، دلالت دولت، ۴۹۸-۴۹۹.

۴. نامه ۵۰.



به حساب می‌آید؛ چرا که نظام، برای به کارگیری نیروها هزینه می‌کند اما بدون اینکه کارایی مثبتی داشته باشند ناچار است با صرف هزینه‌ای دیگر آنها را از کار برکنار کند و واضح است که در این مسیر ضررهای جبران ناپذیر دیگری نیز برپیکره حکومت و جامعه وارد می‌آید. مردم به نظام و حتی کارایی مدیریت اسلامی بی‌اعتماد می‌شوند و جامعه به سبب جدایی مردم و حکومت، گرفتار انحطاط و شقاوت می‌شود.

نظامی که از ساختاری سالم و کارآمد در استخدام نیروهای انسانی برخوردار نیست تنها در یک حالت می‌تواند امیدوار به اثرگذاری مطلوب کارکنان دولت و مدیران آن باشد و آن هنگامی است که افراد به کار گرفته شده متعهد و متخصص باشند و این تنها یک حالت از مجموع حالاتی است که ممکن است اتفاق افتد. گزینش‌های بی‌معیار و یا براساس معیارهای غلط پیامدهای بسیار خطرناکی دارد و ممکن است حکومت و مدیریت را تا مرز فروپاشی پیش ببرد. وجود چنین مسائلی در یک حکومت یا سازمان سبب اشتباه مسؤولان شده و اشخاص بی‌صلاحیت و فاقد شایستگی‌های لازم به مراتب بالا راه می‌یابند و تباهی حکومت و سازمان را در بر می‌گیرد.<sup>۱</sup> امیرمؤمنان علیه السلام در این باره اینگونه هشدار داده است: «ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ اِيَّاهُمْ عَلِي فِرَاسَتِكَ وَاسْتِثْمَاتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصْنُوعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ»؛<sup>۲</sup> «و در گزیدن آنها تنها به فراست و اطمینان و خوش‌گمانی خود اعتماد مکن که مردم برای جلب نظر والیان به آراستن ظاهر می‌پردازند و خوش خدمتی را پیشه می‌سازند؛ اما در پس آن نه خیرخواهی است، و نه از امانت نشان.»

معیارهایی که حضرت علی علیه السلام در به کارگیری نیروی انسانی مورد توجه قرار داد در دو دسته کلی قابل تقسیم است: معیارهای مربوط به تخصص و معیارهای مربوط به تعهد افراد.

۱. دلشاد تهرانی، دلالت دولت، ۴۹۵.

۲. نامه ۵۳.

## ۱۴-۳-۱- معیارهای مربوط به تخصص افراد

از دیدگاه امیرمؤمنان علیه السلام عملکرد نهادها و سازمان‌ها بهبود نمی‌یابد مگر اینکه نیروی انسانی براساس تخصص متناسب با شغل مورد نیاز به کار گرفته شود. امام علیه السلام از مالک اشتر می‌خواهد برای استخدام نیروهای مورد نیازش هیچ شفاعتی جز کفایت و امانت را نپذیرد.<sup>۱</sup> این معیار برای سطوح بالای مدیریتی از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ چراکه حوزه تأثیرگذاری و عمل آنها گسترده است. کسانی که در مشاغل مختلف به کار گرفته می‌شوند، باید آگاهی و اشراف کامل بر حوزه کاری خود داشته باشند. حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که هیچ امتی کار خویش را به عهده شخصی نگذارد در حالی که داننا ترازی در میان ایشان باشد مگر اینکه روز به روز کار آنان به پستی و زوال گراید<sup>۲</sup> به همین جهت ایشان مکرراً همگان را از سپردن امور به کسانی که از علم کافی برخوردار نیستند منع می‌فرمود.<sup>۳</sup>

قدرت تدبیر امور از دیگر ویژگی‌های یک نیروی متخصص است.<sup>۴</sup> کسی صلاحیت به دست گرفتن یک منصب را دارد که در سخت‌ترین شرایط کاری، بهترین تصمیم و عملکرد را از خود نشان دهد. چرا که سوء تدبیر سبب تغییر احوال و دولت‌ها و حکومت‌ها<sup>۵</sup> و گاه مقدمه‌ای برای نابودی است.<sup>۶</sup> چه بسا فردی از آگاهی کافی برخوردار باشد، اما مدبر خوبی نباشد که همین امر موجبات ناکارآمدی سازمان را فراهم می‌سازد.

داشتن پشتکار در انجام امور محوله و دوری از سستی و کندی در کارها از ضروری‌ترین معیارهای افرادی است که به کار گرفته می‌شوند. سستی در کارها سبب ضایع و تباه

---

۱. ابن ابی الحدید، ۲۰/۲۷۶.

۲. هلالی، کتاب سلیم بن قیس، ۲/۶۵۱.

۳. حکمت ۱۳۱.

۴. خطبه ۱۷۳.

۵. آمدی، ۷۹۹.

۶. آمدی، ۳۹۹.

شدن امور است و دین و دنیای انسان را خراب می‌کند. تضييع حقوق که نتیجه عدم پشتکار است از خطرناکترین پدیده‌ها در اداره امور به شمار می‌رود.<sup>۱</sup> چنانکه حضرت علی علیه السلام تضييع حقوق را نتیجه سپردن امور به دست نیروهای سست دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

علاوه بر موارد فوق معیارهایی چون «آینده‌نگری و دوراندیشی»، «استقامت در برابر مشکلات»، «نظم و انضباط»، «قاطعیت»، «شجاعت» و... در حوزه تخصص نیروی انسانی مطرح شده و در کلام امیرمؤمنان علیه السلام مورد تأیید قرار گرفته است، که پرداختن مفصل به این موارد، مجال مستوفی می‌طلبد.<sup>۳</sup> لازم به ذکر است که این مؤلفه‌ها باید به درستی آزموده شده و سپس از نیروهای مورد نظر استفاده شود لذا سلیقه‌گرایی در این مقوله جایی ندارد. امام علیه السلام به مالک می‌فرماید: «در امور کارمندان بیندیش و پس از آزمایش به کارشان بگمار و با میل شخصی و بدون مشورت آنان را به کار مگیر که نوعی ستمگری و خیانت است.»<sup>۴</sup>

#### ۱۴-۳-۲- معیارهای مربوط به تعهد افراد

از منظر امیرالمؤمنین علیه السلام، وجود تخصص در افراد به کار گرفته شده در مشاغل مختلف شرطی لازم اما غیر کافی است. اگر تخصص با تعهد همراه نباشد، چه بسا در مسیری ناصحیح به کار گرفته شود. افراد متعهد ناظری درونی دارند که آنها را از خطا و اشتباه دور می‌دارد. آنها با هدف رضایت خدا و خدمت به خلق از هیچ کوششی برای ارتقای مادی و معنوی زندگی مردم فروگذار نمی‌کنند.

ناگفته پیداست که مهم‌ترین معیار در حوزه تعهد افراد، خدا باوری است. کسی که به خدا باور داشته باشد همه چیز را از او می‌داند و او را حاضر و ناظر بر اعمال خویش

۱. دلشاد تهرانی، کاخ تباهی، ۳۲۶.

۲. حکمت ۲۳۹.

۳. آقاجانی، تبیین ویژگی‌های مدیران از دیدگاه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، ۳۰-۳۷.

۴. نامه ۵۳.

می‌بیند و همواره مراقب است که نه تنها از مسیر صحیح خدمت خارج نشود، بلکه تلاش می‌کند که به گونه‌ای رفتار کند که رضایت حداکثری خداوند را جلب کند. توصیه‌ی امام علی علیه السلام به مالک اشتر این است که برای اداره‌ی امور از کسانی استفاده کند که خدا ترس باشند و خیرخواهی آنها برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بیش تر باشد.<sup>۱</sup> ایشان در نامه‌هایی که به کارگزاران ارسال فرموده و یا در بخش نامه‌هایی که صادر کرده پیش از هر چیز به ترس خدا و تقوا دعوت کرده است.<sup>۲</sup>

اعتقاد به معاد نیز از ویژگی‌های بارز نیروهای متعهد است. معتقدان به معاد، حساب و پاسخگویی در معاد را باور دارند به همین جهت نه در انجام کارها کوتاهی کرده و نه بیش از مزدشان طلب می‌کنند. آنها به درستی به وظایف‌شان عمل می‌کنند و بدون وجود ناظران بیرونی به مراقبت از عملکرد خود می‌پردازند. عدم اعتقاد به معاد مقدمه‌ی بروز انواع انحرافات و فسادهاست. این حقیقت به صراحت در کلام علی علیه السلام مشاهده می‌شود آنجایی که به مالک فرمود: «هرگز حاکم بر خویشان نخواهی بود جز اینکه فراوان به یاد قیامت و بازگشت به سوی پروردگار باشی.»<sup>۳</sup>

سخنان حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه چه در قالب خطبه و چه در نامه‌هایی که به کارگزاران نوشته‌اند مملو از ذکر و شرح معیارهایی است که باید در به کارگیری نیروی انسانی مورد توجه قرار گیرد. «توکل» «مسئولیت‌پذیری» «شکیبایی» «عدالت محوری» «وفاداری» «تسلط بر خشم» «گشاده‌رویی» «امانت‌داری» «رفق و مدارا» «صداقت» «پوزش‌پذیری» تنها بخشی از معیارهایی است که توسط ایشان تبیین شده و در جای خود مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است.<sup>۴</sup>

۱. همو.

۲. نامه‌ی ۲۶، ابن شعبه حرانی، ۱۱۸-۱۱۹.

۳. نامه‌ی ۵۳.

۴. آقاجانی، تبیین ویژگی‌های مدیران از دیدگاه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه، ۳۸-۵۹؛ دلشاد تهرانی،

مصطفی، دولت آفتاب، ۱۲۷-۱۹۹.

امام علی علیه السلام پس از اینکه به رعایت اصول و روش‌ها در به کارگیری کارگزاران تأکید می‌فرماید به گزینش کنندگان هشدار می‌دهد که اگر زمامداری بدون توجه به ملاک‌ها و معیارهای اسلامی مذکور کسی را به پست و مقامی منصوب کند این کار در واقع ریشه‌ی واحد و مشترکی است که شاخه‌های گوناگون ظلم و جور و خیانت از آن سربرمی‌کشند<sup>۱</sup> و این شرایط را برای فساد و تباهی جامعه فراهم می‌آورد.

#### ۱۴-۴- اصلاح ساختار نظام اقتصادی

اقتصاد سالم یکی از مؤلفه‌های جوامع سعادت‌مند است. اگر ساختار اقتصادی یک حکومت ناسالم و یا ناکارآمد باشد. کارگزاران هر چه هم تلاش کنند نمی‌توانند آن جامعه را به سوی پیشرفت و تعالی سوق دهند. برای اینکه کارگزاران به ویژه مدیران اقتصادی اثرگذاری نامطلوبی نداشته باشند باید در یک ساختار سالم و مبتنی بر تعالیم دینی به انجام وظیفه بپردازند. در اقتصادی با ساختار سالم، جایی برای رشوه، رانت، اختلاس و... وجود ندارد. منابع مالی عادلانه توزیع می‌شود و مدیران اقتصادی اجازه اعمال سلیقه و آزمون و خطا ندارند. این واقعیت، غیرقابل انکار است که در حوزه اقتصادی زمینه برای فساد به مراتب بیشتر از سایر حوزه‌هاست. بنابراین نمی‌توان تنها به سلامت اقتصادی مدیران اکتفا کرد. البته سلامت اقتصادی مدیران شرط لازم است، اما کافی نیست؛ بدین جهت باید حوزه اقتصاد بر اساس اصول و روش‌های متقن اقتصادی که با دستورات دینی سازگار است شکل گرفته و مطابق آن مدیریت شود.

اگر به دوران خلافت عثمان نگاهی گذرا بیافکنیم به وضوح در می‌یابیم که از ساختاری فاسد در حوزه اقتصاد برخوردار بود و اگر کارگزاران، می‌خواستند، به راحتی می‌توانستند در بیت‌المال دست انداخته و هم‌چون خلیفه، خود و خویشاوندان‌شان را بر همگان مقدم سازند.<sup>۲</sup> به واقع بذل و بخشش و استفاده‌های ناروا از بیت‌المال و

۱. فاضل لنکرانی، آیین کشورداری از دیدگاه امام علی علیه السلام، ۱۵۷.

۲. خطبه<sup>۳</sup>.

بی قانونی در برداشت از بیت‌المال به صورت یک فرهنگ درآمده بود. نقل است که سعید بن عاص فرمانروای کوفه در مجلسی که سران و اشراف کوفه در آن گرد آمده بودند گفت: «عراق بوستان اختصاصی قریش و بنی‌امیه است.» مالک اشتر از این سخن برآشفته و همین ماجرا زمینه‌ای برای قیام مالک و گروه فراوانی بود که همراه او برای سرنگونی خلیفه همراهی می‌کردند.<sup>۱</sup> چنین سلوکی در عملکرد اقتصادی کارگزاران عثمان بسیار شایع بود.<sup>۲</sup> حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت خود به اصلاح ساختار اقتصادی حکومت پرداخت که در ادامه به برخی از موارد اشاره می‌شود:

#### ۱۴-۴-۱- اصلاح نظام پرداخت‌ها

از جمله سیاست‌های اقتصادی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات بود اما پس از بر سر کار آمدن عمر بن خطاب و گسترش فتوحات و سرازیر شدن درآمدهای بی‌حساب به خزانه مسلمانان، عمر بن خطاب این سنت را برهم زد و نظامی تبعیض‌آمیز در تقسیم سرانه و درآمدهای فتوحات ایجاد کرد که این امر در دوره خلافت عثمان به اوج رسید. چون امام علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت، سنت تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات را زنده ساخت.<sup>۳</sup> ایشان در آغاز خلافت خود ضمن بیان خطبه‌ای از اصلاح نظام پرداخت بیت‌المال با مردم سخن گفت و از آنها خواست بدون در نظر گرفتن نژاد و سابقه و اینکه نامشان در دفتر اوراق وجود دارد یا نه برای دریافت مقرری خود اقدام کنند.<sup>۴</sup> امام علی علیه السلام هدف خود را از انجام این اصلاح بازگشت به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و برداشتن تبعیض اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت معرفی کرد.<sup>۵</sup> در چنین نظامی، عملکرد کارگزاران در مسیر بهبود اوضاع و کمک به پیشرفت جامعه است. بدیهی است که

۱. مهدوی دامغانی، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۱/۲۶۷-۲۶۸.

۲. مفید، نبرد جمل، ۱۳۹-۱۴۰.

۳. دلشاد تهرانی، لوح بینایی، ۱۶۶.

۴. طوسی، تهذیب الأحکام، ۷۲۹.

۵. کلینی، ۸/۶۰-۶۱.



اگر نظام پرداخت، نظامی ناصحیح باشد، کارگزاران نه تنها کمکی به تعالی جامعه نمی‌کنند؛ بلکه به تبعیض، فقر و فساد در جامعه دامن می‌زنند.

امام علیه السلام تنها به این بسنده نکرد، بلکه تلاش کرد آنچه به عنوان مقرری در اختیار مردم قرار داده می‌شود سیری صعودی داشته باشد تا همگان بتوانند از مشکلات معیشتی خود کاسته و از رفاه بیشتری برخوردار شوند و از مردم می‌خواهد که از ایشان افزایش درآمدهای خود را مطالبه کنند: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ»؛ «مردم، مرا به شما حقی است و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم.»

تعبیر «و تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ» بیانگر آن است که حکومت به عنوان وکیل و خزانه دار مردمان باید دارایی‌هایی را که از جانب آنان به عنوان امانت در اختیار دارد با برنامه‌ریزی درست فراوان سازد و به جامعه سرازیر کند تا رفاه عمومی شکل گیرد؛<sup>۲</sup> چرا که یک جامعه برای فتح قله‌های سعادت و کمال باید فقر و تبعیض را پشت سر گذاشته و از رفاه و آرامش برخوردار باشد.

#### ۱۴-۴-۲- تأمین مالی کارگزاران و کارکنان

بدون شک یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب پیشگیری از انحراف و فساد و نهایتاً تأثیرگذاری نامطلوب کارگزاران در اجتماع می‌شود این است که از لحاظ مالی و معیشتی تأمین باشند. مسأله تأمین زندگی کارکنان دولت به ویژه مدیران نقش بسیار مهمی در اداره درست امور دارد. کارگزاران هر چند که پاک و متقی باشند اگر در تگنا قرار بگیرند و درآمدهایشان کفاف مخارج‌شان را نکند چه بسا گرفتار فساد شوند؛ چرا که

۱. خطبه ۴۳.

۲. مکارم شیرازی، پیام امام علیه السلام شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه، ۲/۳۲۶؛ دلشاد تهرانی، لوح بینایی،



بسیاری از قانون شکنی‌ها، نافرمانی‌ها و نادیده انگاشتن قانون ریشه در نیازهای مادی دارد. امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: «ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِيٍّ لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ»؛ «پس روزی اینان را فراخ دار که فراخی روزی نیروشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند و بی‌نیازیشان بود تا دست به مالی که در اختیار دارند نگشایند و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند یا در امانت خیانت ورزیدند.»

در این عبارت، امام علیه السلام تأمین مالی کارگزاران را سبب پیشگیری از انحراف آنها دانسته و معتقد است که این کار باعث می‌شود آنها به اصلاح خودشان پردازند و قبلاً بیان شد که اگر مدیران و کارگزاران یک جامعه اصلاح شوند مردمان و اجتماع نیز اصلاح می‌شود و روبرو به سعادت گام برمی‌دارد.

مولای متقیان علیه السلام همین توصیه را در مورد قضاات و عاملان زکات که در معرض گردش ثروت هستند و احتمال انحراف آنها در صورت نیاز مالی بیشتر از دیگران است برای مالک تکرار می‌فرماید.<sup>۲</sup>

به هر روی، وجه مهمی از اصلاح نظام پرداخت، پرداخت مکفی به مسئولان است تا تمرکزشان بر انجام وظایف‌شان باشد و با سلامت کامل به پیشرفت و تعالی مردم و جامعه بیاندیشند.

#### ۱۴-۴-۳- اصلاح شیوه‌های مالیاتی

مالیات از مهم‌ترین منابع درآمدی دولت محسوب می‌شود و قوانین مالیاتی به جهت اینکه مردم تعامل فراوانی با آن دارند می‌بایست به گونه‌ای باشد که نه بر مردم فشار اقتصادی وارد شود و نه اینکه دولت تنها به فکر افزایش درآمد خود باشد. در چنین حالتی کارگزاران که نماینده دولت هستند می‌توانند نقش تأثیرگذاری در ایجاد ارتباط صحیح مردم و حکومت

۱. نامه ۵۳.

۲. همو.

ایفا کنند. به عبارتی دیگر در بستر قوانین سالم و کارآمد مالیاتی، کارگزاران می‌توانند اثرگذاری مطلوبی در جامعه داشته باشند.

در اینجا به سه مؤلفه مهم یک نظام مالیاتی کارآمد و مترقی که مورد تأکید امیرمؤمنان علیه السلام است اشاره می‌شود. اگر حکومتی بخواهد هم به پیشرفت‌های مادی، عمران و آبادانی دست یابد هم از آرامش فکری و روانی در سطح جامعه برخوردار باشد، باید توجه ویژه‌ای به نظام مالیاتی خود داشته باشد. مؤلفه اول این است که نظام مالیاتی باید به گونه‌ای عمل کند که مردم به آن اعتماد کرده و نظام مالیاتی را از این جهت که عملکرد آن ارتباط مستقیمی با آبادانی و رفاه جامعه دارد یاری کنند. بنابراین ایجاد اعتماد در مردم باید اولویت اساسی نظام اقتصادی باشد. حضرت علی علیه السلام زمانی خلافت را به دست گرفت که این اعتماد در میان مردم کاملاً مخدوش شده بود؛ چرا که قسمت قابل توجهی از آنچه به عنوان مالیات از مردم اخذ می‌شد میان خویشاوندان و نزدیکان خلیفه تقسیم و به صورت نامناسب هزینه می‌شد.<sup>۱</sup>

مردمی که شاهد چنین امری بودند به شدت انگیزه خود را در پرداخت تکالیف مالی‌شان از دست می‌دادند؛ زیرا حاصل زحمات آنان و دارایی‌های عمومی بود که این چنین به تاراج می‌رفت چون امام علی علیه السلام زمام امور را به دست گرفت از همان آغاز کار بر پاسداری از بیت‌المال و دارایی‌های عمومی تأکید کرد و بر آنچه در دوره عثمان بر سر بیت‌المال و دارایی‌های عمومی آمده بود پایان بخشید و تلاش کرد تا آن اموال را به جای خود بازگرداند و نیز تلاش کرد تا اعتماد از دست رفته را بازگرداند و مردمان را برانگیزد که تکالیف مالی خود را انجام دهند و مطمئن باشند که بیت‌المال به درستی و با دقت در موازین و چهارچوب‌های آن مصرف و هزینه می‌شود.

دومین مؤلفه؛ وجود قوانین منعطف مالیاتی است. قوانین سخت‌گیرانه و بدون انعطاف، اصلی‌ترین آفت در روش اخذ مالیات است. از آنجا که هدف حکومت از اخذ

۱. دلشاد تهرانی، لوح بینایی، ۳۱۸.

مالیات، تنها کمک به رفاه عمومی و انجام صحیح خدمات است وجود چنین قوانینی باعث نقض غرض می‌شود؛ چرا که موجب می‌شود مردم به مشقت افتاده و توان اداره شایسته زندگی را از دست بدهند ضمن اینکه عواقبی چون عدم صداقت و یا تلاش برای فرار مالیاتی را به همراه دارد. مالیات باید براساس میزان و کیفیت درآمدها و در نظر گرفتن هزینه‌های خانواده‌ها و مؤسسات مختلف اخذ شود. این توصیه امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتراست: «و اگر از سنگینی مالیات شکایت کردند یا از آفتی که به کشت رسیده یا آبی که از کشت‌هایشان بریده یا باران‌ها نباریده یا بذر زمین را بر اثر غرق شدن یا بی‌آبی تباه شده بار آنان را سبک گردان چندان که می‌دانی کارشان سامان پذیرد بدان و آنچه بدان بار آنان را سبک گردانی بر تو گران نیاید».

مؤلفه سوم این است که هدف‌گذاری نظام مالیاتی به گونه‌ای باشد که در مسیر بهبود اوضاع اقتصادی جامعه و مردم باشد نه اینکه تنها به اخذ مالیات و افزایش درآمدهای دولت بیندیشد: «و لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخُرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَمَنْ طَلَبَ الْخُرَاجَ بَعْدَ عِمَارَةِ أُخْرَبِ الْبِلَادِ، وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «و باید نگاه تو به آبادانی زمین بیشتر از ستاندن خراج بود که ستاندن خراج جز با آبادانی میسر نشود و آنکه خراج خواهد و به آبادانی نپردازد شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد و کارش جز اندکی راست نیاید.»

عبارت «أُخْرَبِ الْبِلَادِ، وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ» صراحتاً از شقاوت مردم و جامعه سخن می‌گوید. بنابراین اگر مالیات از نظام سالمی برخوردار نباشد حتی اگر کارگزاران سالم و کارآمد باشند؛ جامعه گرفتار نابسامانی، تبعیض، عدم صداقت و شکاف میان مردم و مسئولان شده و از سعادت و کمال فاصله می‌گیرد.

#### ۱۴-۴-۴- اصلاح قوانین مربوط به رفتار کارگزاران اقتصادی

یکی از ویژگی‌های جوامع سعادت‌مند این است که مسئولان، مردم را صاحبان

اصلی حکومت دانسته و علاوه بر گفتار، در عمل نیز آنها را محترم شمرده و خود را خدمت‌گزاران واقعی آنها بدانند و معتقد باشند که مسؤولیت، موهبتی است که به جهت خدمت به مردم و رفع مشکلات به آنها عطاء شده است. در این صورت در تعامل با مردم، نهایت دقت و حساسیت را به کار می‌بندند تا موجبات ناراحتی و دلسردی آنها فراهم نیاید.

از میان کارگزاران، مدیران اقتصادی هم به جهت اینکه موضوع فعالیت آنها با زندگی مردم ارتباط تنگاتنگی دارد و هم به این دلیل که تعامل بیشتری با مردم دارند نقش ویژه‌ای در نوع نگاه مردم به حکومت و همچنین مسیر حرکت جامعه به سمت سعادت و یا شقاوت دارند. مطلب قابل ذکر این است که موضوع بحث حاضر تنها رفتار شخصی مسؤولان نیست، بلکه مبحث اصلی قالبی است که یک نظام مدیریتی برای تعامل و رفتار مدیرانش با مردم تعریف می‌کند. این چهارچوب باید به گونه‌ای باشد که زمینه‌ای برای رفتار ناصحیح کارگزاران با مردم وجود نداشته باشد. بی‌تردید قسمت قابل توجهی از بدرفتاری‌هایی که مردم با آن مواجه هستند به جهت وجود قوانینی مغایر با دین، ناکارآمد و یا ناقص است. لذا پیش از اینکه مردم گرفتار رفتار ناصحیح برخی مسؤولان شوند، اعتمادشان از حکومت سلب شود و جامعه گرفتار نابسامانی شود، لازم است قوانینی که مربوط به تعامل مسؤولان با مردم است اصلاح شود. حضرت علی ع با حساسیت خاصی به اصلاح این قوانین پرداختند به گونه‌ای که در نامه‌های مختلفی - که در حقیقت قوانینی است که وضع و یا اصلاح می‌کردند - که به کارگزاران نوشته‌اند با دقت و وسواس ویژه‌ای از آن سخن گفته‌اند. در ادامه این مبحث به جهت تبیین موضوع به مواردی با محوریت اخذ مالیات اشاره می‌شود: «وَلَا تَبِيعَنَّ لِلنَّاسِ فِي الخُرَاجِ كِسْفَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَلَا عَبْدًا، وَلَا تَصْرِبْنَ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانِ دِرْهَمٍ، وَلَا تَمْسُقَنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلِّيًا وَلَا مُعَاهِدًا!»؛ «و برای گرفتن - خراج - پوشش زمستانی و تابستانی رعیت را مفروشید و چارپایی را که بدان کار کنند و بنده‌ای را که در اختیار

دارند و برای درهمی کسی را تازیانه مزیند و دست به مال کسی مبرید، نمازگزار باشد یا پیمان مسلمانان را عهده‌دار.»

نمونه دیگر روشی است که ایشان به مأموران مالیاتی ابلاغ می‌کنند که به جهت طولانی بودن کلام از بیان آن پرهیز شده و تنها به نکات مستخرج از آن اشاره می‌شود:

- ۱- آزاد گذاردن اشخاص در پرداخت حقوق شرعی خویش.
- ۲- پرهیز از هرگونه بدرفتاری.
- ۳- بی‌اجازه کسی وارد حریم او نشدن هر چند بخشی از آن دارایی‌ها حق دیگران باشد.
- ۴- پرهیز از هرگونه بدرفتاری با صاحب چهارپایان.
- ۵- پرهیز از هرگونه بدرفتاری با چهارپایان.

البته علاوه بر موارد فوق، عناوین جزئی‌تری هم قابل فهرست است.<sup>۲</sup>

بر اساس نکات پیش گفته ضرورت اصلاح قوانین مربوط به تعامل مسئولان با مردم برای پیشگیری از اثرگذاری نامطلوب کارگزاران در جامعه روشن می‌شود؛ چرا که علاوه بر آثار عملی زیان‌بار آن، مردم به حکومت بی‌اعتماد شده، صداقت میان آنها مخدوش، وحدت به تفرقه و اختلاف تبدیل می‌شود و جامعه گرفتار انحطاط می‌شود.

بدیهی است لزوم وجود قوانین صحیح و مبتنی بر تعالیم دینی در کیفیت ارتباط کارگزاران با مردم مختص کارگزاران اقتصادی نیست آنچه در این قسمت بیان شد تنها نمونه‌ای بود برای تبیین موضوع ضمن اینکه اثرگذاری اقتصاد و عملکرد مدیران اقتصادی جامعه بر کسی پوشیده نیست.

## ۱۴-۵- اصلاح ساختار نظام قضایی

از جمله عوامل مهم در اثرگذاری نامطلوب قضات و کارگزاران نظام قضایی وجود ساختارهای

۱. نامه ۲۵.

۲. دلشاد تهرانی، لوح بینایی، ۳۲۳-۳۲۴.

فاسد و یا معیوب است به گونه‌ای که اگر آنها تمام تلاش خود را به کار بندند تا در قضاوت، صحیح عمل کنند به جهت حرکت در بستر چنین ساختارهایی نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. از آنجا که دستگاه قضایی مرجع حل اختلافات و دعاوی است، خود باید از نظامی استوار و منطبق با دستورات دین برخوردار باشد در غیر این صورت اثرات سوئی بر جامعه می‌گذارد و آخرین امید مردم برای احقاق حق نیز از بین می‌رود. بنابر فرمایش رسول اکرم ﷺ چنین جامعه‌ای گرفتار شقاوت و انحطاط است. امیرمؤمنان علیه السلام این سخن را از ایشان نقل فرموده است: «فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَّعِجٍ»؛ «من از رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها شنیدم که می‌فرمود هرگز امتی را پاک از گناه نخوانند که در آن امت بی‌آنکه بترسند و در گرفتار در مانند حق ناتوان را از توانا نستانند.»

بنابراین، قضات شایسته و متخصص زمانی می‌توانند به رفع اختلافات و بازپس‌گیری حق مظلوم از ظالم پردازند که بر اساس قوانین و ساختارهای صحیحی به قضاوت و صدور حکم اشتغال ورزند. نمونه بی‌بدیل چنین شرایطی را در عصر خلافت امیرمؤمنان علیه السلام مشاهده می‌شود هنگامی که ایشان در کنار یک نصرانی در مقابل شریح قاضی می‌نشیند و چون بینه‌ای ندارد حکم به سود نصرانی صادر می‌شود.<sup>۱</sup> این اتفاق جز در بستر یک ساختار صحیح و دقیق صورت نمی‌پذیرد و شریح می‌داند که اگر جز این قضاوت کند متخلف است و باید به امام علیه السلام پاسخگو باشد؛ نکته قابل ذکر این است که این قضاوت شریح تنها بر اساس تقوا و شایستگی خود او نبوده است؛ چرا که هم‌در زمان خلافت امام علیه السلام به جهت برخی تخلفات از ایشان اخطار دریافت می‌کند.<sup>۲</sup> و امام علیه السلام به او دستور می‌دهد که بدون اطلاع ایشان حکم نهایی را صادر نکند<sup>۳</sup> و نهایتاً وی را عزل کردند.<sup>۴</sup>

۱. نامه ۵۳.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۴۰۱/۳.

۳. نامه ۳.

۴. حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۷/۲۷.

۵. او قاضی معاویه و شماری از بنی امیه هم بود (ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ۲/۳-۴) به گونه‌ای که



بنابراین دلیل اصلی صدور این حکم از او، قضاوت در یک نظام قضایی قانون‌مند است. قانونی که از دستورات ناب قرآن و معارف علوی نشأت گرفته است. بنابراین مباحث مربوط به نظام قضایی و ساختارسازی‌های آن در زمان خلافت مولای متقیان علیه السلام از گستردگی فراوانی برخوردار است به گونه‌ای که بحثی مستوفی می‌طلبد، اما به جهت تبیین بهتر موضوع به عناوینی اشاره می‌شود:

### ۱۴-۵-۱- اصلاح اصول دادرسی

از زمان مراجعه طرفین دعوا به محکمه و یا تحقیق برای دستگیری متهمان تا صدور و اجرای حکم فرایندی وجود دارد که لازم است براساس اصول وضع شده توسط خداوند در قرآن و بیانات معصومان علیهم السلام باشد. از جمله مهم‌ترین اصول، حفظ کرامت و حرمت متهم و مدعی در تمام مراحل دادرسی است و حتی پس از اثبات جرم نیز نباید حرمت و کرامت مجرم زیرپا گذاشته شود، بلکه مجرم باید تنها در محدوده قوانین و حکم قاضی، مجازات مناسب جرم را تحمل کند.<sup>۱</sup> امام علی علیه السلام در تفسیر این اصل به تبیین جزئیات بیشتری پرداخت و قضات را به عمل براساس آن فرمان داد:

۱- ایشان در عهدنامه محمد بن ابی بکر می‌نویسد: «وَ إِذَا أَنْتَ قَضَيْتَ بَيْنَ النَّاسِ فَأَخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ لِيِنَّ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ»؛ «و هنگامی که در میان مردم قضاوت می‌کنی در برابرشان فروتنی کن و با آنها خوش رفتار باش و به نرمی رفتار نما و گشاده‌رو باش.»

علاوه بر قضاوت، مشاور و ویژه زیاد بن امیه نیز محسوب می‌شد (ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ۶۲۵/۲). نقش او در کمک به ابن زیاد برای قتل هانی (طبری، تاریخ الرؤساء و الملوک، ۲۷۴/۴) و موضع‌گیری‌های نامناسب و سکوت معنادار او در برابر موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و اسارت اسیران نشانه خباثت و ضعف نفس اوست. (ابن حجر عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ۷۰/۲).

۱. دلشاد تهرانی، تراز حیات، ۵۸۸-۵۸۹.

۲. ابن شعبه حرانی، ۱۱۹.



۲- امام علیه السلام دستوری به رفاعه قاضی اهواز می‌فرماید: «مبادا صاحبان دعوا را تحقیر کنی.»<sup>۱</sup>  
 ۳- در طول بازجویی و دادرسی، بازجویان و قضات حق آزار جسمی و روحی متهم را ندارند که اگر این اتفاق صورت پذیرد حکم غیر قابل اجراست.<sup>۲</sup> در اینجا نقش مهم قوانین مشخص می‌شود به گونه‌ای که خروج از قوانین، قضاوت قاضی را مخدوش و از درجه اعتبار ساقط می‌کند.

۴- جلسات دادرسی نباید مخفیانه و دور از چشم ناظران و منتقدان تشکیل شود چرا که زمینه هرگونه رفتار و حکمی را از جانب قاضی و زیرپا گذاشتن حقوق متهم و مدعی فراهم می‌سازد.<sup>۳</sup> امام علی علیه السلام پس از اینکه به ایشان خبر رسید که شریح در خانه‌اش قضاوت می‌کند او را از این کار بر حذر داشت و به او دستور داد در مجلس قضاوت کند،<sup>۴</sup> خودشان نیز در مکانی مرتفع در مسجد کوفه که به «دکة القضاء» معروف بود به قضاوت می‌نشست.<sup>۵</sup>

۵- صدور حکم باید بر اساس دلایل و ظواهر امور باشد و قاضی حق اظهار نظر سلیقه‌ای و استنباط خارج از معیار ندارد. این دستوری است که امام علیه السلام به قاضی منصوب خود در اهواز می‌دهند که بر اساس ظاهر، قضاوت کن و باطن کارها را به خداوند بسپار که تنها او به بواطن امور عالم است.<sup>۶</sup>

۶- محکوم علیه حق دارد به حکم اعتراض کند. امیرمؤمنان علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: «که قاضی از خطا مصون نیست پس وقتی حق را شناخت نباید خود را به حکم ابتدایی محصور کند.»<sup>۷</sup>

۱. محمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ۳۶/۵.

۲. حمیری، قرب الإسناد، ۵۴؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ۱۰/۱۲۸.

۳. دلشاد تهرانی، لوح بینایی، ۴۰۷.

۴. ابن حیون، دعائم الإسلام، ۲/۵۳۴.

۵. دلشاد تهرانی، تراز حیات، ۵۹۴.

۶. دلشاد تهرانی، لوح بینایی، ۴۰۹.

۷. نامه ۵۳.

### ۱۴-۵-۲- ایجاد وحدت رویه قضایی

وجود یک وحدت رویه در نظام قضایی سبب می‌شود که مردم، دستگاه قضایی را قانون‌مدار دانسته و به آن اعتماد کنند. شبهه تبعیض و رابطه مندی به وجود نمی‌آید و اسلام و قوانین آن نیز زیرسؤال نرفته و توسط مغرضین در چشم مردم ناکارآمد جلوه داده نمی‌شود.

وجود اختلاف در احکام و آرای صادره آسیبی ساختاری است که نظام قضایی را تهدید می‌کند. حضرت علی علیه السلام به هنگام پذیرفتن خلافت، گزارشی از وضعیت موجود در مورد اختلاف بین احکام ارائه داده و به شدت آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد: «دعوی نزدیکی از آنان برند و او رأی خود را در آن می‌گوید و همان دعوی را بر دیگری عرضه می‌کنند و او به خلاف وی راه می‌پوید. پس قاضیان فراهم می‌شوند و نزد امامی که آنان را قضاوت داده می‌روند. او رأی همه را صواب می‌شمارد حالی که خدای آنان یکی است پیامبرشان یکی است و کتاب‌شان یکی است این خلاف برای چیست؟ خدا گفته است به خلاف یکدیگر روند و آنان فرمان خدا برده‌اند؟ یا آنان را از مخالفت نهی فرموده و نافرمانی او کرده‌اند؟»<sup>۱</sup>

مادامی که نظام قضایی در صدور احکام و آرائی که درباره یک موضوع واحد است به وحدت رویه‌ای دست پیدا نکند، تأثیری که کارگزاران قضایی بر مردم و جامعه می‌گذارند مطلوب نخواهد بود. البته ارائه یک رویه واحد باید بر اساس منابع دینی و دستورات آن باشد و نمی‌توان هر نوع هماهنگی را وحدت رویه نامید همان‌گونه که امام علیه السلام در ادامه عباراتی که ذکر شد به این مهم اشاره فرموده.<sup>۲</sup>

به هر روی، حضرت علی علیه السلام برای پیشگیری از آثار سوء اختلاف در قضاوت پیرامون یک موضوع دست به اصلاح شیوه گذشته زده و ساختاری صحیح پی‌ریزی کردند.

۱. خطبه ۱۸.

۲. همو.

ایشان در قسمتی از عهدنامه مالک اشتر که در نهج البلاغه ذکر نشده به تبیین دقیق و صریح این ساختار پرداختند. امام علیه السلام از مالک می‌خواهد که از قضاتی استفاده کند که اختلاف رأی نداشته باشند؛ چراکه اختلاف در حکم، سبب تبه‌سازی عدالت شده و خطری برای دین محسوب می‌شود و یکی از دلایل پراکندگی و تفرقه است. ایشان تأکید فرمود: «با وجود اختلاف در قضاوت، هرگز کار دین و دینداران به نیکی و صلاح منجر نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

بنابراین جامعه‌ای که در آرای قضات آن اختلاف باشد، جامعه‌ای است که دین در آن مخدوش شده، تفرقه و جدایی جای وحدت و همدلی را می‌گیرد، ساختمان عدالت فروپاشیده و جامعه نابسامان می‌شود. این واقعیتی است که حضرت علی علیه السلام در موارد متعددی از آن خبر داده است. ایشان به محمد بن ابی بکر می‌فرماید: «وَلَا تَقْضِ فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ بِقَضَاءِ بَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَيُخْتَلَفُ أَمْرُكَ وَتَرِيغُ عَنِ الْحَقِّ»<sup>۲</sup>؛ «در یک موضوع دو حکم متفاوت صادر مکن زیرا کارت پریشان می‌شود و از حق منحرف می‌شوی.»

با عنایت به مطالب پیش گفته ضرورت دارد که نظام اسلامی در حوزه دستگاه قضایی وحدت رویه‌ای مبتنی بر تعالیم دین اسلام ایجاد کند تا قضات و کارگزاران قضایی دچار پراکندگی آراء نشوند و جامعه در معرض اثرگذاری نامطلوب نظام قضایی و قضات قرار نگیرد.

در پایان این بخش لازم است تأکید شود که ساختارسازی مدیریت در نظام اسلامی محدود به عناوین فوق نمی‌شود، بلکه باید در سراسر حوزه‌های مدیریتی جاری شود و آنچه در این مجال بیان شد ضمن اینکه به صورت اجمالی مورد بحث قرار گرفت تنها نمونه‌هایی برای اثبات نقش مهم ساختارها در اثرگذاری کارگزاران بر جامعه است.

۱. ابن شعبه حرانی، ۹۱.

۲. محمودی، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ۴/ ۱۲۶.

## ۱۴-۶- نتیجه

از مهم‌ترین نتایج پژوهش حاضر می‌توان به صورت خلاصه و فهرست‌وار به موارد ذیل اشاره کرد:

۱- حکومتی که از ساختارهای صحیحی که بر اساس اصول اسلام بنا شده برخوردار نباشد، نمی‌تواند سعادت جامعه را فراهم کند.

۲- صلاحیت و شایستگی کارگزاران برای موفقیت یک حکومت، شرط لازم است، اما کافی نیست. از این رو نمی‌توان تنها با به کارگیری مدیرانی شایسته متوجه نتیجه مطلوب بود. مدیران برای حصول موفقیت در عملکردشان نیازمند حرکت در بستری صحیح و کارآمد هستند.

۳- از آنجا که در مسؤولیت به جهت ملازمت با قدرت و ثروت، شرایط انحراف و فساد مهیاتر است، لازم است ساختارها و قوانین به گونه‌ای باشد که تا حد امکان، بستریا برای انحراف آنها فراهم نکنند. به عبارتی دیگر، لازمه پیشگیری از انحراف مدیران، وجود قوانین صحیح، فراهم بودن ساز و کار اجرایی درست و نظارتی مستمر و قانون‌مند است.

۴- اصلاح به کارگیری نیروی انسانی به ویژه مدیران، نقش غیرقابل انکاری در عملکرد مطلوب کارگزاران دارد. مادامی که استخدام‌ها و انتصاب‌ها بر اساس معیار صحیح نباشد، مانعی برای ورود نالایقان و ناصالحان به مناصب حکومتی و به تبع آن عملکرد نامطلوب کارگزاران وجود نخواهد داشت.

۵- برای جلوگیری از فساد اقتصادی کارگزاران در یک حکومت، ضروری است که مقررات اقتصادی به درستی و بر اساس تعالیم دین تدوین شود. در غیر این صورت حتی با وجود کارگزاری شایسته، امکان وقوع تخلف وجود دارد.

۶- وجود نظام قضایی برای رفع تخلفات و انحرافات متخلفان به ویژه مدیران متخلف است، اما با وجود مقررات ناصحیح و یا ناکارآمد در نظام قضایی، نه تنها این مهم محقق نمی‌شود، بلکه شرایط برای فساد، مهیاتر می‌شود. بدین سبب اصلاح ساختارهای نظام قضایی برای پیشگیری از عملکرد نامطلوب صاحبان قدرت ضروری است.



## فصل ۱۵: بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی علیه السلام

- ۱-۱۵- طرح مسأله
- ۲-۱۵- ایمان و تقوا
- ۳-۱۵- اشتها به عدالت
- ۴-۱۵- نظم و انضباط
- ۵-۱۵- امانت داری و راست گویی
- ۶-۱۵- نداشتن سوء پیشینه
- ۷-۱۵- اطاعت پذیری
- ۸-۱۵- داشتن تجربه و تخصص
- ۹-۱۵- برخورداری از اصالت خانوادگی





هر جامعه‌ای برای جلوگیری از هرج و مرج نیازمند تشکیل حکومت است. در حکومت اسلامی حاکمیت مطلق از آن خدای قادر و متعال است. خدای سبحان افرادی را به صراحت یا اشاره برای اداره حکومت اسلامی منصوب کرده است. از آنجا که دایره حکومت اسلامی گسترده است و یک نفر به تنهایی نمی‌تواند تمام سرزمین‌های اسلامی را اداره نماید، باید با انتصاب مدیران شایسته در رده‌های مختلف سازمان‌ها اداره امور مردم با حفظ رعایت سلسله مراتب سازمانی به خوبی به انجام رسد. با بررسی سیره امام علی علیه السلام و متون حکومتی برجای مانده از آن حضرت، دانسته می‌شود که امام در حکومت کوتاه خویش برای انتصاب و ادامه حاکمیت مدیران معیارهایی را قرار داده است، براساس این معیارها بخش زیادی از مدیران دولت پیشین از سمت خود عزل شده‌اند. در این فصل مهم‌ترین این ویژگی‌ها مورد بررسی قرار گرفته است که عبارتند از: ایمان، تقوا، عدالت، امانت‌داری، صداقت، اصالت خانوادگی، نداشتن سوء پیشینه، نظم و انضباط، تجربه و اطاعت‌پذیری.

### ۱۵-۱- طرح مسأله

یکی از الزامات حکومت موفق، داشتن نیروی انسانی کارآمد و متعهد در دستگاه حکومت به ویژه در پست‌ها و مناصب مدیریتی است، از این رو حسن اجرای وظایف و امور حکومتی تابع انتخاب عوامل و نیروهای شایسته است. شایسته‌سالاری از اصولی‌ترین موضوعاتی است که در متون اسلامی به آن توجه شده است.

هر حکومتی برای پایداری و موفقیت در عرصه‌های مختلف نیازمند به توسعه شایستگی است.

نامه‌ها و سخنرانی‌های امام علی علیه السلام خطاب به عوامل و کارگزاران حکومت خود نشان می‌دهد که آن حضرت پیرامون انتخاب افراد شایسته در پست‌های مدیریتی و ارتقارفتار سازمانی نیروهای حکومت تأکید فراوانی داشته است. این تأکیدها را می‌توان در مخاطب ساختن مسؤولان در سطوح مختلف مدیریت از مدیران عالی رتبه گرفته تا عوامل و پرسنل امور جزئی حکومت مشاهده کرد. با توجه به موارد ذکر شده، هدف این فصل یافتن پاسخ جهت این سؤال است که امام علی علیه السلام در خطبه‌ها و نامه‌های حکومتی چه معیارهایی را برای گزینش حاکمان در رده‌های میانی و بالایی حکومت مورد توجه قرار داده است؟

هر حکومتی متناسب با نگاه و رویکردی که اتخاذ کرده است، برای پیاده‌سازی برنامه‌ها و سیاست‌های خویش در جامعه به ناچار مدیرانی را انتخاب می‌کند که معتقد به مبانی، اصول و اهداف آن حکومت باشد و حاکمی را که در رأس حکومت برمسند نشسته است در اداره حکومت یاری دهد. امام علی علیه السلام نیز از این قاعده مستثناء نیست و پس از رسیدن به حکومت انتصاب هر کسی را در مسند قدرت بر نمی‌تابد، بلکه کسانی را دارای صلاحیت تکیه برمسند حکمرانی می‌داند که با او و سیاست‌هایش هماهنگ باشند. مهم‌ترین معیارهای انتصاب مدیران در نگاه امام علی علیه السلام بدین شرح است:

## ۱۵-۲- ایمان و تقوا

ایمان قرارگرفتن باور در قلب است و از ماده «امن» گرفته شده است. بنابراین ایمان به معنای امنیت دادن است، چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ لِمُ سُمِّيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لِأَيْتَمَانِ النَّاسِ إِيَّاهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ»؛ آیا شما را آگاه کنم که چرا به مؤمن، مومن گفته می‌شود؟ زیرا جان و اموال مردم از دست او در ایمن است.

امام علی علیه السلام ایمان را معرفت و شناختن به دل، اعتراف به زبان و انجام دادن به اعضا می‌داند.<sup>۱</sup> همچنین ایمان داشتن؛ یعنی گرویدن به خدا، رسول و اهل بیت او را از روشن‌ترین راه‌هایی دانسته که سعادت همیشگی را در پی دارد؛ زیرا ایمان همانند چراغ نورانی است که آدمی را به کردارهای شایسته راهنمایی می‌کند. به سبب ایمان - که ثمره آن اعمال صالح است - علم و دانایی فرد نیز افزایش می‌یابد؛ زیرا علم بدون ایمان و عمل صالح، جز دوری از رحمت خدا چیزی را بر انسان نمی‌افزاید.<sup>۲</sup>

تقوا از ریشه «وقی» و «وقایه» و به معنای حفظ و بازداشتن چیزی از آنچه به آن ضرر و زیان می‌رساند، است در اصطلاح نیز به معنای پرهیزگاری، خویشتن‌داری، مراقبت نفس بر انجام دستوره‌های الهی و بازداشتن انسان از ارتکاب معاصی است.<sup>۳</sup>

این واژه یکی از پربسامدترین واژه‌ها در فرمایش‌های امام علی علیه السلام است. آن حضرت تقوا را جایگاه حفاظتی بسیار با ارزش برای حفظ نفس از آلودگی‌ها می‌داند و از آن به «دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ»<sup>۴</sup> یاد می‌کند و نخستین شرط مدیریت صحیح را مسأله تقوای الهی می‌داند.<sup>۵</sup>

بنابراین ایمان و تقوا از جمله معیارهای مهم و اثربخش در ارتقا کارآمدی تشکیلات و سازمان‌ها است. وجود این صفت در پرسنل حکومت ارتباط میان رییس و مرئوس، حاکم و محکوم، دولت و ملت را عمیق و مستحکم می‌سازد و کارکنان و وظایف خویش را بر مدار تکلیف، تعهد، خیرخواهی، وجدان کاری، نظم و انضباط، راهگشایی و گره‌گشایی به بهترین وجه در چارچوب قوانین به انجام می‌رسانند.

۱. حکمت، ۲۱۸.

۲. خطبه، ۱۵۶-۱۵۵.

۳. عباس شفیعی و دیگران، رفتار سازمانی با رویکرد اسلامی، ۱۸۳.

۴. خطبه ۱۵۷.

۵. نامه، ۵۳.

انسان مؤمن و متقی بالاترین ناظر و شاهد اعمال و رفتار آشکار و نهان خویش را خدای سبحان می‌داند؛ چراکه از جان و دل معتقد است که: «إِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»<sup>۱</sup> از این رو وظایف خویش را به گونه‌ای به انجام می‌رساند که رضایت خدا را به دنبال داشته باشد.

در تشکیلاتی که نیروی انسانی آن از ایمان و تقوای واقعی برخوردار باشند، نشانی از اختلاس، رشوه‌گیری، دریافت پول زیرمیزی، پول‌شویی، کم‌کاری، فرار از انجام مسئولیت، استفاده شخصی از وقت و اموال بیت‌المال و هزاران کردار ناصواب ریز و درشت را نمی‌توان مشاهده کرد.

ایمان و تقوا را می‌توان معیار اساسی و پایه‌گزینش به شمار آورد، به گونه‌ای که اگر شرط ایمان و تقوا در وجود شخص متقاضی به درستی احراز گردد، نیاز چندانی به احراز سایر شرایط وجود نخواهد داشت؛ زیرا از ویژگی‌های تقوا آن است که به شخص متقاضی و نیازمند به کار اجازه پذیرش کاری که در تخصص و توان او نیست را نمی‌دهد، از این رو می‌توان چنین برداشت کرد که پذیرش مدیریت و مسئولیت با نداشتن فرصت، تخصص و توان انجام آن که باعث تحمیل هزینه و خسارت به بیت‌المال و مردم می‌شود، با تقوا همخوانی ندارد.

ایمان به خدا و تسلیم در برابر فرامین الهی چنان انسان را متعهد می‌سازد که انسان نسبت به انجام کوچک‌ترین عمل خلاف دستورهای الهی بی‌رغبت می‌گردد. برای انسان متقی خدا از هر قانون و ناظر و مراقب بشری بالاتر است.

در حکومت اسلامی، خدامحوری و تقواگرایی، مهم‌ترین ملاک است و هر چیزی با معیار تقوا ارزیابی می‌گردد. امام علی علیه السلام در عهد نامه مالک اشتر، که منشور حکمرانی و مدیریت است، اصول مدیریت را از ایمان و تقوای الهی می‌آغازد و از او می‌خواهد تا اطاعت او را بر هر چیز دیگری مقدم دارد و از واجبات و سنت‌های الهی که در قرآن و

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است، پیروی کند که رستگاری انسان فقط در سایه اطاعت از فرامین آن است و بی توجهی نسبت به آن مایه هلاکت و سیه روزی است و نیز او را فرمان می‌دهد که خواسته‌های نابه جای خود را درهم بشکند و به هنگام وسوسه‌های نفس، خویشتن‌داری را پیش گیرد؛ زیرا که «نفس اماره» همواره انسان را به بدی وامی‌دارد، مگر آنکه رحمت الهی شامل حال او شود. این امر را می‌توان در مطلع نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر ملاحظه کرد:

«أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيْتَابِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ يَنْصُرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ [بِيَدِهِ وَ قَلْبِهِ] بِقَلْبِهِ وَ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنَصْرٍ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْرَازٍ مَنْ أَعَزَّهُ وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ [مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ] نَفْسِهِ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ [يَنْزِعَهَا] يَزِعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةً بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ»<sup>۱</sup>؛ او را به تقوا و ترس از خدا، ایثار و فداکاری در راه اطاعتش و متابعت از آنچه در کتاب خدا قرآن به آن امر شده است، فرمان می‌دهد: به متابعت او امری که در کتاب الله آمده، فرائض و واجبات و سنت‌ها، همان دستوراتی که هیچ‌کس جز با متابعت آنها روی سعادت نمی‌بیند و جز با انکار و ضایع ساختن آنها در شقاوت و بدبختی واقع نمی‌شود. به او فرمان می‌دهد که (آیین) خدا را با قلب، دست و زبان یاری کند؛ چراکه خدا متکفل یاری کسی شده که او را یاری کند و عزت کسی که او را عزیز دارد.

امام همچنین در آخرین فرمایش‌های خود خطاب به فرزنداناش - زمانی که از ضربت ابن ملجم در بستر بیماری افتاده بود - در مرحله نخست سفارش به تقوای الهی کرد: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ»<sup>۲</sup>؛ تقوا به معنای احساس مسؤولیت درونی در برابر فرمان‌های الهی است.<sup>۳</sup>

۱. نامه، ۵۳.

۲. نامه، ۴۷.

۳. ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمومنین (ع)، ۱۰/۲۵۸.

### ۱۵-۳- اشتها به عدالت

عدالت به معنای مساوات و برابری<sup>۱</sup> و استقامت؛ یعنی راست و موزون بودن است.<sup>۲</sup> راغب اصفهانی می‌گوید: «عدالت و معادله دارای معنای مساوات و برابری است و در مقایسه میان اشیا به کار می‌رود... پس عدل، تقسیم نمودن به طور مساوی است.»<sup>۳</sup> از نظر این منظور «عدل هر آن چیزی است که فطرت انسان حکم به استقامت و درستی آن نماید».<sup>۴</sup>

همچنین لغت‌شناسان می‌گویند: «العدل نقيض الجور؛ عدالت در مقابل ظلم است.»<sup>۵</sup> فیومی می‌گوید: «عدل، میانه روی در کارها است و آن، خلاف جور است»؛<sup>۶</sup> چراکه ظلم و جور در واقع خروج از توازن و برابری است، پس میان این معنا و معنای پیشین مغایرتی نیست.

سخن اهل لغت درباره عدالت، همسوبا کلام امام علی علیه السلام درباره معنای عدالت است: از امام علی علیه السلام سؤال شد: از عدل و جود کدام برتر و ارزشمندتر است؟ امام فرمود: عدل امور را در جای خود می‌نهد، اما جود امور را از جهت اصلی خود خارج می‌کند؛<sup>۷</sup> زیرا جود اقتضا می‌کند که شخص جواد در هنگامی که به مال خود محتاج است، مال خود را از ملکیت خود خارج کند و آن را به دیگری ببخشد.<sup>۸</sup>

نکته شایان ذکر اینکه، کلام امام علی علیه السلام در باب عدالت، منافاتی با مساوات و برابری ندارد؛ زیرا مقصود از مساوات، تقسیم کردن به طور مساوی نیست، بلکه مقصود

۱. ابن فارس، ۲۴۶؛ طریحی، ۴۲۱/۵.

۲. ابن منظور، ۴۱۴/۱.

۳. راغب اصفهانی، ۳۲۵.

۴. ابن منظور، همان.

۵. فراهیدی، ۱۱۵۴/۲؛ فیومی، المصباح المنیر، ۳۹۶؛ ابن منظور، ۴۱۴/۱۱.

۶. فیومی، همان.

۷. حکمت، ۴۲۹.

۸. فتح الله کاشانی، تنبیه الغافلین و تذکره العارفين، ۸۲۵/۲.



رعایت تناسب و اعتدال است و هرگاه آنچه که شایسته هر چیزی است، به آن داده شود، عدالت مراعات شده است.<sup>۱</sup>

امام علی علیه السلام حاکمان را به رعایت عدالت حتی در نگاه به زیردستان فرمان می‌داد، چنانکه به یکی از کارگزارانش چنین دستور می‌دهد: «أَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظِ وَ النَّظْرِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ هُمْ وَلَا يَأْسَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ»<sup>۲</sup>؛ و با همگان یکسان رفتار کن، گاهی که گوشه چشم به آنان افکنی یا خیره‌شان نگاه کنی، یا یکی را به اشارت خوانی، یا به یکی تحیتی رسانی، تا بزرگان در تو طمع ستم - بر ناتوان - نبندند و ناتوانان از عدالتت مأیوس نگردند» و همین دستور را به محمد بن ابی بکر استاندار مصر می‌دهد<sup>۳</sup> و از زیاد بن ابیه، جانشین عبدالله بن عباس در فارس، خواست تا در برخورد با مردم در گرفتن خراج عدالت را به کار گیرد و از ظلم به آنان اجتناب ورزد.<sup>۴</sup>

مفهوم عدالت در علم اخلاق نیز به معنای لغوی آن باز می‌گردد. نراقی در تعریف عدالت در اخلاق می‌گوید: «عدالت آن است که عقل عملی مطیع و منقاد قوه عاقله بوده و از او در جمیع تصرفات خود تبعیت کند.»<sup>۵</sup> روشن است که نتیجه انقیاد عقل عملی نسبت به قوه عاقله آن است که حق هر یک از قوه‌ها به او داده شود و در جای شایسته خود قرار گیرد.

این امور حکایت‌گران است که مدیران در حکومت اسلامی باید به ویژگی عدالت با همه ابعادش متصف باشند تا بتوانند عدالت را در جامعه پیاده نمایند، چنانکه مطابق فرمایش امام علی علیه السلام: «إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ الْعُيُونِ لِلْوَلَاةِ اسْتِفَاصَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ».<sup>۶</sup>

۱. زین العابدین نجفی، مفهوم‌شناسی واژه عدالت در فقه امامیه، انسان پژوهی دینی، ۱۴۳/۲۸.

۲. نامه، ۴۶.

۳. نامه، ۲۷.

۴. حکمت، ۴۷۶.

۵. محمد مهدی نراقی، همان، ۵۱.

۶. نامه، ۵۳.



## ۱۵-۴- نظم و انضباط

نظم به معنای آراستن، ترتیب دادن کار و...<sup>۱</sup> و انضباط به معنای سامان گرفتن، ترتیب و درستی، عدم هرج و مرج و... است.<sup>۲</sup> نظم و انضباط در زبان فارسی از نظر دلالت بر مفهوم مرتب کردن و سامان داشتن، می‌تواند به جای یکدیگر و در کنار هم به کار رود. در این صورت انضباط آن است که انسان از درون خود، خویشتن را به قاعده گیرد و ضبط کند و بپذیرد که باید خویشتن دار باشد و بر خود و احوال و اعمالش غالب شود، اما ولی نظم آن است که انسان با دیگران در حرکت جمعی همسویی کند و برای فعالیت گروهی آماده باشد. نظم در این نگاه، کلان‌تراز انضباط است، گستره آن فراتر از رفتار فردی است و حتی به اشیا، ساختار، نهادها و نظایر آن نیز تعمیم پذیر است.<sup>۳</sup>

اساس زندگی اجتماعی انسان بر نظم بنا شده و حفظ تاروپود جامعه به حفظ قانون وابسته است. اگر نظم و قانون مراعات نشود، هرج و مرج جامعه را از هم می‌گسلاند. بخش مهمی از معارف ادیان الهی نیز به نظم و انضباط اختصاص یافته، اما در هیچ مکتبی چون اسلام، بر این مسأله تأکید نشده است. این نظم و انضباط سراسر ابعاد و شئون زندگی انسان را در بر گرفته است، از این رو می‌توان گفت دین، برای برقراری نظم و انضباط در سراسر زندگی بشر آمده تا او را در زندگی فردی، اجتماعی و در رابطه با خود، خدا و مردم، منضبط و دقیق باریاورد، که ایجاد نظم و انضباط مطابق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام یکی از اهداف قرآن کریم است «إِنَّ فِيهِ... نَظْمًا مَا بَيْنَكُمْ؛ همانا در قرآن... [آیین] نظم و انضباط میان شما، نهفته است».<sup>۴</sup>

نظم در کارها جامعه را به سوی سعادت رهنمون می‌کند و فقدان نظم باعث دوری و گسست سازمان‌ها از اهداف و برنامه‌های از پیش طراحی شده، خواهد بود. موفقیت

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، ۳۸۲/۱.

۲. علی اکبر دهخدا، ۴۱۲.

۳. میثم لطیفی، مبانی و اصول نظم و انضباط در سازمان، ۳۵.

۴. خطبه، ۱۵۷.

سازمان‌ها از طریق تلاش‌های منظم مدیران صادق و قابل انعطاف به همراه مشارکت و همکاری کارکنانش تحقق می‌پذیرد و بی‌نظمی مایه از دست رفتن فرصت‌های گران‌بها و طلائی می‌شود و این‌گونه افراد در عمل ناکام می‌مانند و به همان اندازه که نظم مایه استحکام و انسجام و احتیاط در عمل می‌شود، بی‌نظمی مایه سستی و کوتاهی در عمل است و کسی که از سستی اطاعت می‌کند، حقوق خود و افراد جامعه را ضایع و تباه می‌سازد. از آنجا که اهداف و برنامه‌ها توسط مدیران و کارکنان دستگاه‌ها عملیاتی می‌گردد باید از گزینش افراد بی‌نظم و نامنظم به شدت اجتناب ورزید و داشتن نظم و انضباط را یکی از معیارهای اصلی جذب و گزینش قرار داد؛ چراکه یکی از علل ضرورت تشکیل حکومت‌ها ایجاد نظم و انضباط در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج و ناامنی در جامعه است و فلسفه امامت نیز همین نظام بخشیدن به امت است.<sup>۱</sup> بنابراین برای رسیدن به این هدف باید مدیران از میان افراد نظام‌مند انتخاب گردند و مدیر بی‌نظم و انضباط نمی‌تواند عامل نظم و انضباط باشد و از اینکه امام علی علیه السلام در آخرین وصایای خویش همگان را پس از تقوا به نظم در امور سفارش می‌کند، نشانگر اهمیت و جایگاه ارزشمند نظم و انضباط افراد در نظرایشان است.<sup>۲</sup> در مدیریت امروزی نیز نظم و انضباط از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

### ۱۵-۵- امانت‌داری و راست‌گویی

امانت‌داری و راست‌گویی به عنوان دو اصل بسیار مهم از نظر آموزه‌های دینی است. این دو اصل در متون اسلامی بازتاب وسیعی دارد و از اساسی‌ترین تعالیم پیامبران الهی به شمار آمده است. اهمیت این دو به اندازه‌ای است که از نشانه‌های ایمان و تقوا دانسته شده است، چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطِنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ»<sup>۳</sup>؛ نگاه

۱. حکمت، ۲۵۲.

۲. نامه، ۴۷.

۳. شیخ صدوق، صفات الشیعه، ۳۰۲.

به فزونی نماز و روزه مردم و کثرت حج و انفاق و کمک‌های آنها و سروصدایشان در عبادت‌های شبانه نکنید، بلکه به راست‌گویی و ادای امانت آنها نگاه کنید (تا به ایمان و تقوای آنها پی ببرید).»

امام علی علیه السلام حکومت را امانتی می‌داند که خدا در اختیار مدیران و یکایک کارکنان آن نهاده است، از این رو در انتخاب و گزینش افراد می‌بایست میزان امانت‌داری آنان مورد ارزیابی قرار گیرد و به عنوان یکی از شرایط استخدام و به کارگیری نیروی انسانی در دستگاه‌های حکومتی مورد توجه قرار گیرد.

کسی که در حکومت به قدرت و مقامی می‌رسد باید آن را به عنوان فرصتی برای خدمت‌گزاری مغتنم شمارد و بار امانت را به درستی به سرمنزل رساند؛ از جمله آثار نگاه امانتی به حکومت، اصلاح امور مردم و به دست آوردن رضایت آنان خواهد بود، از این رو است که امام علی علیه السلام حکومت بر مردم را امانتی در دستان زمامداران و مدیران را کلیدداران خزانة‌های بیت‌المال می‌داند که باید این امانت‌ها را به دست صاحبانش برسانند.<sup>۱</sup>

حضرت در نامه‌ای دیگر به یکی از فرمانداران خود که با دست‌اندازی به اموال بیت‌المال متواری گشته بود، ضمن نکوهش شدید او، علت انتخاب وی به سمت فرمانداری را مورد اعتماد بودن و امانت‌داری وی از نظرایشان اعلام می‌کند که البته این شخص از اعتماد حضرت سوء استفاده کرد و در امانت‌داری خیانت ورزید. حضرت خطاب به این کارگزار می‌فرماید: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِي أَمَانَتِي وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِي وَ بَطَانَتِي وَ لَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُؤَاسَاتِي وَ مُوَازَرَتِي وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ وَ الْعُدُوَّ قَدْ حَرَبَ وَ أَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزَيْتَ وَ هَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتْ وَ شَغَرَتْ قَلْبَتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ...»<sup>۲</sup>؛ اما بعد من تورا شریک

۱. نامه، ۵.

۲. نامه، ۴۱.

در امانتم (حکومت و زمامداری) قرار دادم و تو را صاحب اسرار خود ساختم. من از میان خاندان و خویشاوندانم مطمئن تر از تو نیافتم به خاطر مواسات، یاری و اداء امانتی که در تو سراغ داشتم اما تو همین که دیدی زمان برپسر عمت سخت گرفته و دشمن در نبرد محکم ایستاده، امانت در میان مردم خوار و بی مقدار شده و این امت اختیار را از دست داده و حمایت کننده‌ای نمی‌یابد، عهد و پیمانت را نسبت به پسر عمت دگرگون ساختی و همراه دیگران مفارقت جستی، با کسانی که دست از یاریش کشیدند، همصدا شدی و با خائن‌ان، نسبت به او خیانت ورزیدی.

راستگویی نیز از نظر آموزه‌های اسلامی از جایگاه بلندی برخوردار است، به گونه‌ای که آن را از اصول خدشه‌ناپذیر اخلاق اجتماعی قرار داده و مسلمانان را موظف کرده است که همیشه و همه جا در برابر هر مخاطبی، سخن به راستی گویند و هیچ گاه زبان خویش را به گناه دروغ، آلوده نسازند؛ زیرا زشتی دروغ به اندازه‌ای است که آن را در ردیف گناهان کبیره قرار داده است. در ارزشمندی راست‌گویی همین بس که خدای متعال، عالی‌ترین درجه آن را دارا است: «... وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»<sup>۱</sup> چه کسی از خدا راست‌گوتر است؟» و پیامبران خویش را نیز راست‌گوشمرده و فرموده است: «وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»<sup>۲</sup> همه فرستادگان، راست گفتند. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ»<sup>۳</sup> خدای بزرگ هیچ پیامبری را نفرستاد مگر با راست‌گویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار.»

امام علی علیه السلام راست‌گویی را روح سخن: «الصِّدْقُ رُوحُ الْكَلَامِ»<sup>۴</sup>، اصل دین: «الصِّدْقُ رَأْسُ الدِّينِ»<sup>۵</sup>

۱. النساء، ۸۶.

۲. بیس، ۵۲.

۳. کلینی، ۱۰۴/۲.

۴. آمدی، ۳۲.

۵. همو، ۱۳۹.

قوی‌ترین رکن ایمان: «الصِّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ»<sup>۱</sup> و مایه نجات و رستگاری معرفی می‌فرماید: «بِالصِّدْقِ تَكُونُ النَّجَاةُ»<sup>۲</sup>.

### ۱۵-۶- نداشتن سوء پیشینه

داوری مردم در باره افراد می‌تواند یکی از معیارها و ملاک‌های مناسب برای گزینش باشد؛ زیرا رفتار خوب و بد افراد از دید مردم پوشیده نمی‌ماند. هنگامی که مردم شخصی را به خاطر صفات خوبش می‌ستایند و در همه جا از او به نیکی یاد می‌کنند می‌تواند نشانه‌ای از گواهی و تصدیق آنان باشد. همچنین کسی که به صداقت و دیانت و امانت‌داری معروف است، هرگاه در راس امور قرار گیرد، اعتماد و همکاری همه جانبه مردم را به سوی خود جلب می‌کند و می‌تواند مشارکت توده‌های مردمی در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و برون رفت از نابسامانی‌های جامعه را به همراه داشته باشد.

از سوی دیگر، با حضور چهره‌های امین مردم در حکومت، اعتبار حکومت بالاتر می‌رود. اعتماد مردم نسبت به یک مسؤول بهترین پشتوانه و دل‌گرمی برای او است؛ زیرا او می‌داند که مردم حرف‌های او را صادقانه می‌پذیرند و در همه حال با او یک دل و یک زبان هستند. برعکس، هنگامی که فردی که فاقد پایگاه مردمی است و صداقت و امانت‌داری او در عمل مورد سنجش واقع نشده، زمام امور مردم را به دست گیرد، مردم به او اعتماد نخواهند کرد، از این‌رو امام علی ع حسن شهرت و سوابق خوب افراد را در عهدنامه مالک اشتر، به عنوان یکی از ملاک‌های گزینش افراد معرفی می‌کند: «کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه... که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند... انتخاب کن»<sup>۳</sup> بنابراین، افراد دارای تجربه و حسن سابقه، شایستگی بیشتری

۱. همو، ۸۴.

۲. همو، ۲۹۸.

۳. نامه، ۵۳.

برای تصدّی امور دارند و در گزینش افراد باید سوابق گذشته آنان مورد بررسی قرار گیرد و کسانی برای تصدی امور انتخاب گردند که فاقد سوء سابقه باشند. امام علی علیه السلام کارگزاران خویش را در انتخاب وزیران به این نکته توجه می‌دهد که نباید وزیران دارای سوء سابقه در خدمت‌گزاری به بدکاران و حکام ستمگر باشند، بلکه باید از میان افراد خوشنام، دارای قدرت تفکر و رأی، صراحت بیان در حق‌گویی و کسانی که ستمکاران را یاری نکرده باشند، انتخاب شوند.<sup>۱</sup>

### ۱۵-۷- اطاعت‌پذیری

برای تحقق اهداف و برنامه‌های حکومت لازم است تمام افراد جامعه در همه سطوح هم‌دل و هم‌گام با هم به فرامین امام و رهبر جامعه که براساس قانون به هدایت جامعه می‌پردازد، گوش سپارند. این اطاعت‌پذیری در باره کارکنان و مدیران حکومت از اهمیت بالاتری برخوردار است، از این روی یکی از الزامات نیروی انسانی حکومت، اطاعت‌پذیری از قانون و حرکت در مسیر فرامین رهبری است تا اهداف و برنامه‌های متعالی جامعه عمل پیوشد.

امام علی علیه السلام بر اطاعت‌پذیری مردم به ویژه به هنگام نبرد با متجاوزان فراوان تأکید کرده است، چنانکه پس از عزل محمد بن ابی‌بکر از سمت استانداری مصر و انتصاب مالک اشتر به جای او، فرزند ابوبکر از این جایگزینی سخت آزرده خاطر شد. امام در نامه‌ای ضمن دلجویی از او، یکی از ویژگی‌های مالک اشتر را اطاعت‌پذیری از امام معرفی کرد: «إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيِّهُ مِصْرَكَانَ رَجُلًا لَنَا مُنَاصِحًا... وَ تَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ»؛ آن مردی که من او را استاندار مصر کرده بودم، مردی بود که نسبت به ما ناصح بود... و ما از او راضی بودیم».

همان‌گونه که امام علی علیه السلام محمد بن ابی‌بکر را نیز فردی مطیع معرفی می‌فرماید: «...»

۱. همو.

۲. نامه، ۳۴.



وَلَدًا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا؛... فرزندی ناصح، و کارگزاری تلاشگر» و او را در زمره کارگزاران خویش قرار می‌دهد و هنگامی که او را به استانداری مصر منصوب می‌کند، نافرمانی مردم از فرزند ابی بکر را عامل شهادت و شکست او در برابر معاویه می‌داند.<sup>۱</sup>

### ۱۵-۸- داشتن تجربه و تخصص

دارا بودن تجربه، تخصص و کاردانی لازم از جمله معیارهایی است که بارها مورد تأکید معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است، چنانکه امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «لا تقبلن فی استعمال عمالك و أمرائك شفاعة إلا شفاعة الكفاية والأمانة.»<sup>۲</sup> در به کارگیری و استخدام عاملان و مسؤولان هیچ شفاعتی (معیاری) غیر از شفاعت کاردانی و تخصص و امانت‌داری آنها را نپذیر.»

حضرت امیر علیه‌السلام در این گفتار افزون بر بیان معیار اختصاصی‌گزینش‌ها به یک نکته اساسی و مبتلابه همه جوامع در همه اعصار اشاره فرموده است و آن عدم پذیرش واسطه‌ها است. پذیرش توصیه از این و آن و تقدم رابطه بر ضابطه و ترجیح سفارش بر شایستگی و کفایت، پدیده شومی است که در صورت رواج پیدا کردن در نظام اداری، موجب ناکارآمدی آن گشته و با بحران مشروعیت مواجه می‌گردد.

برخورداری از علم و تجربه نیز جزء شرایطی است که مورد سفارش واقع شده است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الْعَقْلُ غَرِيْبَةٌ تَزِيْدُ بِالْعِلْمِ وَ التَّجَارِبِ؛ عقل غریزه‌ای است که با آگاهی و تجربه افزایش می‌یابد.»<sup>۳</sup> عقل انسان از جایگاه والایی برخوردار است. علت برتری انسان از حیوان و رسیدن به کمال و قرارگرفتن در جایگاه اشرف مخلوقات وجود قوه عقل در انسان است. اگر عقل از انسان گرفته شود انسان جایگاه والای خود را از دست می‌دهد و حتی تکالیف الهی از او ساقط می‌گردد. این عقل با این عظمت برای

۱. ر.ک: نامه، ۳۵.

۲. آمدی، همان، ۲۲۸.

۳. همو، ۹۱.



تقویت تکاملش به علم و تجربه نیازمند است. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: «رَأَى الرَّجُلَ عَلَى قَدَرِ تَجْرِبَتِهِ؛ اندیشه هر فرد به میزان تجربه او بستگی دارد»<sup>۱</sup>.

### ۱۵-۹- برخورداری از اصالت خانوادگی

برای احراز شرایط نباید به گزارشی که افراد از خود ارائه می‌دهند، بسنده کرد، بلکه می‌بایست با تحقیقات میدانی از نزدیکان و بستگان به راست‌آزمایی آن اقدام کرد، از این روی یکی از وظایف نهاد متولی گزینش نیروی انسانی بررسی اصالت خانوادگی متقاضی است؛ زیرا خانواده نقش مؤثری در صعود سجایای اخلاقی و نزول رذایل اخلاقی در انسان دارد. خانواده به انسان کمک می‌کند که صفات اخلاقی در انسان به صورت ملکه درآید. همچنین وراثت نیز در انتقال صفات نیک یا بد در انسان نقش والایی دارد، از این روی یکی از مقوله‌های تحقیق و تفحص، پرس‌وجو درباره اصالت خانوادگی افراد است.

بنابراین در صورتی که فرد مورد گزینش منتسب به خاندان اصیل و شریف و با فضیلت باشد، می‌توان چنین تحلیل کرد که صفات اخلاقی او از سنین کودکی در او رشد و نمو یافته است؛ و در صورتی که متعلق به خاندان فاسد است احتمال تأثیر فساد در او بسیار است.

امام علی علیه السلام به مالک اشتر در این باره چنین سفارش می‌کند: «تَمَّ الصَّقُّ بِذَوِي الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَ الشَّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ فَأَتَمَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ». سپس روابط خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندان‌های صالح و خوش سابقه برقرار ساز و پس از آن با مردمان شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار، چراکه آنها کانون کرم و مراکز نیکی هستند. (پس به سراغ کسانی برو که از خانواده‌های اصیل، نجیب، با شخصیت، مؤمن، صالح و خوش سابقه باشند).

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ۴۲۱.

پس اصالت و نجابت خانوادگی و ایمان و سابقه فرد در گزینش‌ها بایستی مورد توجه قرار گیرد. حضرت امیر در جای دیگر این نامہ می‌فرماید: «وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَ الْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ» و از میان آنها افرادی که با تجربه‌ترو پاک‌ترو پیشگام‌تر در اسلامند برگزین».

در اینجا به دو ویژگی لازم؛ یعنی «تجربه» و «حیا» نیز اشاره شده است که می‌توان تجربه‌کاری را از معیارهای اختصاصی و حیا را از معیارهای عمومی گزینش محسوب کرد. آن حضرت در بیان علت این امر می‌فرماید: «فَأَيُّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصْحُ أَعْرَاضاً وَ أَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَافاً وَ أَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْراً»<sup>۱</sup>، زیرا اخلاق آنها بهتر و خانواده آنها پاک‌ترو همچنین کم‌طمع‌ترو در سنجش عواقب کارها بیناترند».

البته در خصوص معیارهای عمومی گزینش روایات بسیار زیادی وجود دارد، از جمله در خطبه همام، صفات و ویژگی‌های زیادی بیان شده است که به دلیل اشتراک این صفات با مباحث غیرمدیریتی و محدودیت این فصل، از ذکر آنها پرهیز می‌شود.

## ۱۵-۱۰- نتیجه

برخورداری از تمامی معیارهای پیشگفته، آن هم در سطح عالی از آرمان‌های حکومت اسلامی است.

دارا بودن ایمان و تقوای الهی مدیران را مسؤول و متعهد به بار می‌آورد. هر چه مرتبه ایمان و تقوای مدیران بالاتر باشد، تعهد و مسؤولیت‌پذیری آنان نیز بیشتر خواهد بود. داشتن ایمان و تقوای الهی عدالت، نظم و انضباط، امانت‌داری، راست‌گویی، اطاعت‌پذیری را نیز به دنبال خواهد داشت. مدیران باایمان و متقی باید همواره به مراقبت از خویش بکوشند تا وسوسه شیطان و هوای نفس، آنها را نلغزاند.

مدیران حکومت اسلامی باید ملکه عدالت را در وجود خود نهادینه نمایند؛ زیرا

مدیریت عرصه ابتلا به افراط و تفریط است. سروکار داشتن با افراد گوناگون جامعه، وجود بحران‌ها، آسیب‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و برخورد عاطفی و احساسی با آن به جای استفاده از عقل و منطق در مدیریت مشکلات، ممکن است در مدیریت افراد تأثیر گذارد و او را به افراط یا تفریط بکشاند.

- حوزه مدیریت ارتباط تنگاتنگ و وثیقی با نظم و انضباط دارد، از این رو مدیر باید پایبند به نظم و انضباط باشد و آن را در عمل به اجرا در آورد. مدیری که به موقع به امور رسیدگی نمی‌کند و برنامه‌هایش با بی‌نظمی برگزار می‌شود، تشتت و بی‌نظمی را می‌توان در دستگاه تحت امر او به خوبی مشاهده کرد.

- مدیران باید امانت‌دار و راست‌گو باشند. تمام اموال و دارایی‌ها و حتی کارکنان دستگاه‌ها به منزله امانتی در دستان مدیران است و مدیران کلیدداران این گنجینه هستند و باید پس از اتمام ماموریت‌شان این امانت را به مسؤول مافوق بازگردانند. مدیرانی که در امانت خیانت می‌کنند راه‌های تجاوز به حقوق دیگران و بیت‌المال را به روی خود گشوده‌اند هر چند که به زعم خویش پنداشته‌اند که این دست‌درازی به بیت‌المال حق مشروع خودشان است. این پندار غلط گاه مدیران متعهد را به رشوه‌گیری، اختلاس، پول‌شویی و... می‌کشاند.

جایگاه صداقت و راست‌گویی نیز بسیار روشن است؛ چراکه راست‌گویی باعث جلب اعتماد بالادستان و زیردستان می‌شود و از سوی دیگر دروغ‌گویی زمینه‌ساز انجام تخلفات است.

- داشتن سوء پیشینه به ویژه در عرصه‌های مدیریتی و گماردن چنین افرادی به مسند قدرت به منزله تشویق مجرمان از ارتکاب جرم است. چنین افرادی هنگامی که دوباره بر مسند قدرت تکیه می‌کنند بر ارتکاب جرائم جرات بیشتری به خود می‌دهند، در حالی که عدم به‌کارگیری چنین اشخاصی افزون بر اینکه صیانت از جایگاه مدیران متعهد است از سویی تنبیه افراد دارای سوء پیشینه است و از سوی دیگر باعث مراقبت مدیران از اعمال و کردار خود می‌شود.

- در حکومت اسلامی قدرت و حکمرانی مطلق از آن خدا است که در راس هرم قدرت قرار دارد و اجازه حکمرانی را به افراد دارای شرایط داده است، از این رو مدیریت در حکومت اسلامی دارای سلسله مراتبی است که مدیران تحتانی باید مطیع فرامین خدای متعال و نیز مدیران فوقانی خود باشند و در برابر اعمال مدیریتی خود به آنان پاسخ‌گو باشند. این امر به انسجام بیشتر حکومت و جامعه و جلوگیری از برداشت‌های نادرست از فرامین خواهد انجامید.

- داشتن تجربه و تخصص لازم یکی از معیارهای گزینش مدیران است. مدیری که فاقد این معیار است باعث هدر رفتن سرمایه‌ها می‌شود، چنانکه در متن ملاحظه شد این قدر که روی «تجربه» تأکید شده کمتر روی «سنوات خدمتی» تأکید شده است؛ چراکه بسیاری از افراد هستند که سالیان دراز در محلی خدمت می‌کنند، اما در مسیر افزایش تجربه و توان و کارایی خویش توفیق چندانی نداشته‌اند و برعکس افرادی هستند که در همان سال‌های اولیه خدمت، با تلاش و کوشش و کسب علم و تجربه - در مقایسه با دیگران - به درجات بالایی از کارایی و اثربخشی دست می‌یابند، از این رو در کلام حضرت به این نکته ظریف توجه و به جای «سنوات خدمت» بر «تجربه» تأکید شده است.

- داشتن اصالت خانوادگی و تربیت در خانواده صالح از جمله معیارهایی است که در کنار سایر معیارها موجب اطمینان خاطر و افزایش اعتماد نسبت به گزینش افراد در پست‌های مدیریتی می‌شود.

## نمایه‌ها:

- ۱- آیات
- ۲- روایات



## ١- آيات

- [بقره٣٠] ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ..... ص ٣٤٤
- [بقره٣٤] ﴿... اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾ ..... ٧٨
- [بقره٤٤] ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ﴾ ..... ٣١٢
- [بقره١٥٧] ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾ ..... ٢١٩
- [بقره١٧١] ﴿صُمْ بِكُمُ عَمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ ..... ٢٥٣
- [بقره١٧٩] ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ ..... ٧١
- [بقره٢٢٥] ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللهَ قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرةً وَاللهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ..... ١٤٩
- [بقره٢٥٥] ﴿لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ ..... ٢٥١
- [آل عمران ٧] ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ ..... ١٨٢
- [آل عمران ٦١] ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ ..... ١٤٥
- [آل عمران ١١٨] ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَتَهُ مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ..... ٢٤١
- [آل عمران ١٥٤] ﴿وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ ..... ١٥٤
- [آل عمران ١٥٩] ﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ



- عَبَهُمْ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمْ وَ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» ..... ٢١٥
- [نساء ٤٨] «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» ..... ١٦٤
- [نساء ٨٧] «... وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» ..... ٤٠١
- [نساء ١٦٢] «ولكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك والمقيمین الصلاة والمؤنون الزكاة والمؤمنون بالله واليوم الآخر أولئك سنوتهم أجراً عظيماً» ..... ١٦٨
- [مائده ٧٣] «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» ..... ١٨٧، ١٥٦
- [انعام ٣٨] «ما فرطنا في الكتاب من شيء» ..... ١٤٤
- [انعام ٩٧] «وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر...» ..... ٧٩
- [اعراف ١٣٠] «ولقد أخذنا آل فرعون بالسنين» ..... ٧٩
- [اعراف ١٤٣] «لئن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه فسوف تراني» ..... ٢٧٢
- [اعراف ١٥٥] «أتهلكنا بما فعل السفهاء منا...» ..... ٧٩
- [اعراف ١٩٩] «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» ..... ٧١
- [انفال ٢٨] «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَوَاطُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فَثَنَّةٌ» ..... ١٥٢
- [توبه ١١٩] «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» ..... ٢٨٥
- [هود ١١٧] «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَتِيمَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ...» ..... ١٤٢
- [يوسف ٢٠] «وَشَرُّهُ بَنِي بَيْتِي بِحَسَبِ دَرَاهِمِهِ مَعْدُودَةٌ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ» ..... ١٦٤
- [يوسف ٨٢] «وَسَأَلِ الْقَرْيَةَ» ..... ٧١
- [يوسف ١١١] «لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» ..... ١٦٠
- [رعد ١٢] «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» ..... ١١٠
- [رعد ٤٣] «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» ..... ١٤٢، ٦٥
- [حجر ٩٤] «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» ..... ٧٤
- [نحل ٨٩] «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ» ..... ٧٩

- [نحل ۹۷] «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ..... ۱۸۴
- [إسراء ۳۶] «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» ..... ۳۳۶
- [إسراء ۷۶] «وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ» ..... ۲۰۱
- [إسراء ۸۲] «وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» ..... ۱۶۹
- [طه ۶۷] «فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ» ..... ۱۸۱، ۸۱
- [طه ۶۸] «قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ» ..... ۱۶۳
- [طه ۱۱۰] «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» ..... ۲۶۹، ۲۵۸
- [أنبياء ۲۲] «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» ..... ۸۳
- [حج ۴۰] «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» ..... ۲۹۸
- [حج ۶۴] «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ» ..... ۱۴۹
- [حج ۷۸] «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» ..... ۷۱
- [مؤمنون ۹۱] «مَا تَخَلَّلْتُمُ مِنْ وُلْدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ» ..... ۸۳
- [شعراء ۴۳] «قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّقْتُونَ» ..... ۱۶۳
- [قصص ۲۴] «رَبِّ إِنِّي لَمَّا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» ..... ۸۱
- [قصص ۸۳] «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ..... ۷۸
- [عنكبوت ۲] «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» ..... ۱۵۱، ۸۰
- [عنكبوت ۳] «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» ..... ۲۴۷
- [غافر ۷۸] «وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ» ..... ۲۴۵
- [روم ۳] «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ..... ۲۳
- [أحزاب ۲۱] «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» ..... ۱۶۶
- [لقمان ۱۳] «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ..... ۱۶۴

- [أحزاب ٢٣] ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ مَحَبَّهُ وَمِنْهُمْ مَن يَتَخَطَّبُ﴾ ..... ٢٨٥
- [أحزاب ٣٣] ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ..... ١٥٥
- [فاطر ٢٨] ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ ..... ٣١٢، ٢٨٩
- [فاطر ٣٢] ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ ..... ١١٠
- [يس ٥٢] ﴿وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ ..... ٤٠١
- [ص ٨٥] ﴿قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ﴾ ..... ٧٨
- [ص ٨١] ﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ..... ٧٨
- [زمر ١٨] ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ ..... ٣٣٤
- [شورى ٢٨] ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ ..... ٧٩
- [شورى ٣٨] ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾ ..... ٢١٥
- [احقاف ١١٣] ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ..... ٣٣٩
- [محمد ٧] ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنصَرُوهَا فَقَدْ تَنصَرُوهَا اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ ..... ١٤٩
- [فتح ٤] ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ ..... ١٤٩
- [فتح ٧] ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ ..... ١٤٩
- [فتح ٢٦] ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّوْجَةَ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ ..... ١٥٤
- [محمد ٢٤] ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد، ٢٤) ..... ١٤٥
- [نجم ٤٢] ﴿وَأَنِّي إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُسْتَهِي﴾ ..... ٢٥٨
- [قمر ٤٩] ﴿لَمَّا كَلَّمَ شَيْءٌ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ ..... ٣٤٤
- [واقعه ٧] ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ ..... ١١٠
- [واقعه ٨] ﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾ ..... ١١٠

- [حدید ۱۱] «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» ..... ۱۴۹
- [حدید ۲۳] «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» ..... ۱۶۴
- [جمعه ۲] «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» ..... ۱۵۴
- [منافقون ۱] «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَاذِبُونَ» ..... ۳۱۴
- [منافقون ۷] «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ..... ۱۴۹
- [ملک ۲] «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» ..... ۱۵۲
- [حاقه ۱۲] «وَتَعْيَبَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَبَةٌ» ..... ۶۵
- [تکویر ۱۸] «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» ..... ۷۷
- [تکاثر ۱] «الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ» ..... ۱۵۳، ۱۱۸
- [تکاثر ۲] «حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» ..... ۱۵۳، ۱۱۸
- [اخلاص ۱] «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» ..... ۱۸۶



## ٢- روايات

- أسجعا كسجع الكهّان؟ ..... ١٠٩
- ألا أتبتنكم لِمَ سَمِيَ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا لِإِيْمَانِ النَّاسِ إِيَاءَهُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ ..... ٣٩٢
- أَوَلَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجْرٌ، وَفِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصْرَةٌ وَمُعْتَبَرٌ، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ..... ٢٤٥
- أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا ..... ٣٤٤
- الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ ..... ١٨٦، ١٧٦، ١٥٧
- الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ ..... ١٥٧
- أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ ..... ٣٧٩
- إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ سِوَاهُ وَكُلُّ مَانِعٍ مَدْمُومٌ مَا خَلَاهُ ..... ١٨٩
- إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ ..... ٥٠
- إِذَا افْتَرَنَ الْعَزْمُ بِالْحَزْمِ كَمَلَّتِ السَّعَادَةُ ..... ٣٣٦
- إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ ..... ٢٤٢
- إِذَا رَجَفَتِ الرَّاجِفَةُ وَحَقَّتْ بِجَلَانِهَا الْقِيَامَةُ وَلَحِقَ بِكُلِّ مَنْسِكٍ أَهْلُهُ وَبِكُلِّ مَعْبُودٍ عَبْدُهُ وَبِكُلِّ مُظَاعٍ أَهْلٌ طَاعَتِهِ ..... ١٩٢
- إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَضْلِ الْقَضَاءِ ..... ٢٤٥
- أُرْسِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَكْرٍ بِبِرَاءَةٍ يَفْرُوهَا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَنَزَلَ جِبْرِئِيلُ عَلَى مُحَمَّدٍ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ فَلَحِقَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا مِنْهُ ..... ١٤٠
- أُرْسِلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا ..... ٧٤
- أَرَى تُرَائِي نَهْبًا ..... ٧٣
- الْأَشْتِغَالُ بِالْفَائِتِ تَضْيِيعُ الْوَقْتِ ..... ٣٥٢
- أَصْدَقُ الْمَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ ..... ٢٨٤
- أَصْدِقًاؤُكَ ثَلَاثَةٌ وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ ..... ١١٠

- اصدقوا في أقوالكم وأخلصوا في أعمالكم وتزكوا بالوزع ..... ٢٨٧
- اصدقوا في قولكم وأخلصوا أعمالكم وتزكوا بالوزع ..... ٣١١
- إصاعة الفرصة غصة ..... ٣٥٠
- اعقل ذلك فإن المثل دليل على شبهه ..... ٢٢٩
- اعقلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية، فإن زواة العلم كثير، ورعاهه قليل ..... ٢٣٢
- الأعمال بالنيات ولكل امرئ ما نوى ..... ٣٠٩، ٢٨٦
- الإعوجاج والشبهة والتأويل ..... ١٧٧، ١٧٦
- الأقدام وإن الله سبحانه يَدْخُلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ ..... ٢٨٦
- ألا إن فيه علم ما أتني والحديث عن الماضي ودواء ذانكم ونظم ما بينكم ..... ١٤٥، ١٤٣
- إلا متحرفاً لِقِتَالِ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِتْنَةٍ ..... ١٣١
- ألا وإن الظلم ثلاثة فظلم لا يعفرو ظلم لا يشرك و ظلم مغفور لا يطلب فأما الظلم الذي لا يعفرو فالشرك بالله قال الله تعالى ..... ١٦٥
- الذي ليس لصفته حد محدود، ولا نعت موجود ..... ٢٧٣
- أهلكم التكاثر حتى زرتهم المقابر يا له مراماً ما أبعدَه وزوراً ما أعفله و خطراً ما أفضعه لقد استحلوا منهمم أي مذكر وتناوشوهم من مكان بعيد أ فمصارع أبائهم يفخرون أم بعيد الهلكى يتكاثرون يوتجعون منهمم أجساداً حوت و حركات سكتت ولأن يكونوا عبراً أحق من أن يكونوا مفتخرأ ..... ١٥٣
- إليك عني يا دنيا فحبلك على غاربك ... ..... ١٣١
- أما بعد فإن الله سبحانه بعث محمداً ﷺ وليس أحد من العرب يقرأ كتاباً ولا يدعي نبوة ولا وحيأ فقاتل بمن أطاعه من عصاه يسوقهم إلى منجاتهم ويبادر بهم الساعة أن تنزل بهم يحسب الحسيرو يقف الكسير فيقيم عليه حتى يلحقه غايه ..... ١٥٥
- أما بعد فإن مضر قد افتتحت ومحمد بن أبي بكر رحمه الله قد استشهد فعند الله نتحسبه ولدأ ناصحاً و عاملاً كادحاً و شيفاً فاطعاً و ركنأ دافعأ ..... ١١٧، ٩٣
- أما بعد فإنني كنت أشركتك في أمانتي وجعلتك شعاري وبطائتي ولم يكن رجل من أهلي أوثق منك في نفسي لمواساتي وموازتي وأداء الأمانة إلي فلما رأيت الزمان على ابن عمك قد كلب و العدو قد حرب وأمانة الناس قد خربت وهذه الأمة قد فنكتت و شعرت قلبت لابن عمك ظهراً الموجهن ففازفته مع المفارقين و خذلته مع الخاذلين و خذنته مع الخائنين فلا ابن عمك أسيت ولا الأمانة أذيت ..... ٤٠٠



- أما والله لقد تَقَمَّصَهَا ابنُ أَبِي قُحَافَةَ ارى ترائى نهياً ..... ۱۲۹
- أمره بتَقَوَى الله وإِثَارَ طَاعَتِهِ وَاتِسَاعَ مَا أَمَر بِهِ فِي كِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَسُنَنِهِ الَّتِي لَا يَسْعُدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَلَا يَشْقَى إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَإِصَاعَتِهَا وَأَنْ يَنْصُرَ اللهَ شُبْحَانَهُ [بِيَدِهِ وَقَلْبِهِ وَبِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَكَلَّمَ بِنَصْرِهِ مِنْ نَصْرِهِ وَإِعْرَازٍ مِنْ أَعْرَهِ وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ] مَنْ نَفْسِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَ [يَنْزِعُهَا] يَزِعُهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالشُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللهُ ..... ۳۹۵
- إِنَّ أَفْضَلَ قُوَّةِ الْعُيُونِ لِلْوَلَاةِ اسْتِفَاضَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ ..... ۳۹۷
- إِنَّ الْبَهَائِمَ هَمُّهَا بَطُونُهَا، وَإِنَّ السِّبَاعَ هَمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا ..... ۳۳۰
- إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فِتْنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغَيْرٍ وَغَيْرٍ فَمَنْ الْفِتْنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ لَا تُحْطَى سِهَامُهُ وَلَا تُؤْمَى جِرَاحُهُ يَزْمَى الْحَيَّ بِالْمُوتِ وَالصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ ..... ۳۳۲
- إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلَيْتُهُ مُضَرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا مُنَاصِحًا وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ ..... ۴۰۳
- إِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ ..... ۳۹۴
- إِنَّ الْعَقْلَ مَعَ الْعِلْمِ ..... ۲۴۷
- إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ وَلَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِخَاطَةَ بِصِفَتِهِ فَإِنْ قَالُوا فَكَيْفَ يُكَلِّفُ الْعَبْدَ الضَّعِيفُ مَعْرِفَتَهُ بِالْعَقْلِ اللَّطِيفِ وَلَا يُحِيطُ بِهِ قِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كَلَّفَ الْعِبَادَ مِنْ ذَلِكَ مَا فِي طَاقَتِهِمْ أَنْ يَبْلُغُوهُ وَهُوَ أَنْ يُوقِنُوا بِهِ وَيَقْنُوا عِنْدَ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَلَمْ يُكَلِّفُوا الْإِخَاطَةَ بِصِفَتِهِ كَمَا أَنَّ الْمَلِكَ لَا يُكَلِّفُ رَعِيَّتَهُ أَنْ يَعْلَمُوا طَوِيلَ هُوَامٍ قَصِيرَ أَيْبُضِ هُوَامٍ أَسْمَرَ وَإِنَّمَا يُكَلِّفُهُمُ الْإِذْعَانَ بِسُلْطَانِهِ وَالْإِنْتِهَاءَ إِلَى أَمْرِهِ أَلَا تَرَى أَنَّ رَجُلًا لَوْ أَتَى بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَ أَعْرَضْ عَلَيَّ نَفْسِكَ حَتَّى أَتَقْصِيَ مَعْرِفَتَكَ وَإِلَّا لَمْ أَسْمَعْ لَكَ كَانَ قَدْ أَحَلَّ نَفْسَهُ الْعُقُوبَةَ فَكَذَا الْقَائِلُ إِنَّهُ لَا يُقَرُّ بِالْخَالِقِ سُبْحَانَهُ حَتَّى يُحِيطَ بِكُنْهِهِ مُتَعَرِّضٌ لِسَخَطِهِ ..... ۲۰۰
- إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ ..... ۱۴۴، ۷۶
- إِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلَا يَدْعِي بُيُوتَهُ فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى يَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَبَلَّغَهُمْ مِنْجَاتَهُمْ فَاسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ وَأَطْمَأَنَّتْ صَفَاتُهُمْ ..... ۱۵۵
- إِنَّ اللهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ تَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ وَأَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيحُونَ بَيْنَ حِجَارَةِ حُسَيْنٍ وَ حَبَابَاتِ صَمِّ تَشْرَبُونَ الْكِدْرَ وَ تَأْكُلُونَ الْجَشِيبَ وَ تَشْفَكُونَ دِمَاءَكُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامَ فِيكُمْ مَنْصُوبَةً وَ الْأَنْثَامَ بِكُمْ مَعْصُوبَةً ..... ۱۵۵
- إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ ..... ۴۰۱
- إِنَّ الْمَغْبُوتَ مَنْ غَيَّبَ عُمُرَهُ ..... ۳۵۳

- إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ ..... ٢٩٨
- إِنْ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا سَوِيًّا ..... ٦٥
- إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا طَلْقًا ..... ١٤٢
- إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقًّا وَبَاطِلًا وَصِدْقًا وَكُذْبًا وَ... ..... ٣٠٧، ٢٨٤
- إِنَّ فِيهِ نَظْمٌ مَا بَيْنَكُمْ ..... ٣٩٨
- إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ جَلًّا وَعَلَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَظَّ يَدِي وَتَأْوِيلَ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَكُلِّ حَالِلٍ وَحَرَامٍ أَوْ حَذٍّ أَوْ حُكْمٍ أَوْ شَيْءٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَظَّ يَدِي حَتَّى أُرْسِيَ الْحَدِيثَ ..... ١٤١
- إِنَّ كُنْتُ كَاذِبًا فَضَرَبَكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةٍ لَا تُورِيهَا الْعِمَامَةُ ..... ٩٨
- إِنَّ لِي بِنِي أُمِّيَّةً مَزُودًا يَجْزُونَ فِيهِ ..... ١٣٢
- إِنَّ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلٌّ مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ ..... ٣٤٣
- إِنَّ لَمْ تَكُونِي إِلَّا أَنْتِ تَهْتُبُ أَعَاصِيرُكَ فَفَقَبَحَكَ اللَّهُ ..... ٧٧
- إِنَّ لَيْفَكَ وَنَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعِبَانِ لِجَمِيعِ حَاجَاتِكَ فَافْسِمَهَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَرَاحَتِكَ ..... ٣٤٢
- إِنْ مَعَ الْعَزْذَلَاءِ وَإِنْ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا وَإِنْ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةٌ وَإِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسَابًا وَلِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا وَلِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا وَإِنْ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ..... ١٢٥، ١٠٨
- انْحَسَرَتْ الْأَوْصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ؛ لَا يِنَالُ بِجُورِ الْإِعْتِسَافِ كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ ..... ٢٥٩
- إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى ..... ٧٥
- إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ..... ٢٤٤
- إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرَتْكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَسْتَعِغِلَ لُبُّكَ لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ ..... ٣٤٤
- إِنَّهُ لَا يُوجِي مِنَ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُوجِي مِنَ رَجْعَةِ الزُّرْقِ مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الزُّرْقِ رُجِي عَدَا زِيَادَتُهُ وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُوجِ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ ..... ٣٤٧
- أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَاعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا تُوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْثَانِ الدَّعَةِ ..... ١٧٦
- أَوْصِيكُمْمَا وَجَمِيعِ وُلْدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ ..... ٣٤٥
- أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ ..... ٣٠٨
- أَيُّ بَنِي إِبْنِي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى

- ۱۶۰..... خَرِيهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَنَفَعَهُ مِنْ صَرَرِهِ فَاسْتَحْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَحِيلَهُ.....
- إِيَّاكَ وَالْعَجَلَةَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا، أَوْ [التَّسَاقُطُ] التَّسَقُّطِ فِيهَا عِنْدَ امْتِكَانِهَا أَوِ اللَّجَاجَةِ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ، أَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ، فَضَعُ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْفَعُ كُلَّ [عَمَلٍ] أَمْرٍ مَوْقِعَهُ..... ۳۵۱
- إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَنَ وَيُحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَنَ..... ۲۴۳-۲۴۲
- الْإِيمَانُ أَنْ تُؤَثِّرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَصُرُّكَ عَلَى الْكُذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ..... ۳۱۱، ۲۹۳
- أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغِيًّا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ..... ۱۶۹
- أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا، كَذِبًا وَبَغِيًّا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ..... ۳۲۰
- أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَأَكُمُ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا..... ۲۸۹
- أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَعَرِّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَضَعُوا تِيَجَانَ الْمُنَافَرَةِ... ۱۳۲
- أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ..... ۷۴
- أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْنَا..... ۳۷۶
- آتَرَوْا عَاجِلًا وَأَخَّرُوا أَجَلًا... كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَقَدْ صَحِبَ الْمُتَكْرِفَ لِقَائِهِ، أَيُّنَ الْعُقُولِ الْمُسْتَضْبِحَةِ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى..... ۲۳۲
- آخِذًا بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ..... ۲۰۱
- آسَى بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظِ وَالنَّظَرِ حَتَّى لَا يَظْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَلَا يَأْتِسَ الصُّعْفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ..... ۳۹۷
- الْأَمْرَيْنِ بِالْمَعْرُوفِ..... ۷۶
- الْأَنَّ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ..... ۹۲
- الْأَنَّ حَمِي الْوُطَيْسِ..... ۵۰
- بِالصِّدْقِ تَكْمُلُ الْمُؤْرَةُ..... ۲۹۷
- بِالصِّدْقِ تَكُونُ النَّجَاةُ..... ۴۰۲
- بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَمَنْ لَمْ يَصْدَقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ..... ۲۸۹

- بحرًا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ ..... ١٤٤
- بَصْرَيْنِيكُمْ صِدْقَ النَّيَّةِ ..... ٢٩٦، ٢٨٧
- بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لَوْصَفَ رَبِّكَ فَصَفَ جِبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ وَحُئُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ  
فِي حُجْرَاتِ الْقُدْسِ ..... ٢٧٢
- بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَمِّنِّ ..... ٢٦٤، ٢٥٧
- بِمَصَابِيحِ الْهُدَى ..... ٢٣٣
- بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ وَبِهَا امْتَنَعَ عَنِ نَظَرِ الْعَبِيونَ ..... ٢٦١
- بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَبِهِ عِلْمُوا وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا ..... ١٤٧
- الْبَارِكِينَ لَهُ ..... ٧٦
- تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ ..... ٢٧٤، ٢٥٦
- تَخَفُّوْا تَلَحُّوْا ..... ٧٢، ٤٤
- تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ ..... ٣٤٤
- تَدَارِكُ فِي آخِرِ عُمْرِكَ مَا أَضَعْتَهُ فِي أَوَّلِهِ تَسْعُدُ بِمُنْقَلَبِكَ ..... ٣٤٦
- التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ ..... ٣٤٥
- تَعَلَّمَ الصِّدْقُ قَبْلَ الْخَدِيثِ ..... ٣١١
- تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيرًا ..... ٢٥٧
- التَّلَطُّفُ فِي الْحِيلَةِ أَجْدَى مِنَ الْوَسِيلَةِ ..... ٣٤٥
- التَّوَانِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ ..... ٣٥٤
- التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ ..... ٧٦
- التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ ..... ٢٤٣
- تَوَلَّ بِكُمْ إِلَيَّ أَكُنَّانِ الدَّعَةِ ..... ١٧٦
- ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَيَّ اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنِيَّ لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ  
أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةً عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ ..... ٣٧٧
- ثُمَّ الصَّقُّ بِدَوِي الْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبَيْتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعَةِ  
وَالسَّخَاءِ وَالسَّمَّاحَةِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَشُعَبٌ مِنَ الْعَرْفِ ..... ٤٥٥
- ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ  
بِالْخَيْرَاتِ ..... ١٢٧

- ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزَنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلِهَا وَعَدْبِهَا وَ سَبَّخَهَا تَرْبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ ..... ۷۶
- ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَاؤُكَ إِيَّاهُمْ عَلَيَّ فِرَاسَتِكَ وَ اسْتِنَامَتِكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّفُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوَلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ ..... ۳۷۰
- ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ..... ۳۴۴
- جَانِبُوا الْكُذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ. الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مُنْجَاةٍ وَ كِرَامَةٍ، وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَرْفِ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ ..... ۳۱۱، ۲۹۳
- جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسِبْ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ ..... ۲۴۴
- جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْحَبِيرَانُ فِي مُخْتَلِفِ فِجَاجِ الْأَفْطَارِ..... ۷۹
- حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنَ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ ذَكَ بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فِجْدًا دَهُمٌ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفْرِقِهِمْ ثُمَّ مَيَّرَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسَائِلَتِهِمْ عَنْ حَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ حَبَايَا الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ انْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ ..... ۱۹۱
- حَتَّى يَظُنَّ الظَّانُّ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ عَلَى بَنِي أُمِّيَّةٍ ..... ۲۲۷
- حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضَيَّفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَ يَضْمَ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ ..... ۳۳۷
- الْجِلْمُ غَطَاءٌ سَاتَرَ الْعَقْلَ حَسَامٌ قَاطِعٌ فَاسْتَوْخَلَّ خُلُقِكَ بِجِلْمِكَ وَ قَاتَلَ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ ..... ۲۳۷
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ، فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَابَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَ سَلَّمَ لِمَنْ دَخَلَهُ، وَ بَرَهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَ شَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَ نُورًا لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِهِ وَ فَهَمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَ لُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ ..... ۲۳۰
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ وَ دَنَا بِطَوْلِهِ مَانِحٌ كُلِّ غَنِيمَةٍ وَ فَضْلٌ وَ كَاشِفٌ كُلِّ عَظِيمَةٍ وَ أَزْلٌ ..... ۱۳۴
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِيضُ الْمُنْعُ ..... ۱۸۸
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ ..... ۲۶۴
- الْخُطْبُ الْوَعظِيَّةُ الْحَسَنُ كَثِيرَةٌ؛ وَلَكِنْ هَذَا حَدِيثٌ يَأْكُلُ الْإِحَادِيثَ ..... ۱۱۷
- خَيْرُ الْهَمَمِ أَعْلَاهَا ..... ۳۳۴
- دَعُ مَا لَا يَغْنِيكَ وَ اسْتَغْلِ بِمَهْمِكَ الَّذِي يُثْجِيكَ ..... ۳۳۳
- ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ ..... ۱۴۶

- ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي  
وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ ..... ١٤٣
- الَّذِي لَا يَذْرُكُهُ بُعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطَنِ ..... ٢٧٥، ٢٧٣
- رَأَيْكَ لَا يَتَسَعُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَفَرَعَهُ لِلْمَهْمِ ..... ٣٣٣
- رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ..... ١٦٢
- رَجُلٌ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَكَانَ لَهُ مُتَّهَمًا ..... ٤٨
- رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَتِهِ ..... ٢٦٧، ٢٥٩
- رَوِيَاتٌ خَوَاطِرُهَا ..... ٢٦٨
- زَرَعُوا الْفُجُورَ وَسَقَوْهُ الْعُزُورَ وَحَصَدُوا الثُّبُورَ ..... ٧٤
- الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ  
مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ ..... ١٦٤
- سَاهِلِ الدَّهْرِ مَا ذَلَّ لَكَ فَعُودُهُ ..... ٣٥٣
- سَتَرَنِي عَنْكُمْ جَلْبَابُ الدِّينِ وَبَصَّرَنِيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ ..... ٢٩٦
- سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفُدُونِي ..... ١٠٦
- شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ ..... ١٣٢
- شَوَاهِدُ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صَنَعَتِهِ ..... ٢٦٤
- الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ عَزَّيْهِمْ بِالْأَمَانِيِّ وَفَسَحَتْ لَهُمْ فِي الْمَعَاصِي وَوَعَدَتْهُمْ  
الْإِظْهَارَ فَأَفْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ ..... ٣٤٨
- الصَّادِقُ عَلَى شِفا مَنْجَاهِ وَكَرَامِهِ ..... ٢٩٥
- صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً ..... ٣٤٣
- صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ ..... ٢٤١
- الصِّدْقُ اخُو الْعَدْلِ ..... ٢٨٥
- الصِّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ ..... ٢٩٦
- الصِّدْقُ أَمَانَةُ اللِّسَانِ ..... ٢٨٨
- الصِّدْقُ أَنْجَحُ دَلِيلِ ..... ٢٨٦
- الصِّدْقُ حَقُّ صَادِعِ ..... ٢٨٥



- ۲۸۶..... الصدق حياه التقوى
- ۴۰۱..... الصّدقُ رأسُ الدّين
- ۴۰۱..... الصّدقُ رُوحُ الكلام
- ۲۸۵..... الصّدقُ صلاحُ كلِّ شيءٍ
- ۲۸۶..... الصّدقُ كمالُ الثّبت
- ۲۸۶..... الصّدقُ لسانُ الحق
- ۲۹۶..... الصدق نجاح
- ۲۸۳..... الصدق نقيض الكذب
- ۲۹۵..... الصدق ينجيك وان خفته
- ۳۴۵..... صَلِّ الصَّلَاةَ لِقَوِّمَتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا وَلَا تَعْجَلْ وَقَتِّهَا لِفِرَاقِ وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاسْتِغْثَالِ
- ۱۳۲..... ضَعُوا تَبِجَانَ الْمُفَاخَرَةِ
- ۲۴۲..... طُوبَى لِمَنْ وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ لِسَانِهِ
- ۲۶۴..... ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَّقِنِ
- ۳۳۱..... الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَكَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَلَّا يَعْرِفَ قَدْرَهُ
- ..... الْعَامِلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ
- ۳۳۶.....
- ۱۵۸..... الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ
- ..... الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا
- ۲۳۹.....
- ۳۳۵..... الْعِزْمُ مَا عَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبُكَ مِنْ أَمْرٍ أَنْتَ فَاعِلُهُ
- ۳۳۲..... عَشْرَةٌ يُفْتَنُونَ أَنْفُسَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ وَالَّذِي يَطْلُبُ مَا لَا يُدْرِكُ
- ۲۶۲..... عَظُمَ عَنْ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرِ
- ..... الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالْهَوَى قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَالتَّفْسُ مُتَجَاذِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ
- ۲۳۷.....
- ۲۴۷..... الْعَقْلُ عَقْلَانِ عَقْلُ الطَّبَعِ وَعَقْلُ النَّجْرِيَةِ وَكِلَاهُمَا يُؤْذِي إِلَى الْمُنْفَعَةِ
- ۴۰۴..... الْعَقْلُ غَرِيبَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَالتَّجَارِبِ؛ عَقْلُ غَرِيبُهُ أَي اسْتَكْبَاهُ بِأَكْهَامِهِ وَتَجْرِبُهُ أَفْزَائِسُهُ مِى بَابِ د.



- الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانِ وَمُؤَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَمُزِينُ الشَّهْوَةِ الْهَوَى وَالنَّفْسُ مَتَنَزَعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرُ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ ..... ٢٣٧
- عَقَلُوا الدِّينَ عَقْلًا وَعَايَةً وَرِعَايَةً لَا عَقْلَ سَمَاعٍ وَرَوَايَةً فَإِنَّ رُؤَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرُعَايَاتُهُ قَلِيلٌ ..... ٢٣١
- الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ ..... ١١٠، ١٢٦
- عَلَيْنَكُمْ بِالْحَدِّ وَالْإِحْتِهَادِ ..... ٣٥٤
- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام حَدِّدْتَهُ فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ قَالَ قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ
- عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ قَالَ قُوْتُهُ بِغَيْرِ سَرْفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم لِلرَّجُلِ الَّذِي أَتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَيْبِكَ فَقَالَ إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَقَدْ ظَلَمَنِي مِيرَاثِي مِنْ أُمِّي فَأَخْبِرْهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَعَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَيْبِكَ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْءٌ أَفَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَحْبِسُ الْأَبَ لِإِلَاتِنِ ..... ٤٦
- عَنْ الْمُقَدَّمِ بْنِ شُرَيْحٍ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا أَعْرَابِيٍّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقْسِمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيٍّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَجْهَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابِ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا تَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ إِنَّهُ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَجَلَّ رَبُّنَا وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبُتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِي الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ ..... ١٨٧
- فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ نَصَحَ نَفْسَهُ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَعَلَبَ شَهْوَتَهُ فَإِنْ أَجَلَهُ مَسْمُورٌ عَنْهُ وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يَزِينُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكَبَهَا وَيُمَتِّعَهُ التَّوْبَةَ لِيَسُوِّفَهَا إِذَا هَجَمَتْ مَبِيئَتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عِنْدَهَا فَيَأْتِيهَا حَشْرَةٌ عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حَبْجَةً وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ ..... ٣٤٩
- فَأَحْذَرُوا، عِبَادَ اللَّهِ، حَذَرَ الْعَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْأَمَانِعِ لِشَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ؛ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَالْعِلْمَ قَائِمٌ، وَالطَّرِيقَ جَدِّدٌ، وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ ..... ٢٣٦
- فَاسْتَشْفِئُوا مِنْ أَدْوَانِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنِّفَاقُ وَالْعَيْيُ وَالضَّلَالُ ..... ١٦٩

- فَأَعْقِلْ عَقْلَكَ وَامْلِكْ أَمْرَكَ وَخُذْ نَصِيْبَكَ وَحَظَّكَ ..... ۲۳۴
- فَالْبَصِيْرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَالْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَالْبَصِيْرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ وَالْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ ..... ۷۵
- فَأَمَّا إِكْثَارُكَ الْحِجَاجِ عَلَى عُثْمَانَ وَفَتْلَتِهِ فَإِنَّكَ إِتْمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ وَخَذَلْتَهُ حَيْثُ كَانَ النَّصْرُ لَكَ ..... ۳۲۱، ۲۹۰
- فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ إِنْ شَاءَ اللهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ ..... ۲۹۸
- فَإِنْ أَقُلُّ يَقُولُوا حَرَصٌ عَلَى الْمَلِكِ وَإِنْ أَشَكْتُ يَقُولُوا جِرْعٌ مِنَ الْمَوْتِ ..... ۷۶
- فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالشَّجَرِيَّةَ ..... ۲۴۶
- فَإِنَّ الْعَاقِلَ يَتَعَطَّ بِالْأَدَابِ، وَالْبَهَائِمَ لَا تَتَعَطَّ إِلَّا بِالضَّرْبِ ..... ۲۴۰
- فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ ..... ۲۲۱
- فَإِنْ تَنَارَ عُنْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ فَالرُّدُّ إِلَى اللهِ الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ وَالرُّدُّ إِلَى الرَّسُولِ الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفْرَقَةِ ..... ۱۷۸
- فَإِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةٌ وَأَجَلًا ..... ۳۴۷
- فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنَ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتَمَ بِهِ وَاسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرُضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَيْمَةَ الْهُدَى أَثْرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللهِ عَلَيْكَ ..... ۲۷۸
- فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنَ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتَمَ بِهِ وَاسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرُضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَأَيْمَةَ الْهُدَى أَثْرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللهِ عَلَيْكَ وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِفْرَازِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَاسْمَى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُعَدِّرْ عَظَمَةَ اللهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ..... ۱۸۲
- فَإِنَّمَا يَدْرُكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ وَمَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ ..... ۲۷۳
- فَإِنَّهَا عِنْدَ ذَوِي الْعُقُولِ كَفِيَّةِ الظِّلِّ بَيْنَا تَرَاهُ سَابِعًا حَتَّى قَلِصَ وَزَانِدًا حَتَّى نَقُصَ ..... ۲۴۸
- فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصْحُ أَعْرَاضًا وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَافًا وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا ..... ۴۰۶
- فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلصَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنْ الْقَوِيِّ غَيْرِ مُتَنَعِّعٍ ..... ۳۸۲

- فَإِنِّي فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ... ١٣٥.....
- فَتَأَلَّوْا عَلَيَّ اللَّهُ..... ١٧٧.....
- فَتَأَمُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ..... ٢١٢.....
- فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ..... ٣١٦.....
- فَرَضَ اللَّهُ تَرْكَ الْكُذِبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ..... ٢٩٢، ٢٨٤.....
- الْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ..... ٤٤.....
- فَعَدَوْتُ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي..... ١٧٦.....
- فَعَدَوْتُ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ..... ١٧٧.....
- فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عِلْمَ الْغَيْبِ فَصَحَّحَكَ ﷺ وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَ  
كَانَ كَلْبِيًّا:..... ١٥٠.....
- فَكَمْ مِنْ مُسْتَعَجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنْهُ لَمْ يُدْرِكْهُ..... ٣٥١.....
- فَلَا تَكْفُوعًا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّي أَوْ مَشُورَةَ بِعَدْلٍ..... ٣٣٨-٣٣٧.....
- فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ..... ٢٥٩.....
- فَلَنُحْيِيَنَّهَ حَيَاةً طَيِّبَةً..... ١٨٤.....
- فَلَوْ مَثَلْتُهُمْ لِعُقْلِكَ فِي مَقَاوِمِهِمُ الْمُخْمُودَةَ، وَمَجَالِسِهِمُ الْمَشْهُودَةَ... رَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى وَمَصَابِيحَ  
دُجَى..... ٢٣٣.....
- فَلْيَصُدِّقْ رَأْيِدَ أَهْلَهُ..... ٢١٣.....
- فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ... وَفِي مُتَنَفِّسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَطْمِهِ..... ٣٤٦.....
- فَلْيَبْنُظْ نَاطِرًا بِعَقْلِهِ..... ٢٥٥.....
- فَمَا خُلِقْتُ لِيَسْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا،  
تَكَتْرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا... ٣٢٩.....
- فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَفْعَلْ..... ٢٢٧.....
- فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيِيرًا فِي الظُّلُمَاتِ، وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ..... ٣٣١.....
- فَمَنْ وَصَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ..... ١٥٨.....
- فَوَيْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نَعْمِ اللَّهِ لَا رَهْجَ لَهُ وَلَا حَسَّ وَسَيَبْتَلِي أَهْلَكَ بِالْمَوْتِ  
الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَعْبَرِ..... ١٣١، ٧٧.....
- فِي التَّوَانِي وَالْعَجْزِ أَنْتِجَتِ الْهَلَكَةَ..... ٣٥٤.....

- في كلامه قيل دون كلام الخالق وفوق كلام المخلوقين ومنه تعلم الناس الخطابة والكتابة . ..... ١١٧
- فَيَا لَهَا حَشْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي عَقْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَأَنْ تُؤَدِّيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ ..... ٣٣٥
- فِيهِمْ كِرَائِمُ الْقُرْآنِ وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ ..... ١٤٧
- قَالَ تَعَالَى مَنْ ذَا الَّذِي يَغْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذَلِكَ وَلَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قَبْلِ اسْتَنْصِرْكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَاسْتَفْرِضْكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَنِيِّ الْحَمِيدُ وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُبَلِّغَكُمْ أَنَّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ حَيْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ ..... ١٥٥
- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ أَنَا صَاحِبُ التَّنْزِيلِ وَأَنْتَ صَاحِبُ التَّأْوِيلِ الْحَدِيثِ ..... ١٧٤
- قَدْ أَحْبَبَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ ..... ٢٣٦
- قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَطَائِمِ وَيَهْوُونَ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ ..... ١٤٦
- قَدْ حَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ، وَأَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَوَلَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ، فَهَوَّ عَبْدٌ لَهَا، وَلِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا،... ثُمَّ إِذَا دَامَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَوُلُوجًا، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَإِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ، وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ، يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمُرِهِ، وَفِيمَ أَذْهَبَ ذَهْرُهُ ..... ١٤٦
- قَدَّرَ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ ..... ٣٥٢
- الْقُرْآنَ حَمَلًا ذُو وَجْوهٍ . سيد رضی، نامه ٧٧ . ..... ١٧٩
- قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ ..... ٢٤٣
- قِيَامُ الْعَيْشِ حُسْنُ التَّنْذِيرِ وَمَلَكَهُ حُسْنُ التَّنْذِيرِ ..... ٣٤٥
- قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ ..... ٧٢
- كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فِدُونَكُمْ الْأَخْرَفَتَمَسَّكُوا بِهِ أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ..... ١٦٦
- كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ..... ١٣١
- كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَبَيْنَطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ ..... ١٤٨
- كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْصَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ ..... ٢٣٥
- كَفَى بِالْفِتْنَانَةِ مُلْكًا وَبِحُسْنِ الْخُلُقِ نَعِيمًا ..... ١٨٤
- كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَدَلِيلًا عَلَيْهِ ..... ٢٥٧

- كُلُّ مُسَمَّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ ..... ١٥٧
- كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَضْنُوعٌ ..... ٢٦٩
- كَأَنَّ وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نَطَفَ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ ..... ١٣١، ٧٤
- كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهَرَ فَيَرْكَبَ وَلَا صَرَخَ فَيُحْلَبَ ..... ٧٣
- كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَجَابَنِي وَإِنْ فَنَيْتُ مَسْأَلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ آيَةٌ فِي لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا دُنْيَا وَلَا آخِرَةَ وَلَا جَنَّةٍ وَلَا نَارٍ وَلَا سَهْلٍ وَلَا جَبَلٍ وَلَا ضِيَاءٍ وَلَا ظُلْمَةٍ إِلَّا أَفْرَأَيْتُهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ وَكَتَبْتُهَا بِيَدِي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُتَشَابِهَهَا وَخَاصَّهَا وَغَامَّهَا وَكَيْفَ نَزَلَتْ وَأَيْنَ نَزَلَتْ وَفِيمَنْ أَنْزَلَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ دَعَا اللَّهُ لِي أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمًّا وَحِفْظًا فَمَا نَسِيْتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ..... ١٤٢
- لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَبَيِّنَاتِكُمْ شَكًّا إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا وَإِذَا تَيَقَّنْتُمْ فَأَقْدِمُوا ..... ٣٣٨
- لَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسِ فَحِشُّهُ ..... ٢٦٥
- لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ ..... ٢٦٢
- لَا تَشْتَغَلْ بِمَا لَا يَغْنِيكَ وَلَا تَتَكَلَّفْ فَوْقَ مَا يَكْفِيكَ وَاجْعَلْ كُلَّ هِمِّكَ لِمَا يُنْجِيكَ ..... ٣٥٢
- لَا تُعَقِّدِ الْقُلُوبَ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَةٍ ..... ٢٦٢
- لَا تُفْتِنِ عَجَائِزُهُ وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِزُهُ... ..... ١٤٤
- لَا تَفْعُ الْأَوْهَامَ لَهُ عَلَى صِفَةٍ ..... ٢٦٧
- لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ وَظَنَنْتَهُمْ بِاللَّيْلِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ ..... ٣٩٩
- لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوِرَةِ ..... ٣٣٧
- لَا عَقْلَ كَالْتَّدْبِيرِ ..... ٣٤٥
- لَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ ..... ٢٥٣
- لَا غِنَى كَالْعَقْلِ، وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ ..... ٢٢٩
- لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ ..... ٢٥٣
- لَا مَالٌ أَعُوذُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا وَحْدَةٌ أَوْحِشُ مِنَ الْعُجْبِ وَلَا عَقْلٌ كَالْتَّدْبِيرِ ..... ٢٣٩
- لَا يَدْهَشُ عِنْدَ الْبَلَاءِ الْحَازِمُ ..... ٣٣٢
- لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانٌ عَبْدٌ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ ..... ٢٨٤
- لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحْسَبُ بِعَدٍ ..... ١٨٦

- لَا يَصْدُقُ إِيمَانُ عَبْدٍ، حَتَّى يَكُونَ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ..... ۳۰۸
- لَا يَعْدَمُ الصَّبُورُ الظَّفَرُ وَإِنْ طَالَ بِهِ الزَّمَانُ..... ۳۴۳
- لَا يَتَّعِشُ بِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْبَيْتِينِ الْبَيْتِ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ النَّالِي وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوِرَاثَةُ..... ۱۴۷
- لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَيَّ فِتْنَةٍ وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ..... ۱۵۲
- لَا تَخَاصِمُهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وُجُوهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ لَكِنْ حَاجِبُهُمْ بِالسَّنَةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا..... ۱۷۹
- لِسَانُ الْحَالِ أَصْدَقُ مِنْ لِسَانِ الْمَقَالِ..... ۲۸۴
- لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ..... ۲۴۳
- لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِيْنَ بِالْمَعْرُوفِ الثَّارِكِينَ لَهُ وَالتَّاهِبِينَ عَنِ الْمُتَكْرِرِ الْعَامِلِينَ بِهِ..... ۷۶
- لَقَدْ أُعْطِيَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ؟..... ۱۰۶
- لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِئْنِي..... ۳۳۸
- لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُتَاجَى فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يَرْمُ [فِيهَا مَعَايِشُهُ] مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي [فِيهَا] بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَدَّتْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرْمَةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ حُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ..... ۱۲۶
- لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَسَاعَةٌ يُتَاجَى فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ فِيهَا يَرْمُ مَعَاشَهُ وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَدَّتْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثِ مَرْمَةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ حُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ..... ۳۴۲
- لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ..... ۲۶۴
- لَمْ تَتَنَاهَ فِي الْعُقُولِ..... ۲۶۴
- لَمْ تُحِظْ بِهِ الْأَوْهَامُ بَلْ تَحَلَّى لَهَا بِهَا وَبِهَا امْتَنَّعَ مِنْهَا..... ۲۶۶
- لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ، لَا تَدْرِكُهُ الْعُيُونُ..... ۲۶۰
- لَمْ يَطْلِعِ الْعُقُولُ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَخْجُرْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ..... ۲۷۳
- لَمْ يُوجِسْ مُوسَى ﷺ خَيْفَةَ عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجَهَالِ وَدَوْلِ الصَّلَالِ..... ۱۶۳
- اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ..... ۲۷۸



- اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَّاسِ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطَّامِ،  
وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ  
الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ ..... ٣٦٥
- اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا عَيْشَكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ وَلَا تَهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا  
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ..... ٧٩
- لَيْسَ بِيَالِهِ مَنْ عَرَفَ بِنَفْسِهِ ..... ٢٧٥
- مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَدَهُ بِهِ يَوْمًا مَا ..... ٣٣٧
- مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ  
..... ٣٥١
- مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنْ  
الْمَلَائِكَةِ ..... ٣٤٩
- مَا دَلَّنَا بِاصْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ عَلَى مَعْرِفَتِهِ ..... ٢٥٧
- مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَأَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ ..... ٣٣٦
- مَا مِنْ يَوْمٍ إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ إِنِّي يَوْمٌ جَدِيدٌ (وَإِنَّ عَلَى كُلِّ) مَا يُفْعَلُ فِيهِ شَهِيدٌ وَلَوْ قَدْ غَرَبَتْ شَمْسِي لَمْ  
أَرْجِعْ إِلَيْكُمْ أَبَدًا ..... ٣٤١
- مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ فَقَالُوا خُلِقُوا مِنَّا نَعْظُمُ بِهِ أَمْرَاءَنَا - فَقَالَ وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ - وَإِنَّكُمْ  
لَتَشْفِقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ - وَتَشْفِقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ - وَمَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ - وَ  
أَزِيحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ ..... ٣٦٦
- مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَرُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ  
عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا ..... ٢٧٩-٢٨٥
- مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَبِيَّةِ لَبِنٍ مَسُّهَا، وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا، يَهْوِي إِلَيْهَا الْغُرُّ الْجَاهِلُ، وَيَحْذَرُهَا ذُو  
اللَّبِّ الْعَاقِلُ ..... ٢٤٩
- مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّظْفَةِ ..... ١٣١، ٧٤
- مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ وَ... ..... ١٣١
- الْمَعْرُوفُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ ..... ٢٥٦
- مُفَسِّرًا مُجَمَّلَةً وَمُبَيِّنًا عَوَامِضَهُ ..... ١٤٩
- مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى تَقَةٍ مِنْ فَوْتِهَا ..... ٣٤٧



- من اشتغل بغير ضرورته فوته ذلك منفعته ..... ۳۵۲
- من أظاع التواني أحاطت به الندامة ..... ۳۵۴
- من أظاع التواني ضيع الحقوق ..... ۳۵۴
- من أعطي أربعا لم يحرم أربعا ..... ۱۱۰
- من أفنى عمره في غير ما ينجيه فقد أصاع مطلبه ..... ۳۵۲
- من الخرق المعاجلة قبل الإمكان والأناة بعد الفرضة ..... ۳۵۰
- من حاسب نفسه ربح ومن غفل عنها خسر ..... ۳۳۹
- من غلب عقله هواه أفلح ..... ۳۳۸
- من غلب هواه عقله افتضح ..... ۳۳۸
- من قصر في العمل اثبلي بهم ..... ۳۲۷
- من كان عاقلا كان له دين ومن كان له دين دخل الجنة ..... ۲۳۵
- من كبرت همته كبراهتمامه ..... ۳۳۴
- من لم يختلف سيرة وعلايته وفعله ومقالته فقد أدى الأمانة وأخلص العبادة ..... ۲۹۱
- من وصفه فقد حده ومن حده فقد عدّه ومن عدّه فقد أبطل أزلّه ..... ۱۸۶
- من يعط باليد القصيرة يعط باليد الطويلة ..... ۵۴
- المنشئ أصناف الأشياء بلا زوية فكري آل إليها ..... ۱۷۶
- الناس في الدنيا عاملان عامل عمل في الدنيا للدنيا قد شغلته دنياه عن آخرته يخشى على من  
يخلفه الفقر ويأمنه على نفسه فيفني عمره في منفعة غيره ..... ۳۵۳
- نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس ..... ۳۳۲
- نعم معقّلة، وأخرى مهملة، قد أصلت عقولها، وركبت مجهولها ..... ۲۲۸
- نيّة المؤمن خير من عمله، ونيّة الكافر شر من عمله، وكلّ عامل يعمل على نيّته ..... ۳۰۹
- وأستأدى الله سبحانه الملائكة وديعته لذيهم وعهد وصيته إليهم في الإذعان بالسجود له والخشوع  
لتكريمه فقال سبحانه اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس اعترته الحمية وغلبت عليه الشفوة وتعرّز  
بخلقه النار وأستوهن خلق الصلصال فأعطاها الله النظرة استحقاقا للسحطة وأستتماما للبلية و  
إنجازا للعدة فقال فإنك من المنظرين إلى يوم الوت المعلوم ..... ۱۶۱
- وإذا أنت قضيت بين الناس فاحفض لهم جناحك ولين لهم جانبك وابسط لهم وجهك ..... ۳۸۳
- وأزانا من ملكوت قدرته ..... ۲۷۹

- واستشعروا الصبر فإنه أَدْعَى إِلَى النَّصْرِ ..... ٣٤٣
- وَاغْلُظُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ..... ٢٢٧
- وَاعْلَمُوا أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ الشَّدِيدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَسْأُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَى تَزَكَّهُمُ التَّعَمُّقَ فِيهَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا ..... ١٦٨
- وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ تَبَطَّكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ ..... ٣٤٩
- وَاعْلَمُوا يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأْتَمَّتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آتَانَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَلَا يُزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ أَوَّلَ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِأَوَّلِيَّةٍ وَآخِرَ بَعْدِ الْأَشْيَاءِ بِأَخْيَارٍ ..... ٨٣
- وَاعْلَمُوا يَا بَنِيَّ، أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ، وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوَّلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَفَكَرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرَ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا، فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عِلِمُوا، فَلْيَكُنْ طَلِبَكَ ذَلِكَ بِتَفَهُمٍ وَتَعَلُّمٍ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ وَعُلْقِ الْخُصُومَاتِ ..... ٢٥٤
- وَأَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صُنْعَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ، مَا انْتَفَذَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ، وَ مَسْلَمَةً لَهُ ..... ٢٣٣
- وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ وَاصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ مَا أَنْطَقَ إِلَّا صَادِقًا ..... ٢٨٨
- وَالصَّقَ بَاهِلِ الْوَرَعِ وَالصَّدَقِ ..... ٢٨٥
- وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظْتَ ..... ٢٤٦
- وَاللَّهُ لَا يَنْبِيَّ ظَالِمٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الظُّلْمِ بِشَدِيٍّ أُمِّهِ بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكْتُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحِثَ بِهِ لِأَضْطَرُّنْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ ... ..... ٧٦
- وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ وَسِنَّةِ الْأَوَّلِينَ ..... ١٧٦
- وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يُغْفَرُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَثْرُكُ فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى وَلَا صَرَبًا بِالسِّيَاطِ وَلَكِنَّهُ مَا يَشْتَصَعِرُ ذَلِكَ مَعَهُ فَإِتْيَاكُمْ وَالتَّلَوُّنُ فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيهَا تَكْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ فُوقِهِ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُوقِهِ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ ..... ١٦٥
- وَأَمُّضٍ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ ..... ٣٤١

- وَأَنْ أُنَبِّدَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَالَاتِهِ وَحَرَامِهِ لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ ..... ۱۷۶
- وَإِنْ شِئْتَ تَنَبَّيْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةَ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صَفَاقِ بَطْنِهِ لَهُزَالِهِ وَتَشْدُبِ لَحْمِهِ ..... ۱۶۲
- وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطَعْمَةٍ، وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَحَ فِي رِعِيَّةٍ، وَلَا تَخَاطِرًا إِلَّا بِوَيْفِيَّةٍ، وَفِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَأَنْتَ مِنْ خُرَازِئِهِ حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ، وَلَعَلِّي أَلَا أَكُونَ شَرُّ لَأَنَّكَ لَكَ، وَالسَّلَامُ ..... ۳۶۱-۳۶۲
- وَانْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ ..... ۲۶۴
- وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَنَاهَ فِي الْعُقُولِ فَتَكُونُ فِي مَهَبٍ فِكْرَهَا مُكَيِّفًا ..... ۲۶۴
- وَإِنَّكَ وَاللَّهُ مَا عَلِمْتَ الْأَعْلَى الْقَلْبِ، الْمُقَارِبِ الْعَقْلِ ..... ۲۱۲
- وَإِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ، فَإِنَّهُ بَحْرٌ يُعْرَقُ فِيهِ الْهَلَكَى ..... ۳۴۸
- وَبَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمَاتِهِ وَامْهَدُوا لَهُ قَبْلَ خُلُوبِهِ، وَأَعِدُّوا لَهُ قَبْلَ نُزُولِهِ فَإِنَّ الْعَايَةَ الْقِيَامَةَ، وَكَفَى بِذَلِكَ وَأَعْظَمَ لِمَنْ عَقَلَ وَمُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ ..... ۲۴۹
- وَتَنَبَّئُوا فِي قِتَامِ الْعُسُوفَةِ وَأَعْوِجَاجِ الْفَتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ جَنِينِهَا وَظُهُورِ كَمِينِهَا وَانْتِصَابِ قُطْبِهَا وَمَدَارِ رَحَاهَا تَبَدُّدًا فِي مَدَارِجِ خَفِيَّةٍ وَتَثْوُلًا إِلَى فِطَاعَةِ جَلِيَّةٍ ..... ۱۷۶
- وَتَصَدِّقُ ذَلِكَ كِتَابُ اللَّهِ [تعالى] قَالَ اللَّهُ فِي الدَّعَاءِ [ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] وَقَالَ فِي الْاسْتِغْفَارِ [وَأَوْ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا أَوْ يُظَلِمُ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا] وَقَالَ فِي الشُّكْرِ [لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ] وَقَالَ فِي التَّوْبَةِ [إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا] ..... ۵۰
- وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِبْعُ الْقُلُوبِ ..... ۱۴۶
- وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجَرِبَةِ وَالْحَيَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ ..... ۴۰۶
- وَتَثْوُلًا إِلَى فِطَاعَةِ جَلِيَّةٍ ..... ۱۷۶
- وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ..... ۱۴۵
- وَرَدَّ عَ حَظْرَاتِ هَمَاهِمِ النَّفُوسِ عَنْ عَوْفَانِ كُنْهُ صَفْتِهِ ..... ۲۵۹
- وَسَأَفِي بِالذِّي وَأَيْتُ عَلَى نَفْسِي، وَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ صَالِحٍ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ نَفْعَ مَا أَوْتِي مِنَ الْعَقْلِ، وَالتَّجَرِبَةِ ..... ۲۱۲

- وَسَمَى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلِفُهُمُ البَحْثَ عَن كُنْهِهِ رُشُوحًا؛ خطبه ٩٠، ص ١٨٥..... ٢٥٩
- وَسُئِلَ ﷺ عَنِ الإِيمَانِ فَقَالَ الإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ..... ١٢٦
- وَعَجَائِبِ مَا نَطَقَتْ بِهِ أَنَارُ حِكْمَتِهِ..... ٢٧٩، ٢٥٧
- وَعَقَلَنَ مَا جَهَلَ مَنْ هُوَ أضعفُ مِنْهُنَّ..... ٢٢٩
- وَعَمَصَتْ مَدَاخِلَ العُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ لِتَتَأَوَّلَ عِلْمَ ذَاتِهِ..... ٢٦٥
- وَفَهُمَا لِمَنْ عَقَلَ..... ٢٣٠، ٢٥٤
- وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ، أَخْبِرْنَا عَنِ الفِتْنَةِ، وَهَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْهَا فَقَالَ ﷺ: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ قَوْلَهُ..... ١٥١
- وَقَدْ تُوْفِّي سَهْلُ بْنُ حَنَيْفٍ الأَنْصَارِيُّ بِالكُوفَةِ بَعْدَ مَرْجِعِهِ مَعَهُ مِنْ صِفْيَيْنَ وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ لَوْ أَحْبَبَنِي جَبَلٌ لَتَهَافَتَ..... ٥٨-٥٧
- وَقَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْرًا بِعَیْرِ الحَقِّ فَتَأَلَّوْا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمُ..... ١٧٦
- وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَانْحِيَارَكُمْ عَن صُفُوفِكُمْ..... ١٣١
- وَقَطِيعَةُ الجَاهِلِ تَعْدِلُ صِلَةَ العَاقِلِ..... ٢٢٩
- وَقِيلَ لَهُ ﷺ صِفْ لَنَا العَاقِلَ، فَقَالَ هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَيَقْبِلُ فَصِفْ لَنَا الجَاهِلَ فَقَالَ قَدْ فَعَلْتُ..... ٢٣٨
- وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ..... ٢٢١
- وَكُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنِ زِيَارَةِ القُبُورِ أَلَّا فَرُوزُوهَا وَلَا تَقُولُوا هُجْرًا فَإِنَّهُ بَدَأَ لِي أَنْ يَرِقَّ القَلْبُ..... ١٥٤
- وَلَا تَبِيعَنَّ لِلنَّاسِ فِي الحِرَاجِ كَسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا دَائِيَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَلَا عِبَادًا، وَلَا تَضْرِبَنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانٍ دَرَاهِمٍ، وَلَا تَمَسَّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلِّ وَلَا مَعَاهِدٍ..... ٣٨٠
- وَلَا تَرَاهِ النَّوَاطِرُ..... ٢٦٠
- وَلَا تَقْضِ فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ بِقَضَاءِ بَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَيَخْتَلِفُ أَمْرُكَ وَتَرِيغُ عَنِ الحَقِّ..... ٣٨٦
- وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرًا فَاطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْعَالٌ فِي القَلْبِ، وَمِنْهُكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرَّبُ مِنَ الغَيْرِ..... ٣٦٢
- وَلَا تَلْمِسْهُ الأَيْدِي فَتَمَسَّهُ..... ٢٦٠
- وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدَى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَبَبْنَ أَمْرَاءَكُمْ، فَإِنَّهِنَّ ضَعِيفَاتُ القُوى وَالأنفُسِ وَالعُقُولِ..... ٢١٢
- وَلَا فِي زَوَايَا حَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُودًا مُصْرَفًا..... ٢٦٨
- وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ الشُّكُونُ وَالحَرَكَةُ إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ وَلَتَجَزَأَ كُنْهُهُ..... ٢٧١

- وَلَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِ ..... ۲۶۰
- وَلَا يَكْدِيهِ الْإِعْطَاءُ وَالْجُودُ ..... ۱۸۹
- وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ، وَخَابِطَ الْعَيَّ مِنْ إِذْهَابٍ وَلَا إِيْهَانٍ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَامْضُوا فِي الَّذِي نَهَجَهُ لَكُمْ وَقَوْمُوا بِمَا عَصَبَهُ بِكُمْ، فَعَلَيَّْ ضَامِنٌ لِفَلْجِكُمْ أَجْلاً إِنَّ لَمْ تُمْتَنِحُوهُ عَاجِلاً ..... ۳۳۹
- وَلَعَمْرِي، يَا مَعَاوِيَةَ، لَيْسَ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لِتَجِدْتِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّ كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَأَ لَكَ وَالسَّلَامُ ..... ۲۳۵
- وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَقُولُونَ عَلَيَّ يَكْذِبُ فَاتْلُكُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَعَلَى مَنْ أَكْذَبَ ..... ۲۹۲
- وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عَمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَازِرُونَ عليه السلام عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِجُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ فَشَرَطَ لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ فَهَلَا أَلْقِيَا عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ إِعْظَاماً لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ وَآخِثِقَاراً لِلصُّوفِ وَلِنَبْسِهِ ..... ۱۶۳
- وَلَقَدْ كَانَ عليه السلام يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ حِلْسَةَ الْعَبْدِ وَيَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَيَرْفَعُ بِيَدِهِ تَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَرَابِيَّ وَيُزِدُّ خَلْفَهُ وَيَكُونُ السِّتْرَ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ يَا فَلَانَةُ لِإِخْدَى أَزْوَاجِهِ عَتَبِيهِ عَنِّي فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَزَخَارِفَهَا ..... ۱۷۶
- وَلَقَدْ كَانَ فِي اللَّهِ عليه السلام كَافٍ لَكَ فِي الْأَشْيَاءِ وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا وَكَثْرَةِ مَخَازِيِبِهَا وَ مَسَاوِيِبِهَا إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَظْرَافُهَا وَوُظِنَتْ لِعَيْبِهِ أَكْنَافُهَا وَفُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا وَزَوِيَّ عَنْ زَخَارِفِهَا ..... ۱۷۶
- وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةً فِي عِزَائِهِمْ ..... ۳۳۵
- وَلَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ وَيُدْرِكُ بِأَسْمَائِهِ وَيُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَتَّى لَا يَخْتَاجُ فِي ذَلِكَ الطَّالِبُ الْمُؤْتَادَ إِلَى رُؤْيَا عَيْنٍ وَلَا اسْتِمَاعَ أُذُنٍ وَلَا لَمْسَ كَفِّ وَلَا إِحَاطَةَ بَقَلْبٍ ..... ۲۷۶
- وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِيَّاهُ وَانْتَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الرِّبَا وَالْإِعْجَاجِ وَالشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ ..... ۱۷۶
- وَلَمْ يَخْجُبْهَا عَنْ وَاجِبٍ مَعْرِفَتِهِ ..... ۲۰۱
- وَلَمْ يَدْرِكْكَ بَصَرٌ، وَلَا تَحِيْطُ بِهِ الْأَبْصَارُ ..... ۲۶۰
- وَلَمْ يَدْعَ أَحَدٌ أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيَّ عليه السلام تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ مُبَاهَلَةَ النَّصَارَى إِلَّا عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع: فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ أُنْبَاءَنَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ نِسَاءَنَا فَاطِمَةَ عليها السلام وَأَنْفُسَنَا عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع ..... ۱۸۲

- وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ بِكَمَالِهِ وَتَمَامِهِ إِلَّا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ لَدَيْهِ قَالُوا لَأَصْحَابِهِ أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ ..... ١٨١
- وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ وَلَكِنْ يُؤَخِّدُ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ وَ مِنْ هَذَا ضِعْفٌ فَيَمْرُجَانِ فَهَذَا كَيْفَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَانِهِ ..... ٢٩٩
- وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزَلُ بِهِمُ النَّعْمُ وَتَنْزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ فَرَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّتِهِمْ وَوَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ ..... ٢٨٧، ٣١٠
- وَلَهُمْ خَصَائِصٌ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ ..... ١٠٥، ١٤٧
- وَلِيُخْضِرْ عَقْلَهُ ..... ٢١٣
- وَلِيُصَدِّقَ رَأْيَ أَهْلِهِ وَلِيَجْمَعَ شَمْلَهُ ..... ٢٩٩
- وَلِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَتْلَعُ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْحَرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ، وَمَنْ طَلَبَ الْحَرَاجَ بَعِيْرَ عِمَارَةِ أُخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلاً ..... ٣٧٩
- وَلَيْسَ عَمِيَّتَ آثَارُهُمْ وَانْقَطَعَتْ أُخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَنْبَارُ الْعَبْرِ وَسَمِعَتْ عَنْهُمْ أَذَانَ الْعُقُولِ ..... ٢٤٥
- وَمُحْتَنِي الشَّمْرَةَ لَعِبَرِ وَفَتْ إِبْنَاعَهَا كَالزَّرَاجِ بَعِيْرَ أَرْضِهِ ..... ٣٥٠
- وَمَعْقِلًا مَنِيْعًا ذُرْوَتُهُ ..... ٢٢٨
- وَمَنْ أَعَجَبَهَا خَلْفًا الظَّوْأُسَ الَّذِي أَقَامَهُ فِي أَحْسَنِ تَعْدِيلٍ وَنَصَدَّ أَلْوَانَهُ فِي أَحْسَنِ تَنْصِيدٍ ..... ١١١
- وَمَنْ تَمَامِ الْأُضْحِيَّةِ اسْتَشْرَفَ أَذْنَهَا وَسَلَامَتَهُ عَيْنِهَا فَإِذَا سَلِمَتِ الْأُذُنُ وَالْعَيْنُ سَلِمَتِ الْأُضْحِيَّةُ وَ تَمَّتْ وَلَوْ كَانَتْ عَضْبَاءَ الْقَرْنِ تَجُرُّ رِجْلَهَا إِلَى الْمُنْسَكِ ..... ١٢٨
- وَمَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ ..... ٢٤٢
- وَمِنْ لَطَائِفِ صَنْعَتِهِ وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ ..... ٢٥٧
- وَبُرُوعِي بِالْتَفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ ..... ١٤٠
- وَيُعْطَفُ الرَّأْيُ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَظَّمُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ ..... ١٤٦
- وَاحِدٌ لَا يَبْعُدُ وَدَائِمٌ لَا يَأْمَدُ وَقَائِمٌ لَا يَبْعَدُ ..... ١٥٧
- وَوَلَدًا نَاصِحًا وَغَامِلًا كَادِحًا؛ فَرَزَنْدِي نَاصِحٌ، وَكَارِكَرَارِي تَلَاشِكِرُ ..... ٤٠٤
- وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزَلُ بِهِمُ النَّعْمُ، وَتَنْزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ، فَرَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّتِهِمْ، وَوَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ، وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ ..... ٢٨٧
- وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ حُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَدَّةٍ فِي غَيْرِ مَحْرَمٍ



- ۲۵۰.....
- هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلسَانٍ وَلَا يُدَلِّهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ..... ۱۴۷
- هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتُ وَأَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ..... ۱۷۴
- هَذَا مَا أَمَرِيهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِي فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ، حِينَ وَوَلَاهُ مِصْرَ: حِبَانَةَ خِرَاحِهَا، وَجِهَادَ عَدُوِّهَا، وَاشْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا..... ۳۳۰
- هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بِنَانٍ أَوْ حِنَانِيَّةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ..... ۲۶۳
- هُوَ الدَّلَالُ بِالِدَلِيلِ عَلَيْهِ..... ۲۷۰
- هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبِرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا..... ۱۲۷
- يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِدَاتِهِ..... ۲۷۰
- يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ يَعْلَمُ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ..... ۱۵۰
- يَا بِنْتِي أَوْصِيكَ بِالْعَمَلِ فِي النَّشَاطِ وَالْكَسَلِ..... ۳۵۴
- يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ أَنْتُمْ فُجَّارٌ إِلَّا مَنْ اتَّقَى وَبَرَّ وَصَدَّقَ..... ۲۹۲
- يُرَبِّي الصَّبِيَّ سَبْعًا وَيُؤَدِّبُ سَبْعًا وَيُسْتَحْدِمُ سَبْعًا وَمُنْتَهَى طُولِهِ فِي ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَعَقْلُهُ فِي خَمْسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً وَمَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَيَالْتَجَارِبِ..... ۳۴۵
- يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ النَّفَاحُزُ بَعْلِي الْهَمَمِ..... ۳۳۴





## فهرست مطالب

- پیشگفتار..... ۷
- بخش اول:..... ۸
- بخش دوم:..... ۹

### بخش اول: تاریخ و ویژگی های نهج البلاغه / ۱۱

- فصل ۱: سید رضی و نهج البلاغه..... ۱۲
- ۱-۱- معرفی اجمالی سید رضی..... ۱۳
- ۲-۱- مشایخ و شاگردان سید رضی..... ۱۴
- ۳-۱- آثار و تألیفات سید رضی..... ۱۶
- ۴-۱- شخصیت اجتماعی و سیاسی سید رضی..... ۱۷
- ۵-۱- نهج البلاغه و مستدرکات آن..... ۱۸
- ۶-۱- بررسی مسأله اسناد نهج البلاغه به علی ع..... ۲۴
- ۱-۶-۱- بررسی اشکال الف..... ۲۷
- ۲-۶-۱- بررسی اشکال دوم..... ۲۹
- ۷-۱- مأخذیابی مطالب نهج البلاغه..... ۳۱
- فصل ۲: اقدامات سید رضی در نهج البلاغه..... ۳۳
- ۱-۲- طرح مسأله..... ۳۵
- ۲-۲- نگارش خطبه جامع (مقدمه)..... ۳۶
- ۱-۲-۲- انگیزه تألیف..... ۳۶
- ۲-۲-۲- کیفیت و ساختار و روش..... ۳۸
- ۳-۲-۲- کمیت احادیث..... ۳۹

- ۴۰-۲-۴- وجه تسمیه کتاب.....
- ۴۰-۲-۵- اشاره به ذو ابعاد بودن کلام و شخصیت امام علیه السلام.....
- ۴۱-۳- ذکر مصادر روایات در برخی مواقع.....
- ۴۳-۴-۲- ارجاع به برخی آثار خود.....
- ۴۴-۵-۲- ذکر محاسن ادبی کلام امیرمؤمنان علیه السلام.....
- ۴۵-۶-۲- ذکر سبب صدور برای روایات.....
- ۴۷-۷-۲- اشاره به مخاطب نامه‌ها یا حکمت‌ها یا خطبه‌ها.....
- ۴۸-۸-۲- اشاره به منشاء دیگری از روایت.....
- ۴۹-۹-۲- ذکر شواهد قرآنی و روایی و ادبی جهت اعتبار کلام امام.....
- ۵۱-۱۰-۲- تفسیر غرائب کلام امام علیه السلام.....
- ۵۳-۱۱-۲- توضیحات فقه الحدیثی.....
- ۵۵-۱۲-۲- ذکر موضوع برخی روایات.....
- ۵۶-۱۲-۱- اشاره به عناوین برخی خطب مشهور.....
- ۵۶-۱۳-۲- معرفی برخی اعلام.....
- ۵۹-۱۴-۲- ذکر اختتامیه کتاب و تاریخ تألیف آن.....
- ۶۰-۱۵-۲- نتیجه.....
- ۶۱- فصل ۳: رابطه نهج البلاغه با قرآن.....
- ۶۳-۱-۳- طرح مسأله.....
- ۶۴-۲-۳- مبانی رابطه نهج البلاغه و قرآن.....
- ۶۴-۱-۲-۳- شناخت کامل امام علی علیه السلام از قرآن در سایه دریافت معارف آن از پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۶۶-۲-۲-۳- دانش امام علی علیه السلام و منبع شناسی آن.....
- ۶۷-۳-۲-۳- انس و همراهی دائمی علی علیه السلام با قرآن.....
- ۶۸-۳-۳- ساختار رابطه نهج البلاغه و قرآن.....
- ۶۸-۱-۳-۳- مقایسه نهج البلاغه و قرآن از جهت سبک و اسلوب ادبی.....
- ۷۰-۱-۳-۳- تحلیل عناصر بلاغی در نهج البلاغه در مقایسه با بلاغت قرآنی.....
- ۷۱-۱-۳-۳-۱-۱-۳-۳- علم معانی.....
- ۷۳-۲-۳-۳-۱-۳-۳- علم بیان.....
- ۷۵-۳-۳-۳-۱-۳-۳- علم بدیع.....
- ۷۷-۲-۳-۳- مقایسه نهج البلاغه و قرآن از جهت مباحث محتوایی.....

۷۸	۳-۲-۱- کاربرد مستقیم آیات در نهج البلاغه
۷۸	۳-۲-۱- استشهادات قرآنی در نهج البلاغه
۷۹	۳-۲-۱- تضمین های قرآنی در نهج البلاغه
۷۹	۳-۲-۱- تلمیح در نهج البلاغه
۸۰	۳-۲-۲- کاربرد غیر مستقیم آیات در نهج البلاغه
۸۰	۳-۲-۲- تفسیر قرآن در نهج البلاغه
۸۱	۳-۲-۲- تحلیل مفاهیم و معارف قرآن در نهج البلاغه
۸۴	۳-۲-۲- جایگاه قرآن و علوم قرآنی در نهج البلاغه
۸۶	۴-۳- نتیجه
۸۷	فصل ۴: روش های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه
۸۹	۴-۱- طرح مسأله
۹۱	۴-۲- استدلال های ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه
۹۱	۴-۲-۱- برخورد ایجابی با اصل نهج البلاغه به شیوه های گوناگون
۹۲	۴-۲-۱- ذکر محاسن ادبی کلام علی <small>علیه السلام</small>
۹۴	۴-۲-۱- ذکر محاسن معنوی و علو معانی نهج البلاغه
۹۵	۴-۳- منبع شناسی سخنان علی <small>علیه السلام</small>
۹۷	۴-۴- ذکر زمینه ها و سبب صدور خطبه ها، نامه ها
۹۸	۴-۵- استدراکات کلام علی <small>علیه السلام</small> در شرح نهج البلاغه
۹۹	۴-۶- ذکر اثرپذیری ها از کلام علی <small>علیه السلام</small>
۱۰۱	۴-۷- استدلال های ویژه ابن ابی الحدید در اثبات اصالت نهج البلاغه
۱۰۱	۴-۷-۱- مقایسه فنی خطبه های نهج البلاغه با سخنان خطیبان معروف
۱۰۲	۴-۷-۲- اثبات اصالت نهج البلاغه با استفاده از قاعده ادبی
۱۰۴	۴-۸- طرح شبهه های وارده بر نهج البلاغه و نقد آنها توسط ابن ابی الحدید
۱۰۵	۴-۸-۱- ذکر «وصی» و «وصایت» در نهج البلاغه
۱۰۵	۴-۸-۲- طرح پیش گویی ها در نهج البلاغه
۱۰۷	۴-۸-۳- وجود سجع و آرایه های لفظی در نهج البلاغه
۱۱۰	۴-۸-۴- تقسیمات عددی در نهج البلاغه
۱۱۱	۴-۸-۵- دقت و صف در نهج البلاغه
۱۱۲	۴-۹- نتیجه

- فصل ۵: جلوه‌های بلاغت علوی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ..... ۱۱۳
- ۱-۵- مقام ادبی ابن ابی الحدید و ویژگی‌های شرح او ..... ۱۱۵
- ۲-۵- کوشش‌های بلاغی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ..... ۱۱۶
- ۳-۵- مباحث توصیفی در بلاغت نهج البلاغه ..... ۱۱۶
- ۱-۳-۵- گزاره‌های تحسینی ..... ۱۱۹
- ۴-۵- مباحث استدلالی در تفوق نهج البلاغه ..... ۱۱۹
- ۱-۴-۵- مقایسه ادبی، بلاغی خطبه‌های نهج البلاغه با دیگر خطبه‌ها ..... ۱۲۱
- ۲-۴-۵- استدلال بر اصالت نهج البلاغه با اتکا به منطق بلاغی ..... ۱۲۲
- ۳-۴-۵- دفع شبهات وارده بر اصالت نهج البلاغه با منطق بلاغی ..... ۱۲۴
- ۱-۳-۴-۵- شبهه سجع و آرایه‌های لفظی در نهج البلاغه ..... ۱۲۴
- ۲-۳-۴-۵- شبهه تقسیمات عددی در نهج البلاغه ..... ۱۲۶
- ۵-۵- ارائه و تحلیل شواهد بلاغی نهج البلاغه ..... ۱۲۸
- ۱-۵-۵- مباحث علم معانی ..... ۱۲۸
- ۲-۵-۵- مباحث علم بیان ..... ۱۲۹
- ۱-۲-۵-۵- ارائه و استخراج موارد بیانی ..... ۱۳۰
- ۲-۲-۵-۵- تحلیل شواهد بیانی ..... ۱۳۲
- ۳-۵-۵- مباحث علم بدیع ..... ۱۳۳
- ۱-۳-۵-۵- صنعت مقابله ..... ۱۳۴
- ۲-۳-۵-۵- صنعت جناس ..... ۱۳۴
- ۶-۵- نتیجه ..... ۱۳۵
- فصل ۶: اصول و روش‌های تفسیر قرآن در نهج البلاغه ..... ۱۳۷
- ۱-۶- طرح مسأله ..... ۱۴۰
- ۲-۶- اصول تفسیر قرآن در نهج البلاغه ..... ۱۴۴
- ۱-۲-۶- اصل جامعیت قرآن ..... ۱۴۴
- ۲-۲-۶- اصل اختلاف ناپذیری قرآن ..... ۱۴۵
- ۳-۲-۶- اصل تدبیر در آیات و پرهیز از تفسیر به رأی ..... ۱۴۵
- ۴-۲-۶- اصل مراجعه به مفسران حقیقی قرآن ..... ۱۴۶
- ۳-۶- روش‌های تفسیر قرآن در نهج البلاغه ..... ۱۴۷
- ۱-۳-۶- تفسیر قرآن با استفاده از دیگر آیات (تفسیر قرآن به قرآن) ..... ۱۴۸

- ۱۴۹..... ۶-۳-۱-۱- تفسیر معنای قرض دادن به خداوند
- ۱۵۰..... ۶-۳-۲- تفسیر قرآن با تکیه بر سنت نبوی
- ۱۵۰..... ۶-۳-۱-۲- تفسیر معنای فتنه
- ۱۵۲..... ۶-۳-۳- تفسیر قرآن بر پایه آگاهی از شرایط فرهنگی اجتماعی عصر نزول
- ۱۵۳..... ۶-۳-۱- تفسیر «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»
- ۱۵۴..... ۶-۳-۲- تفسیر معنای جاهلیت
- ۱۵۵..... ۶-۳-۴- تفسیر قرآن بر پایه تبیین معنای واژگان به کار رفته در آیه
- ۱۵۶..... ۶-۳-۱-۴- تفسیر معنای أحد
- ۱۵۸..... ۶-۳-۲-۴- تفسیر معنای عدل و احسان
- ۱۵۹..... ۶-۳-۳-۴- تفسیر معنای «حیات طیبه»
- ۱۶۰..... ۶-۳-۵- تفسیر قرآن بر پایه تاریخ
- ۱۶۰..... ۶-۳-۱-۵- سرگذشت آدم عَلَيْهِ السَّلَام
- ۱۶۱..... ۶-۳-۲-۵- سرگذشت حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام
- ۱۶۱..... ۶-۳-۱-۲-۵- موسی عَلَيْهِ السَّلَام در سرزمین مدین
- ۱۶۲..... ۶-۳-۲-۲-۵- موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَام در دربار فرعون
- ۱۶۳..... ۶-۳-۱-۲-۵-۳- موسی عَلَيْهِ السَّلَام و ساحران
- ۱۶۳..... ۶-۳-۶- تفسیر قرآن با تکیه بر فهم شخصی
- ۱۶۴..... ۶-۳-۱-۶- تفسیر معنای زهد
- ۱۶۴..... ۶-۳-۲-۶- تفسیر معنای ظلم
- ۱۶۵..... ۶-۳-۳-۶- تفسیر معنای امان
- ۱۶۶..... ۶-۳-۴-۶- تفسیر معنای اسوه
- ۱۶۸..... ۶-۳-۵-۶- تفسیر معنای راسخان در علم
- ۱۶۹..... ۶-۳-۶-۶- تفسیر معنای شفا بودن قرآن
- ۱۶۹..... ۶-۴- نتیجه
- ۱۷۱..... فصل ۷: شناخت رویکردهای تأویل قرآن در نهج البلاغه با تأکید بر شرح ابن ابی الحدید
- ۱۷۳..... ۷-۱- طرح مسأله
- ۱۷۵..... ۷-۲- معناشناسی واژه تأویل
- ۱۷۷..... ۷-۳- عوامل مؤثر برای فهم عبارات تأویل شده در نهج البلاغه
- ۱۷۸..... ۷-۳-۱- آگاهی از مفاهیم بلند قرآنی

- ۱۷۸..... ۲-۳-۷- آگاهی از سنت پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت علیهم السلام
- ۱۷۹..... ۳-۳-۷- آگاهی از زبان متن نهج البلاغه
- ۱۸۰..... ۴-۷- رویکردهای تأویلی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه
- ۱۸۰..... ۱-۴-۷- تأویل آیات قرآن کریم
- ۱۸۱..... ۱-۴-۷- تأویل آیه ۶۷ سوره طه
- ۱۸۲..... ۲-۱-۴-۷- تأویل معنای رسوخ در علم در آیه ۷ سوره آل عمران
- ۱۸۴..... ۳-۱-۴-۷- تأویل حیات طیبه در آیه ۹۷ سوره نحل
- ۱۸۵..... ۲-۴-۷- وصف و بیان حقیقت صفات الهی از طریق وصف صفات انسانی
- ۱۸۵..... ۱-۲-۴-۷- تأویل صفت احدیت خداوند متعال
- ۱۸۸..... ۲-۲-۴-۷- تأویل صفات اعطاء وجود الهی
- ۱۹۰..... ۳-۴-۷- مصداق خارجی و عینیت یافتن حقایق امور
- ۱۹۲..... ۵-۷- نتیجه

### بخش دوم: درس‌ها و معارفی از نهج البلاغه / ۱۹۳

- ۱۹۴..... فصل ۸: کارکردهای عقل در نهج البلاغه
- ۱۹۵..... ۱-۸- طرح مسأله
- ۱۹۶..... ۲-۸- عقل در نهج البلاغه
- ۱۹۹..... ۳-۸- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خدا
- ۱۹۹..... ۱-۳-۸- شناخت خداوند (خداشناسی)
- ۲۰۳..... ۲-۳-۸- شناخت دین و دستورات آن
- ۲۰۶..... ۳-۳-۸- برقراری ارتباط با خداوند
- ۲۰۷..... ۴-۸- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با خود
- ۲۰۷..... ۱-۴-۸- سنجش اعمال
- ۲۰۷..... ۱-۴-۸- با چشم عقل نگرستن
- ۲۰۸..... ۲-۴-۸- با گوش عقل شنیدن
- ۲۰۹..... ۳-۴-۸- تجسم اعمال
- ۲۱۰..... ۲-۴-۸- مقابله با هواپرستی
- ۲۱۱..... ۳-۴-۸- نصیحت خواهی
- ۲۱۱..... ۵-۸- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با دیگران
- ۲۱۱..... ۱-۵-۸- شهادت دادن



- ۲۱۳..... ۸-۵-۲- پیشوایی و راهنمایی کردن
- ۲۱۵..... ۸-۵-۳- مشورت کردن
- ۲۱۶..... ۸-۵-۴- پیام‌رسانی
- ۲۱۶..... ۸-۵-۵- سخن گفتن
- ۲۱۷..... ۸-۶-۶- کارکردهای عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان
- ۲۱۷..... ۸-۶-۱- شناخت شگفتی‌های آفرینش
- ۲۱۹..... ۸-۶-۲- شناخت معاد
- ۲۲۰..... ۸-۶-۳- شناخت قیامت
- ۲۲۱..... ۸-۷- نتیجه
- ۲۲۳..... فصل ۹: آثار به‌کارگیری عقل در نهج‌البلاغه
- ۲۲۵..... ۹-۱- طرح مسأله
- ۲۲۷..... ۹-۲- مفهوم‌شناسی عقل
- ۲۲۷..... ۹-۲-۱- معنای لغوی
- ۲۲۸..... ۹-۲-۲- معنای اصطلاحی
- ۲۲۹..... ۹-۳- آثار عقل در ارتباط انسان با خدا
- ۲۳۰..... ۹-۳-۱- فهم حقایق
- ۲۳۱..... ۹-۳-۲- درک دستورات دینی و عمل به آنها
- ۲۳۲..... ۹-۳-۳- هدایت یافتن
- ۲۳۳..... ۹-۳-۴- اعتراف به قدرت خداوند
- ۲۳۴..... ۹-۳-۵- نجات یافتن
- ۲۳۵..... ۹-۴- آثار عقل در ارتباط انسان با خود
- ۲۳۵..... ۹-۴-۱- قدرت تشخیص (تمییز حق از باطل)
- ۲۳۶..... ۹-۴-۲- سرکوبی هوای نفس
- ۲۳۸..... ۹-۴-۳- هرچیزی را در جای خود قرار دادن
- ۲۳۹..... ۹-۴-۴- تدبیر امور
- ۲۴۰..... ۹-۵- آثار عقل در ارتباط انسان با دیگران
- ۲۴۰..... ۹-۵-۱- پند گرفتن از تأدیب و آموزش
- ۲۴۱..... ۹-۵-۲- رازداری
- ۲۴۲..... ۹-۵-۳- کوتاهی سخن

- ۲۴۳..... ۹-۵-۴- دوستی با دیگران
- ۲۴۴..... ۹-۵-۵- عبرت گرفتن از گذشتگان
- ۲۴۶..... ۹-۶-۶- حفظ تجربه‌ها و پند گرفتن از آنها
- ۲۴۸..... ۹-۶-۱- آثار عقل در ارتباط انسان با طبیعت و جهان
- ۲۴۸..... ۹-۶-۱-۱- دل بریدن از دنیا
- ۲۴۹..... ۹-۶-۱-۲- پند گرفتن از مرگ و قیامت
- ۲۵۰..... ۹-۶-۱-۳- تأمین زندگی حلال
- ۲۵۱..... ۹-۷- نتیجه
- فصل ۱۰: امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه**
- ۲۵۳.....
- ۲۵۵..... ۱۰-۱- طرح مسأله
- ۲۵۸..... ۱۰-۲- پیشینه:
- ۲۵۸..... ۱۰-۳- امتناع معرفت کنه ذات و صفات خدای متعال
- ۲۵۹..... ۱۰-۴- محدودیت حواس از معرفت کنه ذات و صفات الهی
- ۲۶۱..... ۱۰-۵- محدودیت قلب از معرفت کنه ذات و صفات الهی
- ۲۶۳..... ۱۰-۶- محدودیت عقل از معرفت کنه ذات و صفات الهی
- ۲۶۵..... ۱۰-۷- محدودیت اوهام از معرفت کنه ذات و صفات الهی
- ۲۶۷..... ۱۰-۸- محدودیت شناخت اندیشه‌ها از معرفت کنه ذات و صفات الهی
- ۲۶۸..... ۱۰-۹- دلیل امتناع معرفت کنه ذات و صفات الهی در نهج البلاغه
- ۲۷۳..... ۱۰-۱۰- امکان شناخت خدای متعال
- ۲۷۶..... ۱۰-۱۱- شناخت از طریق صفات
- ۲۷۷..... ۱۰-۱۲- محدودیت معرفت انسان و نارسایی ابزار آن در برابر شناخت صفات خداوند
- ۲۷۷..... ۱۰-۱۳- ضرورت رجوع به قرآن در رابطه با شناخت صفات الهی
- ۲۷۹..... ۱۰-۱۴- شناخت از طریق آیات آفاقی
- ۲۸۰..... ۱۰-۱۵- نتیجه
- فصل ۱۱: درآمدی بر مفهوم صدق، مراتب و آثار آن از منظر نهج البلاغه**
- ۲۸۱.....
- ۲۸۳..... ۱۱-۱- طرح مسأله
- ۲۸۳..... ۱۱-۲- مفهوم شناسی صدق
- ۲۸۵..... ۱۱-۳- اهمیت صدق و راستی

۲۸۶	۴-۱۱- مراتب صدق
۲۸۶	۱-۴-۱۱- صدق در نیت
۲۸۷	۲-۴-۱۱- صدق در گفتار
۲۸۸	۳-۴-۱۱- صدق در عمل و رفتار
۲۹۱	۵-۱۱- تقسیمات و حوزه‌های صدق در نهج البلاغه
۲۹۲	۶-۱۱- تأکید بر صدق در سایه نکوهش کذب
۲۹۴	۷-۱۱- الگوهای صادق و کاذب در نهج البلاغه
۲۹۵	۸-۱۱- آثار و ثمرات صدق
۲۹۵	۱-۸-۱۱- آثار فردی صدق
۲۹۵	۱-۱-۸-۱۱- صدق و نجات از مهالک
۲۹۶	۲-۱-۸-۱۱- صدق و نیل به هدف و موفقیت
۲۹۶	۳-۱-۸-۱۱- صدق و تقویت ایمان
۲۹۶	۴-۱-۸-۱۱- صدق و تقویت بصیرت
۲۹۶	۵-۱-۸-۱۱- صدق و حیات تقوا و پرهیزکاری
۲۹۷	۶-۱-۸-۱۱- صدق و سامان یافتن امور
۲۹۷	۷-۱-۸-۱۱- صدق و تکامل صفات والای انسانی
۲۹۷	۸-۱-۸-۱۱- صدق و ظهور حقیقت
۲۹۸	۹-۱-۸-۱۱- صدق و امنیت از دوزخ
۲۹۸	۲-۸-۱۱- آثار اجتماعی صدق
۲۹۸	۱-۲-۸-۱۱- صدق و جلب نظر الهی
۲۹۹	۲-۲-۸-۱۱- حصول پیروزی بردشمن
۲۹۹	۳-۲-۸-۱۱- نفی شبهات با قطع زبان مخالفان
۲۹۹	۴-۲-۸-۱۱- تقویت آزادمنشی مردم
۳۰۰	۹-۱۱- نتیجه
۳۰۱	فصل ۱۲: صدق و راستی در کلام و سیره امیر مؤمنان با تأکید بر نهج البلاغه
۳۰۳	۱-۱۲- طرح مسأله
۳۰۴	۲-۱۲- مفهوم‌شناسی صدق و کذب و جایگاه آن در آیات و روایات
۳۰۴	۱-۲-۱۲- صدق و کذب در منابع لغوی و شواهد دینی
۳۰۴	۲-۲-۱۲- اهمیت صدق و راستی در آیات و روایات

- ۳-۱۲- صدق و راستی در نهج البلاغه ..... ۳۰۶
- ۱-۳-۱۲- مفهوم صدق در نهج البلاغه ..... ۳۰۷
- ۲-۳-۱۲- تقسیمات و مراتب صدق در نهج البلاغه ..... ۳۰۷
- ۱-۲-۳-۱۲- صدق در اعتقادات ..... ۳۰۸
- ۲-۲-۳-۱۲- صدق در اخلاقیات ..... ۳۰۸
- ۱-۲-۲-۳-۱۲- صدق در نیت ..... ۳۰۹
- ۲-۲-۲-۳-۱۲- صدق در گفتار ..... ۳۱۰
- ۳-۲-۲-۳-۱۲- صدق در عمل و رفتار ..... ۳۱۲
- ۳-۲-۳-۱۲- صدق فردی و اجتماعی ..... ۳۱۴
- ۴-۲-۳-۱۲- الگوهای صادق ..... ۳۱۶
- رسول خدا ﷺ ..... ۳۱۶
- علی علیه السلام ..... ۳۱۷
- اهل بیت پیامبر علیهم السلام ..... ۳۱۸
- ۵-۲-۳-۱۲- الگوهای کاذب ..... ۳۱۹
- ۱-۵-۲-۳-۱۲- شیطان و اذتاب او ..... ۳۱۹
- ۲-۵-۲-۳-۱۲- منافقان، معاندان و سست پیمانان ..... ۳۱۹
- ۳-۵-۲-۳-۱۲- افراد شاخص و دروغگو ..... ۳۲۱
- ۳-۳-۱۲- آثار و پیامدهای صدق و کذب ..... ۳۲۳
- ۴-۱۲- نتیجه ..... ۳۲۳
- فصل ۱۳: اصول مدیریت زمان و آسیب شناسی آن از منظر امام علی علیه السلام ..... ۳۲۵
- ۱-۱۳- طرح مسأله ..... ۳۲۷
- ۲-۱۳- تعریف مدیریت زمان ..... ۳۲۹
- ۳-۱۳- اصول مدیریت زمان ..... ۳۲۹
- ۱-۳-۱۳- تعیین اهداف و خواسته ها ..... ۳۲۹
- ۱-۱-۳-۱۳- خودشناسی و ارزیابی توانمندی ها ..... ۳۳۱
- ۲-۱-۳-۱۳- واقع بینی ..... ۳۳۲
- ۲-۳-۱۳- اولویت بندی فعالیت ها ..... ۳۳۳
- ۳-۳-۱۳- تصمیم گیری ..... ۳۳۵
- ۱-۳-۳-۱۳- کسب اطلاعات ..... ۳۳۶

- ۳۳۶..... ۱۳-۳-۲- ارزیابی و یافتن راه‌حل‌های مختلف
- ۳۳۸..... ۱۳-۳-۳- پیگیری و قاطعیت در اجرای تصمیم
- ۳۳۹..... ۱۳-۳-۴- نظم و برنامه‌ریزی
- ۳۴۱..... ۱۳-۳-۱- برنامه عملیاتی و کوتاه‌مدت
- ۳۴۱..... ۱۳-۳-۲- توزیع مناسب زمان
- ۳۴۲..... ۱۳-۳-۵- صبر و استقامت
- ۳۴۴..... ۱۳-۳-۶- دینداری و التزام به تعهدات دینی
- ۳۴۶..... ۱۳-۴-۴- آسیب‌شناسی مدیریت زمان
- ۳۴۷..... ۱۳-۴-۱- تسویف و تأخیر در عمل
- ۳۵۰..... ۱۳-۴-۲- شتابزدگی
- ۳۵۱..... ۱۳-۴-۳- اشتغال به امور غیر ضروری
- ۳۵۴..... ۱۳-۵- نتیجه
- ۳۵۷..... فصل ۱۴: نقش اصلاح ساختارهای مدیریت در عملکرد مطلوب کارگزاران ...
- ۳۵۹..... ۱۴-۱- طرح مسأله
- ۳۶۱..... ۱۴-۲- اصلاح نگرش به مسئولیت و مدیریت
- ۳۶۳..... ۱۴-۲-۱- وسیله و یا هدف بودن حکومت؛ محوری‌ترین مؤلفه نگرش
- ۳۶۵..... ۱۴-۲-۲- دلایل نگرش ناصحیح برخی مدیران به مدیریت
- ۳۶۸..... ۱۴-۳- اصلاحات در به‌کارگیری نیروی انسانی
- ۳۷۱..... ۱۴-۳-۱- معیارهای مربوط به تخصص افراد
- ۳۷۲..... ۱۴-۳-۲- معیارهای مربوط به تعهد افراد
- ۳۷۴..... ۱۴-۴- اصلاح ساختار نظام اقتصادی
- ۳۷۵..... ۱۴-۴-۱- اصلاح نظام پرداخت‌ها
- ۳۷۶..... ۱۴-۴-۲- تأمین مالی کارگزاران و کارکنان
- ۳۷۷..... ۱۴-۴-۳- اصلاح شیوه‌های مالیاتی
- ۳۷۹..... ۱۴-۴-۴- اصلاح قوانین مربوط به رفتار کارگزاران اقتصادی
- ۳۸۱..... ۱۴-۵- اصلاح ساختار نظام قضایی
- ۳۸۳..... ۱۴-۵-۱- اصلاح اصول دادرسی
- ۳۸۵..... ۱۴-۵-۲- ایجاد وحدت رویه قضایی
- ۳۸۷..... ۱۴-۶- نتیجه

۳۸۹	فصل ۱۵: بررسی معیارهای گزینش مدیران از دیدگاه امام علی <small>علیه السلام</small>
۳۹۱	۱-۱۵- طرح مسأله
۳۹۲	۲-۱۵- ایمان و تقوا
۳۹۶	۳-۱۵- اشتها به عدالت
۳۹۸	۴-۱۵- نظم و انضباط
۳۹۹	۵-۱۵- امانت‌داری و راست‌گویی
۴۰۲	۶-۱۵- نداشتن سوء پیشینه
۴۰۳	۷-۱۵- اطاعت‌پذیری
۴۰۴	۸-۱۵- داشتن تجربه و تخصص
۴۰۵	۹-۱۵- برخورداری از اصالت خانوادگی
۴۰۶	۱۰-۱۵- نتیجه
۴۰۹	نمایه‌ها
۴۱۱	۱- آیات
۴۱۷	۲- روایات
۴۴۱	فهرست مطالب
۴۵۳	منابع
۴۵۳	کتاب‌ها
۴۷۵	پایان‌نامه
۴۷۵	سایر

## منابع:

\* قرآن كريم

### كتابها:

ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه، مصحح: ابراهيم، محمد ابوالفضل، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ج ١، ١٤٠٤ق.

ابن ابى حاتم رازى، عبدالرحمان بن محمد؛ الجرح والتعديل، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٧١ق.

-----؛ تفسير القرآن العظيم، تحقيق: اسعد محمد طيب، رياض: مكتبة نزار مصطفى الباز، چاپ سوم، ١٤١٩ق.

ابن أبى شيبة، أبو بكر عبد الله بن محمد، مُصنّف، هند: الدّار السّلفيه، بى تا.

ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبة الله؛ جلوه تاريخ در شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد؛ ترجمه و تحشيه محمود مهدوى دامغانى، تهران: نشرنى، ١٣٧٩.

ابن أثير، عزالدين ابوالحسن؛ الكامل فى التاريخ، محقق: عمر عبدالسلام تدمرى، بيروت: دارالكتاب العربى، ج ٣، ١٤٢٢ق.

-----، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٩ق.

ابن أثير، مبارك بن محمد؛ النهاية فى غريب الحديث والأثر، قم: مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، ١٣٦٣ش.

ابن أثير، نصرالله بن محمد، المثل السائر فى ادب الكاتب والشاعر، تحقيق: احمد الحوفى وبدوى طبانة، رياض: دارالرفاعى، ١٩٨٣م.

ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثيات)، تهران: مكتبة النينوى الحديثة، بى تا  
ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)؛ الأمالى، جلد ١، تهران: كتابچى، ج ٦، ١٣٧٦ش.

-----؛ التوحيد، جلد ١، قم: جامعه مدرسين، ج ١، ١٣٩٨ق.

-----؛ الخصال، جلد ٢، قم: جامعه مدرسين، ج ١، ١٣٦٢ش.



-----؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ۱ جلد، قم: دار الشریف الرضی للنشر، ۲، ۱۴۰۶ ق.

-----؛ علل الشرائع، ۲ جلد، قم: کتابفروشی داوری، ۱، ۱۳۸۵ ش.

-----؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، تهران: نشر جهان، ۱، ۱۳۷۸ ق.

-----؛ کمال الدین و تمام النعمة، تحقیق و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.

-----؛ معانی الاخبار، ۱ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱، ۱۴۰۳ ق.

-----؛ من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۲، ۱۴۱۳ ق.

ابن جزى غرناطى، محمد بن احمد؛ كتاب التسهيل لعلوم التنزيل، محقق: عبدالله خالدی، بیروت: دار الأرقم، ۱، ۱۴۱۶ ق.

ابن جنى، عثمان بن جنى، الخصائص، قاهره، دار الكتب المصریه، ۱۹۵۵ م.

ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، الضعفاء و المتروكين، بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق.

-----؛ الموضوعات، بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۳۸۵ ق.

-----؛ زاد المسیر فی علم التفسیر؛ تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت: دارالكتاب العربی، ۱، ۱۴۲۲ ق.

ابن حاجب، عثمان بن عمر؛ شرح الرضى على الكافية، تهران: مكتبة الصادق، ۱۳۸۴ ش.

ابن حبان، ابوحاتم محمد؛ المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروكين، حلب: دارالوعی، ۱۳۹۶ ق.

-----؛ كتاب الثقات، اشرف: محمد عبدالمعید خان، حیدرآباد: مؤسسه الكتب الثقافیة، ۱۳۹۳ ق.

ابن حجر عسقلانى، احمد بن على؛ تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس، ۱۴۱۴ ق.

-----؛ تقریب التّهذیب، سوریه: دار الرشید، ۱۴۰۶ ق.

-----؛ فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت: دار المعرفه، ۲، بی تا.

-----؛ لسان المیزان، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.

ابن حجرهيتى، احمد بن محمد؛ الصّواعق المحرقة على أهل الرّفص والضلال والزندقة، بيروت: مؤسّسة الرسالة، ١٩٩٧م.

ابن حمزه علوى، يحيى، الطراز المتضمن لأسرار البلاغة وعلوم حقائق الاعجاز، بيروت: دارالكتب العلميّه، ١٤٠٢ق.

ابن حنبل، احمد بن محمد؛ مسند؛ بيروت: دار صادر، بى تا.

ابن دريد، محمد بن حسن، جمهرة اللّغة، بيروت: دار العلم للملايين، ١، ١٩٨٨م.

ابن سعد، محمد؛ الطبقات الكبرى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا؛ بيروت: دارالكتب العلميّه، ١٤١٨ق.

ابن شعبه حرانى، حسن بن على؛ تحف العقول، قم: جامعه مدرسين، ٢، ١٣٦٣ق.

ابن طاووس، على بن موسى؛ إقبال الاعمال، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٧ش.

-----؛ الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، ١، مؤسّسة آل البيت عليه السلام، قم: ١، ١٤٠٩ق.

ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ التحرير والتنوير، بيروت: مؤسّسة التاريخ، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق / م. ٢٠٠٠.

ابن عبدالبرّ، يوسف بن عبدالله؛ الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، محقق: على محمد بجاوى، بيروت: دار جيل، ١، ١٤١٢ق.

ابن عجيبه، احمد بن محمد؛ البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، قاهره: حسن عباس زكى، ١٤١٩ق.

ابن عدى جرجانى، ابواحمد عبدالله، الكامل فى ضعفاء الرجال، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، ٣، ١٤٠٩ق.

ابن عربى، محى الدين محمد بن على؛ احكام القرآن، محقق: بجاوى، على محمد؛ بيروت: دار الجيل، ١٤٠٨ق.

-----؛ رحمه من الرحمن فى تفسير و اشارات القرآن، اول، بيروت: مطبعه نصر.

ابن عساكر دمشقى، ابوالقاسم على بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.

ابن عقده، ابوالعباس احمد بن على؛ فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، تجميع: عبدالرزاق محمد حسين فيض الدين، قم: دليل ما، ١٤٢٤ق.

ابن عقيل، بهاء الدين عبدالله، شرح ابن عقيل على الفية ابن مالك، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٨٣ش.

ابن فارس، احمد بن فارس؛ معجم مقاييس اللغة، مصحح: هارون، عبدالسلام محمد، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ج ١، ١٤٠٤ق.  
ابن قتيبه دينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم؛ الإمامة والسياسة، بيروت: دارالكتب العلمية، ج ٢، ١٤٢٧ق.

-----؛ المعارف، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.

-----؛ تأويل مشكل القرآن، جمع ونشر: احمد صقر، قاهره: دار التراث، ج ٢، ١٣٥٩ق.  
ابن كثير دمشقي، ابوالفداء اسماعيل، البداية والنهاية، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار احياء التراث العربي، ١٤٠٨ق.

ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمرو؛ تفسير القرآن العظيم، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٩ق.

ابن كمال باشا، احمد بن سليمان، اسرار النحو، عمان، دارالفكر، بي تا.

ابن ماجه قزويني، محمد بن يزيد؛ السنن، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت: دار الفكر، بي تا.

ابن مردويه، نام، مناقب الإمام على بن أبى طالب عليه السلام، قم: دار الحديث، ١٤٢٢ق.

ابن معصوم همدانى، سيد على، الطراز الأول والكناز لما عليه من لغة العرب المعول، تحقيق مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، مشهد: آل البيت لاحياء التراث، ج ١، ١٤٣١ق.

ابن مغازلى، مناقب اهل البيت، المجمع العالمى لتقريب بين المذاهب الاسلاميه، ١٤٢٧ق..

ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - دار صادر، ج ٣، ١٤١٤ق.

ابن ميثم، ميثم بن على، شرح نهج البلاغه ابن ميثم، مشهد: بنياد پژوهش هاى اسلامى، ١٣٧٥.

ابن نديم بغدادى، ابوالفرج محمد بن اسحاق؛ الفهرست، تحقيق: رضا تجدد، بي جا، ١٣٥٥ش.

ابن وهب كاتب، اسحاق بن ابراهيم، البرهان فى وجوه البيان، تحقيق: احمد مطلوب و خديجه الحديثى، بغداد، مطبعة العانى، ١٣٨٧ق.

ابن هشام بن ايوب حميرى، ابو محمد عبدالملك، سيره ابن هشام (السيرة النبوية)، دار احياء التراث العربي، بيروت: لبنان، ج ١، سال ١٤١٥ق.

ابن هشام، عبدالله بن يوسف، مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، تحقيق: مازن المبارك و محمد على حمد الله، دمشق، دار الفكر، ١٩٦٤م.

ابوداود سجستانى، سليمان بن الأشعث، سنن أبى داود، بيروت: دار الكتاب العربي، بي تا.

- ابوطبره، هدى جاسم، المنهج الاثرى فى تفسير قرآن الكريم، قم: مكتب الاعلام الاسلامى، ١٣٧٢ ش.
- ابوالفتوح رازى، حسين بن على؛ روض الجنان وروح الجنان فى تفسير القرآن، محقق: محمد جعفر ياحقى و محمد مهدي ناصح، مشهد: بنياد پژوهش هاى اسلامى آستان قدس رضوى، ١٤٠٨ ق.
- ابوحيان أندلسى، محمد بن يوسف، البحر المحيط، تحقيق: الشيخ عادل احمد عبدالموجود و الشيخ على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤٢٨ ق.
- ابوشبهه، محمد بن محمد، المدخل لدراسة القرآن الكريم، بيروت: دارالجيل، ١٤١٢ ق.
- ابوعلى سينا، الالهيات من كتاب الشفاء، تحقيق حسن زاده آملی، قم: مركز النشرمكتب الإعلام الاسلامى، ج١، ١٣٧٦ ش.
- ابوهلال عسكرى، عبدالله بن سهل، الصناعتين الكتابة والشعر، تحقيق: محمد ابى الفضل ابراهيم، بيروت: دارالكتب العلميه، ١٩٨٩ م.
- ايبارى، ابراهيم، الموسوعة القرآنية، بى جا: مؤسسه سجل العرب، ١٤٠٥ ق.
- ايبوردى، ابى الحسن؛ المعونة فى الفرياض، همراه با شرح الفرياض النصيريه، تحقيق: حسين حسيني بيرجندى، قم: زمينه سازان ظهور، ١٣٧٩ ش.
- احسانى، محمد بن زين الدين، عوالى الثالى، قم: سيدالشهداء، ١٤٠٥ ق.
- احمد نكرى، قاضى عبدالنبي بن عبدالرسول، جامع العلوم فى اصطلاحات الفنون ملقب به دستور العلماء، بيروت: مؤسسه الاعلمى، ج٢، ١٣٩٥ ق.
- اخوان الصفا، رسايل اخوان الصفا و حُلاَن الوفاء، بيروت: مؤسسه الاعلمى، ١٤٢٦ ق.
- اربلى، على بن عيسى، كشف الغمة فى معرفة الأئمة، دارالكتاب الاسلامى، ١٤٠١ ق.
- استرآبادى، محمد بن على، آيات الاحكام، تهران: مكتبه المعراجى، بى تا.
- اسفراينى، شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فى تفسير القرآن للأعاجم، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٧٥.
- اشعري قمى، سعد بن عبد الله، المقالات والفرق، تصحيح: محمد جواد مشكور، تهران: حيدرى، ١٩٦٣ م.
- اشعري، ابوالحسن، مقالات الاسلاميين واختلاف المصلين، ج١، مكتبة النهضة المصرية، ج١، ١٣٦٩ ق.
- اصبهانى، أبونعيم أحمد بن عبدالله بن أحمد، الصّعفاء، بى جا: دار الثقافة - الدار البيضاء، ١٤٠٥ ق.

- اصفہانی، ابوالفرج، الاغانی؛ بیروت: دار احیاء تراث عربی، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
- امام خمینی، پرواز در ملکوت، به اهتمام سید احمد فہری، تہران: چاپ نہضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹ش.
- امین، مہدی، تفسیر علامہ (جن و شیطان)، محمد بیستونی، تہران: مفتاح دانش و بیان جوان، ۱۳۸۸ش.
- انجیل لوقا، بی جا، بی تا.
- انجیل متی، بی جا، بی تا.
- اندلسی، ابوحنبل محمد بن یوسف؛ البحر المحيط فی التفسیر، محقق: صدقی محمد جمیل، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
- انصاری، خواجہ عبد اللہ، منازل السائرین، عبدالغفور روان فرہادی، تہران: انتشارات مولی، چ ۲، ۱۳۸۷ش.
- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، بیروت: مؤسسہ النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۳۷۴ق.
- انصاریان، حسین، عرفان اسلامی «شرح جامع مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ»، قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ش.
- انیس، ابراہیم و منتصر، عبدالحلیم؛ المعجم الوسیط، تہران: دفتر نشر فرہنگ اسلامی، چ ۴، ۱۳۸۶ش.
- ایازی، سید محمد علی، قرآن اثری جاویدان، رشت: کتاب مبین، چ ۱، ۱۳۸۱ش.
- آذرنوش، آذرتاش، فرہنگ معاصر عربی بہ فارسی، تہران: نشرنی، ۱۳۸۴ش.
- آرام، احمد؛ علم در اسلام، تہران: سروش، چ ۱، ۱۳۶۶ش.
- آل سعدی، عبدالرحمان بن ناصر، تیسیر الکریم الرحمان فی تفسیر کلام المنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
- آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیہ؛ بیروت: دارالکتب العلمیہ، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
- باقری، خسرو؛ نگاہی دوبارہ بہ تربیت اسلامی، تہران: انتشارات مدرسہ، چ ۴، ۱۳۸۳ش.
- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، اعجاز القرآن، تحقیق صلاح بن محمد، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۴۲۰ق.
- البانی، محمد ناصر الدین؛ السلسلۃ الصحیحۃ، بی جا، بی نا، بی تا.

بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، چ ۱، ۱۴۱۶ ق.  
بخاری، محمد بن اسماعیل؛ التاریخ الكبير، اشراف: محمد عبدالمعید خان، ترکیه: المكتبة  
الإسلامية، بی تا.

-----؛ صحیح البخاری، بیروت: دارالقلم، ۱۴۰۷ ق.

بخیت، عبدالباسط محمود، اشارات قرآنیہ للعلوم الرياضیہ والاعجاز الحسابی، مراجعہ و تقدیم  
زغلول راغب نجار، قاہرہ: الهيئة المصریہ العامہ للكتاب، ۲۰۰۶ م.

بدرالدین عینی، مغانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار، تحقیق: محمد حسن إسماعیل،  
بیروت: دارالکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۲۷ ق.

بدوی، عبد الرحمن؛ دفاع از قرآن در برابر آراء خاورشناسان؛ ترجمہ: سید حسین سیدی، مشهد:  
انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ش.

برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دارالکتب الإسلامیہ، ۱۳۷۱ ق.

بروجردی، آقا حسین؛ جامع احادیث الشیعہ، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چ ۱، ۱۳۸۶ ش.

بروسوی، إسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، چ ۱، بی تا.

بروکلمان، کارل؛ تاریخ الادب العربی، مترجم: عبدالحلیم النجار، مصر: دارالمعارف، بی تا.

بزار، أبوبکر أحمد بن عمرو، مسند البزار البحر الزخار، بیروت: مؤسسة علوم القرآن، ۱۴۰۹ ق.

بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، بیروت: دارالکتب العلمیہ،  
چ ۱، ۱۴۱۵ ق.

بغدادی، محمد بن حبیب بن أمیة بن عمرو الهاشمی؛ المنمق فی اخبار قریش، محقق: خورشید  
أحمد فاروق، بیروت: عالم الکتب، چ ۱، ۱۴۰۵.

بغوی، حسین بن مسعود؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱،  
۱۴۲۰ ق.

بلاذری، احمد بن یحیی؛ أنساب الأشراف، تحقیق: محمد حمید الله، قاہرہ: دارالمعارف، ۱۹۵۹ م.  
بلاشر، رژی؛ در آستانہ قرآن، ترجمہ: محمود رامیار، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۶، ۱۳۷۸ ش.

بلخی، مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، دار احیاء التراث - بیروت: چ ۱، ۱۴۲۳ ق.

بنت الشاطی، عایشہ، الاعجاز البیانی للقرآن، ترجمہ: صابری، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.  
بوصیری، ابوالعباس شہاب الدین أحمد بن أبی بکر، مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه، بیروت:

دار العربیة، ۱۴۰۳ ق.

- بهبودی، محمد باقر؛ گزیده کافی، تهران: علمی فرهنگی، چ ۱، ۱۳۶۳ ش.
- ؛ معرفة الحدیث، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
- بهبهانی، محمد باقر بن محمد؛ التعلیقه علی منهج المقال؛ بی جا: بی نا، بی تا.
- بهشتی، علیرضا، دانشنامه جهان اسلام، مدخل تاریخ قرآن، ج ۷، قم: دائرة المعارف قرآن کریم (مرکز فرهنگ و معارف قرآن)، چ ۳، ۱۳۸۶.
- بیستونی، محمد؛ لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم، تهران: انتشارات بیان جوان، ۱۳۸۸ ش.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۱۸ ق.
- بیضاوی، ناصر الدین؛ تفسیر البیضاوی، بیروت: اعلمی، چ ۱، ۱۴۱۰ ق.
- بیضون، لیبیب، الاعجاز العددی فی القرآن، بیروت: اعلمی، چ ۱، ۱۴۲۵ ق / ۲۰۰۵ م.
- بیهقی، حافظ ابی بکراحمد بن الحسین، السنن الکبری، بیروت: دار الفکر، بی تا.
- پارسا، فروغ، خاور شناسان و جمع و تدوین قرآن کریم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ ش.
- پاکتجی، احمد، مدخل احمد بن حنبل، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چ ۶، ۱۳۷۳ ش.
- پابنده، ابوالقاسم؛ نهج الفصاحه؛ تهران: دنیای دانش، چ ۴، ۱۳۸۲ ش.
- پوررستمی، حامد، مبانی فهم و تفسیر قرآن (با تکیه بر آموزه های نهج البلاغه)، انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۹۱ ش.
- تبریزی، شریف الدین حسین؛ مایل هروی، نجیب؛ فرهنگ اصطلاحات استعاری صوفیه، انتشارات مولی، ۱۳۶۲ ش.
- ترمذی، محمد بن عیسی؛ السنن، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت: دار الفکر، چ ۲، ۱۴۰۳ ق.
- تقوی، سید رضا، واقفه و حضرت رضا، مقالات مجموعه آثار دومین کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶ ش.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم - قم: دفتر تبلیغات، چ ۱، ۱۳۶۶ ش.
- تهانوی، محمد اعلی بن علی، کشاف اصطلاحات الفنون، بی جا، مکتبه النهضة المصرية، ۱۳۸۲ ق.
- تهرانی، آقابزرگ (محمد محسن)؛ الذریعه الی التصانیف الشیعه، بیروت: دار الاضواء، چ ۳، ۱۴۰۳ ق.



- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم؛ الكشف والبيان عن تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
- ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، تهران: انتشارات برهان، چ ۳، ۱۳۹۸ق.
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب، البیان و تبیین، تحقیق: حسن السندوی، مكتبة التجارية الكبرى، قم: منشورات الارومية، ۱۴۰۹ق.
- جزّ، خلیل، فرهنگ لاروس (ترجمه المعجم العربی الحديث)، حمید طبیبان، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن، جلاء الأذهان و جلاء الأحران، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۷۷ش.
- جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز فی علم المعانی، تحقیق: الشیخ محمد رشید رضا، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۹ق.
- جرجانی، علی بن محمد، التعریفات؛ بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۳۰۶ق.
- جصاص، احمد بن علی؛ احکام القرآن، تحقیق: عبدالسلام محمد علی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۱۵ق.
- جعفر بن محمد (منسوب)، مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه، حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، چ ۱، ۱۳۶۰ش.
- جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ش.
- جوادی آملی، عبدالله؛ انتظار بشر از دین، ششم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹ش.
- جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۸۵ش.
- ؛ حکمت علوی، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۵، ۱۳۸۷ش.
- ؛ حماسه و عرفان، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۸، ۱۳۸۴ش.
- ؛ سیره پیامبران در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۴۲۱ق.
- ؛ شریعت در آینه معرفت، قم: اسراء، چ ۷، ۱۳۹۲.
- ؛ شمیم ولایت، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۵، ۱۳۸۸ش.
- ؛ صورت و سیرت انسان در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۲، ۱۳۸۱ش.

- ؛ قرآن حکیم از منظر امام رضا، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۲ ش.
- ؛ قرآن در قرآن، ترجمه: علی نصیری؛ قم: مرکز نشر اسراء، چ ۸، ۱۳۸۸ ش.
- ؛ مراحل اخلاق در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء، چ ۷، ۱۳۸۶ ش.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، تحقیق: أحمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، چ ۴، ۱۴۰۷ ق.
- حاجی خانی، علی؛ اصالة نهج البلاغه، تهران: انتشارات تربیت مدرس، ۱۴۳۳ ق.
- حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
- حائری تهرانی، میرسید علی؛ مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
- حجازی، محمد محمود؛ التفسیر الواضح، بیروت: دار الجیل الجدید، ۱۴۱۳ ق.
- حجتی کرمانی، علی، درآمدی بر تاریخ و علوم قرآنی، تهران: انتشارات مشعل دانشجو، چ ۷، ۱۳۷۶ ش.
- حجتی، سید محمد باقر، سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰ ش.
- حرعاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ قم: مؤسسه آل البیت، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
- حسن، عباس، النحو الوافی، قاهره، دار المعارف، ۱۹۶۹ م.
- حسینی بیرجندی، حسین، غریب الحدیث فی بحار الأنوار، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۱ ق.
- حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهره، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
- حسینی زاده، سید عبدالرسول و یزدانی، عباس، «اعجاز عددی قرآن»، دایره المعارف قرآن کریم، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چ ۱، ۱۳۸۵ ش.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد؛ تفسیر اثنا عشری، تهران: میقات، چ ۱، ۱۳۶۳ ش.
- حسینی شیرازی، سید محمد، تقریب القرآن إلى الأذهان، بیروت: دار العلوم، چ ۱، ۱۴۲۴ ق.
- حسینی قزوینی، سید محمد؛ موسوعه الامام الرضا، قم: موسسه ولی العصر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۲۸ ق.
- حسینی کفوی حنفی، ابوالبقاء، الکلیات، بی جا، طبعة حجر، ۱۳۸۶ ق.
- حسینی میلانی، سید علی، قادتنا کیف نعرفهم، بیروت: بی نا، ۱۳۹۹ ق.
- حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، تهران: کتابفروشی لطفی، چ ۱، ۱۴۰۴ ق.

حسينى زبيدى، محمد مرتضى، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دارالفكر، ج ١، ١٤١٤ق.  
حقيقى، محمد حسين، «اعداد»، دايره المعارف قرآن، تهيه و تدوين مركز فرهنگ و معارف قرآن،  
قم: مؤسسه بوستان كتاب، ج ٢، ١٣٨٦ش.  
حلى، حسن بن يوسف؛ نهج الحق و كشف الصدق، قم: مؤسسه الطباعة و النشر دار الهجرة،  
١٤٢١ق.

الحمصى، تعيم، تاريخ فكرة اعجاز القرآن، دمشق: مطبعة الترقى، ١٣٧٤ق.  
حموده، طاهر سليمان، ظاهرة الحذف فى الدرر اللغوى، اسكندريه: الدار الجامعية للطباعة و  
النشر و التوزيع، ١٩٩٩م.  
حميرى، نشوان بن سعيد، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، ١٢ جلد، بيروت: دار الفكر  
المعاصر، ج ١، ١٤٢٠ق.

حويزى، عبدعلى بن جمعه، تفسير نور الثقلين، قم: انتشارات اسماعيليان، ١٤١٥ق.  
خاقانى، محمد، جلوه هاى بلاغت در نهج البلاغه، تهران: انتشارات بنياد نهج البلاغه، ج ١،  
١٣٧٦ش.

خالدى، صلاح عبد الفتاح، تعريف الدارسين، بمناهج المفسرين، دمشق: دار القلم، ١٤٢٣ق.  
خطيب بغدادى، احمد بن على؛ تاريخ بغداد، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار  
الكتب العلميه، ١٤١٧ق.

خطيب قزوينى، محمد بن عبد الرحمن، الايضاح فى علوم البلاغه، تحقيق: محمد عبد المنعم  
خفاجى، بى جا، دار الكتاب العالمى، بى تا.

خطيب، عبدالكريم، التفسير القرآنى للقرآن، قاهره: دار الفكر العربى، بى تا.

خوارزمى، الموقوف بن احمد بن محمد، المناقب، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، بى تا.

خوشبخت، شقايق، اعداد در رياضيات، عابد، تهران: ج ١، ١٣٨٥ش.

خوبى، سيد ابوالقاسم؛ البيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار الزهراء، ١٤٠٨ق.

-----؛ معجم رجال الحديث، بيروت: منشورات مدينة العلم، ١٤٠٩ق.

دارقطنى بغدادى، على بن عمر، العلل الواردة فى الأحاديث النبويه، رياض: دار طيبه، ١٤٠٥ق.

داودى، سيد محمد، معجم الأرقام فى القرآن الكريم، بيروت: دار الكتاب اللبنانى - قاهره: دار الكتاب  
المصرى، ج ٢، ١٤٢٤ق.

داورپناه، ابوالفضل، انوار العرفان فى تفسير القرآن، تهران: انتشارات صدر، ١٣٧٥ش.

- دبیرخانه نمایشگاه بین المللی قرآن کریم، فهرست کتاب های علوم و معارف قرآنی چاپ شده به زبان های لاتین (۲۰۰۱۹۹۵)، انتشارات کتاب مبین، ۱۳۸۰ ش.
- دخیل، علی بن محمد علی، الوجیز فی تفسیرالکتاب العزیز، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ج ۲، ۱۴۲۲ ق.
- درویزه، محمد عزه، تاریخ قرآن، ترجمه محمد علی لسانی فشارکی، تهران: مرکز نشر انقلاب، ۱۴۰۱ ق.
- درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، دمشق: دار الإرشاد، ۱۴۱۵ ق.
- دستغیب، سید عبدالحسین؛ گناهان کبیره، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۷ ش.
- ؛ استعاده، تهران: انتشارات صبا، بی تا.
- دفاع، علی عبدالله، اثر علماء العرب و المسلمین الاوائل فی العلوم الرياضیه، دمشق: دار الرساله العالمیه، ج ۱، ۱۴۳۰ ق.
- ؛ درآمدی بر تاریخ ریاضیات، ترجمه مرتضی قدیمی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۸۵ ش.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، دلالت دولت، تهران: دریا، ۱۳۸۸ ش.
- ؛ رخساره خورشید، سیره امام علی در نهج البلاغه، تهران: دریا، ۱۳۹۱.
- دهخدا، لغتنامه، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱، ۱۳۷۷.
- دیاری، محمد تقی، درآمدی بر تاریخ علوم قرآنی، قم: انتشارات دانشگاه قم، ج ۱، ۱۳۸۵ ش.
- دینوری، عبدالله بن مسلم، تأویل مشکل القرآن، تحقیق سید احمد صفر، بیروت: دارالتراث، ۱۳۹۳ ق.
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، المغنی فی الضعفاء، بی جا، بی تا.
- ؛ تلخیص کتاب الموضوعات، بی جا: مکتبه الرشد، بی تا.
- ؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۲ ق.
- ذهبی، محمد حسین، التفسیر و المفسرون، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۷ م.
- رازی، ابوالفتح حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

- ؛ الأربعين في اصول الدين، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية، ١٩٨٦ق.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت: دارالعلم، ج١، ١٤١٢ق.
- راميان، محمود، تاريخ قرآن، تهران: اميركبير، ١٣٧٥ش.
- راوندي، قطب الدين، الخرائج والجرائح، بيروت: مؤسسه النور للمطبوعات، بی تا.
- رجبی، محمود، روش تفسیری قرآن، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ١٣٨٣ش.
- رشیدالدین میبدي، احمد بن ابی سعد، كشف الأسرار و عدة الأبرار، تهران: اميركبير، ج٥، ١٣٧١ش.
- رضایي اصفهانی، محمد علی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، رشت: کتاب مبین، ١٣٨٥ش.
- رمانی، ابوالحسن علی بن عیسی، النکت لاعجاز القرآن، ترجمه: منصور بهلون (نکته‌ها در اعجاز قرآن کریم)، تهران: نبأ، ١٣٨٢ش.
- رمانی، خطابی و جرجانی، ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، تحقیق خلف الله و زغلول، مصر: دارالمعارف، ١٣٨٧ق.
- رمضانی، اکبر، نهج البلاغه آیینہ ای از قرآن کریم، بی جا: انتشارات دستغیبی، ١٣٨٩ش.
- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر، ١٤١٤ق.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، التفسیر المنیر فی العقيدة و الشريعة و المنهج، بیروت: دارالفکر المعاصر، ج٢، ١٤١٨ق.
- زرقانی، محمد عبد العظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤٢٨ق.
- زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت: دارالعلم، ج٥، ١٩٨٥م.
- زمانی، محمد حسن، مستشرقان و قرآن، بوستان کتاب قم، ١٣٨٥ش.
- زمخشري، محمود بن عمر، اساس البلاغه، بیروت: دار صادر للطباعة و النشر، ج١، ١٤١٢ق.
- ؛ الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الاقوابیل فی وجوه التأویل، بیروت: دارالکتاب العربی، ١٤٢٧ق.
- ؛ الفائق فی غریب الحدیث، تحشیه: ابراهیم شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ١٤١٧ق.
- سبحانی، جعفر، مدخل مسائل جدید در علم کلام، قم: مؤسسه علمی تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، ١٣٨٣.

- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله، ارشاد الازهان الى تفسير القرآن، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۱۹ق.
- ؛ الجديد في تفسير القرآن المجيد، ۷ جلد، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، چ ۱، ۱۴۰۶ق.
- سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم عقلی: شامل اصطلاحات فلسفی، کلامی و منطقی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران: ۱۳۶۱ش.
- ؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، تهران: انتشارات طهوري، چ ۳، ۱۳۶۲ش.
- سجستانی، ابوداود سليمان بن أشعث، سنن ابی داود، تحقیق و تعلیق: سعید محمد اللحام، بيروت: دارالفکر، چ ۱، ۱۴۱۰ق.
- سرطاوی، معاذ، ابن مضاء القرطبي و جهوده النحویة، عمان: دارمجلد لاوی، ۱۴۰۸ق.
- سعید صبری، عکرمه، اضواء علی اعجاز القرآن الکریم، قاهره: مرکز الاهرام للترجمه و النشر، چ ۱، ۱۴۱۷ق.
- سعیدی روشن، محمد باقر، علوم قرآن، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۲، ۱۳۷۹ش.
- سعیدی مهر، محمد، شرح جلد ۸ اسفار، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵ش.
- سلیم، حسین احمد؛ لغه الأرقام فی القرآن، بيروت: رشاد برس، چ ۱، ۱۹۹۸م.
- سليمان الحلبي، حازم؛ القراءات القرآنية بين المستشرقين والنحاة، نجف: مطبعة القضاء، چ ۱، ۱۴۰۷ق.
- سمرقندی، نصر بن محمد؛ تفسير السمرقندی (بحر العلوم)، بيروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
- سندی، محمد بن عبد الهادی؛ حاشية السندی علی سنن ابن ماجه، بی جا، بی تا.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسير سورآبادی، تهران: فرهنگ نشر نو، چ ۱، ۱۳۸۰ش.
- سیار اطراش لنگرودی، منیژه، هدایت و ضلالت در قرآن، کلام و فلسفه، تهران: نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ش.
- سیویه، عمرو بن عثمان، الكتاب، بيروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ق.
- سید مرتضی، ابوالقاسم علی بن حسین؛ الشافی فی الإمامة، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
- سیوطی، جلال الدین، اللالیء المصنوعة فی الأحادیث الموضوعه، بيروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

- ؛ الإتيان في علوم القرآن، بيروت: دار الكتاب العربي، ج ٢، ١٤٢١ق.
- ؛ الدر المنثور في تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ق.
- ؛ تفسیر جلالین، بیروت: مؤسسة النور للمطبوعات، ج ١، ١٤١٦ق.
- سیوطی، عبد الرحمن، الأشباه والنظائر فی النحو، بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤٠٥ق.
- شاکر، محمد کاظم، علوم قرآنی، قم: انتشارات دانشگاه قم، ج ١، ١٣٨٧ش.
- ؛ مبانی و روش های تفسیری، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ١٣٨٢ش.
- شاهین، عبد الصبور، تاریخ قرآن، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد، انتشارات به نشر، ج ١، ١٣٨٣ش.
- شبر، سید عبد الله، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتب المبین، کویت: مکتبة الألفین، ج ١، ١٤٠٧ق.
- شجری الجرجانی، یحیی بن الحسین، ترتیب الأمالی الخمیسیة للشجری، بیروت: دار الکتب العلمیه، ١٤٢٢ق.
- شحاته، عبد الله، علوم التفسیر، قاهره: دار الشروق، ١٤٢١ق.
- شرف الدین، عبد الحسین، المراجعات، مصر: مؤسسه النجاج، ١٣٩٩ق.
- شرفاوی، حسن محمد، گامی فرانسوی روان شناسی اسلامی، محمد باقر حجتی، بی جا، نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٦٣ش.
- شریف قرشی، باقر، حیاة الامام علی بن موسی الرضا، قم: انتشارات سعید بن جبیر، ١٣٧٢ش.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحي صالح)، قم: هجرت، ج ١، ١٤١٤ق.
- شوشتری، محمد تقی، نبوت خاصه در نهج البلاغه به ترجمه سید علی محمد موسوی جزائری، دفتر انتشارات اسلامی، ١٣٩١ق.
- شوکانی، محمد بن علی، الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعه، بیروت: المکتب الإسلامی، ١٤٠٧ق.
- ؛ فتح القدير، دمشق و بیروت: دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب، ١٤١٤ق.
- شیبانی، محمد بن حسن، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، بنیاد دایرة المعارف اسلامی - تهران: ج ١، ١٤١٣ق.
- شیمیل، آنه ماری؛ راز اعداد، ترجمه: فاطمه توفیقی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ج ١، ١٣٨٨ش.
- صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، ١٥ جلد، بیروت: عالم الکتب، ج ١، ١٤١٤ق.



- صادق رافعی، مصطفی، الاعجاز القرآن و البلاغة النبویه، ترجمه ابن الدین، بنیاد قرآن، ۱۳۶۰ ش.
- صادقی، محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، مؤلف، قم: ۱۴۱۹ ق.
- صافی گلیپایگانی، لطف الله، الهیات در نهج البلاغه، قم: بوستان کتاب، چ ۳، ۱۳۸۶ ش.
- صافی، محمود بن عبدالرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، دمشق و بیروت: دار الرشید و مؤسسه ایمان، ۱۴۱۸ ق.
- صالح، صبحی، مباحث فی علوم القرآن، قم: منشورات رضی، ط ۵، ۱۳۶۳ ش.
- صالحی کرمانی، محمد رضا، درآمدی بر علوم قرآنی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، چ ۱، ۱۳۶۹ ش.
- صبّاغ، محمد بن لطفی، لمحات فی علوم القرآن واتجاهات التفسیر، بیروت: المكتب الاسلامی، ط ۳، ۱۴۱۰ ق.
- صدرالمتالهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، قم: انتشارات بیدار، چ ۲، ۱۳۶۶ ش.
- صفار، محمد بن الحسن؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چ ۲، ۱۴۰۴ ق.
- طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن (مجموعه)، ناشر: شرکت سهامی انتشار، چ ۱، ۱۳۹۰.
- طباطبایی، سید محمد حسین، سنن النبی، ترجمه حسین استادولی، تهران: پیام آزادی، ۱۳۸۲ ش.
- ؛ المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۳۹۳ ق.
- ؛ شیعہ در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۱۳، ۱۳۷۸.
- ؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۵، ۱۴۱۷ ق.
- ؛ قرآن در اسلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳ ش.
- طبانہ، بدوی، البیان العربی (دراسة فی تطور الفکره البلاغیه عند العرب)، جده دار المناره، چ ۷، ۱۴۰۸ ق.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الأوسط، بی جا، بی تا.
- طبرسی، احمد بن علی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ۲ جلد، قم: آل البيت ﷺ، چ ۱، ۱۴۱۷ ق.

- ؛ تفسير جوامع الجامع، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم،  
چ ۱، ۱۳۷۷ ش.
- ؛ مجمع البيان لعلوم القرآن، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۲.
- ؛ مكارم الاخلاق، قم: شريف رضى، ۱۴۱۲ ق.
- طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن (جامع البيان لتأويل آي القرآن)؛  
بيروت: دارالمعرفة، چ ۱، ۱۴۱۲ ق.
- ؛ تاريخ الأمم والملوك، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چ ۴، ۱۴۰۳ ق.
- طبرى، محب الدين أحمد بن عبدالله، ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى، مصر: دارالكتب  
المصريه، ۱۳۵۶ ق.
- طريحي، فخرالدين بن محمد، مجمع البحرين، ۶ جلد، تهران: مرتضوى، چ ۳، ۱۳۷۵ ش.
- طنطاوى، سيد محمد، التفسير الوسيط للقرآن الكريم، نهضة مصر، الهيئة العامة لشؤون الطبوع،  
۱۴۰۹ ق.
- طوسى، محمد بن حسن؛ اختيار معرفة الرجال، تحقيق: سيد مهدي رجائي، قم: مؤسسة آل البيت  
لإحياء التراث، ۱۴۰۴ ق.
- ؛ الأمالى، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
- ؛ التبيان الجامع لعلوم القرآن، بيروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ ق.
- ؛ التهذيب، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۵ ش.
- ؛ الغيبة للحجة، قم: دارالمعارف الإسلاميه، ۱۴۱۱ ق.
- طبالسى، سليمان بن داود مسند ابى داود، بيروت: دار المعرفة، بی تا.
- طيب، سيد عبدالحسين؛ أطيّب البيان فى تفسير القرآن، تهران: اسلام، چ ۲، ۱۳۷۸ ش.
- عاملى (شيخ بهايى)، بهاء الدين محمد، مفتاح الفلاح، عبدالحسين حاجى ابوالحسنى، تهران:  
فراهانى، ۱۳۸۸ ش.
- عاملى، شرف الدين، اجتهاد در مقابل نص، ترجمه على دوانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۸۳.
- عاملى، على بن حسين، الوجيز فى تفسير القرآن العزيز، قم: دار القرآن الكريم، چ ۱، ۱۴۱۳ ق.
- عباس، حامد كاظم، الدلالة القرآنية عند الشريف المرتضى، بغداد: دار الشؤون الثقافية العامة،  
۲۰۰۴ م.
- عبدالباقي، محمد فواد؛ المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم، قاهره: دارالكتب المصريه،  
۱۳۹۷ ق.

عثمان، عصام الدین جلال، الاعداد، قاهره: دار الفكر العربی، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م، الاولى.  
عجلونی، اسماعیل بن محمد الجزاحی؛ كشف الخفاء، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.  
عجلی الكوفی، أبو الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح، بی جا: معرفة الثقات، بی تا.  
عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۴، ۱۴۱۵ ق.  
عسکری، سید مرتضی؛ القرآن الکریم و روایات المدرستین، تهران: المجمع العلمی الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.

عصامی، عبد الملک بن حسین، سمط النجوم العوالی فی أنباء بی جا: الأوائل والتوالی، بی تا.  
عقیلی، محمد بن عمرو، عمدة القاری؛ شرح صحیح البخاری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

عُقیلی، محمد بن عمرو؛ کتاب الضعفاء الکبیر، تحقیق: عبد المعطی امین قلجعی، بیروت: دار  
الکتب العلمیة، ۲، ۱۴۱۸ ق.

العک، خالد عبد الرحمن، اصول التفسیر وقواعده، دمشق: دار النفائس، ۳، ۱۴۱۴ ق.

علوی مهر، حسین، روش ها گرایش های تفسیری، انتشارات اسوه، ۱۳۸۱ ش.

علوی، سید مرتضی؛ قرآن و ریاضیات، با مقدمه محمد علی رضایی اصفهانی، قم: انتشارات  
پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، ۲، ۱۳۸۷ ش.

عیاشی، محمد بن مسعود؛ تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیة، ۱، ۱۳۸۰ ق.

غرناطی، ابی محمد عبد الحق بن عطیه، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، محقق: احمد  
صادق ملاح، قاهره: مجلس الاعلی للثئون الاسلامیة، لجنه القرآن والسنة، ۱۹۷۴ م.

فائزو همکاران، علوم بلاغت در نهج البلاغه، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۰ ش.

فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۳، ۱۴۲۰ ق.

فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، محقق: محمد کاظم محمودی، تهران:  
سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱، ۱۴۱۰ ق.

فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین، ۸ جلد، قم: نشر هجرت، ۲، ۱۴۱۰ ق.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ القاموس المحيط، بی جا: مؤسسة المختار للنشر والتوزیع، ۱۴۲۹ ق.

فیض کاشانی، محمد بن مرتضی؛ علم الیقین فی اصول الدین، ترجمه: حسین استاد ولی، تهران:  
انتشارات حکمت، ۱، ۱۳۷۹ ش.

فیض کاشانی، ملا محسن، الأصفی فی تفسیر القرآن، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی،  
۱، ۱۴۱۸ ق.

- ؛ تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، چ ۲، ۱۴۱۵ق.
- فیومی، احمد بن محمد مقرئ؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: مؤسسه دارالهجره، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
- قاسمی، محمد جمال الدین؛ محاسن التأویل، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۸ق.
- قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث، تهران: بنیاد بعثت، چ ۳، ۱۳۷۷ش.
- قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، چ ۱، ۱۳۶۴ش.
- قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق وترقیم وتعلیق محمد فؤاد عبد الباقي، دارالفکر، بیروت: بی تا، بی جا.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن؛ لطایف الاشارات، مصر: هیئة المصریة العامه للکتاب، چ ۳، بی تا.
- قطان، متاع، مباحث فی علوم القرآن، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ق.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۸ش.
- قمی، عباس، مفاتیح الجنان، آیت الله کمره ای، تهران: انتشارات نبوی، ۱۳۸۶ش.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری؛ قم: دارالکتاب، چ ۴، ۱۳۶۷ش.
- قنبری، بخشعلی، «روان شناسی راستگویی در نهج البلاغه»، مجله روان شناسی ارزش های اسلامی، ۱۳۹۵، ش ۱.
- قندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودّة لذوی القربی، تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر، چ ۱، ۱۴۱۶ق.
- کاشانی، فتح الله، تنبیه الغافلین و تذکره العارفین: ترجمه و شرح فارسی نهج البلاغه، قم: میقات، چ ۱، ۱۳۶۴.
- کاشفی سبزواری، حسین بن علی، مواهب علیه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال، ۱۳۶۹ش.
- کرمی فریدونی، علی، آموزه هایی از پیام های تاریخی قرآن، قم: دلیل ما، چ ۱، ۱۳۸۲.
- کشی، ابو عمر محمد بن عمر بن عبدالعزیز، اختیار معرفة الرجال به تحقیق آل البيت، بی تا
- کلاباذی البخاری، أبو بکر محمد بن أبی إسحاق، بحر الفوائد المشهور بمعانی الاخبار، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، تهران: الإسلامیه، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
- کمالی دزفولی، سید علی، شناخت قرآن، انتشارات فجر، ۱۳۶۴ش.

- کنانی، أبو الحسن علی بن محمد، تنزیه الشریعة المرفوعة، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۱ م.  
 کیا هراسی، علی بن محمد، أحكام القرآن، دار الکتب العلمیة، بیروت: ۱۴۰۵ ق.  
 گلدزیهر، ایگناس، گرایش های تفسیری در میان مسلمانان، ترجمه: سید ناصر طباطبائی، تهران:  
 ققنوس، ۱۳۸۳ ش.
- ۴: مذاهب التفسیر الاسلامی، ترجمه: عبد الحلیم نجار، بیروت: دار اقرء، ۱۴۱۳ ق.  
 گلشنی، مهدی، قرآن و علوم طبیعت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ ۴،  
 ۱۳۸۷ ش.
- گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسة الأعلمی  
 للمطبوعات، چ ۲، ۱۴۰۸ ق.
- گورگیسیوسف، جورج، کاکل طاووس، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: شرکت انتشارات  
 علمی و فرهنگی، چ ۱، ۱۳۸۵ ش.
- لجنه التألیف، اعلام الهدایه (الامام علی بن موسی الرضا)، المجمع العالمی الأهل البیت،  
 الطبعة الثانية، ۱۴۲۵ ق.
- لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، حسین حسینی بیرجندی، اول، قم:  
 دارالحدیث، ۱۳۷۶ ش.
- متقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین؛ کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، مدینه:  
 مؤتسمة الرسالة، ۱۴۰۱ ق.
- مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دارالاحیاء التراث  
 العربی، چ ۲، ۱۴۰۳ ق.
- ۵: مرآة العقول، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ ق.
- محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البیت الحیاء  
 التراث، ۱۴۰۸ ق.
- محقق، مهدی، نهضت ترجمه و نشر علوم بیگانگان در زمان حضرت رضا، مجموعه مقالات  
 کنگره امام رضا علیه السلام، ۱۳۶۶ ش.
- محمد ابولیلہ، محمد؛ القرآن الکریم من المنظور الاستشراقی، مصر: دارالنشر للجامعات، ۱۴۲۳ ق.  
 محمد ابوزهو، محمد، الحدیث و المحدثون، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۴ ق.
- محمد ری شهری، محمد، شناخت نامه قرآن بر پایه کتاب و سنت، قم: مؤسسه علمی دارالحدیث،  
 ۱۳۹۱ ش.

محمدی اشتهاوردی، محمد، آیات قرآن و گفتار پیامبر در نهج البلاغه، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ ش.

محمدی، محمد حسین، تاریخ قرآن، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۵ ش.

مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۸ ش.

مطهری، مرتضی، عدل الهی، تهران: مرکز انتشارات صدرا، چاپ ۲۹، ۱۳۸۹ ش.

مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۱۹ ق.

معارف، مجید؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، چ ۲، ۱۳۷۶ ش.

----- ۴ در آمدی بر تاریخ قرآن، تهران: نیا، چ ۱، ۱۳۸۳ ش.

----- ۴ شریعتی نیاسر، حامد؛ ارتباط نهج البلاغه و قرآن، تهران: سازمان سمت، ۱۳۹۷.

----- ۴ مباحثی در تاریخ و علوم قرآنی، تهران: نیا، ۱۳۸۳ ش.

معرفت، محمد هادی؛ التمهید فی علوم القرآن، قم: مؤسسه فرهنگی تمهید، چ ۱، ۱۳۸۶ ش.

مغنیه، محمد جواد، فی ظلال نهج البلاغه (حکمت‌ها)، مترجم غلامحسین انصاری، تهران: ناشر شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۲.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الاختصاص، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

----- ۴ الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

----- ۴ الفصول المختارة، تصحیح: میر شریفی، علی، قم: انتشارات کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

----- ۴ تصحیح اعتقادات الإمامیه، کنگره شیخ مفید، قم: ۱۴۱۴ ق.

مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام امام امیر المؤمنین علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱.

----- ۴ تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ ۱، ۱۳۷۴ ش.

ملاحویش، عبدالقادر آل غازی، بیان المعانی، دمشق: مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ ق.

موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی (ترجمه المنجدی الابدی)، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰ ش.

مؤدب، رضا؛ نزول قرآن و رؤیای هفت حرف، قم: بوستان کتاب، چ ۲، ۱۳۸۶ ش.



میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، محقق: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.

میرزایی، معینی، مدخل تاریخ قرآن، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، انتشارات دوستان و ناهید، چ، ۱۳۷۷ ش.

میلاتی، سید علی حسینی میلانی، نفحات الأزهار، قم: مؤلف، ۱۴۱۴ ق.

نسائی، ابوعبدالرحمن، خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲.

نصیریان، علوم بلاغت و اعجاز قرآن، انتشارات سمت، چ، ۴، ۱۳۸۴.

نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، چ، ۱، ۱۴۰۸ ق.

نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ الجامع الصحیح، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۶ ق.

هاشمی، سید احمد، جواهر البلاغة فی المعانی و البیان و البديع، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۹۹۹ م.

هالالی، سلیم بن قیس؛ کتاب سلیم بن قیس الهالالی؛ قم: الهادی، چ، ۱، ۱۴۰۵ ق.

مقالات:

اظهری، محمدرضا، «حقیقت استعاذه»، مجله مشکوه، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷، ش ۲۱.

انصاری، حسن، «نقد یک نظریه غیرتاریخی: در حاشیه مقاله علمای ابرار آقای کدیور»، <http://html.ansari.kateban.com/entry1386>

آقایی، سید علی، تحلیل آماری مباحث تاریخ قرآن در کتاب های علوم قرآنی، کتاب ماه دین، شماره ۶۸ - ۶۹، ۱۳۸۲ ش.

آل یاسین، سید تقی، نهج البلاغه از منظر دانشمندان بلاغت، فصلنامه معرفت، ۱۳۸۱، شماره ۵۲.

جعفری، محمدرضا، «جستاری در معنای واژه ولی»، به کوشش سید حسین حائری، امامت پژوهی، شماره ۱، بهار ۱۳۹۰ ش.

حسینی، سید ابوالقاسم، «مکانیسم های تضعیف فطرت و نقش آنها در وقوع جرم و انحراف های اخلاقی»، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، اصول بهداشت روانی، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۸۷ ش.

خرقانی، حسن، «ارائه های تناسبی در قرآن کریم»، مجله علوم و معارف قرآن، پاییز ۱۳۷۷ ش.



دیاری، سمانه؛ سیدی، سیدحسین، «بررسی روابط معنایی واژه صدق در نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهشنامه علوی، ۱۳۹۹، شماره ۲۰.

رحیمی ریس، احمد رضا، «تاریخ قرآن نولدکه»، مجله سفینه، شماره ۱، ۱۳۸۲ ش.

رضایی، محمد جواد، «کژخوانی تاریخ تشیع»، فصلنامه مدرسه، شماره ۵، مهر ۱۳۸۵ ش.

غلامی، اصغر، «منصب امامت مقامی بشری یا فرابشری»، کلام اسلامی، شماره ۷۳، بهار ۱۳۸۹

کدیور، محسن، قرائت فراموش شده: «بازخوانی نظریه علمای ابرار، تلقی اولیه اسلام شیعی از اصل امامت»، فصلنامه مدرسه، شماره ۳، اردیبهشت ۱۳۸۵.

معارف، مجید، «درآمدی بر مفهوم صدق، مراتب و آثار آن از منظر نهج البلاغه»: مجله بصیرت و تربیت اسلامی، ۱۳۹۳، دوره ۱، ش ۳۱.

نجفی، زین العابدین، «مفهوم‌شناسی واژه عدالت در فقه امامیه»، انسان پژوهی دینی، زمستان ۱۳۹۱، دوره ۹، ش ۲۸.

#### پایان نامه:

باقری، حمید؛ بررسی و نقد معیارهای احراز صدور حدیث نزد متقدمان و متأخران امامیه، رساله دکتری، تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۹۰ ش.

جوادی، محمد، پایان نامه «نقد نسبیت فهم متون دینی از نگاه قرآن و حدیث»؛ دانشگاه تهران: ۱۳۹۱ ش.

#### سایر:

حمیدیه، بهزاد، نقد امامت پژوهی کدیور، روزنامه رسالت، شماره ۶۰۴۷ تا ۶۰۶۷، ۶/۱۰/۸۵ تا ۸۵/۱۱/۲